

بسم الله الرحمن الرحيم
و صل الله على محمد و اهل بيته الطاهرين

فصلنامه
علمی - پژوهشی
مطالعات راهبردی
شماره ۴۷ • بهار ۱۳۸۹

صاحب امتیاز: پژوهشکده مطالعات راهبردی
مدیر مسؤول: دکتر سیامک رهپیک
سردبیر: دکتر امیرمحمد حاجی یوسفی
دیبر: فرزاد پورسعید

فصلنامه مطالعات راهبردی، بنا بر نامه شماره ۳/۱۱/۳۷۳۸ مورخ ۱۳۸۹/۳/۱۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - کمیسیون نشریات علمی کشور، دارای درجه علمی - پژوهشی است.



تلفن واحد فروش و اشتراک ۸۸۸۰۲۴۷۶
نشانی: تهران، خیابان کریمخان، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر، پلاک ۷
صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۵۱۸۹ تلفن: ۸۸۸۰۲۴۷۷ دورنگار: ۸۸۸۹۶۵۶۱
پست الکترونیک: quarterly@risstudies.org

هیأت تحریریه (بر اساس حروف الفبا)

دکتر اصغر افخاری / استادیار دانشگاه امام صادق(ع) (دکتری علوم سیاسی)

دکتر امیر محمد حاجی یوسفی / دانشیار دانشگاه شهید بهشتی (دکتری علوم سیاسی و روابط بین الملل)

دکتر سید جلال دهقانی / استاد دانشگاه علامه طباطبائی (دکتری علوم سیاسی)

دکتر سیامک رهپیک / دانشیار دانشکده علوم قضایی (دکتری حقوق خصوصی)

دکتر محمود سریع القلم / استاد دانشگاه شهید بهشتی (دکتری روابط بین الملل)

دکتر سعیده لطفیان / دانشیار دانشگاه تهران (دکتری علوم سیاسی)

دکتر ابراهیم متقی / دانشیار دانشگاه تهران (دکتری روابط بین الملل)

دکتر قدیر نصری / استادیار دانشگاه تربیت معلم (دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه)

دکتر احمد نقیب‌زاده / استاد دانشگاه تهران (دکتری علوم سیاسی)

فصلنامه مطالعات راهبردی از کلیه محققان و مترجمان محترم که علاقه‌مند به درج مطالب خویش در

این فصلنامه هستند، با رعایت شرایط زیر دعوت به همکاری می‌کند:

* مقالات در حوزه مطالعات راهبردی و مسائل ایران باشد.

* نام و نام خانوادگی مؤلف همراه با نشانی کامل و شماره تلفن در پایان مقاله ذکر شود.

* خلاصه‌ای از مقاله به زبان فارسی و انگلیسی تهیه و ارسال شود.

* مقالات بر یک روی صفحه و با فاصله مناسب با خطی خوانا نوشته شود.

* طول مقالات از ۲۰ صفحه تایپی (و یا معادل دستنویس آن) فراتر نرود.

* در نگارش مقالات اصول علمی - پژوهشی رعایت شود.

* مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

* فصلنامه در ویرایش مقالات پذیرفته شده آزاد است.

مطالب مندرج در فصلنامه مطالعات راهبردی بیانگر دیدگاه‌های پژوهشکده مطالعات راهبردی نمی‌باشد.

نقل مطالب با ذکر منبع جایز است.

کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است.

فهرست مطالب

مقالات

- فرآیند ملت – دولتسازی، شکلگیری هویت ملی و بازسازی در عراق:
تجارب تاریخی و دورنمای آینده
داود غرایاق زندی
- ۳۷-۵۸ بازیگران مؤثر بر عراق آینده: منافع و سناریوهای
محمدعلی قاسمی
- ۵۹ - ۹۳ مؤلفه‌های داخلی پایدار و مؤثر بر سیاست خارجی عراق جدید
غلامرضا خسروی
- ۹۵ - ۱۲۲ سلفی‌گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران
سیدباقر سیدزنزاد
- ۱۲۳-۱۴۹ چشم‌انداز روابط کشورهای عرب با عراق جدید
نبی الله ابراهیمی
- ۱۵۱-۱۷۵ چشم‌انداز مناسبات نظامی - امنیتی عراق و آمریکا
محمود یزدان‌فام
- ۱۷۷-۲۱۱ برآورد استراتژیک عراق آینده
فرزاد پورسعید
- ۲۱۳-۲۳۷ نمایه فصلنامه مطالعات راهبردی در سال ۱۳۸۸

فرایند ملت – دولتسازی، شکل‌گیری هویت ملی و بازسازی در عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده

تاریخ تایید: ۱۳۸۹/۳/۱۸

تاریخ ارائه: ۱۳۸۹/۲/۱۰

داود غرباًق زندی

چکیده

عراق کشوری با نواد سال سابقه تاریخی است، اما در طی این مدت هنوز نتوانسته بر مشکلات تحکیم بنیان‌های مادی و معنوی خود فایق آید. در بخش دولتسازی، سه مشکل اصلی عراق شامل نقش بریتانیا در ایجاد دولتسازی ناقص، نفوذ و حضور نظامیان در حکومت و قدرت سیاسی و در نهایت، تحصیل دار بودن دولت عراق می‌باشد. بخش دوم فرایند ملت‌سازی را مورد بحث قرار داده و نشان می‌دهد مشکل ساختگی بودن عراق، تعارض مفاهیم مختلف ملی‌گرایی و در نهایت، ترکیب ملی‌گرایی با ایدئولوژی‌های مختلف، باعث مشکله هویت ملی در عراق شده است. در بخش بازسازی عراق پس از سال ۲۰۰۳ نیز فرایندهای طی شده و دورنمای آینده را با توجه به تجارب تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: عراق، دولتسازی، ملت‌سازی، ملی‌گرایی، شیعیان عراق، کردهای عراق، دوره بازسازی، بریتانیا، آمریکا

* دکترای اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیأت علمی و مدیر گروه مطالعات پایه در پژوهشکده مطالعات راهبردی

مقدمه

اگر مروری به تاریخ پر فراز و نشیب عراق بیاندازیم، در می‌باییم که عراق کشوری بسیار پرتش و سرزمین منازعات خون‌بار بوده است. با فروپاشی امپراتوری عثمانی اتفاقات زیادی در عراق رخ داد: شورش مردم عراق علیه انگلیسی‌ها در سال ۱۹۲۰، کشتار آسوری‌ها در سال ۱۹۳۳ و سرکوب کردها در سال ۱۹۳۶ توسط ژنرال بکر صدقی، کودتای نظامی بکر صدقی در سال ۱۹۳۷، کودتای رشید علی در سال ۱۹۴۱، کودتای قاسم در سال ۱۹۵۸، کودتا علیه قاسم توسط حزب بعث در سال ۱۹۶۳، برکناری حزب بعث از قدرت توسط عبدالسلام عارف در سال ۱۹۶۳، کشته شدن عارف در تصادف هواپی و جانشینی برادرش عبدالرحمان عارف در سال ۱۹۶۶، کودتای دوم بعضی‌ها توسط احمد حسن البکر در سال ۱۹۶۸، حمله به ایران و جنگ هشت‌ساله از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸، حمله به کویت در سال ۱۹۹۰، حمله آمریکا و متحدانش علیه عراق برای آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱، شورش کردها در شمال و انتفاضه شیعیان در جنوب در سال ۱۹۹۱، جنگ داخلی بین دو حزب اصلی کرد یعنی حزب دموکرات کردستان و اتحاد میهنی کردستان در سال ۱۹۹۴، جنگ دوم آمریکا علیه عراق و اتفاقات بعدی تنها در حدود ۹۰ سال شکل‌گیری این کشور از زمان قیومیت بریتانیا رخ داد. عراق اولین کشور خاورمیانه است که در آن کودتای نظامی اتفاق افتاد و در ۳۰ سال حکومت بعضی‌ها، ۱۲ سال را در تحریم بود. جدا از مشکلات نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و مادی این کشور، کشته شدن صدها هزار انسان که سرمایه اصلی این کشور بودند، درگیری و به آشوب کشیدن منطقه خلیج فارس و ایجاد التهاب بین‌المللی، هنوز در ابتدای راهی است که تقریباً یک سده قبل شروع کرده بود.

این رویدادها، ترجمان روشن این نکته است که عراق کشوری است که هنوز نه تنها فرایند ملت‌سازی بلکه دولت‌سازی را نیز به درستی طی نکرده است. مردم عراق هیچگاه از این شانس برخوردار نبوده‌اند که در مورد شرایط خود در یک فضای نسبتاً مناسب تأمل نمایند. این مقاله سعی دارد نشان دهد مشکل اصلی کشور عراق، مسیر نادرست فرایند دولت – ملت‌سازی است و شاید این تجربه تاریخی خونین راهی باشد تا در شرایط کنونی امکان مناسب‌تری برای آینده این کشور ایجاد کند.

پرسش اصلی مقاله این است که چرا فرایند دولت - ملت‌سازی در عراق موفق نبوده است؟ در پاسخ باید گفت فرایند دولتسازی به خاطر نقش بریتانیا در دوره قیومیت بر این کشور، موضوع نفت و دولت رانی و حضور نظامیان در عرصه سیاسی باعث ناکارآمدی نظام سیاسی عراق شد. در بحث ملت‌سازی، عراق با موضوعات ساختگی بودن کشور، تعارض مفاهیم مختلف ملی‌گرایی و در نهایت، ترکیب ایدئولوژی با ملی‌گرایی عربی مواجه بوده است. برای تبیین این فرضیه، چارچوب مقاله حاضر در سه بخش اصلی طرح می‌گردد. بخش اول به موضوع دولتسازی اشاره می‌کند، زیرا عراق در بهترین حالت در راستای ایجاد دولت گام برداشت. بخش دوم فرایند ملت‌سازی را مورد بررسی قرار می‌دهد و در نهایت، به مباحث دوره بازسازی عراق پس از اشغال این کشور توسط آمریکا می‌پردازد تا دورنمای آتی در پرتو این تجربه تاریخی مورد بررسی قرار گیرد.

الف. چارچوب نظری

در این بخش، به این پرسش می‌پردازیم که چگونه می‌توان به کشوری به سبک ملت - دولت برآمده از قرارداد وستفالی سال ۱۶۴۸ تبدیل شد که امروزه به رغم جهانی شدن، به عنوان الگوی اصلی ساخت ملی در کشورهای مختلف با فرهنگ‌ها و سابقه متفاوت مورد پذیرش و مقبولیت قرار دارد. روند اصلی این فرایند، عمدتاً شکل‌گیری ملت و در نهایت برآمدن دولتی برای انجام امور جامعه است. در این روند، ابتدا باید زمینه‌های پیشینی فرهنگی در یک منطقه جغرافیایی باشد تا بتواند کشوری شکل گیرد. در شکل‌گیری دولت، تمام وابستگی‌های پیشاملی از جمله وابستگی‌ها و تعلقات اقلیمی، قومی و مذهبی باید به نفع گرایش‌های ملی کنار رود. بر همین اساس، بهترین گزینه این است که هر ملتی به دنبال تأسیس دولت خاص خود باشد و اگر چنین شرایطی وجود نداشت، ملتی با پیشینه و تاریخ و فرهنگ مشترک ایجاد گردد. اشتراکات وجودی مردمان یک منطقه می‌باشد آنقدر زیاد باشد که امکان زیست مناسب را برای آنها فراهم آورد. مرحله بعدی، دولتسازی است تا از درون آن ملت برای انجام وظایف کشور اقدام کنند. این دولت نماینده بخش، گروه یا قوم و مذهبی نیست و تمام تلاش خود را باید مصروف در نظر گرفتن منافع و مصالح کلیت جامعه و کشور کند. اگر در

جامعه‌ای مباحثی درباره مشکلات دولتسازی وجود دارد، این نشان از سازه نامناسب ملت‌سازی در آن است. در واقع، وجود دولت یا به تعبیر بهتر، دولت مدرن می‌تواند ملت‌سازی را تداوم بخشد و یا در فرایند بلندمدت آن را نابود کند؛ زیرا پس از این مرحله، دولت مدرن باید به توزیع قدرت و ثروت در جامعه اقدام کند و این قدرت و ثروت باید به شکل مدام توسعه و بازتوزیع گردد. تنها در شرایط توزیع و بازتوزیع قدرت و ثروت است که دولت می‌تواند مشروعيت و اعتبار سیاسی خود را کسب کند و نشان دهد که دولتی برآمده از ملت آن سرزمه‌ی است. این فرایند چهارگانه اصلی، فرایند دولت ملی - ملت‌سازی، دولتسازی، توسعه و بازتوزیع قدرت و ثروت و در نهایت، مشروعيت نظام سیاسی است.

این مراحل چهارگانه اصلی ملت - دولتسازی در جریان گسترش خود به سراسر جهان با تغییر و تحولات متعددی رو به رو شده است. در مواردی این جریان ابتدا با شکل‌گیری دولت و سپس ایجاد ملت واحد مثل آلمان و ژاپن همراه بوده است. (مور، ۱۳۷۵) در این روند، دولتها پس از به دست گرفتن قدرت، اقدامات بسیاری برای ایجاد کشوری واحد انجام می‌دهند، اما در نهایت، به قدری اقتدارگرا می‌شوند که توزیع و بازتوزیع قدرت و ثروت را با موانع جدی مواجه می‌کنند و در شرایطی، دولت خود به بزرگترین مانع رشد و توسعه کشور و به عامل ضدامنتی بدل می‌گردد.(بوزان، زیرچاپ) موارد جهان سومی این روند را در ایران زمان رضاشاه (غایاق زندی، ۱۳۷۸) و صدام حسین می‌توان یافت که تنها با فشار خارجی مفری برای تغییر بن‌بست سیاسی ایجاد شد. بر این اساس، اگر ملت یا دولتی متناسب با هم شکل نگیرد، امکان تداوم آن بسیار مشکل و با تنש‌های فراوانی همراه خواهد بود.

منظور از دولتسازی فرایندی است که در آن نهادهای قضایی، اجرایی، مقننه و نیروی اجبار و نظامی شکل می‌گیرند. در این روند، ثبات در اولویت قرار دارد. ملت‌سازی نیز اشاره به فضای اجتماعی تعریف شده دارد که در درون آن اعضاش زندگی و کار می‌کنند. این موضوع اشاره به تداوم تاریخی و سرزمینی دارد که یک ملت را در بستر مشترک هدایت می‌کند. ترکیب این دو مفهوم چه از بالا به پایین و چه از پایین به بالا، به آموزه‌هایی می‌رسد که در قالب دولت مدرن به ملی‌گرایی در سطح سیاسی و دولتی و هویت ملی در سطح جامعه می‌انجامد. ملی‌گرایی رسیدن به مفهومی از دولت است که در تناسب با ملت قرار دارد و آن را

در تمایز با کشورهای دیگر قرار می‌دهد. هویت ملی به نظام معنایی و فرهنگی کشور اشاره دارد که خود را در چارچوب خاص معنا می‌کنند. (Lukitz, 1995: 204) در ملی‌گرایی، مشروعيت نظم سیاسی مد نظر است و در هویت ملی، مشروعيت نظم اجتماعی یا انسجام اجتماعی مورد توجه می‌باشد. در ملی‌گرایی، حاکمیت بیشتر به دولت متکی است و در هویت ملی، حاکمیت به سطح ملت اشاره دارد. این بحث به این معنی نیست که این دو باید جدا و متفاوت از هم باشند، بلکه موضوع این است که این دو در دو سطح عمل می‌کنند و باید در تناسب با هم قرار گیرند. عدم تناسب این دو، اتفاقات ناخوشایندی را در پی دارد که نمونه بارز آن عراق است.

موضوع دیگر که در بحث فرایند شکل‌گیری دولت ملی در موضوع عراق مهم است، بحث دیرینه‌گرایی^۱ و ابزارگرایی^۲ است. دیرینه‌گرایی اشاره به کیفیات و ویژگی‌های ثابتی دارد که در طی نسل‌ها تداوم می‌باید و مردم یک سرزمن به واسطه آن خود را شناسایی و تعريف می‌کنند. ابزارگرایی نیز اشاره به زمینه و ویژگی خاص هر جامعه دارد. دیرینه‌گرایی ملت را واجد تاریخ و پیشینه طولانی می‌داند و ابزارگرایی این پیشینه را با منافع و مصالح هر قوم و کشور مورد بحث قرار می‌دهد. دیرینه‌گرایی، امکان شکل‌گیری ملت را بدون هیچ پیشینه‌ای مشکل و طولانی می‌داند و ابزارگرایی اشاره به ترکیب جمعیتی و قومی دارد که برای منافع و مصالح خود حاضر به زیست مشترک با هم هستند و حتی اگر از پیشینه فرهنگی و تاریخی مشترکی برخوردار نباشند، مصالح و منافع آنها ایجاب می‌کند در کنار هم زیست کنند. (Rear, 2008: 23-15؛ اوزکریملی، ۱۳۸۳) در دیدگاه اول، پیوستگی لازم برای همبستگی اجتماعی ضروری است و این امر، به ویژه در موقع حساس و یا حمله به کشور می‌تواند نقش ایفا کند. دیدگاه دوم به بحث سود و زیان می‌پردازد و معتقد است اگر مردمی که در کشوری زندگی می‌کنند مورد حمله قرار گیرند، قاعده‌تاً برای نفع مشترک که همان جلوگیری از خطر قریب‌الوقوع است، جانشانی می‌کنند. در دیدگاه اول، شکل‌گیری هر کشور نیاز به مباحث پیشینی دارد و در دیدگاه دوم، دولت ملی مبنی بر امر پسینی است. این موضوع را می‌توان

1. perimordialism

2. instrumentalism

برای تمامی ابعاد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به کار برد، اما واقع امر این است که ابزارگرایی در موقعی پاسخ مناسب دریافت می‌کند که نوعی وضعیت نظارت و توازن^۱ وجود داشته باشد. به بیان دیگر، در صورت استفاده نامناسب از دولت توسط یک گروه، امکان مقابله با آن توسط گروه دیگر برای ایجاد توازن برقرار باشد. اگر این شرایط برابر از بین برود، امکان تجزیه و واگرایی کشور مطرح می‌شود. در مقابل، در بحث دیرینه‌گرایی نابودی دولت و یا سوءاستفاده آن لزوماً به نابودی کشور ختم نمی‌شود. بنابراین، در بحث ابزارگرایی نقش دولت بسیار با اهمیت و حیاتی است. در این جریان، عدم امکان غلبه یک گروه اجتماعی بر جامعه، بی‌طرفبودن دولت، پاییندی به منافع ملی نه جناحی و گروهی، وجود فرایند حل اختلاف در جامعه و وجود جامعه مدنی قوی، امر لازم و ضروری برای حفظ همبستگی ملی است. (Stansfield, 2005: 148-149)

آخرین مفهوم مهم در اینجا بازسازی^۲ است. این موضوع هرچند به دوره حضور آمریکا در عراق اشاره دارد، اما به زمان قیومیت بریتانیا در عراق طی سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۲ نیز بازمی‌گردد. در زمان قیومیت، هدف این بود که عراق یا هر کشور تحت قیومیت برای رسیدن به وضعیت باثبات و پذیرش مسئولیت کشورداری آماده گردد. این موضوع در شکل جدید خود به وضعیت کشورهای پس از اختلاف و جنگ و نحوه برقراری امنیت و قانون در آن اشاره دارد. (Von Hippel, 2004: 202) امروزه، بازسازی به موضوعی فراتر از کمکهای بشردوستانه تبدیل شده و اشاره به ثبات و امنیت جهانی دارد. (Barakat, 2008: 7)

مفهوم بازسازی در بدو امر، بیشتر بر بهبود زیرساخت‌های فیزیکی دلالت دارد و از مباحث پیچیده دولتسازی، سازش و بهبود شرایط روانی دور می‌شود. به همین دلیل، عده‌ای ترجیح داده‌اند آن را فرایند ایجاد صلح^۳ بنامند. (Ibid: 9) از منظر سیاسی، بازسازی اشاره به اهمیت نهادهای اجتماعی در امنیت و بهبود فیزیکی است. در این راستا باید درک درستی از علل شکل‌گیری اختلاف، برداشت مشترک از چارچوب بازسازی و تأکید بر نهادهای حکومتی برای

1. check & balance
2. reconstruction
3. peace building

برقراری قانون و نظم داشت و در نهایت، نتیجه بازسازی باید توسعه را در وجوده مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پدید آورد. (Ibid)

در دسته‌بندی کالی شاید بتوان فرایند طی شده در عراق پس از ۲۰۰۳ را در چهار مرحله تعریف کرد: مرحله بهبود^۱ که به نیازها و شرایط اولیه زیست نظیر آب آشامیدنی، مسایل بهداشتی و غیره می‌پردازد. مرحله دوم، دولت‌سازی است که به بازسازی نهادها و مؤسسات موردنیاز برای هدایت امور مثل نهادهای حکومتی، پلیس، نهادهای قضایی و نهادها و تأسیسات شهری می‌پردازد. مرحله سوم توسعه است که شامل توسعه و گسترش خدمات عمومی، شهری، زیرساخت‌ها، راهها و ارتباطات می‌شود و در نهایت، مرحله آخر، ملت‌سازی است که شامل فعالیت و نفوذ دولت مدرن در سراسر کشور و امکان توزیع و بازنمایی قدرت و ثروت و افزایش مشروعتی در نظام سیاسی می‌شود. (غایاق زندی، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۷)

ب. فرایند دولت‌سازی در عراق

برای فهم مناسب دولت‌سازی در عراق بررسی سه موضوع کلیدی ضروری است:

۱. نقش بریتانیا در دولت‌سازی عراق

بدون ایفای نقش بریتانیا و قدرت‌های بزرگ اروپایی وقت در رقابت با امپراتوری عثمانی در شروع سده بیستم، شکل‌گیری عراق امروزی تقریباً ناممکن بود. تحرکات بریتانیا برای ایجاد تحولی در خاورمیانه، تابعی از رفتار دو قدرت اصلی رقیب این کشور یعنی روسیه و آلمان بود. منطقه خاورمیانه هم نقش منطقه حایل و هم راه تجاری بین بریتانیا و کمپانی هند شرقی بود. این موضوع اهمیت بسیاری برای انگلستان داشت. در کنار این دو، اهمیت راهبردی خاورمیانه برای بریتانیا و کشف نفت در خلیج فارس، اهمیت دوچندانی برای حفظ موقعیت بریتانیا و تغییر سوخت نیروی دریایی بریتانیا از ذغال سنگ به نفت ایجاد کرد. همین عامل گرایش بریتانیا به ذخایر ذغال سنگ را در مناطق مختلف حتی در شرق دور کاهش و موقعیت خاورمیانه را برای قدرت‌های بزرگ افزایش داد. (غایاق زندی، ۱۳۸۷)

1. recovery

موضوع دیگری که در مورد نقش بریتانیا در تحديد سرزمینی عراق بسیار مهم است، تعیین تکلیف ولایت موصل و وضعیت کردهاست. در سال ۱۹۲۰، قدرت‌های محور و امپراتوری عثمانی، پیمانی موسوم به سورس^۱ امضاء کردند که در ماده ۶۲ آن کمیسیونی تشکیل از فرانسه، ایتالیا و بریتانیا در نظر گرفته بودند تا در طی ۶ ماه، پیمان را اجرایی کند و منطقه‌ای در شرق فرات، جنوب ارمنستان و شمال سوریه و مدیترانه با حفظ اقلیت‌های درون آن تشکیل گردد. پس از یک سال، کردها می‌توانند تقاضای استقلال کنند و ترکیه باید برای پیوستن به میثاق ملل متحده آن را پذیرد. این مسأله در کنفرانس لوزان در سال ۱۹۲۳^۲ مورد تجدید نظر قرار گرفت، اما به شورش‌های کردی به رهبری ملا مصطفی بارزانی انجامید که با بمباران مناطق کردی متوقف شد، ولی زمینه را برای ملی‌گرایی کردی فراهم کرد. در نتیجه، کردهای منطقه دو دسته نظر داشتند. عده‌ای خواستار پیوستن به ترکیه و گروهی طرفدار قیومیت بریتانیا بودند. موضوع به جامعه ملل احاله شد و کمیسیون‌های داوری جامعه ملل در نشست‌های خود در ژانویه و مارس ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۶، موصل را جزء قیومیت بریتانیا اعلام کرد. یکی از دلایل این امر، اهمیت نفت منطقه کرکوک برای بریتانیا و دیگری، افزایش جمعیت سنی برای حمایت از پادشاه سنی در مقابل اکثریت شیعی بود. (Yeldiz, 2004: 11-14)

(14; Stansfield, 2005: 37-44; Sandya, 2003: 11-15) در سال ۱۹۲۴، با تدوین قانون اساسی اولیه^۳، مجلس مؤسسان تشکیل شد. در این زمان، برای جلوگیری از بی‌نظمی داخلی ناشی از تحرکات اقوام و قبایل و همچنین دفاع خارجی ناشی از تهدیدات نجد و ترکیه، قرارداد ۲۰ ساله‌ای بین بریتانیا و عراق در ژوئن ۱۹۲۴ امضا شد که هر چهار سال قابل تجدید نظر بود. این قرارداد توسط مجلس مؤسسان مورد تصویب قرار گرفت. (Lukitz, 1995: 14)

همچنین باید به سیاست‌های اجرایی بریتانیا در زمان قیومیت (۱۹۲۰ تا ۱۹۳۲) اشاره کرد که تأثیر زیادی بر دولت‌های بعدی عراق داشته است. ابتدا اینکه در حوزه دولت، بریتانیا در سطح سیاسی، اقدام به تشکیل پادشاهی کرد. این پادشاهی از آن سنی‌ها بود، در حالیکه سنی‌ها

1. Council of State

2. Treaty of Lausanne 1923

3. organic law

هیچ‌گاه در عراق جمعیت غالب نبودند. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۳۲ یعنی زمان استقلال عراق، ۵۳ درصد جمعیت شیعه عرب، ۲۱ درصد سنی عرب و ۱۴ درصد کرد سنی بودند و ۱۲ درصد باقی‌مانده را مسیحیان عرب، ترکمن‌ها و یهودیان تشکیل می‌دادند. (Dodge, 2005: 44) در مورد برگزاری همه‌پرسی نیز حرف و حدیث‌های زیادی مبنی بر نارضایتی مردم از پادشاه وجود دارد. (Lukitz, 1995: 68)

بریتانیا همچنین برای کاهش هزینه‌های حضور خود، نیروی نظامی را در عراق تقویت کرد. این کار در دولت مدرن برای ایجاد یکدستی و همگونی امری ضروری است، اما چون نظام سیاسی در اختیار سنی‌ها بود، شناسایی مبنی بر مردم که در دوره عثمانی به عنوان ملاک دولت‌بودن تلقی می‌شد، به شناسایی مبنی بر سرزمین که مورد نظر دوره جدید است، تغییر نکرد و عراق بر اساس شناسایی یک بخش از مردم این کشور یعنی سنی‌ها شکل گرفت. همچنین، اداره نظامیان نیز در اختیار سنی‌ها و شریفیان باقی‌مانده از دولت عثمانی قرار گرفت و این امر باعث فشار بیشتر به گروه‌های غیرسنی در عراق شد. این موضوع البته به دلایل دیوان‌سالارانه هم بود، زیرا اندی‌ها و شریفیان دوره عثمانی از تجربه کشورداری بیشتری به نسبت شیعیان و کردها برخوردار بودند. این همان مشکلی است که آمریکا پس از صدام در مورد بعضی‌زدایی داشت. در مجموع، نظامی که بریتانیا قرار بود بر اساس سرزمین و نه ملت در عراق بنیان‌گذاری کند، عملاً به نظام خودکامه به شکل جدید منجر شد و مدعای بریتانیا مبنی بر جایگزینی نظام مدرن به جای نظام خودکامه شرقی را رد می‌کند.

۲. نقش فراینده نظامیان در قدرت سیاسی عراق

نقش نظامیان در سیاست عراق، به یکدست کردن اجتماعات پراکنده، و برپایی نظامی برای ایجاد ثبات و نظم بازمی‌گشت. این روال در فرایند دولت‌سازی به دوره دولت مطلقه (وینست، ۱۳۷۱) موسوم است و شاهد مثال آن در ایران، دوره پهلوی اول است. در عین حال، مشکل این نقش‌آفرینی این است که دولت‌های محصول آن دیگر حاضر به کاهش اقتدار خود نیستند و این روند ممکن است به حدی باشد که توسعه و حتی امنیت جامعه را تهدید کند. کنار هم قرارگرفتن سه گروه نامنسجم و دادن اختیار و قدرت به گروه اقلیت، حذف گروه

اکثریت شیعه و نارضایتی کردها، نه تنها ناشی از عدم پایبندی بریتانیا به توافق سورس بود، بلکه بریتانیا زمینه را برای افزایش اقتدارگرایی فراهم آورد. این موضوع باعث شد حضور نظامیان در جامعه عراق و سپس در قدرت و سیاست، پرنگ شود و در نهایت، آن را کامل در اختیار بگیرند.

ارتش عراق در سال ۱۹۲۱ تأسیس شد و جعفر پاشا عسکری اولین وزیر دفاع عراق و نوری السعد (برادر ناتنی اش)، رئیس ستاد ارتش شد. عسکری از افسران ارتش عثمانی بود. در سه ماه اول پس از فروپاشی عثمانی، ارتش ۲۰۰۰ نفری را با حقوق بالایی که انگلیسی‌ها می‌دادند، استخدام کرد که تا سال ۱۹۲۵ به ۱۵/۳۰۰ نفر رسید و عمدتاً از طبقات میانه‌روی سنتی بودند. در سال ۱۹۲۰، به هنگام اعتراض کردها به دلیل نارضایتی از وضعیت خود و از بین رفتن توافق سورس، شورش‌هایی رخ داد که توسط صدقی بکر فرونشانده شد. بنابراین، اولین مأموریت‌های ارتش، سرکوب داخلی بود. دومین مأموریت جدی ارتش علیه شورش آسوریان بود که در سال ۱۹۳۳ شروع شد و ژنرال صدقی بکر ۳۰۰ مرد و تعدادی کودک و زن را در این جریان قتل عام کرد و کردها نیز ۴۰ روزتای آسوری را ویران کرده و ۶۰۰ آسوری را کشتند. سومین اقدام ارتش در سال ۱۹۳۵، در برابر شورش شیعیان در جنوب بود که در اعتراض به عدم دخالت شیعیان در حکومت برخلاف سند «میثاق الشعب» میان اعراب بازمانده از امپراتوری عثمانی رخ داد که باز با سرکوب صدقی بکر انجام شد. (Stansfield, 2007: 40, 83-84, 86)

دوره دوم حضور ارتش، از سطح جامعه فراتر رفته و به عرصه حکومت نیل نمود. پس از فوت فیصل در سال ۱۹۳۳، پرسش قضیی امور پادشاهی را بر عهده گرفت. در این دوره، کودتای ناموفق ۱۹۳۶ صدقی بکر، باعث شد پادشاهی از گرایشات ملی‌گرایی عربی حاکم در ارتش نگران شود و بیشتر رو به جانب انگلیس نهد. (Ibid, 89) این روای پس از جنگ جهانی دوم باعث قرارگرفتن عراق در بلوک غرب شد و به همین واسطه، در سال ۱۹۵۵ پیمان بغداد بین عراق، ترکیه، ایران و پاکستان منعقد شد تا در مقابل تهدید ناصر در مصر مقاومت کند. در عین حال، ملی‌شدن صنعت نفت ایران به رهبری محمد مصدق در سال ۱۹۵۲ و بحران سال ۱۹۵۶ کanal سوئز باعث شد رادیو «صدای مصر» در عراق نیز طرفداران بسیاری بیابد. احزاب

در عراق فعالیت بیشتری را شروع کردند و جبهه ملی متحد^۱ متشکل از حزب دموکرات ملی (استقلال)، شرکت نفت عراق و حزب بعث پدید آید. در این فضای ملی گرایی عربی، جنبش «افسران آزاد» که در سال ۱۹۵۲ شکل گرفته بود، به واسطه تأثیرپذیری از ناصر در ۱۴ جولای ۱۹۵۸ به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف، نظام پادشاهی را در عراق برانداخت. رهبران کودتا به دو گروه طرفداران قاسم و عارف بدل شدند. در این مرحله، درگیری بین گروههای نظامی و غیرنظامی در درون حکومت نبود، بلکه اختلاف میان نظامیان در حال رخدادن بود. حزب بعث که جانب عارف را گرفته بود، ترور ناموفقی علیه قاسم در اکتبر ۱۹۵۹ انجام داد که در جریان آن، برای اولین بار نام صدام حسین شنیده شد. در ۸ اکتبر سال ۱۹۶۳ دوباره حزب بعث و نظامیان علیه قاسم کودتا کردند و عارف امور را به دست گرفت و احمد حسن بکر نخست وزیر و علی صالح معاون وی شد. در ۱۸ نوامبر ۱۹۶۳، پس از برکناری تمام حامیان قاسم، رسماً اعلام شد که حکومت در اختیار نظامیان است. کودتای دیگری توسط حسن بکر و صدام حسین در سال ۱۹۶۸ رخ داد که باز توسط حزب بعث و ارتش انجام شد. در این جریان، احمد حسن بکر، صالح مهدی عماش و هارون تکریتی هم نقش داشتند. صدام حسین در سال ۱۹۶۹، معاون رئیس جمهور شد و در سال ۱۹۷۹، تمام امور عراق را به عنوان رئیس جمهور عراق به دست گرفت. (Ibid: 91-94)

شمار نیروهای مسلح از ۱۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۷۰ به ۲۵۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۸۰ رسید و در کنار ارتش مردمی (شبه‌نظامی بعضی) ۱۷۵/۰۰۰ نفری و نیروی پلیس ۲۶۰/۰۰۰ نفری قرار داشت. (Dodge, 2005: 30; Stansfield, 2007: 96) در کنار این تعداد نیروی نظامی باید ۵ نهاد امنیتی اصلی عراق، بهویژه در زمان صدام حسین را هم در نظر گرفت: جهازان امن الخاص^۲، الامن العام^۳، المخابرات^۴، الاستخبارات^۵ و الامن العسكري^۶. (Stansfield, 2005: 139).

1. United National Front

2. Special Security

3. General Security

4. General Intelligence

5. Military Intelligence

6. Military Security

جدول: هزینه‌های عمومی عراق به درصد از تولید ناخالص ملی در سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰

بخش	۱۹۶۰	۱۹۸۷	۱۹۹۰
بهداشت	۱	.۸	
آموزش	۵/۸	۴/۶	۵/۱
نظامی	۷/۳	۳۰/۲	۲۷/۴

Source: Quoted from Ismael and ismael, 2008: 48.

۳. نقش نفت در استقلال دولت عراق

نقش نفت در دولتسازی در عراق به قدری اهمیت دارد که نظام اقتدارگرای این کشور را که از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۷۰ حاکم بود، به نظام تام‌گرا و توپالیتر بدل کرد (Stansfield, 2007: 78). عراق در سال ۱۹۵۸، ۲۴۴ میلیون دلار درآمد داشت که در سال ۱۹۶۸ به ۴۸۸ میلیون دلار، در سال ۱۹۷۱ به ۶۰۰ میلیون دلار، در سال ۱۹۷۶ به رقم ۸/۵ میلیارد دلار و در سال ۱۹۸۰ به ۲۶ میلیارد دلار رسید. در بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱، ۸۱ درصد از درآمد حکومت از مالیات بود. این رقم به ۲۷ درصد در دهه ۱۹۵۰ و ۲۳/۵ درصد در دهه ۱۹۶۰ و با رشد قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰، به ۱۱/۵ درصد رسید. بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸، شمار مستخدمان دولت به دو برابر، یعنی از ۲۷۶/۶۰۵ به ۲۷۶/۸۵۶ نفر رسید. این تعداد جدا از نیروهای مسلح و ۲۰۰/۰۰۰ نفر بازنشسته بودند. در سال ۱۹۹۰، ۲۱ درصد نیروی کار و ۴۰ درصد خانوار عراقي مستقیماً به درآمد دولت وابسته بودند. این ویژگی، دولت رانتی عظیم و حامی پروری جلدی در پی داشته است. افراد در عراق احساس می‌کردند با توجه به حجم عظیم دولت، حمایتشان سودآور و مخالفت‌شان به طرز وحشیانه‌ای پاسخ داده خواهد شد. دولت عراق کلیت جامعه را در خدمت خود گرفته و به خود وابسته کرد. ۴۰ درصد درآمد نفت در دوره صدام صرف کنترل گروه‌های مخالف داخلی بهویژه کرده‌است (Dodge, 2003: 46). در دهه ۱۹۸۰، جامعه عراق به شدت منفرد و اتمیزه شده بود و امکان فعالیت هیچ نهاد مستقل و مردم‌نهاد وجود نداشت (Dodge, 2005: 27; Stansfield, 2007: 96).

ج. مشکلات ملت‌سازی در عراق

فرایند ملت‌سازی همان‌طور که در بخش نظری آمد، به دنبال بررسی این مسئله است که ملی‌گرایی موجود در ساخت سیاسی و اجتماعی، در تناسب با چارچوب دولت و همچنین جامعه یا هویت ملی قرار دارد یا نه. این موضوع در مورد عراق چندان صدق نمی‌کند. دلایل آن ابتدا به ساختگی بودن کشور عراق، سپس به کشمکش و تعارض مفاهیم مختلف ملی‌گرایی و در نهایت، ایدئولوژیک‌شدن این مفاهیم بازمی‌گردد.

۱. ساختگی بودن عراق

عراق دولت ساختگی^۱ و کشوری است که از دو شکاف جدی برخوردار است: نژادی و مذهبی. شکاف کردها و اعراب و نیز شیعه و سنتی. این شکاف‌ها به‌گونه‌ای است که پرکردن آنها کار مشکلی است. به عنوان مثال، بحث کردی و عربی، نژادی است و بر تفاوت میان آنها تأکید دارد. در عین حال، بحث شیعه و سنتی نیز بر شکاف مذهبی اشاره دارد که این شکاف را حتی میان کردها نیز افزایش می‌دهد. در عین حال، نبود پیشینه قبلی بین این سه گروه، رسیدن به روای دیرینه‌گرایی را در کل کشور مشکل کرده است. این ویژگی، عراق را در کنار لبنان به الگوی منحصر به فردی در خاورمیانه تبدیل کرده است. جدا از موضوع نژادی یا زبانی و یا مذهبی، خاستگاه آنها نیز کاملاً متفاوت است و کردها عمدها خود را از تبار ماده‌ای مستقر در مناطق کردی ایران می‌دانند. در صورتی که خاستگاه اعراب از نجد سرچشمه می‌گیرد. این تفاوت نشان می‌دهد عراق بر اساس روای دیرینه‌گرایی شکل نگرفته است، یعنی مباحث پیشینی مناسبی برای قرارگرفتن در کنار هم و داشتن احساس تعلق و وابستگی وجود ندارد. بنابراین، باید روای پسینی یا ابزارگرایانه در دستورکار قرار گیرد. در عین حال، همان‌طور که در بخش قبل مطرح شد، ساخت دولت در عراق نیز نتوانست در این زمان حدود یک سده‌ای، زمینه‌های مشترک و تعلقات همگرایانه را گسترش دهد. آنچه بخش‌های مختلف عراق امروز

را به هم پیوند می‌دهد، الزامات راهبردی و جغرافیایی است، نه تجربه زیست مشترک مسالمت‌آمیز.

بزرگترین گروه از این میان، شیعیان هستند که حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد جمعیت ۲۸/۹۴۵/۵۶۹ نفری عراق را تشکیل می‌دهند. شیعیان در سه مقطع تاریخی نقش مهمی در عراق داشتند. یکی در زمان شکل‌گیری کشور عراق پس از فروپاشی عثمانی و شورش علیه بریتانیا در سال ۱۹۲۰، دیگری پس از حمله آمریکا به عراق برای آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱ و در نهایت، پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳. شیعیان، به لحاظ دموکراسی عددی - به معنای میزان جمعیت مساوی با میزان سهم در قدرت - در عراق باید وجه غالب را در حکومت داشته باشند. بر همین اساس، شیعیان به رغم اینکه تمام لوازم تأسیس منطقه فدرالی و یا حتی استقلال را از نظر جمعیت، سرزمین مرغوب و مناطق نفتی بصره را در جنوب حتی بیش از کردها داشتند و دارند(حکیم، ۱۳۸۴: ۸)، همیشه طرفدار حاکمیت سرزمینی عراق بودند و همین عامل باعث شد در مقاطع مختلف نیز در چارچوب کشوری فعالیت کنند. بارزترین مورد آن، نقش شیعیان عراق در جنگ تحمیلی علیه کشور شیعه همسایه یعنی ایران بود که در طی آن، ۸۰ درصد سریازان و ۲۰ درصد افسران ارتش عراق را شیعیان تشکیل می‌دادند.(Dodge, 2005: 46-47) در عین حال، شیعیان در این کشور از زمان قیومیت تا سال ۲۰۰۳ در حاشیه بودند. این امر جدا از مشکلاتی که در دوره قیومیت داشتند و غلبه نظامیان در قدرت عراق بر آنها تحمیل کرده بود، ناشی از سه عامل بسیار مهم است : ابتدا اینکه برای شیعیان، ملی‌گرایی عربی و حفظ ساختار عراق اولویت داشت. به همین خاطر، در شرایط بحرانی، تمایلی به ایجاد شکاف در مقابل تهدید خارجی نداشتند تا کشورشان مورد تهدید قرار نگیرد. به همین دلیل، هم در جنگ‌افروزی صدام علیه ایران - به رغم ایجاد فشار صدام بر شیعیان برای جلوگیری از نفوذ ایران در میان آنها پس از انقلاب اسلامی - همکاری کردند و هم با سیاست‌های ملی‌گرایانه عربی در جهان عرب همسو بودند. این موضوع باعث می‌شد همیشه اولویت آنها چیز دیگری جز کسب قدرت باشد. به همین دلیل، پس از سال ۲۰۰۳، فعالیت شیعیان برای ایفای نقش سیاسی افزایش یافت. آنها از موقعیت سنی‌ها ناراضی

و معتقد بودند در عراق همیشه «مالیات و مرگ برای شیعیان است و پست‌ها برای سنی‌ها». (Stansfield, 2005: 138)

عامل دوم این بود که شیعیان بیشتر ساکن مناطق روستایی بودند و در حکومت و دیوان‌سالاری تجربه چندانی نداشتند. در دوره امپراتوری عثمانی، به واسطه غلبه سنی‌ها، شیعیان در امر حکمرانی دخالتی نداشتند و پس از فروپاشی عثمانی نیز نتوانستند جایگاهی در امر سیاست داشته باشند. به عنوان مثال، در سال‌های قیمویت ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۲، تنها ۵ وزیر شیعه یا کرد بودند و در دوره پادشاهی تا سال ۱۹۵۸، نخست‌وزیر و وزیران مالی، داخلی، دفاع و خارجه، سنی بودند. (Stansfield, 2007: 47) این موضوع باعث به حاشیه رانده شدن آنها از عرصه قدرت و عدم تجربه‌اندوزی سیاسی شد.

گروه بعدی کردها هستند که ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. کردها بیشترین مشکل را در عراق داشتند. آنها بعد از اینکه نتوانستند بر اساس پیمان سورس به استقلال برسند، سعی کردند برای استقلال خود تلاش کنند. هرگاه دولت عراق در حالت ضعف قرار داشت، فعالیت کردها بیشتر می‌شد و هرگاه دولت قوی بود، به سرکوب آنها می‌پرداخت. یکی از مسایلی که کردها در عراق داشتند و آنها را از شیعیان متمایز می‌سازد، این است که کردها در تلاش خود برای خودمختاری، فدرالیسم و یا استقلال، با هر گروه داخلی و هر کشور خارجی به توافق رسیدند، به آن عمل نشد و زمانی که به اقدام مسلحانه روی آوردند، بیشترین صدمات را از جمله حمله وحشیانه به حلبچه و عملیات انفال را شاهد بودند. در این عملیات که در بهار و تابستان ۱۹۸۸ رخ داد، ۳۰۰۰ روستا نابود، ۱/۵ میلیون نفر بی‌جا و مکان و ۱۸۰/۰۰۰ نفر کشته شدند. (Yaldiz, 2004: 25) کردها جدا از اقدام مستقیم برای کسب موقعیت مناسب در عراق، با کشورهای خارجی نیز وارد مذاکره می‌شدند که هر بار مسایل آنها وجه المصالحة منافع ملی کشورهای پیرامون و یا قدرت‌های بزرگ می‌شد.

در توافق استقلال بریتانیا و عراق، هیچ اشاره‌ای به وضعیت کردها نشد. کردها در زمان پادشاهی عراق تا سال ۱۹۵۸ تقریباً وضعیت خودمختاری نسبی داشتند. این امر به واسطه توافق با دولت عراق نبود، بلکه به خاطر این بود که دولت عراق امکان نفوذ فراگیر در منطقه را نداشت و کوهستانی بودن منطقه نیز امکان تحرک نظامی علیه آنها را کاهش می‌داد. از سال

۱۹۱۹ تا ۱۹۵۸، ۸ شورش در شمال عراق رخ داد. (Syndia, 2004: 14) در زمان قاسم سعی شد با کردها به ملایمت رفتار شود و از این‌رو، مسعود بارزانی که پیش از این در درگیری‌های نظامی به ایران گریخته بود، به عراق برگشت. با سقوط قاسم، در نوامبر ۱۹۶۳، عبدالسلام عارف قدرت را در عراق به دست گرفت و به توافق صلحی با بارزانی برای کاوش اختلاف رسید. عارف در سال ۱۹۶۶ درگذشت و برادرش الباز در ژوئن ۱۹۶۶ جای وی را گرفت. وی اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن، به روشنی به ویژگی دوملیتی (عربی/کردی) کشور عراق اشاره کرد و خودمختاری منطقه‌ای کردستان را تا مادامی که وحدت سرزمینی عراق مورد تهدید قرار نگیرد، پذیرفت. در عین حال، این اعلامیه مورد قبول حزب بعث نبود. یک سال پس از کودتای دوم حزب بعث در سال ۱۹۶۸، بارزانی به شرکت نفت عراق در کرکوک حمله کرد تا آسیب‌پذیری چاه نفت را نشان دهد. این حمله حزب دموکرات کردستان که از حمایت ایران برخوردار بود، حزب بعث را به مصالحه با کردها وادار کرد. مذاکره صدام و محمد عثمان به اعلامیه ۱۱ مارس ۱۹۷۰^۱ منجر شد که در آن تقریباً تمام تقاضاهای بارزانی مورد پذیرش قرار گرفت؛ از جمله اینکه، زبان کردی در کنار زبان عربی، زبان رسمی در مناطق با اکثریت کردنشین باشد و در عراق به عنوان زبان دوم مورد قبول باشد، کردها به طور کامل در حکومت و مناصب لشگری و کشوری مشارکت داشته باشند، آموزش و فرهنگ کردی تقویت شود، تمام مقامات مناطق کردنشین کرد باشند، حقوق خانواده پیش‌مرگان یا شبه‌نظامیان کرد که در درگیری‌ها کشته شدند، حفظ گردد، اصلاحات مناسب ارضی در مناطق کردی برقرار گردد، یک کرد به عنوان معاون رییس‌جمهور عراق باشد و در نهایت، مناطق کردنشین خودمختار باشند. (Yaldiz, 2004: 18) علت دادن این امتیازات به کردها، یکی پشتیبانی شوروی از کردها بود که بعداً به توافق سال ۱۹۷۲ شوروی با بارزانی منجر شد، اما با سفر صدام به مسکو در همان سال، اوضاع به ضرر کردها تغییر کرد. دوم اینکه، ایران به خاطر مسئله ملی‌شدن نفت عراق در سال ۱۹۷۲ و تعیین خطوط مرزی بین دو کشور - که بعداً به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر منجر شد - به تحولات درون عراق توجه داشت و کمک‌های مختلفی به کردها می‌کرد. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۷۴، بارزانی ۶۰/۰۰۰ نیروی پیش‌مرگ داشت، در حالی که عراق تنها

۹۰/۰۰۰ نفر نیروی نظامی داشت. (Ibid: 23) صدام حاضر شد در قانون اساسی موقت سال ۱۹۷۴ به کردها خودمختاری بدهد و اربیل به عنوان مرکز منطقه حکم‌الذهبی کردستان شناخته شد. دو زبان کردی و عربی، زبان رسمی بود و شورای اجرایی زیرنظر مستقیم سورای وزیران به اداره آنجا مشغول می‌شد. نیروی پیش‌مرگ به عنوان نیروی حافظ مرزی شناخته شد. با بروز اختلاف بر سر کرکوک و برداشت حمایت‌های خارجی از کردها، صدام چندبار اقدام به ترور بارزانی کرد ولی موفق نشد و از پذیرش حبیب کریم به عنوان معاون رئیس‌جمهور سرباز زد. در سال ۱۹۷۵، ۱۵۰۰ روستا را نابود کرد، افراد زیادی از مردم عادی و پیش‌مرگان را کشت و یک منطقه امنیتی به طول ۶۰۰ مایل در مرزهای ایران و سوریه ایجاد کرد. (Ibid: 19-34) مهمترین واقعه‌ای که در دوره بعثی‌ها از نظر مباحثت ملی‌گرایی قومی در عراق رخ داد، عربی‌سازی کردستان بود که از سخن گفتن به کردی در انتظار عمومی و تدریس این زبان در مدارس کردنشین جلوگیری شد، بر انتخاب اسامی عربی برای کردها تأکید و در اسناد رسمی از آنها به عنوان اعراب نام برده می‌شد. (برانکاتی، ۱۳۸۳: ۸) این سیاست به تعییری سیاست زبان‌کشی^۱ بود. (Bengio, 1999: 108) کردها در سال ۱۹۸۸، پس از اتفاقات حلبچه، اولین جبهه ملی کردستان^۲ را با ترکیب دو حزب اصلی تشکیل دادند که ماجرای وضعیت خودمختار دهه ۱۹۹۰ پیش آمد.

با این اوصاف، کردها وضعیت وخیم‌تری از شیعیان داشتند، زیرا آنها از ابتدا خواستار وضعیت خودمختار بودند. در عین حال، عرب هم نبودند و باورهای ملی‌گرایانه عربی را قبول نداشتند، وارد درگیری مسلحانه با دولت عراق شدند و از حمایت خارجی کمک گرفتند. در عین حال، آنها نیز همانند شیعیان، با مشکلاتی مواجه‌اند. آنها نیز از سابقه و پیشینه اجرایی و حکمرانی برخوردار نبودند و همانند زمان عثمانی، بهترین کارویژه آنها جنگیدن بود. این موضوع زمانی بهتر درک می‌گردد که بدایم در دهه ۱۹۹۰ که منطقه کردها از اختیار صدام خارج شد، درگیری خونینی در انتخابات سال ۱۹۹۴ بین دو حزب دموکرات کردستان و اتحاد میهنی کردستان درگرفت که طی آن، هرکدام دویاره مناطق قبیله‌ای خود را در اختیار گرفتند.

1. Imluicide

2. First National Front of Kurdistan

(Dodge, 2005: 50-51) این موضوع نشان می‌دهد اعطای خودمختاری زمینه‌هایی را لازم دارد که یکی از آنها پذیرش قواعد مناسب است. در واقع، به رغم بی‌عدالتی‌هایی که علیه کردها شده است، آنها نیز در منطقه کردستان نسبت به اقلیت‌های دیگر همان رویه را داشتند. در دهه ۱۹۹۰ نیز کردها سعی در تغییر مردم منطقه چندملیتی کرکوک به نفع وضعیت غالب کردی

داشتند که خود به مثابه «دامن زدن به آتش»^۱ بود. (Ibid: 52)

در مجموع، کردها خواستار مقاومت در برابر نفوذ ترکیه در این مناطق هستند. آنها باید فدرالیسم را حفظ کنند، علیه اقلیت‌ها، بهویژه ترکمن‌ها خشونت به خرج ندهند و شرایط عربی‌سازی را بهبود بخشنند. در عین حال، سرنوشت کرکوک همچون بحرانی است که می‌تواند مسئله‌ساز شود، زیرا شک و تردیدهای گرایش کردها به استقلال را افزایش می‌دهد و بعد از گروههای دیگر عراقی بهویژه شیعیان، ترکیه را وادار به تحرکات نظامی خواهد کرد. واگذاری چند درصد از درآمد نفت برای استفاده در منطقه و سیاست‌های جبرانی اقتصادی می‌تواند موضوع استخراج نفت را حل کند.

گروه سوم در عراق، سنی‌های عرب هستند که حدود ۱۵ درصد مردم عراق را بدون احتساب سنی‌های کرد به خود اختصاص می‌دهند (البته به همراه آنها ۳۲ تا ۳۷ درصد می‌شوند). (پایگاه داده‌پردازی سیا، ۲۰۱۰) این گروه جماعتی با توجه به سابقه طولانی حکومت‌داری در دوره‌های مختلف و نقش بسیار مهم آنها در ایجاد و گسترش ملی‌گرایی عرب، با روال دموکراتیک در عراق موافق نیستند، زیرا موقعیت برتر خود را در قدرت از دست خواهند داد. سنی‌های عرب با این پیشینه تاریخی عمدتاً با دو گروه جماعتی اصلی عراق - شیعیان و کردها - تفاوت دیدگاه دارند. از یک سو، نگران به قدرت رسیدن شیعیان هستند، زیرا ممکن است شیعیان رفتارهای تلافی‌جویانه علیه آنها داشته باشند و همان رفتارهایی که در گذشته با غلبه سنی‌ها بر مرکز قدرت اعمال شد و شیعیان را از اعمال مراسم مذهبی خود در مراکز شیعی بازمی‌داشتند، انجام دهنند. از سوی دیگر، نگران هستند که آنها هویت عراق به عنوان کشور عربی را رقیق کنند و در عوض، رابطه عراق با ایران رو به رشد باشد.

1. trigger issues

باقی‌مانده جمعیت عراق که چیزی حدود ۳ تا ۵ درصد را تشکیل می‌دهند، ترکمن‌ها و آسوری‌ها هستند. ترکمن‌ها در تلفار، موصل، اربیل و کركوك مستقر هستند. بیشترین جمعیت آنها در کركوك است. شهرهای شمالی موصل، کركوك و اربیل شهرهایی با جمعیت مختلط هستند، اما در موصل جمعیت عرب غالب هستند و در اربیل، کردها. ترکمن‌ها خود را ساکنان اصلی کركوك می‌دانند، و معتقدند به واسطه سیاست‌های عربی‌سازی دوره صدام و کردی‌سازی¹ کردها، به ویژه پس از سال ۲۰۰۳، جمعیت آنها کاهش یافته است. (Stansfield, 2007: 71-72) آسوری‌ها کمتر از یک میلیون نفر جمعیت دارند که اکثریت آنها در بغداد ساکن هستند، اما در اربیل، موصل و دهوک هم استقرار یافته‌اند. آنها عمدتاً ارتدکس هستند و به کلیسا‌ی چالدون تعلق دارند. آسوری‌ها خود را وامدار امپراتوری باشکوه آسوری و ساکنان اصلی عراق می‌دانند. جنبش دموکراتیک آسوری² که رابطه خوبی با جبهه متحد شیعیان دارد، خواستار منطقه اداری آسوری با مرکزیت بغداد در شرق موصل برای تضمین آزادی خود هستند. (Ibid: 71-73)

این روال نشان می‌دهد عراق با توجه به پیشینه فرهنگی و سابقه تاریخی‌اش، تا چه حد با تمایل گریز از مرکز مواجه است. این موضوع نشان می‌دهد ساختگی‌بودن عراق هنوز امری جدی است و تنها روال سیاستی می‌تواند با بهره‌گیری از آموزه‌های ملی گرایانه ابزاری مبتنی بر سرزمین، آن را تداوم بخشد.

۲. تقابل مفاهیم مختلف ملی گرایی در عراق

تاریخ تقریباً یک سده‌ای شکلگیری عراق، معركه تقابل سه نوع ملی گرایی است و همچنان این سه، همتراز هم – البته با شدت و حدت کمتر – پیش می‌روند: ملی گرایی عراقي (الوطنيه)، ملی گرایی عربی (القوميه) و ملی گرایی قومی (کردی، ترکمن). زمینه‌های شکلگیری و تداوم این سه ملی گرایی را باید در سه خاطره جمعی مردم عراق جستجو کرد: تمدن بین النهرین باستان، میراث اسلامی و عربی و امپراتوری عثمانی. (Quoted from Stansfield, 2007: 10)

1. Kurdification

2. Assyrian Democratic Movement (ADM)

آنچه در واقع امر در عراق رخ داد، ملی‌گرایی عربی بود و در عین حال، همین عامل در ترکیب با ایدئولوژی‌های مختلف باعث مسایل و مشکلات این کشور شد. علت گسترش ملی‌گرایی عربی، به پیشینه آن در دوره امپراتوری عثمانی بازمی‌گردد. آنچه این «مرد بیمار اروپا» را از پای درآورد، همین احساسات ملی‌گرایی بود که از غرب به سوی شرق و امپراتوری روان شد و مثل خوره به جانش افتاد. امپراتوری عثمانی بر اساس باور دینی و برادری شکل گرفته بود و هر انسانی که مسلمان بود، می‌توانست همسان و برابر و برادر با دیگران، در زیر این چتر زندگی کند. این باور هرچند ممکن است با واقع تطابق نداشته باشد، اما مبنای مشروعيت تداوم آن امپراتوری بود. اندیشه‌های ملی‌گرایانه که همراه با تغییرات اصلاحی موسوم به تظیمات در دهه دوم و سوم سده نوزدهم وارد این امپراتوری شد، دو دسته گرایش ملی‌گرایی را میان ترک‌ها (جنبش ترک‌های جوان) و اعراب شکل داد. آنچه در این مرحله اهمیت داشت، نه باور دینی، بلکه موقعیت قومی بود. اعراب احساس غبن می‌کردند که به رغم اینکه اسلام به زبان عربی نازل شده و پیامبر از اعراب است، اما سروری در این امپراتوری از آن ترک‌هاست. این باور با فروپاشی امپراتوری و شکل‌گیری عراق تداوم یافت.

طرفداران ملی‌گرایی عربی در عراق، نظامیان عرب به جامانده از امپراتوری عثمانی بودند. فردی نظیر صدقی بکر، به رغم اینکه خود کرد بود، باور شدید به این تلقی داشت. این اندیشه در عراق، به تدریج توسط ابوخلدون ساطع حصری به شکل نظریه و گفتمان غالب درآمد. ساطع با بهره‌گیری از مفاهیم ملی‌گرایانه رمانیک آلمانی و برگرفته از هردر و فیشتله، سعی در پژوهش فرهنگی ملت عرب داشت. او که در سال ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ مدیر کل آموزش پادشاهی فیصل و در دهه ۱۹۳۰، استاد دانشکده آموزش معلمان عالی و رئیس دانشکده حقوق بود، باور داشت که اعراب بدون مرز هستند و باید بر اساس ویژگی‌های مشترک زبان، آموزش، تاریخ و منافع اقتصادی گردهم آیند. (Lukitz, 1995: 99-100) ساطع این خویشاوندی پایدار اعراب را تقدیر ملت نوظهور برای انجام مأموریت مقدس و ابدی می‌دانست. «انکار هویت به معنی خودفریبی است، زیرا هر فرد عرب‌زبان عضو ملت عرب است، خواه ما بخواهیم یا نه، خواه او بپسندد یا نه». (ادیب‌مقدم، ۱۳۸۸: ۳۷-۳۸)

ملی‌گرایی عراقی به طور مستقیم تأثیر قاطع بر هویت عراقیان نداشته است، اما پیشینه تمدن بین‌النهرین در عراق که مبنای تمدنی بسیاری از تمدن‌های دیگر خاورمیانه است، برای مردم عراق هویت خاص و برتری ایجاد می‌کند. این هویت، هم در چارچوب خاص عراق قرار می‌گیرد و هم امکان برتری و سروری^۱ عراق میان دولت‌های عربی را نشان می‌دهد. (Stansfield, 2007: 10-11) این باور در دهه ۱۹۷۰ در عراق به نفع ملی‌گرایی عربی استفاده شد و پس از شکست ناصر در جنگ با اسرائیل، نقش عراق را در رهبری اعراب برجسته کرد. بر اساس ملی‌گرایی عراق، «اندیشه»^۲ عراق یا «ابتدا عراقی بودن» اهمیت دارد و درجه‌ای از پذیرش تمام جماعت‌ها را در درون عراق به عنوان وطن در نظر می‌گیرد. (Rear, 2008: 157; Stansfield, 2007: 56, 90) این رویکرد با نگاه ابزارگرایانه سعی دارد بخش‌های مختلف عراق را با پیشینه‌های متفاوت ولی به واسطه جغرافیای مشترک گردهم آورد. این نوع ملی‌گرایی برخلاف ملی‌گرایی عربی که فرهنگی است، مبنی بر سرزمن و مفهوم جدید ملی‌گرایی است که در بسیاری از مناطق جهان شکل گرفته و تداوم دارد.

ملی‌گرایی قومی اشاره به این باور دارد که «هر ملت، یک دولت» باید داشته باشد. این باور در جایی امکان بروز می‌یابد که در کنار زمینه‌های مادی – که برای ارتزاق یک ملت ضروری است – جمعیت یکدستی وجود داشته باشد. امروزه، بیشتر کشورهای جهان، چندملیتی هستند و اندیشه ملی‌گرایی قومی توجیه‌پذیری چندانی ندارد، مگر در شرایطی که آنها در معرض نسل‌کشی یا پاکسازی قومی باشند. (بنگرید به میلر، ۱۳۸۳، فصل دوم) در این صورت، برای حفظ هویت فرهنگی خود می‌توانند به این گرایش روی نمایند. مهتمرین گروه جماعتی که در عراق با این پدیده مواجه بود، کردها هستند. آنها تمام شرایط توجیه گرایش به ملی‌گرایی قومی را داشتند، اما این توجیه تنها در عراق حاکم بود. در کشورهای پیرامون عراق نیز جمعیت کرد وجود دارد که بدون آنها امکان شکل‌گیری یک کشور امکان‌پذیر نیست، زیرا در تغایر مفهوم «یک ملت، یک دولت» قرار می‌گیرد. همچنانکه، منافع ملی کشورهای دیگر را به خطر می‌اندازد. در عین حال، زمینه را برای گروه‌های دیگر در شمال عراق مثل ترکمن‌ها برای

1. primus inter pares
2. idea

خودمختاری فراهم می‌سازد. این موضوع به‌ویژه در مورد کرکوک بسیار بفرنج‌تر است. بنابراین، به نظر می‌رسد آینده عراق تا حد زیادی تابع ملی‌گرایی سرزمینی و ملی‌گرایی عراقي است تا ثبات، زندگی و آرامش در رگ‌های عراق به جریان افتد و ملی‌گرایی‌های دیگر همچنان که تجربه ثابت کرد به عنوان «نیروی بی‌امان خارج از کنترل انسان و چیزی شبیه به پدیده طبیعی نظیر امواج و جزرومد» یا به قول آبرت اینشتین «بیماری کودکانه یا سرخک نزاد بشر» درنیاید. (همان: ۱۱)

۴. ترکیب ایدئولوژی با ملی‌گرایی عربی در عراق

باور اولیه شکل‌دهنده ملی‌گرایی عربی به شکل ایدئولوژی در عراق توسط ساطع حصری مطرح شد، اما آنکه باور این ایدئولوگ را به استراتژی تبدیل کرد، میشل عفلق بود که بنیانگذار حزب بعث در دهه ۱۹۴۰ به شمار می‌رفت. عفلق ایده مردم عرب حصری را پذیرفت، اما مخالف نشانه عربی‌بودن تنها به واسطه زبان عربی بود و به دنبال ترکیب بین آرمان‌شهر عربی و ایدئولوژی سیوسیالیسم بود. این جریان ابتدا میان تحصیل‌کردن اروپایی در سوریه مطرح شد و سپس منجر به ایجاد حزب البعث العربی در سال ۱۹۴۳ شد و پیوستن به نیروهای الاحیاء العربی در سال ۱۹۴۷، زمینه شکل‌گیری حزب سوسیالیستی عربی را در سال ۱۹۵۳ فراهم آورد. «حزب نوظهور سوسیالیستی بعث عربی از یک ابردولت متحد عربی از امتداد اقیانوس آتلانتیک شمالی تا خلیج عربی در شرق را جانبداری می‌کرد». (ادیب‌مقدم، ۱۳۸۳: ۳۸)

البته، مخالفت با نفوذ استعماری در عراق تنها به حزب بعث ختم نمی‌شد، بلکه حزب الاستقلال و حزب الوطنه الدموقراطیه نیز در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ خواستار عدم وابستگی دربار به بریتانیا و الغای پیمان ۱۹۳۰ بین عراق و بریتانیا بودند. (Dawisha, 2008: 160) آنچه در این جریان و همچنین پیوستن عراق به پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ باعث شد تا زمینه مخالفت با غرب و پیوستن به بلوک شرق را تشدید کند، شکل‌گیری اسرائیل و جنگ‌های اعراب و اسرائیل است. مشکلاتی که عراق از جانب بریتانیا داشت و ایجاد کشور اسرائیل در سرزمین عربی، گرایش به سوی تفکرات سوسیالیستی را افزایش داد. این موضوع زمینه را برای فعالیت حزب بعث در سطح جامعه و ترکیب گرایشات ملی‌گرایی عربی و تفکرات

سوسیالیستی فراهم کرد. کودتاهاي ۱۹۵۸ و ۱۹۶۳ و در نهایت، کودتای ۱۹۶۸، حزب بعث را به فعال اصلی عراق تبدیل کرد و امکانی ایجاد شد تا برنامه‌ها و اندیشه‌های خود را عملی سازد. مهمترین اهداف آن عبارتند از الغای پیمان ۱۹۳۰ و همچنین لغو قرارداد پرت‌موث^۱ که در ژانویه ۱۹۴۸ بین عراق و بریتانیا منعقد شد، ملی‌کردن نفت و امتیازات برق، ملی‌کردن پایگاه نظامی بریتانیایی واقع در جبانیه و شعیبه، حذف تجارت کشور از وابستگی به پول جاری بریتانیا، طرح انتخابات مستقیم و در نهایت، بهبود توزیع دقیق‌تر درآمد بین بخش‌های مختلف جمعیت. (Lukitz, 1995: 127)

دهه ۱۹۷۰ از نظر داخلی و خارجی، دوره مهمی در عراق است. از نظر داخلی، حزب بعث به‌طور موفقیت‌آمیزی به سطوح بالای قدرت رسید. از نظر منطقه‌ای، افول ناصریسم در مصر به خاطر شکست اعراب در قبال اسراییل در جنگ ۱۹۶۷ و مرگ ناصر در سال ۱۹۶۹ و مهمتر از همه، نزدیکی مصر و اسراییل پس از جنگ ۱۹۷۳ که منجر به توافق آن دو در سال ۱۹۷۸ شد، زمینه را برای نقش رهبری عراق فراهم کرد. در عین حال، عراق به خاطر جایگاه جغرافیایی خود، برخلاف مصر نقش رهبری خود را با منافع ملی خودش تعريف کرد و با تأکید بر نابودی اسراییل و ایجاد کشور فلسطین در منطقه با رویکرد اتحاد عربی، اولویت را اول مرزهای شرقی کشورهای عربی و جلوگیری از ایران مبنی بر ملی‌گرایی ضد عربی دوره شاه و به‌ویژه هراس از غله شیعیان در عراق پس از بروز انقلاب اسلامی دانست و آشتفتگی‌های طبیعی پس از انقلاب اسلامی در ایران را زمینه‌ای مناسب برای تغییر وضعیت مرزی خود که پیش از این در قرارداد ۱۹۷۵ نامناسب می‌دید، یافت. این کشور به جز موضوع موصل که همچنان نگرانی‌هایی از ادعاهای ترکیه در مورد آن داشت، از دسترسی محدود به خلیج فارس و حصر جغرافیایی خود در خشکی به شدت ناراحت بود و برای همین سعی در تغییر این شرایط از دو طریق ایران و کویت داشت. در نیم قرن گذشته، عراق بارها برای دستیابی به بخش ایرانی اروندرود و جزایر وربه و بوییان در کویت تلاش کرد. این دغدغه عراق، به حدی جدی است که این کشور را وارد دو جنگ ناکام کرد. (اسکافیلد، ۱۳۸۱) بر این اساس،

1. port mouth

ملی گرایی عربی با رهبری جدید عراق بر اساس سه اصل مهم ضد امپریالیستی، ضد ایرانی و ضد صهیونیستی شکل گرفت. (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۴۰)

د. دوره بازسازی عراق پس از سال ۲۰۰۳

حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و برکناری صدام حسین با دو توجیه انجام شد: یکی خلع سلاح‌های کشتار جمعی در عراق با تغییر رژیم یا کندن سر از بدن^۱ و دوم طرح عراق به عنوان مدل کشور دموکراتیک در خاورمیانه عربی. (Dobbins, 2003: 167) به عبارت دیگر، هدف آمریکا این بود که شکست بریتانیا در ایجاد دولت ملی در عراق را جبران کند. (Ibid, 169) بر اساس بخش نظری، آمریکا از چهار مرحله بازسازی دو مرحله را در عراق انجام داد: ابتدا بهبود وضعیت آشفته عراق و کاهش تبعات احتمالی گسترش سلاح هسته‌ای. در این دوره، هدف مدیریت فاجعه^۲، توانایی مقابله با جنبش‌های گستردۀ، ساماندادن افراد بی‌خانمان و کمبود غذا بود. (Dodge, 2008: 148) نقش اصلی را در این جریان اداره بازسازی و کمک‌های بشردوستانه^۳ ایفا می‌کرد و ژنرال جی گارنر^۴ به عنوان حاکم عراق به اعاده نظم می‌پرداخت. با عدم موفقیت گارنر در ثبات بغداد و بعضی زدایی ارتش و بروز هویت شیعی در عراق، گارنر و اداره بازسازی در نیمه ماه می ۲۰۰۳ از عراق فراخوانده شدند. در می ۲۰۰۳، با گماردن پل بروم^۵ به عنوان مسؤول اداره موقت ائتلاف^۶، مرحله بهبود در عراق ادامه یافت. اداره موقت عراق از ۱۳ نفر شیعه، ۵ نفر سنی عرب، ۵ سنی کرد و یک مسیحی و یک ترکمن تشکیل شد. (Dawisha, 2008: 163) بروم حزب بعث را غیرقانونی اعلام کرد و ۱۰۰/۰۰۰ نفر از اعضای این حزب را از نهادهای دولتی تازه تأسیس کنار زد. وی ارتش عراق را منحل و ۴۰۰/۰۰۰ نفر سرباز را در خیابان رها کرد. (Stansfield, 2005: 151) در عین حال، درگیری نظامیان آمریکایی با نیروهای مقاومت و شورش‌های شهری جو

1. decapitation theory

2. disaster management

3. the Office of Reconstruction and Humanitarian Assistance (OHRA)

4. Jay Garner

5. Paul Bremer

6. Coalition Provisional Authority (CPA)

آمریکاستیزی را دامن زد و هزینه انسانی جنگ عراق را برای آمریکا بالا برد. بنابراین، بحث مشارکت عراقی‌ها در استقرار نظم و قانون مطرح شد. در مناطق محلی، گروه‌های محلی برای امنیت مناطق تأسیس شد و در بالاترین سطح، شورای فرمانروایی عراق^۱ بر اساس هویت قومی و جماعتی شکل گرفت. این شورا نیز به خاطر نفوذ فزاینده بروم، کنارکشیدن سنی‌ها از اداره وقت ائتلاف و عدم مشروعتی این اداره به خاطر استفاده از تبعیدیان عراقی زمان صدام، با نوعی بی‌اعتمادی در میان عراقی‌ها مواجه شد.

پس از این مرحله، آمریکا وارد مرحله دوم که همان دولتسازی است، شد. بنابراین، شورای فرماندهی عراق را مأمور طرح قانون اساسی کرد تا این قانون در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۳ به رفراندم گذارده شود. در نهایت، قانون پایه در ۲۸ فروردین ۲۰۰۴ طراحی شد و مجلس ملی دوران گذار^۲ از طریق سه مرحله پیچیده شکل گرفت. هر یک از ایالت‌های هیجده‌گانه عراق یک کمیته سازماندهی ۱۵ نفری توسط شورای حکومتی عراق انتصاب می‌کرد و مورد تأیید اداره وقت ائتلاف قرار می‌گرفت تا در گردهمایی گرینش حکمرانی^۳ گرددم آیند و نمایندگان مجلس ملی دوران گذار را در ۳۱ می و ۳۰ جون ۲۰۰۴ منتقل کند. این کار هم با تأخیر پیش از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۵ انجام شد. تشکیل دولت عراق و برگزاری انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در عراق تنها تکامل بخش مرحله دوم یا بازسازی و دولتسازی در عراق پس از ۷ سال از اشغال است. هرچند مיעضل دولتسازی در عراق جدی و حیاتی است، اما دو مرحله اساسی تا رسیدن به مدل دموکراتیک در عراق باقی است و همین، مشکلات ادامه کار را با خروج احتمالی بخش اصلی نیروهای آمریکا از عراق در ۲۰۱۱ بیشتر می‌کند. (Ibid: 151-152)

بخشی از مشکلات بازسازی از منظر فرایند ملت و دولتسازی را می‌توان در سه مورد دسته‌بندی کرد: ابتدا اینکه، دوره بازسازی طی شده در عراق باز همانند دوره دولتسازی بریتانیا در اوایل سده بیستم، مبتنی بر قواره قومی بود. این مسئله باعث شد در موارد زیادی گرایش‌های قومی بر گرایش‌های ملی غالب باشد. دومین مشکل جدی عراق این است که هرچند فدرالیسم عراق بر پایه سرزمین و قلمرو قرار گرفته است، اما قلمروهای سرزمینی عراق

1. Iraq Governing Council (IGC)

2. A Transitional National Assembly

3. Governorate Selection Caucus

عملاً قومی هستند. مسأله اساسی این است که آیا فدرالیسم در عراق با این سابقه راه به وحدت سرزمینی و ملی‌گرایی عراقي می‌برد یا اینکه با تقویت مرزهای قومی در شرایط مناسب آن را تشديد می‌کند. (برانکاتی، ۱۳۸۳: ۲۰-۱۷) هرچند جدایی مرزهای قومی باعث سلطه یک قوم یا هویت بر دیگری نمی‌شود، اما چگونگی اداره عراق و کارکرد فدرالیسم، آینده این کشور را شکل می‌دهد، به گونه‌ای که آینده فدرالیسم عراق و آینده کردها به نوعی آینده حاکمیت عراق و دموکراسی این کشور را تعیین می‌کند. در نهایت، مشکل سوم موضوع کرکوک است که به واسطه داشتن ذخایر غنی نفتی، ترکیب جمعیتی، ادعای ترکمن‌ها در این منطقه و مدعیات ترکیه، موضوع پیچیده‌ای است و آینده این منطقه برای آینده فدرالیسم در عراق حیاتی است.

این مسائل سه‌گانه باعث می‌شود گزینه‌های مختلف در آینده عراق با توجه به تجارب تاریخی و با رویکرد ملت - دولتسازی مورد بررسی قرار گیرد. اولین گزینه که در تاریخ عراق بسیار شایع و مسبوق به سابقه است، شکل‌گیری دیکتاتوری دیگر از نوع صدام است. اگر فرایند ملت - دولتسازی که امروزه مورد توافق است، مورد احترام طرفین قرار نگیرد، این گزینه بسیار محتمل است. گزینه دوم که متأثر از گزینه اول است، این است که کدام گروه نقش کترلی و دیکتاتوری را برای حفظ تنها ثبات و نه توسعه و آرامش و پیشرفت ایفا می‌کند. در این مرحله، یک احتمال روی کارآمدن بعضی‌ها با اعراب سنی و نهادهای نظامی و امنیتی است. احتمال دیگر، غلبه شیعیان و کردها علیه سنی‌هاست و یک احتمال دیگر اتحاد اعراب علیه کردها است که به بالکانیزه شدن عراق می‌انجامد. گزینه سوم، شکل‌گیری سه نظام فدرالی در عراق است که در این شرایط، یا این سه نظام در درون کشور واحد قرار می‌گیرند و یا به شکل کنفرال اداره می‌شوند. در شکل کشور واحد، همه بخش‌های فدرالی در بخش‌های امنیتی، پولی و مالی و سیاست خارجی تابع حکومت مرکزی هستند، اما در شکل کنفرال تمام موارد باید توسط نمایندگان سه نظام فدرالی با اجماع انجام پذیرد. گزینه چهارم بحث استقلال کردهاست که اگر به نتیجه برسد و گروه‌های دیگر علیه آن وارد عمل نشوند و یا توان جلوگیری از آن را نداشته باشند، ممکن است به تقسیم عراق به سه گروه مجزا بدل گردد. این طرح عمدتاً رویکرد اسراییلی به موضوع عراق است.

نتیجه‌گیری

عراق از نظر مادی تمام امکانات لازم را برای اینکه کشوری متعارف در نظام بین‌الملل باشد، دارد. جمعیت کافی و متناسب، زمین‌های کشاورزی بسیار حاصلخیز، نیروی انسانی کافی و تقریباً باکیفیت در خاورمیانه، ذخایر قابل توجه نفت و گاز و قرارگرفتن در منطقه‌ای راهبردی از عوامل مهم کشوربودن هستند که کشورهای زیادی در جهان سوم از آن بی‌بهراه‌اند. با این احوال و با گذشت نزدیک به یک سده، عراق هنوز شرایط معنوی کشوربودن را دارا نیست. دلیل این امر آن است که وابستگی‌های افقی به همبستگی‌های عمودی در جامعه تبدیل نشده و سازوکار مادی و معنوی دولت برای ایجاد بستر این انتقال نه تنها آن را تسهیل نکرده، بلکه باعث تشدید وابستگی‌های افقی شده است. زمانی در نظام دولت ملی این انتقال صورت می‌گیرد که فرد در قبال تعهد به دولت، مزیت‌هایی نظیر امنیت، نظم، قانون، مالکیت و عدالت را دریافت کند. در شرایط نبود این رابطه دوسویه و حتی در وضعیت برتر در رابطه یکسویه که تنها سرسپردگی و نه وفاداری شهروندان به حکومت مد نظر است، بازگشت به گرایش‌های پیشامدron افزایش می‌یابد. بر همین اساس، امروزه کرد عراقی ابتدا کرد است نه عراقی یا سنی یا شیعه و یا مذهب دیگر. عرب شیعی ابتدا شیعه است، بعد عراقی و در نهایت عرب. عرب سنی به دنبال این است که ابتدا عرب سنی باشد بعد عرب عراقی.

این مقاله در صدد نشان‌دادن این نکته بود که فرایند شکل‌گیری ملت در عراق با مشکلات ساختگی‌بودن کشور عراق توسط بریتانیا، معرکه مفاهیم ملی گرایی در عراق و ترکیب آن با ایدئولوژی‌های متعارف، زمینه را برای این تعلل و حتی اشتباهات تاریخی فراهم کرد. دولت‌های عراق نیز با توجه به حاکمیت سنی‌ها و حضور نظامیان و گسترش ایدئولوژی خاص خود، این شکاف‌های اجتماعی را در عراق پر نکردند و به آن دامن زدند.

امروزه، در دوره بازسازی، عراق پس از یک سده در جای اول خود در زمان شکل‌گیری دولت قرار دارد و دوباره باید با مشکلات و مسایل بسیاری که در طول تاریخ داشته، دست و پنجه نرم کند. مشکلات و مسایل تقریباً همانی هستند که بودند. در عین حال، تفاوت‌هایی وجود دارد که دورنما را می‌تواند روشن‌تر نشان دهد. این سمت‌وسوی مناسب لزوماً به معنای

پرهیز از اختلاف نیست، بلکه منظور رسیدن به شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل اختلاف به دور از خشونت و تلاش برای غلبه ناروای یکی بر دیگری است.

در عین حال از نظر وزن و توان داخلی و حمایت خارجی نیز سه گروه اصلی کردها، شیعیان و سنی‌ها امکان ایجاد روال نظارت و توازن را دارند. این امر به شرطی است که تعهد به روال جاری در میان این سه گروه تقویت گردد. تقویت این روال ما را به تفاوت دوم سوق می‌دهد. واقعیت این است که کردها، شیعیان و بسیاری از عراقی‌های تبعیدی خارج از کشور با نیروهای مهاجم برای نابودی و اسقاط دولت عراق همکاری کردند. تفاوت سوم این است که گرایش‌های فراملی در خاورمیانه تا چه حد می‌تواند زمینه را برای جنگ‌افروزی در منطقه افزایش دهد. ملی‌گرایی عربی به جای اینکه اعراب را متحد کند، باعث نابودی بیشتر مردمان و سرمایه عربی شد و به رغم اینکه تلاش شد از وابستگی به کشورهای بیرونی به ویژه غربی و استعماری کاسته شود، با ایجاد اختلاف، زمینه نفوذ غیر را فراهم کرد. عراق قبل از حمله به کویت، قرارداد امنیتی با کویت و عربستان داشت، تا در مقابل ایران و اسرائیل از آنها دفاع کند و این کشورها هم در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، به این کشور کمک‌های مالی و اقتصادی و بین‌المللی فراوانی کردند. نتیجه تمام این کارها این شد که مدافعان عرب به تهدید اعراب و حتی با اولویت بیشتر از ایران و اسرائیل بدل شد.

امروزه نیز در امور داخلی مباحث فراملی کردها می‌تواند حساسیت کشورهای منطقه مثل ایران، ترکیه و سوریه را در پی داشته باشد. تقسیم عراق به چند کشور که برخلاف روال آمریکا برای دولتسازی، رویکردنی است که اسرائیلی‌ها در عراق از آن حمایت می‌کنند، باعث دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی می‌شود. به خصوص اینکه استقلال شیعیان، منطقه ظهران عربستان را تحریک کرده و باعث می‌شود زمینه برای این بحث که شیعیان در مناطق زرخیز زیست می‌کنند، اما بهره آن را اعراب سنی می‌برند و آنها را از حقوق ابتدایی‌شان بازمی‌دارند، فراهم شود. حل اختلاف در خاورمیانه می‌تواند نه تنها اختلافات را کاهش دهد، بلکه شرایط زیست انسانی بهتری فراهم آورد. با این تفاوت‌ها، عراق امروزه در مرحله حساسی قرار دارد. حل مشکل کردها، فرایند دولت – ملت‌سازی در عراق را عمق می‌بخشد و فرایند انسجام درونی عراق، زمینه ثبات و امنیت بیشتری برای خاورمیانه به ارمغان خواهد آورد.

منابع

۱. ادیب‌مقدم، آرشین (۱۳۸۸) *سیاست بین‌المللی در خلیج فارس: تبارشناسی فرهنگی*، ترجمه داود غرایاق زندی، تهران: شیرازه.
 ۲. اسکافیلد، ریچارد (۱۳۸۱) «مشکل عراق برای دستیابی به خلیج فارس: اختلافات ارضی متقابل با ایران و کویت: ۱۹۳۸-۱۹۹۰»، *فصلنامه امنیت پژوهی*، سال اول، شماره اول.
 ۳. اوژکریمی، اوموت (۱۳۸۳) *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران؛ مؤسسه مطالعات ملی و تمدن ایرانی.
 ۴. برانکاتی، داون (۱۳۸۱) «آیا فدرالیسم به ایجاد ثبات در عراق می‌انجامد؟»، ترجمه احسان موحدیان، *گزارش راهبردی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
 ۵. بوزان، باری (۱۳۷۸) *مردم، دولت‌ها و هراس*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
 ۶. حکیم، محسن (۱۳۸۴) «قانون اساسی جدید و چشم‌انداز آینده تحولات سیاسی عراق»، *گفتگوی علمی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
 ۷. غرایاق زندی، داود (۱۳۸۵) *سیاست آمریکا در افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مرکز مطالعات کاربردی فارابی.
 ۸. غرایاق زندی، داود (۱۳۸۷) «چشم‌انداز امنیت انسانی خاورمیانه در سده بیست و یکم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۴۱، پاییز ۱۳۸۷.
 ۹. غرایاق زندی، داود (۱۳۸۷) *ایرانیان عرب‌تبار، مردم‌شناسی ساختار قومی در خوزستان*، تهران: پژوهشکده مردم‌شناسی و نشر افکار.
 ۱۰. مور، برینگتون (۱۳۷۵) *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی: نقش ارباب و دهقان در پیدایش جهان نو*، ترجمه حسین بشیریه، تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی.
 ۱۱. میلر، دیوید (۱۳۸۳) *ملیت*، ترجمه داود غرایاق زندی، تهران؛ مؤسسه مطالعات ملی و تمدن ایرانی.
 ۱۲. وینستن، اندره (۱۳۷۱) *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران؛ نشر نی.
13. Baker III, James and Lee H. Hamilton (co-Chairs) (2006) **The Iraq Group Study**, Washington D.S.
14. Barakat, Sultan (2008) "Post-Saddam Iraq: deconstructing a regime, reconstructing a nation", in Sultan Barakat (ed.) **Reconstructing Post-Saddam Iraq**, London and New York: Routledge.

15. Bengio, Ofra (1998) **Saddam's Word: Political Discourse in Iraq**, New York and Oxford: Oxford University Press.
16. Bengio, Ofra (1999) "Nation-Building in Multiethnic Societies: the case of Iraq", in Ofra Bengio and Gabriel Ben-Dor (eds.) **Minorities and State in the Arab World**, Lynne Rienner Publishers Inc.
17. Bernhardsson, Magnus T. (2005) **Reclaiming a Plundered Past: Archaeology and nation-building in Modern Iraq**, Austin, University of Texas.
18. Dawish, Adeed (2008) "The Prospects for Democracy in Iraq: challenging and opportunities", in Sultan Barakat (ed.) **Reconstructing Post-Saddam Iraq**, London and New York: Routledge.
19. Dobbins, James, et.al. (2003) **American's Role in Nation-Building: from Germany to Iraq**, Rand.
20. Dodge, Toby (2003) **Inventing Iraq: the failure of nation-building and a history denied**, New York, Columbia University Press.
21. Dodge, Toby (2005) **Iraq's Future: the aftermath of regime change**, London and New York: Routledge.
22. Dodge, Toby (2008) "Iraqi Transitions: from regime change to state collapse", in Sultan Barakat (ed.) **Reconstructing Post-Saddam Iraq**, London and New York: Routledge.
23. Dumbrell, John and David Ryan (eds.) (2007) **Vietnam in Iraq: Tactics, Lessons, Legacies and Ghosts**, London and New York: Routledge.
24. Heazle, Michael and Lyanatul Islam (eds.) (2006) **Beyond the Iraq War: the Promises, Pitfalls and Perils of External Interventionism**, Cheltenham, Edward Elgar.
25. Ismael, Y. Tareq and Jacqueline S. Ismael (2008) "Whither Iraq? Beyond Saddam, Sanctions and Occupation", in Sultan Barakat (ed.) **Reconstructing Post-Saddam Iraq**, London and New York: Routledge.
26. Israeli, Raphael (2004) **The Iraq War: Hidden Agendas and Babylonian Intrigue: the regional impact on Shiites, Kurds, Sunnis and Arabs**, Brighton and Portland: Sussex Academic Press.
27. Lukitz, Liora (1995) **Iraq: the search for national identity**, London: Frank Cass.
28. Milton-Edwards, Beverly and Peter Hinchcliffe (2001) **Conflict in the Middle East since 1945**, London and New York: Routledge.
29. Rangwala, Glen (2005) "The Democratic Transition in Iraq and Discovery of its Limitations", in Alex Danchev and John Macmillan (eds.) **The Iraq War and Democratic Politics**, London and New York: Routledge.
30. Rathmell, Andrew (2005) **Planning Post-Conflict Reconstruction in Iraq: What can we learning?** Rand.
31. Rear, Michael (2008) **Intervention, Ethnic Conflict and State-Building in Iraq: A Paradigm for the Post-Colonial State**, New York and London: Routledge.
32. Sandya, Laura (2004) "British and U.S. Coalition Approaches to State-Building and Reconstruction in Iraq: Legacies and Lessons from the British Occupation and Mandate (1914-1932)", in Paul Cornish (ed.) **The Conflict in Iraq 2003**, Macmillan, Palgrave.
33. Stansfield, Gareth (2005) "The Transition to Democracy in Iraq: Historical Legacies, Resurgent Identities and Reactionary Tendencies", in Alex Danchev and John Macmillan (eds.) **The Iraq War and Democratic Politics**, London and New York: Routledge.
34. Stansfield, Gareth (2007) **Iraq, People, History, Politics**, Cambridge, Polity.

35. Von Hippel, Karin (2004) "Post-Conflict Reconstruction in Iraq: Lessons Unlearned", in Paul Cornish (ed.) **The Conflict in Iraq 2003**, Macmillan, Palgrave.
36. Weiss, Thomas G., Margaret E. Graham and John Goering (eds.) **Wars on Terrorism and Iraq: human rights, universalism and U.S. foreign policy**, New York and London: Routledge.
37. Yildiz, Kerim (2004) **The Kurds in Iraq: the past, present and future**, London: Pluto Press.

بازیگران مؤثر بر عراق آینده: منافع و سناریوها

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۲۵

تاریخ تأثید: ۱۳۸۸/۱۲/۱۸

محمدعلی قاسمی*

چکیده

در صحنه معادلات قدرت در عراق جدید، چهار دسته از بازیگران، یعنی آمریکا و نیروهای ائتلاف، گروههای قومی و مذهبی داخلی، همسایگان عراق و سازمانهای تروریستی و خشونتطلب جهانی حضور دارند و هر یک می کوشند آینده ای برای عراق رقم زنند که دلخواه و مطلوبشان است.

در این مقاله، کوشش می شود با تحلیل اهداف، امکانات، منافع و استراتژی های بازیگران مزبور، برآورده از اوضاع کنونی و آینده عراق در قالب سناریوهای کوتاه مدت ارائه شود و در پرتو آن، سناریوی مطلوب جمهوری اسلامی ایران در بین گرینه های محتمل عراق آینده، ارزیابی و مورد تحلیل قرار گیرد.

کلیدواژه ها: عراق آینده، کردها، شیعیان، آمریکا، القاعده، همسایگان عراق، جمهوری اسلامی ایران

* دکترای اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی بناب

مقدمه

پیروزی تقریباً برق آسای آمریکا و متحداش در جنگ ۲۰۰۳ علیه حکومت صدام حسين اعتماد به نفس فراوانی را در بین سیاستمداران و نومناظر کاران آمریکا در دولت جرج بوش برانگیخت؛ تا حدی که باعث شد آمریکا از تغییر نقشه جغرافیایی منطقه و پروژه خاورمیانه بزرگ، سخن به میان آورد. در عین حال، گرفتاری آمریکا و نیروهای ائتلاف در عراق، استیصال آنان و یأس از برقراری ثبات و امنیت در این کشور، مخابره تقریباً روزانه اخبار انفجارهای انتحاری علیه نفرات ارتش آمریکا و شهروندان عادی، به سرعت اعتماد به نفس و امیدهای سابق را به صخره سخت واقعیت کویید. طبیعی است در این وضع، خروج آبرومندانه و با تأمین و تضمین حداکثر ممکن منافع آمریکا در این کشور، اصلی‌ترین اولویت هر حکومتی و از جمله حکومت اوباما باشد که با شعار «تغییر» به قدرت رسیده است. از سوی دیگر، در عراق امروزی، دولتی بر سر کار آمده است که قادر نیست بی‌کمک خارجی، دست کم در کوتاه‌مدت، در مقابل نامنی‌ها (که بخشی از آنها به سازمان‌های تروریستی جهانی مانند القاعده مربوط می‌شوند) واکنش مناسب و کافی نشان دهد. افتراق و تنوع قومی و مذهبی موجود در عراق را هم اگر به تصویر مذکور بیفزاییم، یعنی گروههای متنوع مذهبی و قومی که هر یک استراتژی‌ها، اهداف و امکانات متفاوتی دارند، در آن صورت تصویری نسبتاً کامل از صحنه داخل عراق خواهیم داشت. همچنین، در منطقه پراشوب و متلاطم خاورمیانه، همسایگان خرسند یا ناخرسند هم، به ویژه در فقدان حکومت مقتدر مرکزی می‌توانند در تحولات یک کشور نقش اساسی ایفا کنند. به این ترتیب، در صحنه عراق چهار دسته از بازیگران، یعنی آمریکا و نیروهای ائتلاف، گروههای قومی و مذهبی کشور، همسایگان عراق و سازمان‌های تروریستی و خشونت‌طلب جهانی (که مهم‌ترین آنها القاعده است) حضور دارند و هر یک می‌کوشند آینده‌ای برای عراق رقم زنند که دلخواه و مطلوب‌شان است.

در این نوشتار کوشش می‌شود با تحلیل اهداف، امکانات و استراتژی‌های بازیگران مذکور، برآورده از اوضاع موجود عراق و بر اساس روندهای موجود، برآورده از آینده این کشور در کوتاه‌مدت ارائه شود و در پرتو آن برآورده، سناریوی مطلوب جمهوری اسلامی و تأثیر احتمالی گزینه‌های محتمل آینده عراق بر منافع ملی ایران، ارزیابی و تحلیل شود.

الف. صحنه سیاسی عراق

درباره ترکیب جمعیتی و قومی / مذهبی عراق، اطلاعات قطعی و بی طرفانه موجود نیست. آنچه در دست داریم، تخمين‌ها و اظهارنظرهایی است که به تناسب جایگاه و تعلقات قومی / مذهبی مطرح‌کنندگان بسیار متفاوت است. به طبع هر گروه می‌کوشد ارقام جمعیتی قوم / مذهب خویش را بیشتر جلوه دهد تا به تناسب آن سهم بیشتری را در قدرت سیاسی / اقتصادی مطالبه نماید. به هر حال، برای هدف این نوشتار می‌توان به تخمين‌های قابل قبول‌تر استناد کرد. بر اساس تخمين‌های رایج حدود ۸۰ درصد جمعیت عراق را اعراب شیعه و سنی و بین ۱۷ تا ۲۰ درصد را اکراد و مابقی را گروههای قومی دیگر (نظیر ترکمان‌ها) و دینی (مسيحيان آسوری و غيره) تشکیل می‌دهند. (Anderson & Stansfield, 2004: xii and 118)

گفته می‌شود ۶۰ درصد کل جمعیت عراق مذهب تشیع دارند که اکثریت قاطع جمعیت این کشور را شامل می‌شود. گذشته از اعراب، در بین کردها و طوایف دیگر مانند ترکمان‌ها هم شیعیان وجود دارند. اهل سنت عراق با ۲۰ درصد جمعیت، دومین گروه مهم به لحاظ دموگرافیک محسوب می‌شوند. البته، اکثریت گروههای کرد و ترکمان هم اهل سنت هستند، اما ظاهراً کردها به هویت قومی خویش بیش از هویت مذهبی اهمیت و اعتبار می‌دهند؛ زیرا در نواحی کردنشین، به رغم انتقادات فراوانی که نسبت به فساد اقتصادی و سیاسی سران احزاب ناسیونالیست وجود دارد، باز هم این گروهها از اقبال بسیار بیشتری برخوردارند. با این حساب و با صرف نظر از جزئیات و گروههای کوچک‌تر می‌توان، گروههای عمدۀ حاضر در صحنه عراق را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. کردهای عراق: اهداف، استراتژی‌ها و امکانات

کردها که قریب به ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، عمدتاً در نواحی شمال و شمال شرق عراق ساکن‌اند و این نواحی، بخش مهمی از مناطق نفت‌خیز این کشور را شامل می‌شود. کردها به لحاظ فرهنگی و زبانی از اعراب متمایزند، اما در درون خود نیز انسجام و اتحاد کامل ندارد. بخشی از دلایل آن به ساخت عشیرتی و قبیلگی جامعه کرد مربوط می‌شود.

در این خصوص کافی است در نظر آوریم که جلال طالباني و مسعود بارزانی دو تن از معروفترین و مهم‌ترین چهره‌های سیاسی کرد در حال حاضر، قدرت خویش را عمدتاً مديون ریاست بر ایل و طایفه خویش‌اند. این وضع، البته به مرور زمان و بر اثر رواج ایدئولوژی‌هایی چون ناسیونالیسم و سوسیالیسم و گسترش حیات شهری و آموزش و پرورش روی به تغییر دارد، تغییری که آهنگ آن کد است. بخش دیگری از دلایل عدم انسجام جامعه کردی به اختلافات فرهنگی - دینی و زبانی جامعه کرد برمی‌گردد. (Mackenzie, 1999:373,386)

به هر حال، سابقه طولانی درگیری کردهای عراق با دولت مرکزی باعث شده است همسایگان یا قدرت‌های بزرگ، تقریباً همگی، از آنها برای مقاصد خویش استفاده کنند. مطالبات تاریخی کردها که از آن به خود اختارتاری یا فدرالیسم تعبیر شده است، شامل استقلال در امور داخلی نواحی کردنشین (استقلال در امور اقتصادی / فرهنگی / سیاسی) است که در حوزه فرهنگ و آزادی‌های مدنی، رسمیت و پذیرش زبان کردی و تدریس آن در مقاطع مختلف تحصیلی و در حوزه اقتصادی، دست‌کم کسب درصدی از درآمد نفت (اگر نه همه درآمد نفتی حاصل از شمال عراق) بوده است. با توجه به امکانات گروههای کرد و فضای حاکم بر عراق، می‌توان ادعا کرد کردها در قوی‌ترین وضع خویش در این کشور به سر می‌برند و به تحقق آمال و اهداف خویش بیش از هر زمان دیگری نزدیکترند. امکانات و قابلیت‌های کردها و شرایط مساعد آنها را می‌توان به شرح زیر ذکر کرد:

۱. ضعف دولت مرکزی و قوای نظامی به وجهی که به سهولت نمی‌تواند بار دیگر بر شمال عراق سیطره کامل برقرار کند. البته، در گذشته نیز سیطره دولت عراق بر این نواحی کامل و بی‌خدشه نبوده و درگیری حکومت و شورشیان همواره وجود داشته است.
۲. حمایت آمریکا و تا حدودی افکار عمومی غرب؛ کمک کردها در ساقط کردن صدام حسين و برقراری منطقه امن در شمال مدار ۳۶ درجه (از آوریل ۱۹۹۲) تا زمان سقوط حکومت بعضی، نوعی اعتماد و یا اتكای متقابل بین کردها و آمریکا به وجود آورده که برای کردها، منافع و معایبی دارد. از یک طرف، مانع مداخله همسایگان (و به خصوص ترکیه) در نواحی کردنشین می‌شود و از سوی دیگر، در چشم گروهها و دولت‌های منطقه، کردها را عامل

آمریکا می‌نمایاند و همچنین، در صورتی که آمریکا از عراق خارج شود، تنها و آسیب‌پذیر خواهد شد.

۳. پس از برقراری منطقه امن در شمال عراق، سه استان سلیمانیه، اربیل و دهوک از کترول بغداد خارج شد. (حق‌پناه، ۱۳۸۷: ۱۲۵) و به صورت دو فاکتو حکومتی نیمه‌مستقل در این نواحی شکل گرفت که برخی از اهداف و آرمان‌های کردها را عملی ساخت. از آن جمله تحصیل و آموزش به زبان کردی و رسمیت این زبان در دوایر دولتی باعث شد نسلی از جوانان و روشنفکران کرد با افکار ناسیونالیستی و برکنار از تأثیرات تعلیمات بعشی و ناسیونالیستی عربی - عراقي، پرورش یابند. این نسل جدید، هویت کردی خویش را برتر از هویت ملی عراقي می‌شمارد و می‌تواند بنیان حفظ استقلال (داخلی) منطقه کردستان به حساب آید. از طرف دیگر، حکومت محلی، به ویژه پس از سقوط صدام توanstه است نیروهای نظامی و انتظامی مجهزی به وجود آورد که در مقابل نیروهای دولت مرکزی، بسیار بیش از گذشته می‌تواند مقاومت و ابراز وجود کند.

با این حال، کردها موانع مهمی در پیش‌رو دارند: نگرانی همسایگان نسبت به نیات کردها و استقلال‌جویی آنها و مخدوش‌شدن تمامیت ارضی عراق و مخالفت بخش‌هایی از اعراب عراق و علی‌الخصوص اهل سنت با امتیازات اعطایی به کردها. در داخل عراق، شیعیان، که مانند کردها در گذشته سهمی از قدرت نداشتند، متحدین طبیعی کردها به حساب می‌آیند.

۲. شیعیان عراق؛ آمال و امکانات

شیعیان حدود ۶۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند و به لحاظ تاریخی حاشیه‌نشین بوده‌اند. آزار و تعقیب شیعیان در دوران حکومت بعشی و به ویژه تحت نظرارت گرفتن علماء، باعث احساس محرومیت و مظلومیت در بین آنان شده است. بنابراین، طبیعی است از هر نوع تقسیم قدرت و سهم گرفتن از آن، استقبال می‌کنند. محل سکونت آنان هم اغلب نواحی جنوبی و مرکزی عراق است که از لحاظ استعداد زراعی و منابع نفتی بسیار غنی است. از سوی دیگر، شیعیان دارای نوعی سازمان‌دهی درونی‌اند که از توجه آنان به علماء ناشی می‌شود. گاه سازمان‌دهی مزبور حول علمای بزرگ یا بیت آنان شکل می‌گیرد (مانند گروه صدر و جیش

المهدی)، اما علاوه بر آنها، احزاب و گروههای شیعی که با صدام مبارزه می‌کردند، همچون مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و حزب الدعوه الاسلامیه، نیز نفوذ و اعتباری دارند. بنابراین، سازماندهی، تسلط بر منابع غنی زیرزمینی و زرایعی و جمعیت قابل توجه، از امتیازات شیعیان به حساب می‌آید. در عین حال، آنچه شیعیان می‌خواهند، با توجه گذشته ناخوشایند، گرفتن سهمی متناسب از قدرت سیاسی و آزادی‌های مشروع و عمومی و ممانعت از بروز دیکتاتوری چون صدام است. (Dodge, 2005:35) از این‌رو، مهم‌ترین خواسته‌های شیعیان را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. تقسیم عادلانه و حتی‌الامکان دمکراتیک قدرت که کمابیش پس از سقوط عملی شده است. حفظ این شکل تسهیم و ممانعت از ظهور دیکتاتوری (سنی‌مذهب) چون صدام، از مهم‌ترین اهداف شیعیان است.

۲. جلوگیری از تجزیه عراق؛ با آنکه نگرانی شیعیان از تجربه عراق به اندازه اهل سنت نیست، اما به دلایل مشخص استراتژیک و ژئوپلیتیک، تجزیه این کشور برای اهل تشیع گزینه‌ای قابل قبول نیست.

۳. برقراری ثبات، امنیت و آرامش در عراق؛ گروههای رادیکال و تروریست که در عراق، جریان خونریزی و بم‌گذاری‌های انتحاری را تداوم می‌بخشند، دارای گرایش‌های ضد شیعه قوی و تمایلات سلفی و وهابی‌اند. از آن جمله، القاعده به واسطه دیدگاههای ضد شیعه‌اش شهرت دارد. هدف این گروهها، به شکست کشاندن آمریکا از طریق استیصال متحдан آن (یعنی شیعیان) است. بنابراین، ارائه حکومتی کارآمد، موفق و با قابلیت‌ها و مکانیسم دمکراتیک شفاف، برای شیعیان عراق و منطقه مثبت و ضروری و برای رادیکالیسم سنی ناخوشایند خواهد بود. بنابراین، توفیق حکومت و برقراری نظم و آرامش و در پی آن، بهبود اوضاع اقتصادی، از اهداف مهم شیعیان است. شیعیان از امتیازات و امکاناتی هم برای تحقق اهداف و استراتژی‌های خویش برخوردارند که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

۱. سازماندهی و انسجام نسبی حول روحانیت؛ برخی گروههای شیعه به صورت علنی یا غیرعلنی مسلح نیز هستند.

۲. فقدان رقیب جدی در صحنه عراق؛ در عراق، فقط کردها به اندازه شیعیان انسجام دارند که البته در بسیاری موارد با آنان اشتراک هدف هم دارند. در عین حال، اغلب حوزه منافع این دو گروه هم تا حدود زیادی مجزا و متفاوت است. جامعه اهل سنت نه از حیث جمعیت و نه از حیث منابع زیرزمینی و نظایر آن با شیعیان قابل قیاس نیستند.

البته، شیعیان در کنار امتیازات فوق با برخی مشکلات نیز مواجهند. از آن جمله، در نظر اهل سنت و به ویژه گروههای اسلام‌گرای رادیکال در منطقه، همدست و متفق آمریکا و به صورت غیرمستقیم، متحد اسرائیل تلقی می‌شوند. بسیاری از کشورهای سنی‌مذهب منطقه از قدرت‌گیری شیعیان خرسند نیستند و روابط و پیوند شیعیان با ایران، که سابقه طولانی و تاریخی دارد، نگرانی اعراب و اهل سنت و برخی همسایگان سنی‌مذهب را موجب می‌شود.(Visser, 2009) از این‌رو، گاهی به نظر می‌رسد شیعیان می‌کوشند صداقت و وفاداری خویش را به عراق برای این قبیل دولتها و گروهها، اثبات کنند.

۳. اهل سنت عراق؛ اهداف و توانایی‌ها

اعراب اهل سنت، در دوران صدام حسین از جایگاه ممتازی برخوردار بودند و از این‌رو، آن دوره را عصر طلایی خویش تصور می‌کنند و از شخصیت صدام تجلیل به عمل می‌آورند. اغلب عملیات‌های تروریستی در عراق یا از ناحیه این گروه بود یا توسط گروههای رادیکال خارج از عراق و با وساطت و همراهی اهل سنت (و یا با ادعای دفاع از آنان) صورت گرفته است. به هر حال، اهل سنت عراق هم امروزه به این امر واقع شده‌اند که عصر صدام اعداد شانی نیست و واقعیات و نیروهای جدیدی آینده عراق را رقم می‌زنند. از این‌رو، کوشیده‌اند در فرآیند دموکراتیک وارد شوند و از همه امکانات و قابلیت‌های خویش برای به حداقل رساندن منافع و امتیازات اهل سنت استفاده کنند. چه رادیکالیزه‌شدن آنها، احتمال تجزیه عراق را افزایش می‌دهد و این بیش از همه به زیان اهل سنت است که مناطق محل سکونت‌شان بیابانی و فاقد منابع قابل توجه زیرزمینی است. در مجموع، اصلی‌ترین اهداف و آمال اهل سنت عراق را به شکل زیر می‌توان تلخیص کرد:

۱. رسیدن به حداکثر امتیازات عصر گذشته: دوران حکومت بعضی عصر مطلوب اهل سنت است و اگرچه اعاده کامل آن متصور نیست، اما می‌توان بازیابی بخش اعظم آنها را در برنامه خویش گنجاند. به هر حال، آنان از تبدیل شدن به اقلیت و احتمالاً تحمل وضع زندگی اقلیت‌ها نگرانند.
۲. جلوگیری از تجزیه عراق: به واسطه وضع ژئوکنومیک منطقه محل سکونت اهل سنت، تجزیه عراق (به سه منطقه شیعه‌نشین، کردنشین و سنی‌نشین)، به معنای محرومیت از نعمت نفت و درآمدهای سرشار دیگر است.
۳. مخالفت با حضور آمریکا و تأکید بر ضرورت خروج متحدین از عراق: آمریکا، عامل سقوط صدام و روی کار آمدن حکومت شیعی محسوب می‌شود و این هر دو به زیان اعراب اهل سنت بود. این دو وضع، جریان قوی آمریکاستیزی^۱ را که در منطقه و در نزد رادیکال‌های سنی موجود بود، (Bosee, 2007) شعله‌ورتر ساخت و بخش مهمی از آن را به داخل اهل سنت عراق تزریق کرد.

أهل سنت در کنار نقاط ضعفی چون استراتژیک‌بودن محل سکونت‌شان و اقلیت‌بودن‌شان در عراق، دو حامی قابل توجه دارند:

۱. کشورهای عربی سنی و به ویژه عربستان، مصر و اردن که وحشت خویش را از ظهور «هلال شیعی»، تحت هدایت ایران، ابراز می‌دارند.
۲. رادیکالیسم سنی که در اقصی نقاط جهان اسلام نفوذ و حضور دارد و با گرایش ضد شیعی و توسل به خشونت، سعی در مستأصل ساختن حکومت شیعی عراق و آمریکا دارند و در واقع می‌توانند به مثابه اهرم فشار اهل سنت عمل کنند.

در مجموع، اهل سنت عراق می‌خواهند با تضعیف حکومت شیعی (به زعم آنها تحت حمایت آمریکا) و ممانعت از تجزیه این کشور، از افتادن گروه مزبور به وضع اقلیت جلوگیری کنند و دست کم به بخشی از امتیازات سابق خویش دست یابند.

علاوه بر نیروهای موجود در صحنه داخلی عراق، برای ارزیابی استراتژیک عراق باید به عوامل خارجی دخیل در تحولات این کشور نیز توجه داشت. این عوامل را می‌توان در دو

1 . Anti-Americanism

مفهوم همسایگان (مهم) و بازیگران جهانی / فرامنطقه‌ای جای داد که در مقوله اخیر، آمریکا و رادیکالیسم سنی (القاعدہ) قرار می‌گیرند.

ب. بازیگران جهانی و تحولات عراق؛ اهداف و استراتژی‌ها

ماجرای عراق می‌تواند ادامه قضیه ۱۱ سپتامبر قلمداد شود. در واقعه مزبور، تقابل دو نیروی جهانی، یعنی یک ابرقدرت چندجهی با یک سازمان پیچیده «جهانی»، آغاز عصر جدیدی از سیاست را اعلام کرد. همین تقابل در عراق به اوج خود رسید. هر دو نیرو با مقاصد و اهداف متفاوت و متضادی وارد عرصه تقابل شدند. اگرچه این دو نیرو، به دنبال زورآزمایی و مقهور ساختن یکدیگر بوده‌اند، اما بیشترین زیان و ضرر را اهالی عراق متحمل شدند. به هر حال، به نظر می‌رسد توفیق یکی از دوطرف در مهار دیگری، در صحنه عراق، آینده این کشور و احتمالاً منطقه را رقم خواهد زد. بنابراین، توجه به امکانات و استراتژی‌های دو طرف حائز اهمیت اساسی است.

۱. آمریکا: اهداف و استراتژی‌ها در عراق

اهداف آمریکا در عراق را می‌توان جزیی از استراتژی خاورمیانه‌ای این کشور دانست.

خطوط کلی استراتژی آمریکا در خاورمیانه را به شرح زیر می‌توان تلخیص کرد:

۱. تأمین امنیت و تضمین بقای اسرائیل؛ بی‌شک روابط ویژه‌ای بین اسرائیل و آمریکا وجود دارد که نظیر آن در روابط آمریکا با هیچ کشور دیگری وجود ندارد. ماهیت این رابطه و منشأ و بیان‌های آن هرچه باشد، تصور عدم حمایت آمریکا از اسرائیل در مقابل حملات احتمالی همسایگان، چنان محتمل نمی‌نماید. حادثه موشک‌پرانی صدام به سمت اسرائیل در جریان جنگ دوم خلیج فارس، موجب حساسیت آمریکا شده و این کشور با هر دولتی که مبارزه علني با اسرائیل کند، موافقت و همراهی نخواهد کرد.

۲. حفظ جریان انرژی و نفت به سوی جهان غرب؛ فعالیت و رشد اقتصادی جهان معاصر به شکلی اجتناب‌ناپذیر با نفت و فرآورده‌های نفتی گره خورده است. اختلال در جریان انتقال

انرژی از منطقه خاورمیانه به عنوان یکی از مراکز اصلی تأمین انرژی جهان، افزایش شدید قیمت نفت و رکود اقتصادی را به دنبال خواهد داشت. وضعی که در آن آمریکا به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان بیشترین ضرر را متحمل خواهد شد.

۳. جلوگیری از ظهور قدرت‌های ضد آمریکایی در منطقه و قدرت‌یابی رقبای آمریکا در منطقه: تهدیدهایی که از هرچند گاهی برخی کشورهای نفت‌خیز و یا گروههای اسلام‌گرا و رادیکال درباره استفاده از نفت به عنوان سلاح علیه غرب به عمل می‌آورند، از چشم آمریکاییان دور نمی‌ماند و اغلب جدی گرفته می‌شود. بنابراین، قدرت‌گیری چنین کشورها و گروههایی آمریکاییان (و به طور کلی جهان غرب) را نگران می‌کند. در عین حال، دست‌یابی قدرت‌های رقیبی چون روسیه به منطقه هم می‌تواند تهدیدی مشابه محسوب شود.

۴. حمایت از رژیم‌های موافق و هماهنگ با آمریکا؛ موافق با نکات فوق، ممانعت از قوت‌گیری رادیکالیسم و یا نفوذ دولت‌های رقیب در منطقه، مستلزم حمایت از رژیم‌هایی خواهد بود که طرفدار غرب‌اند.(لسر و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۰۵)

آمریکا در جهت این اهداف، در دوران حکومت بوش کوشید پروژه خاورمیانه بزرگ یا خاورمیانه جدید را عملی کند که بخشی از آن دمکراتیزاسیون بود. گویا تصور بر این بود که بی‌ثباتی و آشفتگی در خاورمیانه ناشی از فقدان آزادی و دمکراسی است و در صورتی که این کشورها دمکراتیزه شوند، دولت‌هایی که با جهان غرب سازگاری بیشتری دارند، روی کار خواهند آمد. در عین حال، در عمل نتیجه آن شد که گشودن فضای سیاسی باعث قدرت‌گیری اسلام‌گرایان و جریان‌های رادیکال شد. از این منظر، دمکراسی عراق، در صورت توفیق می‌تواند به عنوان دستاورده هجوم به عراق و الگویی برای دیگر کشورهای عرب منطقه عرضه شود. بنابراین، آمریکا در مجموع به دنبال حکومتی در عراق است که اولاً، حفظ امنیت و بقای اسرائیل، ثانیاً، حفظ جریان منظم انرژی به سمت غرب و ثالثاً، هدف ممانعت از ایجاد حکومتی ضد آمریکایی و ضد غربی را مخلوش نکند. چنین حکومتی نباید به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی باشد و الگویی کشورهای غیرdemocratic و استبداد زده خاورمیانه عربی به حساب آید؛ الگویی که احتمالاً ادعای سازگاری اسلام معقول و دمکراسی غربی را هم خواهد داشت.

۲. القاعده و عراق؛ اهداف و استراتژی‌ها

درباره گروههای رادیکال حاضر در عراق و به ویژه القاعده، شاید نتوان به صورت مسلم و معین از ایدئولوژی و اهداف، سخن به میان آورد، اما بی‌شک این گروهها ضد شیعه، غرب‌ستیز، رادیکال و دارای خط‌مشی مسلحانه‌اند. به هر حال، به رغم آنکه قوای القاعده در افغانستان و بر اثر حملات شدید نیروهای متحده، تا حدودی پراکنده شدند، اما به زودی وقتی به دست آوردن‌تا هم در عراق و هم در افغانستان اظهار وجود کنند. در عراق به طور مشخص، شاید به دلیل نزدیکی به کشورهای عربی و به ویژه عربستان، موفق شدند بعثیان سابق و رادیکال‌های کشورهای همسایه را بسیج کنند و هدایت خشونت‌های خونبار سال‌های گذشته را به دست بگیرند. وجود روحیه ضدیت با غرب در منطقه خاورمیانه (به دلایل مختلف و مهمتر از همه حمایت بی‌دریغ آمریکا از اسرائیل) و اوضاع ناگوار و دردناک مردم عراق، راه جذب نیروهای انتحاری را برای القاعده هموارتر ساخت و در نظر بخش‌هایی از توده‌های مردم منطقه، همراهی و همدلی را هم جلب کرد. به هر حال، هدف القاعده در منطقه را باید جزیی از هدف کلی آن در سطح جهان (اسلام) دانست. این سازمان به دنبال سرنگونی رژیم‌های «غرب‌زده» و «بدعت‌آمیز» و طرد و بیرون‌راندن غربیان و به ویژه آمریکا از جهان Blanchard، اسلام و تأسیس حکومت جهانی اسلام به جای حکومت‌های موجود است. (Blanchard, 2007:7-9) القاعده با تأکید بر مبارزه مسلحانه یا به قول سازمان، جهاد اسلامی و توسل به اعمال خشونت‌آمیز قصد طرد آمریکا از منطقه و ساقط‌کردن حکومت‌های غیراسلامی یا بدعت‌الودی چون عراق را دارد که به زعم سازمان، سرسپرده آمریکا و منحرف از اسلام حقیقی‌اند. توسل سازمان به عملیات‌های خشونت‌آمیز در همه جای جهان و از جمله کشورهای غربی، ممکن است برای آن در کوتاه‌مدت محبوبیتی ایجاد کند، اما در بلندمدت، ضمن ترسیم چهره‌ای خشن و نامطلوب از اسلام در اذهان جهانیان، بیشترین لطمات اقتصادی – سیاسی و فرهنگی و تلفات انسانی را متوجه جامعه مسلمانان خواهد کرد و سازمان هم بالطبع از آن متفع نخواهد شد. در مجموع، گرفتاری آمریکا در عراق از نظر القاعده، فرصتی مغتنم برای ضریب‌زدن به این ابرقدرت دشمن اسلام است و از این‌رو، خواستار خروج سریع آمریکا از این کشور و استیصال حکومت دارای اکثریت شیعه در این کشور است.

ج. همسایگان عراق در صحنه این کشور

کشورهای همسایه عراق، نگرش‌های گوناگونی درباره «عراق مطلوب» شان دارند. گاه بین این نگرش‌ها و استراتژی‌ها همپوشانی وجود دارد و گاه با یکدیگر مغایر و حتی متناقض است. به نظر می‌رسد مهمترین محل اتفاق نظر در دیدگاه‌های همسایگان عراق، تأکید بر حفظ تمامیت ارضی این کشور و ممانعت از تجزیه باشد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد اغلب همسایگان از ایجاد حکومت دمکراتیک باثبات و با استانداردهای غربی خشنود نباشند. در اینجا، با صرف نظر از دو همسایه کم‌تأثیر عراق یعنی کویت و اردن، دیدگاهها و اهداف همسایگان عراق درباره این کشور را بررسی خواهیم کرد:

۱. عربستان سعودی؛ اهداف و استراتژی‌ها

عربستان با نظام حکومتی ویژه و اسلامی خویش، مدعی زعامت دینی و عرضه الگویی برای حکومت اسلامی و اسلام اصیل و خالص است. تبلیغات گسترده‌ای که با دلارهای نفتی برای نشر عقاید و هایات در اقصی نقاط عالم اسلامی و حتی بین مسلمانان در اروپا صورت می‌گیرد، نشان از تلاش این کشور برای حفظ و تثییت جایگاه ادعای مذکور دارد. یکی از ویژگی‌های وهابیت و به طور کلی، تفکرات حنبی و سلفی، ضدیت با شیعیان است که آنها را راضی و اهل بدعت می‌خوانند. بنابراین، قدرت‌گیری شیعیان در عراق از نظر آنها بسیار نامطلوب است. از سوی دیگر، عربستان دعوی آن را دارد که قدرتی منطقه‌ای است و طبعاً ایران و عراق را دو رقیب اصلی خویش می‌داند و تضعیف هر دو را به نفع خویش ارزیابی می‌کند. کمک عربستان به عراق در طول جنگ هشت‌ساله با ایران را می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد. در مجموع، عربستان برای وصول به اهداف فوق، استراتژی‌های زیر را دنبال می‌کند:

۱. ممانعت از ظهور رقبای جدی در مقابل زعامت ادعایی عربستان در عالم اسلام و منطقه خلیج فارس؛ تأسیس حکومتی با اکثریت شیعه برای عربستان سلفی و ضد شیعه نوعی

شکست یا نقطه ضعف و یا رقیب فکری - سیاسی خواهد بود. بنابراین، ناکامی در برقراری چنین حکومتی هدف مهم عربستان است.

۲. سوق دادن مخالفان رادیکال عربستان به میدان عراق؛ در راستای این هدف و اهداف متعدد دیگر، عربستان، حتی اگر عملاً هم به تجهیز و انتقال رادیکال‌های مسلح حاضر در عراق کمک نکرده باشد، دست کم نسبت به استفاده آنها از خاک عربستان اغماض نشان داده است؛ امری که تیرگی روابط عراق و عربستان را به ویژه از اوایل ۲۰۰۹ به دنبال داشته و دولت عراق مدعی بوده که سعودی‌ها به ترویست‌ها، کمک می‌کنند تا وارد خاک عراق شوند (Henderson, 2007: 9-7). سرازیر شدن نیروهای افراطی سلفی به خاک عراق برای سعودی‌ها چندین حسن دارد؛ اولاً نیروهای مزبور، توجهشان از حکومت عربستان به سمت هدفی «فوری‌تر» یعنی عراق منحرف می‌شود؛ ثانياً دولت «نامطلوب شیعی» تضعیف می‌شود؛ ثالثاً مشکلاتی برای آمریکا ایجاد می‌شود که آن را در عراق زمین‌گیر می‌کند و نمی‌تواند به تغییر رژیم یا اصلاح حکومت در عربستان فکر کند. حضور آمریکا در عراق و منطقه، برای عربستان، از حیث کنترل رقبای این کشور، چون ایران، هم مهم است.

۳. به شکست کشاندن مدل دمکراسی عراق؛ نظام سیاسی عربستان در قیاس با اغلب کشورهای منطقه بیشترین فاصله را با حکومت دمکراتیک دارد. در عین حال، نسل جدید عربستان در پرتو انقلاب اطلاعاتی و اطلاع‌رسانی یعنی اینترنت و ماهواره توانسته است با جهان مدرن و نظام‌های سیاسی جدید و دمکراتیک آشنا شود. به طبع، مدل دمکراسی اگر در عراق عربی‌زبان و همسایه عربستان توفیق یابد، برای نسل جدید سعودی‌ها بخشنود خواهد بود و این امر برای حکام سعودی چندان خوشایند نیست.

در مجموع، عربستان برای ممانعت از مخاطراتی که عراق آینده برای این کشور در پی دارد، از مهمترین ابزار موجودش، یعنی گروههای خشونت‌طلب و رادیکال به خوبی استفاده می‌کند و مایل به برقراری امنیت در عراق نیست.

۲. سوریه؛ اهداف و استراتژی‌ها

رژیم سوریه و حکومت صدام، ظاهراً از ایدئولوژی واحد یعنی بعضی تبعیت می‌کردند، اما در عمل دشمنی و خصوصیت بین آنها به قدری بود که سوریه در جنگ ایران و عراق مانع صادرات نفت عراق به خارج شد و از ایران آشکارا حمایت کرد. بنابراین، سوریه نباید از سقوط صدام و رژیم او ناخرسند باشد. در عین حال، نگرانی اصلی سوریه به ویژه در سال‌های گذشته آن بود که دولت نومحافظه‌کار آمریکا، به عنوان هدف بعدی تغییر رژیم، سوریه را انتخاب کند. از همین‌رو بود که سوریه به یکی از اصلی‌ترین مخالفان اشغال عراق توسط آمریکا و متحداش تبدیل شد و تمایلی نداشت که آمریکا در عراق قادر به برقراری ثبات و امنیت باشد. (Rubin, 2007: 9-10) بنابراین، سوریه نگرشی دوپهلو و مبهم نسبت به جریان اشغال عراق دارد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد با آمدن باراک اوباما و محکومیت جهانی سیاست‌های نومحافظه‌کاران و دولت بوش، نگرانی سوریه هم تا حدودی کاهش یافته و این امر بر استراتژی سوریه در قبال عراق نیز تأثیر گذاشته است. به هر حال، اهداف و استراتژی اصلی سوریه در عراق را می‌توان به شرح زیر تلخیص کرد:

۱. خروج آمریکا از عراق و کاهش نفوذ و نقش آن در عراق؛ سوریه علاوه بر نگرانی از دخالت آمریکا در این کشور، نسبت به نوع روابط آمریکا و اسراییل نیز حساس است و نگران آن است که اسراییل زیر چتر آمریکا در عراق به فعالیت‌های ضد سوریه مشغول باشد. در عین حال که حضور قدرتمند آمریکا در عراق موجب تداوم نگرانی سوریه از نیات آن است.
۲. برقراری حکومتی ضعیف در عراق به نوعی که مشابه حکومت صدام حسین بار دیگر در این کشور روی کار نیاید.

۳. عدم توفیق مدل دمکراسی عراق؛ سوریه نیز همانند عربستان از شکل‌گیری حکومت دمکراتیک و الهام‌بخشی آن برای مردم سوریه نگران است. در عین حال، مسئله کردهای عراق هم برای سوریه مهم است، زیرا این کشور نیز اقلیتی کرد دارد که جمعیت آنها تا یک میلیون نفر تخمین زده می‌شود (Gunter, 2008: 2) و رابطه آنها با حکومت فدرال و خودمختار کرستان در عراق، نگرانی‌هایی برای سوریه برمی‌انگیزد.

آنچه سوریه برای تحقق اهداف فوق در اختیار دارد، فشارهایی است که از ناحیه عدم کنترل مرزهای شرقی خود و مسامحه در باب ورود مخالفان مسلح حکومت عراق و آمریکا به داخل این کشور، به عمل می‌آورد. البته، اهرم لوله‌های نفتی هم در اختیار سوریه است، اما این شاید در حال حاضر چندان کارایی نداشته باشد، زیرا اولاً این خطوط قدیمی و کهنه شده‌اند و ثانیاً عراق راههای متفاوت دیگری هم برای صدور نفت دارد.

۳. ترکیه: اهداف و استراتژی‌ها

ترکیه همسایه شمالی عراق و در عین حال، دروازه ارتباط این کشور با اروپا نیز محسوب می‌شود. با این حال، روابط ترکیه و عراق با فراز و فرودهای بسیاری توأم بوده و در حدود سه دهه اخیر، مسئله استفاده شورشیان کرد مخالفت دولت ترکیه از شمال عراق و پناه گرفتن‌شان در نواحی صعب‌العبور و کوهستانی این منطقه، از اصلی‌ترین عوامل ایجاد تنش در روابط دو کشور بوده است. ترکیه به مسئله انتقال انرژی عراق و در کل، تبدیل شدن به شاهراه انرژی اروپا و همین‌طور مسئله اقلیت ترکمان (مسئله کرکوک) هم حساسیت دارد و از این‌رو، اهداف خویش را حول این محورها تنظیم می‌کند:

۱. مبارزه با شورشیان کرد پناه‌گفته در شمال عراق و تبدیل این منطقه به محلی ناامن برای شورشیان: کشمکش‌ها با دولت عراق و در سال‌های اخیر، درگیری‌های لفظی با حکومت محلی اقلیم کردستان به دلیل استفاده شورشیان کرد از این نواحی بوده است. البته، به نظر می‌رسد دولت ترکیه در چند سال اخیر اراده‌ای واقعی دال بر حل پایدار مسئله کرد بروز داده و اقدامات و اصلاحات متعددی را برای خاتمه‌دادن به نبردهای مسلح‌انه آغاز کرده است. بی‌شک، نامساعدشدن شرایط در شمال عراق برای شورشیان کرد ترکیه، توفیق این تلاش‌ها را سریع‌تر و بیشتر خواهد کرد.

۲. الگونشدن شمال عراق برای کردهای ترکیه؛ خودمختاری و اختیارات محلی حکومت اقلیم کردستان، توجه بخش‌های مهمی از جامعه کردی ترکیه و به ویژه فعالان قومی را به خود جلب کرد. تردیدی نیست که اصلاحات دولت ترکیه در سال‌های اخیر از این وضع هم بسیار متأثر است (در عین حال، مسئله عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا و خستگی دولت و جامعه

ترکیه و همین طور، مخارج سنگین تداوم جنگ داخلی را هم نباید دست کم گرفت). حتی تصور می‌رود دولت ترکیه نسبت به ظهور شخصیت‌های سیاسی و ناسیونالیست کرد در داخل کشور تساهل می‌ورزد تا کردهای این کشور، زعامت کردها را متعلق به بارزانی و طالبانی ندانند. البته، یک نکته نیز نباید از نظر دور ماند و آن تفاوت زبانی کردهای ترکیه (کرمانچ) با کردهای عراق (سورانی) است؛ به طوری که برای متكلمين دو لهجه، فهم متقابل میسر نیست.^۳ برقراری ثبات و امنیت نسبی در عراق، از چند جنبه برای ترکیه حائز اهمیت است. اولاً، در صورت وجود آرامش، صادرات انرژی از خاک این کشور افزایش می‌یابد، ثانياً، عرصه فعالیت شرکت‌ها و پیمانکاران ترکیه در عراق باز می‌شود، زیرا در شمال این کشور به دلیل وجود ثبات، این شرکت‌ها فعالیت گسترشده‌ای دارند و تصور می‌رود این فعالیت بتواند به کل عراق تسری یابد. ثالثاً، ثبات باعث می‌شود آمریکا بتواند از عراق خارج شود و در آن صورت، ترکیه امکانات و اهرمهای بیشتری برای اعمال نفوذ در عراق در اختیار خواهد داشت.

۴. حمایت از وضع ترکمان‌های عراق؛ به دلیل قرابت قومی ترکمان‌های عراق با اکثریت اهالی ترکیه، سیاستمداران این کشور نسبت به وضع این گروه قومی و کرکوک حساس‌اند.(International Crisis Group, 2007:16) ترکمان‌ها مدعی‌اند شهر نفت خیز کرکوک، اصالتاً شهری ترکمانی است که در اثر سیاست تعربی و اقدامات احزاب کرد و مهاجرت آنها به این شهر، وضع قومی / جمعیتی شهر دگرگون شده و از این‌رو، مخالف الحاق این شهر به منطقه کردستان‌اند. به نظر می‌رسد مخالفت گروههای شیعه و سنه نیز با این الحاق صراحت بیشتری یافته است. ترکیه از ابتدا با این امر مخالف بود، زیرا تصور می‌رود با الحاق کرکوک به کردستان، پایه‌های استقلال این ناحیه در آینده مستحکم می‌شود و این امر برای آینده ترکیه نگران کننده است.

ترکیه برای تحقق اهداف و استراتژی‌هایش در عراق، ابزارهایی چون راه ارتباطی عراق به اروپا، خطوط لوله انتقال انرژی و کنترل بر منابع آب دو رودخانه دجله و فرات را در اختیار دارد.

۴. جمهوری اسلامی ایران و اهداف و استراتژی‌هایش در عراق

جمهوری اسلامی بیش از همه همسایگان عراق از اقدامات و تهاجمات رژیم بعثی زیان دیده و از این‌رو، باید از سقوط صدام خرسند و راضی باشد. در عین حال، سرنگونی صدام به دست آمریکا، یعنی کشوری صورت گرفت که بیشترین خصوصیت بین آن و ایران در سه دهه گذشته بروز کرده و اینک در همسایگی شرقی و غربی ایران قرار گرفته است. از این‌رو، حضور آمریکا در عراق، به احساسی دوگانه و متعارض در ایران می‌انجامد. این تعارض در وضع کنونی هم به صورت حمایت از حکومت اکثریت شیعه و در عین حال، مخالفت فعالانه با آمریکا و حضور آن کشور در عراق ادامه دارد. با عنایت به نکات فوق می‌توان گفت انتظار ایران از عراق آینده به قرار زیر است:

۱. خروج آمریکا از عراق و تضعیف آن در این کشور؛ این هدف روشن و کاملاً قابل فهم است و خصوصیت ما بین دو کشور اقتضاء می‌کند ایران چنین هدفی داشته باشد. در عین حال، ایران مایل است آمریکا در صورت اصرار بر حضور در عراق، در این کشور زمین‌گیر و مستأصل شود.

۲. ممانعت از تأسیس رژیمی مخالف ایران همانند حکومت صدام حسین با توجه به اوضاع عراق و پراکندگی موجود در صحنه سیاسی و قومی این کشور. بعيد است که در آینده نزدیک، چنین امکانی وجود داشته باشد.

۳. ارتقاء جایگاه گروههای شیعه در صحنه عراق؛ شیعیان که به عنوان متحدان طبیعی ایران محسوب می‌شوند، اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند و با عنایت به مخالفت کشورهای سنی منطقه با قدرت‌گیری آنان، نوعی همبستگی با ایران دارند و خواهند داشت. چنین اتحادی به تقویت موضع منطقه‌ای ایران هم کمک خواهد کرد. با توجه به همین مخالفتها، احتمال رویگردانی اهل شیعه عراق از ایران یا احیاناً رقابت‌شان با ایران چندان قوی جلوه نمی‌کند.

د. سناریوهای عراق آینده و ارزیابی آنها از منظر منافع جمهوری اسلامی

با توجه به نیروهای داخلی صحنه عراق، نیروهای خارج از منطقه و همسایگان این کشور و همین طور اهداف، امکانات و استراتژی‌های این نیروها، می‌توان تصویر محتمل از سناریوهای عراق آینده به دست داد. روشن است هر نیرویی می‌کوشد بیشترین میزان و حداقل اهدافش خویش را متحقق سازد؛ اما بر سر راه تحقق اهداف هر نیرویی، اهداف و امکانات نیروهای دیگر قرار دارد. به بیانی دیگر، اهداف و امکانات هر طرف پس از تلاقي با اهداف و امکانات طرف‌های دیگر، میزان امکان‌پذيری اش آشکار می‌شود. هرچه تعداد و قدرت (مجموع) نیروهای طرفدار یک هدف بیشتر باشد، امکان تحقق آن بیشتر خواهد بود و بالعکس اگر در یک حوزه اختلاف نظر بین نیروهای دخیل وجود داشته باشد، اغلب می‌توان گفت نتیجه، معادل برآیند تلاقي و تقابل نیروها خواهد بود. بر اساس ارزیابی نیروهای گوناگون دخیل در عراق، به نظر می‌رسد بتوان از سه سناریوی محتمل برای آینده این کشور سخن به میان آورد:

۱. سناریوی تجزیه عراق

تجزیه عراق به دو صورت قابل تصور است؛ یکی تجزیه به دو ناحیه عرب‌نشین (اعم از شیعه و سني) و منطقه کردنشین، و دیگری، تقسیم این کشور به سه منطقه کردنشین، سني‌نشین و شیعه‌نشین. این دو سناریو در مجموع چندان محتمل به نظر نمی‌رسند، زیرا تقسیم عراق به سه ناحیه تقریباً هیچ طرفدار مشخصی ندارد و تقسیم به دو ناحیه نیز تنها مطلوب بخشی از رادیکال‌های جبهه کردنی به نظر می‌رسد، زیرا آنان وضع فعلی را زمانی مناسب برای تحقق رویای کردستان بزرگ تلقی می‌کنند. از سوی دیگر، عموم همسایگان عراق و جریان‌های شیعه و سني داخل عرب با تجزیه مخالفاند. تجزیه عراق آن هم به صورتی که یک کردستان مستقل شکل بگیرد، از دید عموم کشورهای همسایه (مخصوصاً کشورهایی که اقلیت کرد دارند)، بالقوه خطیری قابل سرایت جلوه می‌کند و می‌تواند به تحرک اقلیت‌های کرد در این کشورها منجر شود. این سناریو از دیدگاه جمهوری اسلامی چندان زیانبار جلوه نمی‌کند؛ زیرا

مناطق شیعه‌نشین مستقل، بالقوه متحد ایران خواهد بود و منطقه کردنشین نیز می‌تواند بالقوه به ایران نزدیک باشد و در واقع، قدرت رویارویی با ایران را در هر حال نخواهد داشت. در عین حال، باید توجه داشت چنین سناریویی می‌تواند به آتش اختلافات قومی در منطقه دامن بزند که چنین امری در نهایت به نفع جمهوری اسلامی ایران نخواهد بود. بنابراین، سناریوی مذکور، شاید به اندازه که برای برخی همسایگان (مانند ترکیه) می‌تواند زیانبار باشد، برای ایران نیست.

۲. سناریوی جنگ داخلی

منظور از جنگ داخلی درگیری بین نیروهای داخلی صحنۀ عراق است که در صورت تشدید می‌تواند به تجزیه هم منجر شود. گروههای مانند القاعده از ابتدا سعی داشته‌اند بین شیعه و سنی و گروههای قومی عراق، نزاع و اختلاف ایجاد کنند و بمب‌گذاری‌های بسیاری با این هدف به ویژه در اماکن مقدسه صورت گرفت. این سناریو، به رغم حمایت القاعده و احتمالاً علاقه عربستان و حتی سوریه نسبت به آن، چنان محتمل به نظر نمی‌رسد، زیرا زیان آن برای تنها طرفدار احتمالی آن در داخل عراق (یعنی اهل سنت) هم آشکار است. در عین حال، معضلاتی که حول و حوش ترسیم حدود و ثغور نواحی کردنشین و به ویژه، منطقه کرکوک صورت خواهد گرفت، می‌تواند به چنین نزاع‌هایی منجر شود. چنین وضعی از نظر برخی همسایگان عراق (به ویژه ایران و ترکیه) مطلوب نخواهد بود. در خصوص ترکیه، کاهش تبادلات تجاری و سرمایه‌گذاری موضوعی مهم است. در عین حال، موج آوارگان و پناهجویان ناشی از جنگ احتمالی داخلی به طرف مرزهای این کشورها سرازیر خواهد شد و بسیّثباتی و برادرکشی می‌تواند، همسایگان را هم وارد جریان جنگ داخلی کند که در آن صورت، برای کلّ منطقه خطرناک خواهد بود. در واقع، گروههای داخل عراق از سوی یک یا چند همسایه عراق حمایت می‌شوند و به دلایل مختلف، احتمالاً مجبور خواهند شد به دفاع از این گروهها برخیزند. این سناریو به نفع ایران نیز نخواهد بود، زیرا جنگ داخلی، موجب مداخله بین‌المللی و تداوم حضور کشورهای خارج از منطقه در عراق خواهد شد و هیچ معلوم نیست در چنین نبردی، گروههای هودا در و مایل به ایران پیروز شوند.

۳. سناریوی تقسیم عادلانه و دمکراتیک قدرت

سناریوی فوق احتمالاً در درون خود طیفی از سناریوها را خواهد داشت. بدین معنا که تقسیم قدرت می‌تواند اشکال و درجات متنوعی داشته باشد. منظور از تقسیم دمکراتیک نیز تقسیمی است که اولاً متناسب با جمعیت هر گروه و ثانیاً بر اساس مکانیسمی دمکراتیک باشد. شکننده نیست که استواری و تثبیت ارزش‌ها و نهادهای دمکراتیک در عراق استبدادزده به سهولت نخواهد بود و زمانی طولانی می‌طلبد. بنابراین، بخشی از این سناریو هم مربوط به قبول اصول دمکراتیک خواهد بود، اصولی که در خصوص گروههای قومی تبلور خود را در هیأت فدرالیسم اقلیم کردستان می‌یابد. برقراری دمکراسی باثبات در عراق برای همسایگانی که دمکراتیک نیستند، چندان مطلوب به نظر نمی‌رسد، اما با توجه به حمایت نیروهای اصلی داخلی عراق (شیعیان و اکراد) و عدم مخالفت همسایگان مهم (ایران و ترکیه) و حمایت آشکار آمریکا، چنین سناریویی نسبت به سناریوهای سابق محتمل‌تر به نظر نمی‌رسد. از دیدگاه منافع جمهوری اسلامی، این سناریو، دارای وجود مثبت بسیار است. از یک سو متحдан طبیعی ایران (شیعیان و کردها) جایگاه ممتاز و مهمی در عراق به دست می‌آورند. از سوی دیگر، عراق دمکراتیک کمترین خطر را برای ایران خواهد داشت و احتمال ظهور ماجراجویی نظری صدام را بسیار کاهش می‌دهد. همچنین، بهانه‌ای برای حضور و دخالت‌های خارج از منطقه در عراق باقی نمی‌ماند. در عین حال، عراق باثبات و مديون ایران (قروض ناشی از خسارات جنگ) که در حال بازسازی است، برای اقتصاد ایران و شرکت‌های بخش خصوصی و دولتی کشور می‌تواند بازار مناسب و گسترده‌ای باشد، زیرا زیربنای اصلی عراق از جنگ داخلی طولانی آسیب دیده و احتیاج به سرمایه‌گذاری دارد. این سناریو محتملاً یک نگرانی هم برای ایران در پی خواهد داشت. الگوی فدرالیسم مبتنی بر قومیت در اقلیم کردستان، به عنوان مدلی (موفق) ممکن است برای گروههای قومی ایران الهام‌بخش و قابل اقتباس به نظر برسد و به مطالبات قومی دامن بزند.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاش شد با بررسی اهداف، امکانات و استراتژی‌های نیروهای داخلی، بین‌المللی و منطقه‌ای دخیل در مسایل عراق، به سناریوهای محتمل درباره آینده این کشور و سنجش آن سناریوها از منظر منافع ملی جمهوری اسلامی ایران اقدام شود. بر این اساس، به نظر می‌رسد با تلاقی دیدگاهها و امکانات متفاوت بازیگران مذکور، سه سناریو را بتوان در چشم‌انداز عراق آتی مشاهده کرد. سناریوی تجزیه عراق، سناریوی جنگ داخلی و سناریوی تقسیم عادلانه و دمکراتیک قدرت در عراق. با توجه به آنکه سناریوی اول مخالفت تقریباً تمامی نیروهای مزبور در بالا را به دنبال دارد، کمترین احتمال وقوع را دارد. سناریوی جنگ داخلی، اگرچه طرفدارانی از همسایگان عراق دارد، اما به نفع هیچ‌یک از همسایگان مهم عراق و از جمله جمهوری اسلامی نیست و می‌تواند عاملی برای تولید بی‌ثباتی و احتمالاً تشدید اختلافات کشورهای منطقه شود. سناریوی تقسیم عادلانه و دمکراتیک قدرت در عراق، که محتمل‌تر از بقیه است، به نفع اکثریت کشورهای همسایه و از جمله جمهوری اسلامی است؛ زیرا در پرتو ثبات عراق؛ گروههای نزدیک به ایران از سهمی شایسته از قدرت برخوردار می‌شوند؛ عراق دمکراتیک بستر مناسبی برای ظهور دیکتاتوری ماجراجو مانند صدام نمی‌شود؛ ثبات و دمکراسی نسبی در عراق، امکان فعالیت اقتصادی و حضور ایران در صحنۀ اقتصادی این کشور را، که محتاج بازسازی و نوسازی است، فراهم می‌کند و ثبات و تقسیم قدرت، بهانه‌ای برای مداخلات بین‌المللی و خارج از منطقه باقی نمی‌گذارد. تنها یک نگرانی، که ممکن است برای ایران (و همین طور احتمالاً ترکیه و سوریه) پیش می‌آید، الگوی فدرالیسم قومی در عراق خواهد بود که ممکن است در نظر گروههای قومی ایران (و کشورهای دیگر همسایه عراق) مدلی مطلوب و مناسب تلقی شود و در نتیجه، به مطالبات قومی جدیدی دامن بزند. به هر حال، هر یک از سناریوهای فوق محتمل باشد، یک نکته مسلم است: عراق در آینده نزدیک رقیب جدی ایران و تهدیدی بالفعل همانند دوران حکومتی بعضی‌ها نخواهد شد و تقسیم قدرت یا جنگ داخلی، امکان ظهور دیکتاتوری نظیر صدام حسین را به شدت تضعیف می‌کند.

منابع

۱. حق پناه، جعفر (۱۳۸۷)؛ *کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مؤسسه تحقیقات بین المللی ابرار معاصر،
۲. لسر، ایان و دیگران (۱۳۸۵)؛ «منابع ستیز در خاورمیانه بزرگ»، ترجمه: علیرضا سلطانی، در: *راهبردهای امنیتی آمریکا در خاورمیانه*، ویراسته: داود غرایاق زندی تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
3. Anderson, Liam and Stansfield, Gareth (2004); *The Future of Iraq: Dictatorship, Democracy or Division?*, New York: Palgrave Macmillan, 2004, pp. xii and 118.
4. Bosee, Srinjoy (2007); *Syria and Iranian Ascendance: Suni and American Perception*, IPCS Research Papers, available online at: http://www.Ipcs.Org/pdf-files/issue/86606298_ipcs-research-paperlo-Srinjbose.pdf
5. Dodge, Toby (2005); *Iraq's Future: the Aftermath of regime change*, New York, Routledge.
6. Henderson, Simon (2007); "Saudi Arabia: the Nightmare of Iraq" in; David Pollock, Washington Institute, Policy Focus.
7. International Crisis Group (2007); *Iraq and the Kurds: Resolving the Kirkuk Crisis*, Middle East Report No 64.
8. Mackenzie (1999); David Neil, "The origin of Kurdish", in: Iranica Diversa, (eds) Carlo G. ceretti and Ludwig Paul, vol.II, Roma: Instituto Italiano, PerLAfrica. E L'Oriente.
9. M. Blanchard, Christopher (2007); *Alqaeda Statements and Evolving Ideology*. CRS report For Congress, 2007, pp. 7-9.
10. M. Gunter, Michael(2008); *The Kurds Ascending: the Evolving Solution to the Kurdish Problem in Iraq and Turkey*, New York: Palgrave, Macmillan,
11. Rubin, Barry (2007); "Syria and Iraq: The inconvenient truth", in: David Pollock ibid.
12. Visser, Reidar (2009); "Towards a Shitte Crescent" incorporating Iraq? A Re-examination of historical evidence", *Paper Presented to ISA*, New.

مؤلفه‌های داخلی پایدار و مؤثر بر سیاست خارجی عراق جدید

تاریخ تأثیر: ۱۵/۱۱/۱۳۸۸

تاریخ دریافت: ۷/۹/۱۳۸۸

* غلامرضا خسروی

چکیده

مقاله حاضر ضمن درک اهمیت تغییر رژیم و فضای سیاسی - اجتماعی عراق جدید به تبیین عناصر و متغیرهای داخلی تأثیرگذار بر سیاست و رفتار خارجی این کشور می‌پردازد. سؤال محوری این است که منابع داخلی مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خارجی عراق کدامند؟ فرضیه در پاسخ، مدعی است سیاست خارجی عراق جدید همانند دوران پادشاهی و جمهوری، تا حدود زیادی متأثر از منابع پایدار و ثابت داخلی است که ناسازگاری میان هویت و حاکمیت و یا دولت و ملت، دشواری‌های ژئوپلیتیکی، اقتصاد وابسته به نفت و هویت و ارزش‌های مشترک عربی از مؤلفه‌ها و ویژگی‌های اصلی آن هستند. به رغم تغییر ساختار حقوقی، این عناصر و ویژگی‌ها چندان تغییری نیافته و بعید است در آینده نزدیک دگرگون شوند.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، منابع داخلی، بحران هویت ملی، دشواری‌های ژئوپلیتیکی، اقتصاد رانتی، هنجارهای مشترک عربی.

* کандیدای دکتری علوم سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

عراق به خاطر وزن سیاسی و ظرفیت بالقوه اقتصادی، نظامی و جغرافیایی اش، یکی از بازیگران اصلی در منطقه خارومیانه است و از این‌رو، به همان میزان که از دگرگونی‌های منطقه تأثیر می‌پذیرد، خود بر آن تأثیرگذار است. آنچه در طول تاریخ یک سده گذشته عراق بیشتر جلب توجه می‌کند، رفتار خارجی تهاجمی و سیتیزه‌جویانه‌اش در نیمه دوم قرن بیستم است. عراق بیش از هر کشوری در منطقه درگیر جنگ بوده، در همه جنگ‌های اعراب و اسرائیل شرکت داشته، طی سه دهه گذشته یکی از عاملان یا طرفهای اصلی سه جنگ خلیج فارس بوده و تلاش‌های گسترده‌ای برای توسعه توانایی‌های هسته‌ای و نظامی خود به عمل آورده است.

حمله نظامی آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم بعضی در سال ۲۰۰۳، بار دیگر این کشور را در کانون نگاه جهانی نشانده و به خاطر پیامدهای ژئوپلیتیکی آن، مایه بیم و امید بسیاری شده است. اینکه آینده عراق جدید چگونه خواهد بود و بغداد چه نقشی در ترتیبات امنیتی خاورمیانه، به ویژه خلیج فارس بازی و روابط خارجی آن چه سمت و سویی پیدا خواهد کرد؟ از جمله مسائل مهم مورد توجه و دغدغه بسیاری از کشورهای منطقه است. شاید بتوان پیش‌بینی کرد که سیاست خارجی عراق جدید برخلاف دوران گذشته، معطوف به صلح، همکاری، میانه روی و عمل‌گرایی و کمتر سیتیزه‌جویانه خواهد بود و از این‌رو، به کشورهای منطقه، به ویژه همسایگان آزرده‌خاطرش اطمینان داد که چندان نگران تحولات و سیاست خارجی آن در آینده نباشد. در عین حال، مروری اجمالی بر روابط خارجی عراق مدرن به ما یادآوری خواهد کرد که چندان هم نباید خوشبین بود. چون سیاست خارجی عراق ریشه‌های عمیق داخلی دارد و صرفاً برخاسته از ماهیت رژیم و نگرش رهبری آن نیست. از این زاویه، شاید درک جهت‌گیری سیاست خارجی عراق جدید مستلزم درک محیط پیچیده داخلی و خارجی این کشور باشد که در عرصه تصمیم‌گیری و کنش خارجی، زمینه‌های محدودکننده و ساختهای اجبارآمیزی برای رهبری این کشو ایجاد می‌کند.

با این توضیحات، مقاله حاضر به بررسی عناصر و متغیرهای داخلی تأثیرگذار بر سیاست و رفتار خارجی عراق جدید می‌پردازد. در واقع، سؤال محوری این است که منابع داخلی پایدار

و مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خارجی عراق کدامند؟ فرضیه اصلی نیز این است که سیاست خارجی این کشور همانند گذشته تا حدود زیادی ریشه در منابع پایدار داخلی دارد که ناسازگاری میان هویت و حاکمیت، دشواری‌های ژئوپلیتیکی، اقتصاد وابسته به نفت و احساس تعلق به هنجارها و ارزش‌های مشترک عربی، از مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده آن هستند. بنابراین، به رغم تغییر ساختار حقوقی، چندان تغییر چشمگیر و قابل ملاحظه‌ای در محیط داخلی صورت نگرفته و بعید است چنین محیطی در آینده نزدیک دگرگون شود. این به معنای نادیده‌گرفتن تأثیرگذاری متغیرهایی چون نقش رهبری و نخبگان سیاسی، فرایند تصمیم‌گیری و نوع رژیم سیاسی و تغییر در رفتار خارجی عراق نیست، بلکه نشان می‌دهد هرگونه سیاستگذاری خارجی و امنیتی در این کشور به شدت متأثر از چنین محیط داخلی و ویژگی‌های پایدار آن است. به تدریج که عراق جدید به مسیر ثبات و آرامش داخلی گام نهد، نقش و حضور عناصر مذکور در شکل‌دهی به سیاست خارجی اش آشکارتر خواهد شد.

الف. تمهیدات نظری

سیاست خارجی، یکی از شاخه‌های فرعی اما مهم رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است که موضوع اصلی آن بررسی رفتار خارجی دولت در عرصه جهانی می‌باشد. در واقع، نظریه سیاست خارجی به مطالعه چرایی و چگونگی رفتار دولت در خارج می‌پردازد.(حاجی یوسفی، ۱۳۷۴: ۷) اینکه دولتها در خارج چگونه رفتار می‌کنند، به چه شیوه‌ای به اهداف و اولویت‌های خود شکل می‌دهند، چه ابزارها و روش‌هایی برای رسیدن به اهداف خود بر می‌گردند و چگونه به سیاست خارجی خود تداوم بخشیده و یا متأثر از چه شرایطی تغییر رفتار می‌دهند، همه در کانون علایق مطالعات سیاست خارجی قرار دارد. از این چشم‌انداز، نظریه‌های روابط بین‌الملل به طور عام و پژوهش‌های مربوط به حوزه سیاست خارجی به طور خاص می‌کوشند تحلیل‌های مفهومی قاعده‌مند، فرآگیر، توصیفی و پیش‌بینی‌پذیری از رفتار خارجی واحدهای ملی ارایه دهنند. با این وجود، در بین نظریه‌پردازان، در اینکه چه عوامل و مؤلفه‌هایی به رفتار خارجی دولت شکل می‌دهند، اتفاق نظر چندانی دیده نمی‌شود. هر یک از نظریه‌های کلان و رایج روابط بین‌الملل با مفروض‌های متفاوت

معرفت‌شناسختی، هستی‌شناسانه و انسان‌شناسختی، از منظری به بررسی سیاست خارجی پرداخته و هر یک بر عنصر یا عناصری تأکید می‌کنند.

هانس مورگتنا، نظریه‌پرداز مشهور واقع‌گرایی، ریشه رفتار خارجی دولت را در سرشت بشر می‌جوید. به نظر او دولت به عنوان یگانه بازیگر خردمند، یکپارچه و منفعت‌جوی، دغدغه‌ای جز حفظ یا بیشینه کردن قدرت ندارد.(۱۳۸۴: ۸۰ و ۴۶) کنت والتر، نظریه‌پرداز نوواعق‌گرایی، ضمن نقد برداشت مورگتنا، با تکیه بر ساخت آنارشیک نظام بین‌المللی در صدد ارایه الگوی عام در تبیین رفتار خارجی دولتها برآمد. او در چارچوب مفهوم «ساختار» توضیح می‌دهد که چگونه واحدهای ملی به رغم تفاوت و تمایزهای آشکارشان در بهره‌مندی از قدرت، در تعامل با یکدیگر و در برخورد با ساختار هرج و مرج گونه نظام بین‌المللی، کارکرد یکسانی از خود بروز داده و از طریق خودیاری و توازن‌بخشی به قدرت به تأمین امنیت و بقاء خود مبادرت می‌ورزند. (۱۳۸۶: ۳۰-۵)

رویکرد لیبرالی برخلاف واقع‌گرایی و واقع‌گرایی نو که تصویری منزعه‌آمیز از رفتار دولت در عرصه سیاست جهانی ترسیم می‌کند، سمت‌گیری و کنش خارجی آن را برآیند رقابت منافع و گروه‌های اجتماعی و سیاسی در داخل می‌داند. این نگرش از آنجا که ماهیت مستقلی برای دولت قائل نیست و آن را تنها بازیگر عمدۀ عرصه خارجی فرض می‌کند، کنش خارجی اش را نیز نتیجه رقابت و سلطه گروه‌های داخلی عنوان می‌نمایند. در این چارچوب، دیگر هدف یگانه دولت «بقا»، «امنیت» و «قدرت» نیست، بلکه در کنار آن، تأمین رفاه و رونق اقتصادی نیز اولویت می‌یابد و در نهایت، زمینه مشترکی برای همکاری، مشارکت و برقراری صلح در خارج شکل می‌گیرد.

سازه‌انگاری نیز به عنوان مناظره‌ای نوپا در روابط بین‌الملل، چشم‌انداز نوینی در مطالعه سیاست خارجی به روی علاقمندان گشوده است. اگر پژوهیم که در عرصه بین‌المللی، هنجرها و انگاره‌های گفتمانی واجد اهمیت هستند، آنگاه باید گفت که قواعد هنجری و هویت‌بخش، مؤلفه‌های مؤثری در تعیین و فهم سیاست خارجی کشورها می‌باشند. از این‌رو، هویت هر دولت و اولویت‌های هنجری آن به طور مشخص، تعیین‌کننده منافع، اهداف و کنشگری آن خواهد بود. هر بازیگر ملی عموماً براساس هویتی که به خود و دیگران نسبت

می‌دهد به روابط خارجی خویش سامان می‌بخشد. بنابراین سازه‌انگاران در کنار ابعاد فیزیکی قدرت به مؤلفه قدرت گفتمانی و هنجاری هم تأکید داشته و قدرت ملی را چیزی فراتر از توان صرف اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی می‌دانند.(هوپ، ۱۳۸۶: ۴۵۲-۴۵۶ و ۴۶۰)

از بررسی اجمالی نظریه‌های کلان مربوط به سیاست خارجی می‌توان چند نکته مهم را استنباط کرد:

یک. سیاست خارجی به عنوان کنشی اجتماعی، پدیده‌ای بسیار پیچیده، چندلایه، متداخل و پویاست که در شکل‌گیری آن متغیرهای گوناگونی دخیل هستند. مؤلفه‌های دخیل گاه چنان گستردۀ هستند که اساساً امکان ارایه هرگونه تحلیل علی و تعمیم‌پذیر از رفتار خارجی دولت‌ها را دشوار می‌نماید. دشواری ارایه تبیین علی و تجربی از سیاست خارجی، لزوماً ناشی از ناتوانی ماهوی و توسعه‌نیافتگی نظریه‌پردازی در علوم سیاسی نیست، بلکه ریشه در ماهیت پیچیده‌پدیده‌های اجتماعی، از جمله سیاست خارجی دارد.

دو. به رغم این همه دشواری، نظریه‌ها چارچوب مفهومی سودمندی برای فهم سیاست خارجی دولت‌ها هستند. همان‌گونه که والتر یادآور می‌شود، در پرتو چنین ابزارهای تحلیلی است که می‌توان به مطالعه روش‌مند سیاست خارجی پرداخت، به جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات مبادرت ورزید، بر اهمیت و اولویت فرضی بعضی متغیرها اصرار کرد، برخی از آنها را حذف نمود و یا نادیده گرفت و در نهایت، تحلیلی قاعده‌مند از آن داشت.(۱۳۸۶: ۱۱-۱۴)

سه. سیاست خارجی به مثابه اندرکنش دولت‌ها و عرصه انتخاب و تصمیم‌گیری، پدیده‌ای انتزاعی نیست که در خلاء شکل گیرد، بلکه همواره در محیط داخلی و بین‌المللی انجام می‌پذیرد که واجد ماهیتی مادی و در عین حال، هنجاری و بین‌الاذهانی است. بر این پایه، می‌توان گفت برخی از این عناصر محیطی، پایا و برخی دیگر گذرا هستند. عناصر ثابت در گذر زمان کمتر دستخوش تغییر می‌شوند و در هر شرایط و هر نوع رژیم سیاسی با هر ساختار بوروکراتیک و سیاستگذاری نمی‌توان از آنها چشم پوشید. جغرافیا، ساخت اقتصادی، خصوصیات فرهنگی و تاریخی و چگونگی تکوین دولت و جامعه سیاسی از جمله مؤلفه‌های پایدار در شکل‌گیری سیاست خارجی واحدهای سیاسی است که به صور گوناگونی مورد تأکید نظریه‌پردازان قرار دارد.

اگرچه امروزه پیشرفت تکنولوژی و فناوری نظامی و جهانی شدن و سایل ارتباطی توanstه ویژگی جغرافیایی را کم‌اهمیت جلوه دهد، اما هنوز بسیاری از ویژگی‌های مادی دولت سرزمینی در تعیین سیاست خارجی اهمیت دارند. در واقع، جغرافیا و جغرافیای سیاسی پایدارترین عنصر در این زمینه است که گذر زمان و پیشرفت برق‌آسای صنعت کمتر تغییری در آن ایجاد کرده است. (هالستی، ۱۳۷۶: ۵۸۶ و ۵۸۷) هنوز دولت ملی، جهان زیستی فیزیکی و سرزمینی دارد که نه می‌تواند رها و خارج از آن تصمیم‌گیری و عمل و نه می‌تواند در آن تغییرات گسترده ایجاد کند. این محیط بیش از آنکه مجازی باشد، عینی و مادی است.

میزان، کیفیت و ترکیب جمعیت نیز در ارزیابی قدرت ملی و در نتیجه، سوگیری سیاست خارجی هر کشور، عنصربی نقش‌آفرین است. (مورگنتا، ۱۳۸۴: ۲۲۱) داشتن جمعیت مناسب و از لحاظ نیروی کار ماهر، تحصیل‌کرده و جوان می‌تواند در ضریب نفوذ بین‌المللی کشور مؤثر باشد. در همین چارچوب، ساخت قومی – مذهبی نیز مؤلفه دیگری است که عموماً در فرآیند سیاستگذاری خارجی و داخلی مد نظر قرار می‌گیرد. این موضوع در بسیاری از کشورهای خاورمیانه که در آن مرزهای ملی ساختگی است، انطباق چندانی میان دولت سرزمینی و ملت وجود ندارد، جوامع قومی – فرقه‌ای در امتداد مرزهای ملی گسترده هستند و بافت جمعیتی واحدهای ملی از لحاظ قومی و زبانی متنوع است، اهمیت بیشتری دارد. به نظر برخی تحلیل‌گران، تنوع و تکثر قومی در خاورمیانه نه تنها مانع تکوین دولت ملی شده و کشورها را در معرض بی‌ثباتی داخلی و مداخله خارجی قرار داده، بلکه عامل بروز کشمکش‌ها و منازعات میان دولتی بسیاری نیز بوده است. (هینبوش، ۱۳۸۲: ۲۸ و ۳۰-۲۷۰)

ویژگی‌های اقتصادی و تولیدی هم در تعیین میزان قدرت ملی، جایگاه بین‌المللی و دامنه و جهت‌گیری خارجی کشور نقش اساسی دارند. امروزه، موقعیت هر دولتی در ساختار قدرت جهانی، بستگی بسیاری به سطح توسعه، میزان صنعتی شدن، تولید دانش، فناوری و ثروت و منابع اولیه دارد. ویژگی‌های ساختاری اقتصاد هر کشوری به نیازها و تقاضاهای داخلی خاص منجر می‌شود و از این‌رو، به جهت‌گیری سیاست خارجی کشور شکل می‌بخشد. در واقع، بسیاری از نیازها صرفاً در تعامل و مراوده با دیگر کشورهاست که تأمین می‌شود. (هالستی، ۱۳۷۶: ۵۸۷ و هیل، ۱۳۸۷: ۳۳۱-۳۳۵) برخورداری از منابع و مواد خام اولیه که در

اقتصاد جهانی واجد ارزش راهبردی باشد، به بهبود اهمیت راهبردی هر کشور در عرصه بین‌المللی کمک می‌کند. به عنوان مثال، اهمیت یافتن انرژی نفت و گاز در اقتصاد جهانی، در حال حاضر به دولتهای ذرهای منطقه خلیج فارس قدرت و اهمیت راهبردی بخشیده و سرنوشت آنها را به منافع قدرت‌های بزرگ و جهان صنعتی گره زده است. در عین حال، این مسئله برای کشورهای مذکور چالش‌ها و خطرهایی دارد که آسیب‌پذیری در برابر نفوذ خارجی و نوسانات قیمت نفت و اتكای بیش از حد به دلالهای نفتی از این جمله است. امروزه، در تقسیم کار اقتصاد جهانی، بسیاری از کشورهای تولیدکننده نفت گویی کارکردی جز تولید و فروش مواد اولیه نفت ندارند. آنها در تولید دانش، فناوری و شرwt دنیای صنعتی سهمی نداشته و عمدهاً مصرف‌کننده کالاهای صنعتی، سرمایه، دانش و فناوری جهان صنعتی می‌باشند.

ب: منابع پایدار داخلی سیاست خارجی عراق

در این قسمت به بررسی چهار مؤلفه داخلی که در جهت‌گیری و ماهیت سیاست خارجی عراق در آینده اثرگذار خواهد بود، می‌پردازیم.

۱. بافت قومی - مذهبی ناهمگن؛ بحران هویت ملی

عراق از جمله کشورهای نوپا و ساختگی در منطقه خاورمیانه است که پس از جنگ جهانی اول بر پایه اراده قدرت‌های استعماری اروپا و به هم پیوستن سه ولایت پیشین امپراتوری عثمانی یعنی بغداد، بصره و موصل پا به عرصه وجود نهاد. این کشور، از همان ابتدا بافت قومی و مذهبی چندپاره داشت و فاقد عناصر انسجام‌بخشی چون زبان، نژاد، مذهب، سرزمین و میراث تاریخی مشترک بود که از دیدگاه نظریه‌پردازان علوم سیاسی برای شکل‌گیری هر واحد ملی مدرن لازم هستند. چنین ناهمگنی، به رغم اعمال سیاست‌های یکسان‌ساز صورت گرفته در یک سده گذشته، هنوز دست نخورده است.

سنی‌ها که در آغاز قرن بیستم فقط ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دادند، به پاس همدستی با بریتانیا در جنگ علیه امپراتوری عثمانی در این کشور، قدرت سیاسی یافتند. سلطه اقلیت سنی بر سیاست، اقتصاد و ارتش عراق متداوم و فزاینده بود و هرچه از اوایل قرن گذشته میلادی به پایان آن نزدیک می‌شویم، محروم‌ساختن کردها و شیعیان از حقوق سیاسی و اجتماعی شان فرونی می‌گیرد. به عنوان مثال، در سال‌های ۱۹۲۰-۵۸، نزدیک به ۶۰ درصد رهبران سیاسی عراق، عرب سنی و تنها ۲۵ درصد شیعه و ۱۵ درصد کرد بودند. همین روند در ارتش نیز اتفاق افتاد.(Anderson & Stansfield, 2004:20)

از بدو شکل‌گیری عراق مدرن، حاکمان سنی برای دگرگون‌ساختن ساختار موزائیکی آن و ایجاد چارچوب فرآگیر ملی، تلاش‌های گسترش‌های کردند که عملدتاً در چارچوب دولت - ملت‌سازی مبتنی بر همگون‌سازی آمرانه و ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی قابل تحلیل است و ابزارهای تحقق آن نیز همانند موارد مشابه، نظام آموزشی، بورورکراسی، ارتش و نیروهای امنیتی بود.(وایمز، ۱۳۸۶: ۸۹)

عربی‌کردن جامعه و دولت در عراق که هدفی جز ادغام اجباری دیگر گروه‌ها در درون خود نداشت، مخالفت کردها و بعدها شیعیان را برانگیخت. از نظر قوم کرد که برای خود سرزمین، زبان، تاریخ و نژاد مستقلی ترسیم می‌کرد، ناسیونالیسم عرب فاقد هرگونه جذابیت و مشروعیتی بود. کردها از همان ابتدا در صدد خودمختاری و تشکیل دولت کردی برآمدند و هنگامی که آن را دور از دسترس یافتند، سر به شورش نهادند. کردها هرگز به مشارکت در ایجاد دولت مرکزی با هویت عربی رضایت ندادند.(Tripp, 2002:169) در واقع، تصمیم بریتانیا مبنی بر سنجاق‌کردن ولایت موصل به دو ایالت عرب‌تبار بغداد و بصره، حاکمان بعدی عراق را با نوعی معما مواجه ساخت: چگونه می‌توان و یا باید اقلیت قابل توجه اما شورشی کرد را به موجودیت گسترش‌تر عربی پیوند زد؟ رهبران عراقی که همه با چنین معضل کلیدی روبرو بودند، در نهایت راهی جز توسل به خشونت و سرکوب پیدا نکردند.

شیعیان نسبت به کردها در پاسخ به تقاضاها و الزام‌های ایدئولوژی ملت‌ساز پان‌عربیسم، دشواری بیشتری داشتند. آنها بر خلاف کردها، عرب‌تبار و در حفظ یکپارچگی سرزمینی عراق با سنی‌ها هم عقیده بودند. با وجود این، تکیه ناسیونالیسم عربی بر محتوای سکولار، سنی و

فرقه‌گرایانه خود به تاریخ بسیاری از شیعیان را فراری داد. تأکید بر مضمون سنی ناسیونالیسم عربی در بازگشت به میراث مذهبی گذشته، شیعه را در نقطه «دگر» و «دشمن» آن می‌نشاند و ماهیت سکولار آن هم برای کسانی که هنوز به علایق مذهبی فرمولی خود پایبند بودند، نگرانی می‌آفرید. در عین حال، محروم‌ساختن شیعه از امتیازات سیاسی و اقتصادی، در عمل شیعیان را به شهرهوندانی درجه دو و فروضت تبدیل کرده بود. & (Anderson, 2004:26- Stansfield, 2004:26) چنین تمایز و غیریت‌سازی در زمان حاکمیت حزب بعثت تشدید گردید. بدینی نسبت به شیعه و معرفی آن به عنوان «رافضی»، عامل نفوذ «پارسی‌ها» و مانع «وحدت عربی»، تنگ‌نظری ایدئولوژیکی حزب بعث را آشکارتر کرد. در نیمه دوم قرن بیستم، یکی از اولویت‌های بعثیسم، سرکوب هویت و نمادهای شیعی چون برگزاری مراسم سوگواری امام حسین(ع) بود. چنین روندی به دنبال تحولات منطقه‌ای از جمله رقابت ایران و عراق، وقوع انقلاب اسلامی ایران، جنگ هشت‌ساله تحمیلی و فعال شدن گروه‌های اسلام‌گرای شیعی تشدید گردید. مخالفت احزاب شیعی با رژیم بعث که در اوایل دهه ۱۹۶۰ شروع شده بود، چالش‌های هویتی - امنیتی جدیدی به روی حاکمان سنی گشود؛ چرا که پس از سال‌ها بی‌تفاوتی شیعه به سیاست و قدرت، گرایش‌های فکری جدیدی پدیدار شد که یکی از اهداف عمده‌اش، مبارزه با رژیم سکولار و دیکتاتور بعضی و دفاع از حقوق جامعه شیعی بود. (Anderson, 2004:73)

در نهایت، ناسیونالیسم عربی مورد نظر رهبران سنی عراق، ذاتاً تعارض‌آمیز به نظر می‌رسید و به جای اتحاد گروه‌های مختلف، به بدینی، ممتازه، سوء‌ظن و بی‌اعتمادی میان آنها دامن زد؛ زیرا به دنبال یکسان‌سازی ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، وفاداری و تقاضاهای گروه‌های مختلف عراقی بر پایه انگاره‌های تنگ‌نظرانه هویتی خود بود، بی‌آنکه بخواهد حقوق اجتماعی و سیاسی برابری برای گروه‌های مزبور قابل شود. بنابراین، راهی جز تکیه بر سرکوب، زور و قدرت نیافت (Tripp, 2002:169) و در نهایت، زمینه‌ساز ظهور ناسیونالیسم قومی کرد و سیاسی شدن شیعه گردید.

از سوی دیگر، مقاومت کردها و بخشی از جامعه شیعی در برابر سلطه اقلیت اعراب سنی و خواست حکومت مرکزی، رهبری عراقی را به توسل بیش از پیش به زور و خشونت کشاند.

بهره‌گیری از خشونت و سازمان سرکوب برای حفظ یکپارچگی سرزمینی، ترویج انگاره‌های ناسیونالیسم عربی و به ویژه بقای رژیم سیاسی، قاعده تاریخ مدرن عراق است. در واقع، یکی از ابزارهای مهم ملت‌سازی و استقرار حکومت مرکزی، ارتض و نیروهای امنیتی بودند. بریتانیا بنیانگذار چنین سنت شومی بود که در دهه‌های پایانی قرن بیستم در عراق فاجعه آفرید. اندکی قبل از تشکیل عراق، بریتانیا با توصل به قوه قهریه به طرز وحشیانه‌ای شورش شیعیان را سرکوب کرد و در اوایل دهه ۱۹۲۰، از طریق نیروی هوایی نیز کردهای ناراضی شمال را به پذیرش حکومت مرکزی مجبور ساخت. (Anderson & Stansfield: 23-25)

بعدها ارتض عراق به پشتیانی بریتانیا، به سرکوب شورش‌های زیادی مبادرت ورزید که عمدتاً ریشه در اختلاف‌های فرقه‌ای و مذهبی داشتند. در واقع، یکی از اهداف اساسی پادشاهی عراق از تشکیل ارتض در سال ۱۹۲۱، مبارزه با بی‌ثباتی‌های داخلی بود. در عین حال، مشارکت ارتض در سرکوب شورش‌ها و توفیق در برقراری آرامش، به نظامیان اعتبار و منزلت خاصی بخشید و در نتیجه، راه را برای ورود آنها به عرصه سیاسی و مدنی هموار کرد. اولین کودتای نظامی در جهان عرب، در سال ۱۹۳۶ در عراق رخداد. اگرچه در این مقطع نظامیان به طور کامل قدرت سیاسی را به دست نگرفتند، اما در کابینه‌های بعدی سهم بیشتری کسب کردند. پس از کودتای نظامی ۱۹۵۸، ارتض سیاسی‌تر و به عرصه مدنی عراق نزدیک‌تر شد و در کودتای ۱۹۶۸، این نفوذ اوچ گرفت. در دوره حاکمیت بیش از بیست سال صدام حسین نیز ارتض به سلاح‌های مدرن و مخرب تجهیز گردید، سازماندهی مجدد یافت، نیروهای آموزش دیده جدیدی به خدمت گرفت و در نهایت، به کنترل حزب بعث، به ویژه شخص صدام درآمد. (Owen, 2004: 181)

صدام حسین با مهار ارتض که کارگزار اصلی چهار کودتای نظامی طی سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۵۸ بود، به حکومت خود تحکیم بخشید و ماشین نظامی آن را به سوی سرکوب مخالفان داخلی و جنگ با دشمنان خارجی‌اش یعنی ایران و کویت هدایت کرد. ارتضی که در سال‌های آغازین تأسیس فقط دو هزار نیرو داشت، در اواخر دهه ۱۹۸۰ به نیروی هولناکی تبدیل شده بود که یک میلیون نیرو و انواع و اقسام سلاح‌های مرگبار در اختیار داشت. (Stansfield, 2000: 838, 92-96)

بی‌ثباتی سیاسی در عراق پایان داد و افزایش حجم نیروی نظامی، صدام را قادر به حاکمیت بر سراسر این کشور کرد.(2000:181) ملی‌کردن صنعت نفت و افزایش ناگهانی قیمت نفت هم درآمدی‌های دولت را چند برابر کرد، به توسعه بوروکراسی انجامید و نوسازی کشور از طریق ایجاد مدارس، احداث جاده، توسعه خطوط تلفن و بهبود خدمات بهداشتی و درمانی به نفوذ حکومت مرکزی در متن جامعه مدد رساند. درآمدهای ناشی از فروش نفت همچنین به استقلال دولت از جامعه کمک و به آن آزادی عمل بیشتری اعطاء کرد. (Hinnebusch,2003:207-208) در واقع، استفاده از خشونت و قدرت عربیان به منظور ایجاد عراقی یکپارچه و تأمین بقای رژیم، در زمان حاکمیت حزب بعث شکل سازمان یافته، نظامند و نهادینه‌ای پیدا کرد. در این مقطع، خشونت به ابزار کارآمدی برای کنترل جامعه، سرکوب مخالفان، حفظ رژیم و پاکسازی قومی تبدیل شد که از طریق شبکه پیچیده و متنوعی از نهادهای امنیتی - نظامی صورت می‌گرفت.

بدین ترتیب، رژیم سیاسی عراق به نظام سیاسی اقتدارگرا، سرکوب‌گر، نظامی و توتالیت مبدل گشت که کوچکترین مخالفت و فعالیت مدنی - سیاسی را برنمی‌تاید.

یکی از پیامدهای گریزناپذیر فعل و امنیتی‌شدن شکاف‌های فرهنگی و عدم تکوین ملت - دولت در عراق، تداوم بی‌ثباتی و ناامنی داخلی بود که آن را باید بزرگترین چالش و تهدید عراق طی یک سده گذشته به حساب آورد. اعراب سنی همواره از بی‌ثباتی و تجزیه عراق نگران بودند. از دیدگاه رهبری عراق، کشوری که بنا به منافع قدرت‌های خارجی شکل گرفته و به دلیل تداوم گسسته‌های قومی - مذهبی‌اش، مستعد ناامنی بود، تجزیه و بی‌ثبات کردن آن به دست بازیگران مداخله‌جوی خارجی کار چندان دشواری نبود. تمایل گروه‌های مخالف داخلی در یافتن حامی بیرونی و مداخله خارجی در امور داخلی و بازی با کارت مخالفان برای در تنگنا قراردادن حکومت مرکزی که برای اولین بار در اوآخر دهه ۱۹۶۰ با حمایت ایران، آمریکا و اسرائیل از شورشیان کرد، اتفاق افتاد، آسیب‌پذیربودن عراق را در قبال چالش‌های داخلی و خارجی آشکارتر ساخت. مداخله خارجی به پیچیده‌ترشدن تهدیدهای داخلی و دشوارترشدن مدیریت و مهار آنها انجامید. بنابراین، بروز اختلاف‌های قومی - مذهبی نه تنها تمامیت سرزمینی عراق، بلکه موجودیت رژیم سیاسی را در معرض خطر قرار داد. آنچه برای دولت

مرکزی ایجاد نگرانی می‌کرد، تراکم منابع عظیم نفت در مناطق شیعه‌نشین جنوب و کردنشین شمال بود. بنابراین، از اوایل دهه ۱۹۷۰ بعد، برقراری ثبات داخلی، کاهش نفوذ نیروهای خارجی در امور داخلی عراق، حفظ یکپارچگی سرزمینی کشور و بقاء رژیم در صدر فهرست سیاست خارجی قرار گرفت. بسیاری از رفتاوهای خارجی عراق چون مصالحه با ایران، نزدیکی به شوروی و احداث خطوط نفت در همین چارچوب اتخاذ شد. با این همه، سیاست خارجی بعث در قبال چنین معضل امنیتی که در دهه ۱۹۸۰ ابعاد تازه‌ای پیدا کرد، هرگز یکسان نبود.

عراق تحت حاکمیت حزب بعث به منظور ایجاد یکپارچگی سیاسی در داخل و رهبری جهان عرب، به ویژه یافتن حوزه نفوذ در خاورمیانه، به ناسیونالیسم عربی دست یازید و در نتیجه، درگیر رقابت‌های فکری با سوریه، مصر و عربستان سعودی گردید. بهره‌گیری از موقعیت کردهای ناراضی در دهه ۱۹۷۰ توسط ایران، صدام را به پذیرش شرایط ایران قادرمند و همکاری تاکتیکی مجبور ساخت، اما وقوع انقلاب در ایران و نگرانی از بی‌ثبتی داخلی ناشی از تحرک اکثریت شیعه در کنار برآوردهای غلط از اوضاع ناآرام داخلی ایران انقلابی، صدام را به اتخاذ موضع تهاجمی و تجدیدنظر طلبانه کشاند. در دهه ۱۹۸۰، صدام در پرتو احساسات برانگیخته شده ناسیونالیستی عربی و میهن‌پرستانه عراقی‌ها، از فروپاشی و تجزیه عراق جلوگیری کرد، به حکومت خود تداوم بخشدید و در تحقق جاهطلبی‌های خارجی خویش یعنی رهبری جهان عرب و ایفای نفوذ مسلط در خلیج فارس، به ویژه مهار ایران، فرصت را غنیمت شمرد. رژیم بعضی با معرفی ایران به عنوان «خطر»، «تهدید»، «دگر»، «دشمن» و «ضد» اعراب، حمایت‌های مالی، سیاسی و نظامی بسیاری از جهان عرب دریافت و در راه بلندپروازی‌های خود هزینه کرد. (Tripp, 2002: 179)

همچنین، موقعیت آسیب‌پذیر و نفوذپذیر عراق موجب بدینی و بی‌اعتمادی فزاینده رژیم بعث نسبت به همسایگانش و قدرت‌های خارجی، به ویژه شکل‌گیری این انگاره در بین حاکمان عراق شد که دیگران همواره در صدد توطئه و ضربه‌زدن به کشورشان هستند. نوسان‌های سریع و غیرمنتظره عراق در همکاری و منازعه با بسیاری از کشورها می‌تواند ریشه در چنین پنداشتی داشته باشد. تأثیرپذیری مسائل داخلی عراق مدرن از تحولات پیرامونی در

کنار تجارب تلح تاریخی گذشته مثل یورش مغول‌ها، نفوذ ایرانی‌ها در دربار عباسی، رقابت بین دو امپراطوری ایران و عثمانی، تلاش استعمار اروپایی در ترسیم مسائل و مرزهای این کشور و رقابت دو ابرقدرت در طول جنگ سرد، به تقویت این انگاره دامن زد. در هر صورت، می‌توان گفت سه متغیر «بقاء رژیم»، «جلوگیری از فروپاشی جامعه و سرزمین عراق» و «مانعت از مداخله خارجی»، نقش مهمی در شکل‌گیری و جهت سیاست خارجی عراق در نیمه دوم قرن بیستم داشتند.

شاید بتوان گفت همه این تهدیدهای امنیتی ریشه در ناکامی حاکمان سنتی عراق در ایجاد احساس عمومی درباره ارزش‌ها، علایق، نمادها و منافع ملی مشترک دارد. به تعییری جامعه‌شناسانه، عراق همانند بسیاری از کشورهای نوظهور در خاورمیانه در فراغرد نوسازی قادر به گذار از بحران «هویت ملی» و «مشروعیت سیاسی» نشد و این دو بحران به پیدایش بحران سومی به نام «امنیت» در این کشور انجامید. بر پایه گونه‌شناسی باری بوزان، عراق را باید جزو حکومت‌های «ضعیف» قلمداد کرد که در آنها انسجام سیاسی و اجتماعی بسیار ضعیف است. (بوزان، ۱۳۷۹) در این نوع رژیم‌ها، سیاست خارجی و امنیتی متاثر از متغیر ضعف حکومت، بی‌ثباتی داخلی و بقاء رژیم است. در نتیجه، سیاست خارجی به جای آنکه توسعه محور و معطوف به پیشرفت اقتصادی – اجتماعی جامعه باشد، همواره امنیت محور و بقاچوست و به جای آنکه به همکاری و صلح طلبی منجر شود، به منازعه و ستیزه‌جویی دامن می‌زند. بنابراین، ضعف انسجام اجتماعی – سیاسی، در شکست ایجاد روابط مسالمات‌آمیز و همکاری جویانه عراق با دنیای خارج، نقش انکارناپذیری داشته است.

اکنون نیز عراق جدید باید همچنان با بحران پایدار هویت ملی و پیامدهای امنیتی تکوین نیافنگی ملت – دولت دست و پنجه نرم کند. اگرچه از سال ۲۰۰۳، ساختار جدید سیاسی مبتنی بر فدرالیسم، دموکراسی و انتخابات در عراق شکل گرفته، اما تا رسیدن به نظم سیاسی مطلوب و چارچوب مناسب هویتی که در آن منافع همه گروههای قومی – مذهبی تأمین شود، منازعه تبدیل رقابت و زندگی مسالمات‌آمیز گردد و دموکراسی جایگزین سنت دیرینه نظامی‌گری و اقتدارگرایی شود، راه پرسنگلاخی در پیش روست. بعيد به نظر می‌رسد عراقی‌ها در آینده نزدیکی بتوانند بر مشکله تاریخی خود فایق آیند. چشم‌انداز آینده عراق مبهم و پر از

بیم و امید است. متأسفانه، در پرتو تحولات داخلی چند سال گذشته، شکاف‌های قومی - مذهبی بار دیگر فعال شده، عرصه سیاسی رقابت‌های خشنونت‌آمیز بسیاری دیده، دغدغه تعقیب منافع فرومی‌بر مصالح کلان اولویت یافته، نفوذپذیری و مداخله‌جویی در عراق بیش از گذشته شده (خسروی، ۱۳۸۶: ۱۴-۱۸) و همه این مسائل، روند بازسازی و پیشبرد پروژه ملت‌سازی را دشوار ساخته است. به نظر برخی تحلیل‌گران، عراق در حال حاضر کشوری شکست‌خورده می‌باشد. (Ottawy, 2008: 5)

همچنین، عراقی‌ها بار دیگر در برابر این پرسش سرنوشت‌ساز که «عراقي» کیست؟ و ماهیت و هویت «دولت عراق» چیست؟ جواب روشن و مشترکی ارایه نمی‌کنند. در حالی که در سده گذشته میلادی حاکمان عرب سنه از رهگذر قدرت نظامی، ناسیونالیسم عربی، نوسازی آمرانه و تغییر اجباری بافت فرهنگی و جمعیتی جامعه، سودای عراق یکپارچه و واحد ملی مدرن را در دماغ می‌پروراندند، در آغاز سده بیست و یکم، به معماری ایالات متحده آمریکا، نوعی نظام فدرالی مبتنی بر مشارکت همه گروه‌های عراقی اولویت یافته است. طبق الگوی جدید، امید است از فروپاشی سرزمینی عراق جلوگیری و توازنی میان دولت مرکزی و مناطق فدرالی برقرار شود. دولت مرکزی با داشتن اختیاراتی باید از فروپاشی عراق جلوگیری کند و خود مختاری فدرالی علاوه بر آنکه زمینه مشارکت و تأمین حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های قومی - مذهبی را میسر سازد، مانع از حرکت حکومت مرکزی به سوی اقتدارگرایی و سلطه یک گروه قومی - مذهبی شود. در حالی که در گذشته، شیوه همگون‌سازی اجباری و از بالا به پایین، شکست خورد، حال باید به انتظار نشست و دید که آیا عراق جدید بر پایه همزیستی مسالمت‌آمیز مبتنی بر احترام، تحمل و تأمین حقوق متقابل قادر به حل بحران هویت قومی و فرولی خود خواهد بود یا نه؟

از سوی دیگر، عراق مانند اوایل دهه ۱۹۲۰، در آغاز مسیر دولت - ملت‌سازی است و این مسئله بار دیگر رهبران و گروه‌های مختلف عراقي را در برابر گزینه‌های محدود و متعارضی قرار داده است: تمایل به حضور نیروهای نظامی بیگانه عین ترس از مداخله و نهادینه شدن سلطه خارجی که مشابه همان احساس دوگانه عراقی‌ها نسبت به حضور انگلستان طی سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۲۰ می‌باشد. هنوز هم برخی گروه‌های عراقي به منظور تأمین اهداف

گروهی خود و یا منافع کلان عراق به دنبال یافتن حامی خارجی هستند، اما همزمان از اینکه عراق جولانگاه مداخله، رقابت و تاخت و تاز نیروهای خارجی شود، احساسی نفرت‌انگیز و ترس‌آلود دارند. بنابراین، یکی از مسائل بحث‌برانگیز در عراق جدید، حضور نیروهای نظامی بیگانه و آسیب‌پذیری آن در برابر نفوذ بازیگران خارجی اعم از منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. نکته مهم اینکه، گروههای عراقی نگرش و منافع یکسانی نسبت به حضور نیروهای خارجی و نفوذ همسایگان عراق ندارند.

در هر صورت، می‌توان گفت همانند نیمه اول قرن بیستم، الزام‌های ناشی از عدم تجانس قومی – مذهبی و عدم تکوین دولت ملی، سایه سنگین و بلند خود را بر عرصه سیاست خارجی عراق جدید حفظ خواهد کرد. در این چارچوب، برقراری امنیت و ثبات داخلی، حفظ تمامیت ارضی و بقای نظام سیاسی تازه شکل گرفته، در کانون سیاست خارجی این کشور باقی می‌ماند. این نیازها و الزام‌های امنیتی، اصول راهنمای نخبگان سیاسی عراق در تنظیم و توسعه روابط خارجی کشورشان است. روابط راهبردی بلندمدت عراق و آمریکا در همین چارچوب قابل فهم و تداوم خواهد بود. این مسئله‌ای است که می‌توان گفت همه رهبران گروههای عمدۀ عراقی به ضرورت و گریزناپذیری آن واقف هستند. امضای توافقنامه امنیتی میان دو کشور، به رغم کشمکش‌ها و جدال‌های طولانی، نشان‌دهنده، چنین اجتماعی است.

از طرف دیگر، عراق طی چند سال گذشته، بیش از پیش در معرض نفوذ و مداخله همسایگان خود قرار گرفته است. هریک از این کشورها، منافع و امنیت ملی خود را در پیوند آشکاری با تحولات و آینده بغداد می‌دانند و برای بهره‌گیری از فرصت‌ها و کاهش تهدیدات، در امور داخلی آن دخالت می‌کنند و با استفاده از ظرفیت‌ها و توانائی‌های خود، از جمله حمایت از گروه‌ها و احزاب سیاسی متعدد، سعی در تأمین منافع خود دارند. از این منظر، برقراری ثبات و حفظ یکپارچگی عراق و بقاء رژیم به عنوان منافع حیاتی عراق، مشروط به همکاری و مشارکت سازنده کشورهای مذکور و به ویژه، ملاحظه منافع و رفع نگرانی‌های امنیتی آنهاست. رهبران عراق با درک این مسئله تلاش‌های مستمری را برای بازگشایی و توسعه روابط خارجی خود با همسایگان انجام داده‌اند. بغداد در این زمینه دو هدف دارد: یکی تشویق و تحریک همسایگان برای ایفای نقش سازنده در عراق و دیگری کاهش نفوذ یا ایجاد

توازن میان منافع بازیگران خارجی مؤثر در امور عراق که امری بسیار دشوار و پیچیده است، زیرا هر گونه توازن در منافع بازیگران خارجی، تا حدود زیادی به توازن داخلی میان گروههای قومی و مذهبی در تقسیم قدرت باز می‌گردد. در عین حال، سه گروه مؤثر در صحنه سیاسی عراق یعنی شیعیان، کردها و سنی‌ها، رویکردهای یکسانی نسبت به کشورهای منطقه، همسایگان عراق و آمریکا ندارند. به عنوان مثال، در حالی که کردها نسبت به ترکیه و سیاست خارجی آن بدین هستند، شیعیان و سنی‌ها برای حفظ یکپارچگی عراق و عدم الحاق کرکوک به اقلیم کردستان، بر گسترش روابط با ترکیه تأکید دارند.

۲. دشواری‌های ژئوپلیتیکی و اختلاف‌های مرزی

عراق از نظر وسعت سرزمینی، سومین کشور حوزه خلیج فارس است و با شش کشور ایران، عربستان سعودی، کویت، سوریه، ترکیه و اردن ۳۶۵۰ کلیومتر مرز مشترک دارد. عراق کشوری محصور در خشکی است و در قسمت جنوب شرقی، حدود ۵۸ کلیومتر مرز آبی دارد که تنها راه دسترسی‌اش به آبهای آزاد است. در میان هشت کشور ساحلی خلیج فارس، کمترین سواحل از آن عراق است. کویت همسایه کوچک عراق چهار برابر این کشور کرانه آبی دارد. حال آنکه عراق به رغم داشتن منابع عظیم نفتی، تولید و صادرات میزان بالای نفت و دیگر مؤلفه‌های قدرت، به آب‌های آزاد دسترسی ناچیزی دارد و از این لحاظ، از تنگنای ژئوپلیتیکی رنج می‌برد. این تنگنای ژئوپلیتیکی در کنار اختلاف‌های مرزی و سرزمینی با ایران و کویت، یکی از مهمترین مؤلفه‌های مؤثر بر رفتار خارجی عراق در طول چند دهه گذشته بوده است.

اروندرود که برای هر دو کشور ایران و عراق ارزش نظامی و اقتصادی دارد، همواره مورد مناقشه بوده است. به رغم امضای عهدنامه ارز روم دوم در سال ۱۸۴۷، پروتکل استانبول در سال ۱۹۲۴، توافقنامه تعیین مرزها در سال ۱۹۱۴، عهدنامه ۱۹۳۷ و توافقنامه ۱۹۷۵ الجزایر، اختلاف بر سر مرزهای آبی اروندرود هنوز می‌تواند منازعه‌انگیز باشد. ادعای سرزمینی نسبت به استان نفت‌خیز خوزستان و اختلاف بر سر تعیین مرزهای آبی، شرایط بسیار دشواری را در روابط این دو همسایه رقم زد. این روابط که در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۷۵ به مجادله‌ای سخت

انجامید و در بی انعقاد قرارداد الجزایر فروکش کرد، در سال ۱۹۷۹ پایه هجوم نظامی عراق به ایران قرار گرفت.

اگرچه پس از جنگ، رژیم بعضی طی نامه‌ای مجدداً به عهدنامه تن داد و در حاضر عراق جدید در موقعیتی نیست که بخواهد آن را دوباره لغو نماید، اما سخنان جدال‌آمیز جلال طالباني رئیس‌جمهور کنونی عراق و دیگر مقامات عراقی در مورد قرارداد الجزایر، باید هشداری جدی به تهران ارزیابی شود. بنابراین، در ساختار سیاسی عراق جدید همواره این امکان که گروه و رهبرانی پیدا شوند که همانند صدام حسین اعتبار قرارداد را به پرسش گرفته و مدعی شوند قرارداد در وضعیت نامساعد و غیرمنصفانه‌ای بر کشورشان تحمیل شده، متوفی نیست. این موضوع می‌تواند انگیزه‌های فردی و سیاسی داشته باشد، اما مهمترین علت آن شاید این باشد که عراق فاقد کرانه‌های آبی مناسب و عمق استراتژیک است. از نگاه عراقی‌ها، اروندرود تنها آبراه و شاهرگ ژئوپلیتیکی کشورشان است، اما معضل اساسی این است که بغداد در این منطقه در معرض نظارت و آسیب‌پذیری دائم ایران قرار دارد. جنگ تحمیلی، هم وابسته‌بودن و هم آسیب‌پذیری شدید عراق را آشکار کرد، زیرا اندک زمانی پس از آغاز جنگ، دسترسی بغداد به خلیج فارس محدود و صادرات نفت از آن به طور کامل متوقف گردید. عراق در طول جنگ برای صدور نفت و واردات کالاهای مورد نیاز خود به همسایگانش وابسته بود.

صرف نظر از مسائلی چون چگونگی تملک، دسترسی، کنترل و استفاده از اروندرود، ایران در مقایسه با همسایه همواره ناخشنود، در درسرآفرین و رقیب سنتی خویش، موقعیت راهبردی، ژئواستراتژیک و ژئوکونومیکی برتری دارد. حتی اگر به فرض، حاکمیت حقوقی ایران بر اروندرود از دست برود، باز هم تهران از چنان موقعیت جغرافیایی بهره‌مند است که هر زمان اراده کنند می‌توانند از طریق توسل به زور برای بغداد در درسرآفرین شود.(فولر، ۱۳۷۷: ۵۰) تهران به دلیل داشتن کرانه‌های طولانی و مناسب در امتداد مرزهای جنوبی خود، بدیلهای راهبردی دارد که بغداد از آن محروم است. مشکل دیگر عراق، نامرغوب‌بودن سواحل آبی‌اش است که قابلیت چندانی برای کشتیرانی و توسعه بنادر و پایانه‌های نفتی ندارند.(ولدانی، ۱۳۲۰: ۳۱ و نصری، ۱۳۸۳: ۶۳-۳۷) همچنین، عراق در گذشته روابط مناقشه‌آمیزی با کویت و ادعای

مالکیت نسبت به کل یا بخش‌هایی از آن داشته است. اگرچه مرزهای دو کشور به موجب موافقنامه‌های ژوئیه ۱۹۱۳، معاهده ۱۹۲۳ و توافقنامه ۱۹۳۲ مشخص شده، اما عراق همواره از میله‌گذاری مرزی امتناع ورزیده است. رهبران عراقی از ملک غازی گرفته تا عبدالکریم قاسم و صدام حسین به استقلال کویت معرض بودند و آن را بخشی از استان بصره می‌دانستند که در سال ۱۹۱۳ به دسیسه انگلستان و به ناحق از این کشور جدا گردید. (مجتبی‌زاده، ۱۳۶۹: ۲۶-۲۷) در قرن بیستم، بغداد بارها از طریق تهدید یا توصل به زور، آرامش این امیرنشین کوچک اما ثروتمند را به هم زد.

عراق در سطحی محدود ادعای سرزمینی نسبت به دو جزیره وربه و بویان و منطقه نفت‌خیز رمیله داشته و بارها کویت را برای بازگرداندن آنها تحت فشار قرار داده است. بغداد حداقل زمانی خواستار اجراء‌دادن این دو جزیره از سوی کویت بود. (Hinnebusch, 2003:110) و (ادواردو کلیف، ۱۳۸۵: ۱۲۵) این کشور در صورت دست‌یافتن به این جزایر از موقعیت نظامی و امنیتی بهتری برخوردار می‌شود، دسترسی بیشتری به آبهای آزاد پیدا می‌کند و فرصت ایفای نقش منطقه‌ای مؤثرتری در خلیج فارس می‌یابد.

با چنین سابقه تاریخی پر از جنگ و خشونت، باید هر دو کشور ایران و کویت نگران طرح مجدد ادعاهای سرزمینی و مرزی عراق باشند. آنچه بازگشت این شرایط را امکان پذیر می‌سازد، نابرخورداری عراق از عمق استراتژیک و کرانه‌های آبی مناسب و تصور عراقی‌ها از تحملی‌بودن فرادادهای مربوط به تعیین مرزهاست. حال آنکه عراق برای تأمین منافع ملی خود چون صدور نفت، توسعه بنادر و تأسیسات نفتی، ایفای نقش مسلط و یا مؤثر در ترتیبات امنیتی خلیج فارس و بهبود شرایط آسیب‌پذیر دفاعی و امنیتی، محتاج سواحل آبی بیشتر است. شاید به همین خاطر باشد که عراق به رغم گذشت نزدیک به صد سال و حل اختلاف‌های مرزی و سرزمینی با دیگر همسایگانش، هنوز در بخش جنوبی کمتر حاضر به پذیرش مرزها و رعایت توافقنامه‌های سرزمینی شده و قصد تجدید نظر در آنها را داشته است. بنابراین، عراق در قرن گذشته هرگز قادر به تعیین هویت سرزمینی خود نگردید و کردها و اعراب سنی، هر دو به یک اندازه یکپارچگی سرزمینی‌اش را به چالش گرفتند. در حالی که کردها از طریق شورش مسلحانه خواستار استقلال بودند و به کشمکش‌های درون‌دولتی دامن زدند، سنی‌های

حاکم با طرح ادعاهای سرزمینی و مرزی و بعدها هجوم نظامی به ایران و کویت، در توسعه سرزمینی عراق کوشیدند و به منازعه میان دولتی دست یازیدند.

رژیم بعضی برای رهایی از فشارهای ناشی از تنگنای ژئوپلیتیکی، دو سیاست متفاوت در پیش گرفت که یکی هجوم نظامی و تجدید نظر در مرزهای جغرافیایی و دیگری، انتقال انرژی از طریق خطوط لوله بود. بی‌گمان، یکی از دلایل عمدۀ صدام حسین در یورش به ایران و کویت، فزون‌خواهی‌های سرزمینی بود. سلطه بر اروندرود، الحاق استان نفت‌خیز و عرب‌زبان خوزستان و ضمیمه کردن کویت با ذخایر نفتی ۱۰ درصدی جهان، سواحل طولانی و جمعیت سنی عرب‌تبار، طعمه‌های وسوسه‌انگیزی بودند که ارزش جنگ را داشتند. از دیدگاه صدام، آنچه به اقدام نظامی مشروعیت می‌بخشید، دو چیز بود: یکی تصور تحملی و ساختگی بودن – و نه قطعی و طبیعی بودن – مرزهای عراق و دیگری امکان تغییر مرزها و بدست آوردن امتیازهای راهبردی و اقتصادی از طریق اعمال قوه قهریه. در عین حال، پذیرش مرزهای ساختگی برای رهبران عراقي می‌توانست حقارت‌آمیز باشد. عراق در مقایسه با همسایگانش احساس حقارت ژئوپلیتیکی می‌کند و چنین وضعی را محصول مقاصد بدخواهانه دشمنانش می‌داند. در هر دو جنگ خلیج فارس رژیم بعضی از انگاره «عراق قربانی» را برای مردم کشورش بازنمایی می‌کرد که در طول سالیانی دراز از توطنه‌های مداوم قدرت‌های بزرگ و دشمنانش در منطقه رنج‌های بسیاری دیده بود. (Tripp, 2002: 179-180) در حالی که بریتانیای استعماگر، از طریق جداکردن کویت، دسترسی بغداد به آبهای حیاتی خلیج فارس را محدود و از منابع نفتی بی‌نصیب ساخت، ایران مستظره به حمایت آمریکا با انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، شرایط بسیار دشواری بر عراق تحملی کرد. با وجود این، در هر دو جنگ، صدام در رسیدن به اهدافش ناکام ماند و نتوانست درد محصور بودن عراق در خشکی را درمان کند.

عراق همچنین اقدام به احداث خطوط لوله نفت و صادرات آن از طریق خشکی کرد تا پس از مناقشه با ایران در دهه ۱۹۷۰، از میزان وابستگی خود به اروندرود بکاهد. این راهبرد، هم به دلیل شرایط ناپایدار و رقابتی حاکم بر منطقه به ویژه خصوصیات شخصیتی صدام کاملاً موقفيت‌آمیز نبود. سوریه طی جنگ ایران و عراق، به دلیل رقابت با حزب بعث، لوله نفت این کشور را قطع کرد و لوله‌های نفتی عربستان و ترکیه نیز در جریان بحران کویت از کار

افتادند). (Ibid) پس معلوم گردید که دسترسی به دنیای خارج از راه کشورهای همسایه نیز نمی‌توانست چاره‌ساز تنگنای ژئوپلیتیکی این کشور باشد.

شاید بتوان گفت همانند گذشته، یکی از منابع عمدۀ تغذیه‌کننده سیاست خارجی عراق آینده، موقعیت جغرافیایی آن، به ویژه دشواری‌های ژئوپلیتیکی و برداشت نخبگان سیاسی از آن خواهد بود. جغرافیا، پایدارترین عنصر شکل‌دهی به رفتار خارجی عراق بوده و همچنان باقی خواهد ماند. هر نظام سیاسی – با هر ماهیت و ساختاری – در عراق ناگزیر به سیاستگذاری خارجی و امنیتی بر پایه چنین واقعیت تلخ فیزیکی و به ویژه، میراث ماندگار اما شوم رژیم بعضی در عرصه روابط خارجی است. با این همه، امید است تجربه ناکام، پرهزینه و بی‌نتیجه صدام برای رهبران عراق جدید آموزنده باشد: عراق جز از راه دوستی مسالمت‌آمیز به ویژه تعامل سازنده با ایران نمی‌تواند بر تنگنای جغرافیای خود فایق آید و این مستلزم پای‌بندی این کشور به توقفات مرزی و سرزمینی، به ویژه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر است.

سیاست توسعه سرزمینی رژیم گذشته هیچ دستاوردهای جز نامنی، جنگ، کشتار، تحریم، فساد، عقب‌ماندگی، آوارگی و فقر برای عراقی‌ها و زحمت بسیار برای همسایگان نداشته است. عراق باید درک کند که مرزهای جغرافیایی و زیست‌جهان سرزمینی دولت، واقعیتی است که کمتر می‌توان آن را دلبخواهانه تغییر داد. حتی اگر بتوان در مرزهای بین‌المللی دگرگونی ایجاد کرد، بعيد به نظر می‌رسد پایانی بر کشمکش‌ها باشد و به ایجاد صلح و امنیت منطقه‌ای کمکی کند.

در هر صورت، سوگیری سیاست خارجی عراق جدید بستگی به این موضوع دارد که تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی عراق چه برداشتی از وضعیت جغرافیایی، به ویژه دشواری‌های ناشی از آن خواهد داشت، از ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آن چگونه بهره خواهند گرفت و چه گزینه‌ای برای برونو رفت از آن انتخاب خواهند کرد. آنچه مهم است اینکه، هرگونه سیاستگذاری خارجی و امنیتی در عراق متأثر از این موضوع خواهد بود و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در عین حال می‌توان گفت سایه اختلاف‌های مرزی و تاریخی بر سر روابط خارجی عراق با دو کشور ایران و کویت از بین نخواهد رفت، کشمکش‌های مرزی روابط این کشورها را دچار تنش و ناآرامی خواهد کرد و چنانچه عراق جدید بخواهد در منطقه خلیج فارس همانند گذشته نقش سنتی خود را به عنوان بازیگر مسلط و موازن‌ساز در

برابر ایران ایفا نماید، آنگاه تنش‌های مزدی و سیاسی بالا خواهد گرفت و این احتمال وجود دارد که بغداد بار دیگر اعتبار قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را به چالش گیرد.

۳. اقتصاد ضعیف و وابسته به نفت

عراق از جمله کشورهای مهم منطقه خاورمیانه است که از منابع غنی نفت و گاز بهره‌مند می‌باشد. این کشور، ۱۱۵ میلیارد بشکه نفت یعنی حدود ۱۱ درصد از ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد و پس از عربستان سعودی و کانادا، سومین کشور جهان است. ۱۷ حوزه نفتی از ۸۰ حوزه نفتی آن توسعه یافته است که معروف‌ترین آنها کرکوک در شمال و الرمادیه در جنوب می‌باشد. (حسن‌زاده و قربانی، ۱۳۸۷: ۲۸) عراق همچنین با داشتن ۱۱۲ میلیارد فوت مکعب گاز در رتبه دهم جهان قرار دارد (OPEC, 2008:30) و در خاورمیانه پس از ایران، قطر، امارات متحده و عربستان سعودی، بیشترین منابع گاز متعلق به این کشور است.

اقتصاد عراق به دو بخش نفت و کشاورزی متکی است. از دهه ۱۹۷۰، سهم نفت در اقتصاد کشور در حال افزایش بوده است. درآمدهای نفتی بغداد که در سال ۱۹۵۸، ۲۴۴ میلیون دلار و در سال ۱۹۶۸، ۴۸۸ میلیون دلار بود، یک دهه بعد به $\frac{21}{4}$ میلیارد دلار افزایش یافت. عراق در حالی که در سال ۱۹۲۸ فقط ۲۲ هزار بشکه نفت در روز تولید داشت، در سال ۱۹۷۰ تولیدش به $\frac{1}{54}$ و در سال ۱۹۷۹ به $\frac{3}{47}$ میلیون بشکه در روز افزایش پیدا کرد. (Stansfield, 2007:26) همزمان با افزایش تولید و صادرات نفت، وابستگی دولت و اقتصاد عراق به دلارهای نفتی افزایش یافت. طی سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۳۰، مالیات حدود ۸۰ درصد از درآمدهای دولت را شامل می‌شد، اما این رقم در سال ۱۹۷۴ به کمتر از $\frac{11}{5}$ درصد کاهش یافت. (Eren, 2003:82) در حال حاضر نیز نفت مهمترین منبع درآمد دولت و شاهرگ اقتصادی کشور است. در سال ۲۰۰۸، نفت بیش از ۷۵ درصد از تولید ناخالص داخلی و $\frac{86}{4}$ درصد درآمدهای دولت را شامل می‌شد. در همین سال، عراق به طور میانگین روزانه حدود $\frac{1}{8}$ میلیون بشکه نفت تولید داشته که آن به خارج صادر شده و باقی‌مانده آن به مصرف داخلی رسیده است. (EIA, 2009:2-5)

ذخایر عظیم نفتی، موقعیت راهبردی و ژئوکنومیکی خاصی به عراق داده و این کشور را به یکی از بازیگران کلیدی خاورمیانه و یکی از بازیگران اقتصادی در عرصه بین‌المللی تبدیل کرده است. در گذشته، سرمایه‌گذاری درآمدهای نفتی در عرصه‌های خدمات آموزشی، رفاهی، ارتباطات، صنعت، راه و جاده و غیره، عراق را به یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان عرب با توان نظامی بالا تبدیل کرد. (Hinnebusch, 2003:209) با این همه، عراق همانند بسیاری از کشورهای نفت‌خیز منطقه، به خاطر اقتصاد تک‌محصولی اش در نظام اقتصاد جهانی، کشوری «حاشیه‌ای» و تابع «مرکز» است و از این لحاظ، به شدت وابسته و آسیب‌پذیر می‌باشد. جاه طلبی‌های صدام در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ آسیب‌پذیری عراق را بیشتر کرد. در دهه ۱۹۸۰، درآمدهای نفتی به جای بازسازی و توسعه کشور، صرف جنگ و خرید جنگ‌افزارهای نظامی شد و در دهه ۱۹۹۰، پس از حمله به کویت، با اجرا درآمدن برنامه نفت در برابر غذا، این کالای استراتژیک به ابزار مجازات و انزواج بین‌المللی عراق مبدل گشت. در عین حال، اتکای اقتصاد به نفت به تدریج عراق را وابسته به واردات کالاهای صنعتی، مواد غذایی و صنایع خارجی کرد که در شرایط کاهش قیمت نفت و یا اعمال فشارهای بین‌المللی، برای مردم عراق مشکلات فراوانی آفرید. پس نفت به همان اندازه که به عراق قدرت می‌بخشد و آن را به بازیگر سیاسی منطقه‌ای و بازیگر اقتصادی در عرصه بین‌المللی تبدیل می‌کند، می‌تواند موجب آسیب‌پذیری و وابستگی آن شود و آزادی و استقلال عملش را محدود کند.

در حال حاضر نیز نفت عراق برای واشنگتن و بغداد اهمیت حیاتی دارد. یکی از انگیزه‌های آمریکا در حمله به عراق را باید در اهمیت نفت جستجو کرد. واشنگتن برای کنترل عربستان و جمهوری اسلامی ایران و تحديد نقش این دو در بازار جهانی نفت و در اوپک، نیاز به تولید نفت عراق دارد. بازگرداندن عراق به موقعیت تولیدکننده عمده نفت می‌تواند میزان اتکای ایالات متحده به عربستان سعودی را که از نظر برخی صاحبنظران، مهد بنیادگرایی اسلامی است، کاهش داده و اهرم فشاری بر ایران باشد. در عین حال، کنترل عراق نفت‌خیز و در نتیجه، سلطه بر خلیج فارس هم رابطه تنگاتنگی با حفظ و تداوم هژمونی آمریکا در جهان دارد که نباید نادیده انگاشته شود.

از نظر رهبران عراق نیز برقراری ثبات در این کشور و بازسازی آن، به تداوم درآمدهای نفتی و افزایش سطح تولید و صادرات آن وابسته است. با این همه، عراق جدید پس از یک دهه تحريم، جنگ و ناارامی‌های داخلی، در تولید، انبار و انتقال نفت خام خود با مشکلات عمیق زیربنایی مواجه است. بازسازی صنعت نفت عراق نیازمند نوسازی و سرمایه‌گذاری کلان است. بر پایه یک برآورد، حفظ سطح تولید کنونی نفت در عراق مستلزم سرمایه‌گذاری سالانه یک میلیارد دلاری در این بخش است. تخمین زده می‌شود عراق تا سال ۲۰۱۷، برای افزایش میزان تولید نفت خود به ۵ میلیون بشکه در روز، به ۳۰-۲۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی نیاز دارد. (DoD,2008:11) این در حالی است که سرمایه‌گذاری خارجی در این بخش اندک و کمتر از آن است که بتواند سطح تولید کنونی را حفظ کند. (GAO,2008:51) عراق جدید همچنین در زمینه کنترل قیمت فرآوردهای نفتی، مبارزه با قاچاق نفت و بنزین، فساد، فرسودگی خطوط لوله، تأمین امنیت تأسیسات نفتی و بازگشایی خطوط لوله با چالش‌های جدی روپرور است. اختلاف بر سر چگونگی کنترل و تقسیم درآمدهای نفتی و تمرکز ذخایر نفتی در بخش‌های شمالی کردنشین و جنوبي شیعنهنشین نیز موجب اختلاف میان گروه‌های سیاسی در عراق است. اختلاف بر سر نفت و چگونگی توزیع درآمدهای آن می‌تواند منبعی برای بی‌ثباتی باشد و حتی می‌تواند به جنگ قومی - مذهبی در این کشور منجر شود. بنابراین، چگونگی تملک و تقسیم در آمدهای نفتی، عنصری تعیین‌کننده در چشم‌انداز آتی عراق خواهد بود.

بازسازی عراق نیز به عنوان اولویت و الزام امنیتی، به منابع مالی کلانی نیاز دارد و درآمدهای نفتی نمی‌تواند جوابگوی آن باشد. در سال ۲۰۰۴، پیش‌بینی می‌شد که بازسازی عراق نیازمند ۱۰۰-۵۰ میلیارد دلار اعتبار است، اما از ژانویه ۲۰۰۴ تا پایان جولای ۲۰۰۸، بیش از ۱۱۸ میلیارد دلار صرف بازسازی این کشور شده است که آمریکا، ۴۶/۵۰ میلیارد دلار و عراق، ۳۳/۵۰ میلیارد دلار این رقم را تأمین کرده‌اند. (SGIR, 2008:2) این به این معنا می‌باشد که بازسازی عراق به مشارکت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری خارجی بیشتری نیازمند است. اگر تعهدات مالی ایالات متحده در بازسازی عراق، به هر دلیلی از جمله رکود اقتصادی و

مخالفت‌های داخلی کاهش یابد و سرمایه‌گذاری خارجی صورت نگیرد، بازسازی عراق دشوار خواهد بود.

عراق همچنین یکی از بدھکارترین کشورهای جهان است و گفته می‌شود بین ۵۲-۷۶ میلیارد دلار بدھی خارجی دارد.(2008:53) فشار برای دریافت بستانکاری‌ها و ناتوانی دولت عراق در پرداخت آنها می‌تواند در روابط خارجی عراق ایجاد بحران کند و اقتصاد بیمارش را بیش از پیش تحت فشار قرار دهد. عربستان سعودی، کویت و روسیه، بیشترین بستانکاری از عراق را دارند. در حالی که بغداد خواستار بخشدگی این بدھی‌هاست، دو کشور عرب منطقه یعنی کویت و عربستان، چندان تمایلی به پذیرش این درخواست ندارند و یکی از موانع بھبود روابط بغداد با این دو کشور نیز همین مسئله است.

بخش کشاورزی از دیگر ارکان اقتصاد عراق است. این بخش که حدود ۸ درصد از تولید ناخالص داخلی را تأمین و حدود ۲۵ درصد از نیروی کار را به خود مشغول کرده، دومین منبع تولید ناخالص داخلی و بزرگترین عرصه فعالیت و اشغال بخش خصوصی کشور محسوب می‌شود. با وجود این، تولید محصولات غذایی و کشاورزی عراق نسبت به ظرفیت‌های بالقوه تولیدی آن بسیار پایین است. تحریم، ناامنی، قدیمی‌بودن تکنولوژی، کمبود الکتریسته و سوخت، ناکافی‌بودن اعتبارات و عدم سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، از جمله علل رکود بخش کشاورزی در عراق به شمار می‌آید. بغداد، در حال حاضر واردکننده محصولات غذایی و کشاورزی است و ۵۰ درصد از محصولات مذکور را از خارج وارد می‌کند. این میزان به دلیل خشکسالی در سال‌های گذشته، افزایش یافته است. (DoD,2008:11-12) بیکاری، تورم روزافزون و عدم اشتغال، از دیگر مشکلات اقتصاد عراق است. تورم در عراق که در سال حدود ۳۲ درصد بوده، در سال ۲۰۰۸، به ۱۳ درصد کاهش یافته است. علاوه بر این، دولت عراق در تأمین خدمات آموزشی، رفاهی، بهداشتی و درمانی، تأمین آب آشامیدنی سالم، برق، فاضلاب و غیره نیز با نارسانی‌های جدی روبروست. (2008:9)

همان‌گونه که روشن است، عراق اقتصادی به شدت ضعیف و عقب‌مانده دارد که وابستگی شدید به نفت، رکود در بخش کشاورزی، وابستگی روزافزون به واردات مواد غذایی و کالاهای صنعتی، فرسودگی زیرساخت‌های نفتی، تورم، بیکاری، قاچاق و پایین‌بودن سطح

زندگی مردم، از ویژگی‌های عمدۀ آن به حساب می‌آید. این وضعیت به احتمال زیاد برای دهه‌ها ادامه پیدا خواهد کرد و به نظر نمی‌رسد در کوتاه‌مدت قابل حل باشد. چنین ساختار اقتصادی، از یک سو، عراق را در کانون علایق قدرت‌های بزرگ می‌نشاند و به این کشور در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای توان بازیگری و منزلت می‌بخشد و از سوی دیگر، به نیازها و تقاضاهای خاص داخلی می‌انجامد که بدون تعامل سازنده و مسالمات‌آمیز با دنیای خارج، به ویژه دنیای غرب قابل تأمین نیستند. افزایش قدرت اقتصادی، بهبود شاخص‌های زندگی مردم و به ویژه برقراری امنیت و حفظ تمامیت ارضی عراق، تا حدود زیادی بستگی به تداوم و افزایش درآمدهای حاصل از فروش نفت دارد. این در حالی است که بخش نفت نیز پس از سال‌ها تحريم و انزوا، نیازمند بازسازی و سرمایه‌گذاری است. عراق طی سه دهه گذشته، سرمایه‌گذاری جدی در صنعت نفت خود نداشته است. حال آنکه عربستان، کویت و امارات با جذب سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری پیشرفته و فضای مساعد بین‌المللی، ظرفیت نفتی خود را افزایش داده‌اند. در عین حال، بدون مشارکت غرب، بازسازی صنعت نفت عراق دشوار خواهد بود، چرا که غرب منبع عمدۀ دانش، فناوری و سرمایه است. بنابراین، الزام‌های ناشی از ساختار اقتصاد عراق، رهبران این کشور را به سوی توسعه روابط امنیتی، سیاسی و اقتصادی با دنیای غرب هدایت خواهد کرد.

۴. میراث و هنجارهای مشترک عربی

اعتبار ناسیونالیسم ملت‌ساز عربی در داخل عراق، در گرو پیشتازی این کشور در ترویج ایده وحدت عربی در جهان خارج بود. بنابراین، از همان ابتدا عراق خود را به عنوان یکی از هواداران سرسخت ملی‌گرایی عربی و بانیان طرح‌های وحدت در دنیای عرب مطرح و خود را به صورت بالقوه، شایسته رهبری اعراب معرفی کرد. طرح‌های هلال خطیب نوری سعید در دهه ۱۹۴۰، برنامه اتحاد فدرال عراق و سوریه و اتحاد عراق و اردن در سال ۱۹۵۸، همه در این چارچوب پیشنهاد و پی‌گیری شدند. نوری سعید آرزویش این بود که عراق در جمع کشورهای عرب، ایفاکننده نقش دولت پروس در وحدت آلمان باشد. اگر وحدت دنیای عرب شکل می‌گرفت، آنگاه امکان حل مسائل قومی و مذهبی عراق و حاشیه‌نشین‌کردن گروه‌های

قومی ناراضی و جدایی طلب در جامعه گسترده‌تر با هویت عربی - سنی وجود داشت. پیشنازی در وحدت عربی در این مقطع، از یک سو دنیای عرب را در اولویت سیاست خارجی عراق نشاند و از سوی دیگر، عراق را به اتخاذ سیاست دوگانه همکاری و رقابت با کشورهای عرب منطقه مانند عربستان، مصر، سوریه و اردن کشاند. (اما می، ۱۳۶۹: ۴۲-۴۱)

چنین جاهطلبی ایدئولوژیکی و منطقه‌ای، در دهه ۱۹۵۰ که ناسیونالیسم عربی در اوج و عراق در تب و تاب انقلاب ۱۹۵۸ بود، فزونی گرفت، اما بی‌ثباتی داخلی، ناتوانی نظامی، ضعف اقتصادی و همکاری دو کشور ایران و عربستان سعودی در برقراری امنیت در خلیج فارس که مورد حمایت آمریکا نیز بود، به بغداد اجازه نقش‌آفرینی نداد و برای مدتی این موهبت نصیب مصر گردید. عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰، پس از آنکه اوضاع داخلی اش رو به آرامش نهاد، شرایط را برای تحقق آمال دیرینه و تحقیق نیافته خود فراهم دید. از این‌رو با عربستان سعودی به رقابت پرداخت، از طریق حمایت از گروه اسلام‌گرای اخوان‌المسلمین در صدد بی‌ثبات‌سازی رژیم بعضی در سوریه برآمد و پس از امضای قرارداد صلح کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل، برای منزوی‌ساختن قاهره تلاش فراوان کرد. عراق تحت حاکمیت حزب بعث، به بازیگر توسعه‌طلب و مداخله‌جوی منطقه‌ای تبدیل شده بود که کمتر قید و بند می‌پذیرفت.

صدام در این زمان، همواره سران عرب را به رعایت منافع عربی در روابط خارجی فرا می‌خواند، از آنها می‌خواست پایگاه نظامی در اختیار کشورهای غربی قرار ندهند و شعار تقسیم درآمدهای نفتی در بین کشورهای فقیر عرب سر می‌داد. (Hinnebusch, 2003: 110)

وقوع انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، بیش از پیش شرایط را به نفع پیشنازی عراق رقم زد و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی مساعدی در اختیار رهبری این کشور قرار داد. همان‌گونه که ادیب مقدم می‌گوید، رژیم بعضی به دو دلیل خود را موظف به مقابله با انقلاب نوپای ایران دید: (99: 99) یکی تصور خود به عنوان رهبر و بزرگترین قدرت جهان عرب و دیگری تکیه و اعتماد کشورهای هادار حفظ وضع موجود - اعم از دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای - به او برای مهار نفوذ ایران انقلابی که به طور همزمان عراق با اکثریت شیعه، کشورهای محافظه‌کار منطقه و منافع بلوك شرق و غرب را با ایدئولوژی فراملی اسلامی خود به چالش گرفته بود. بنابراین، در حالی که کشورهای عرب نگران اوضاع امنیتی خود، توان

موازنۀ سازی با ایران را نداشتند و در دهه ۱۹۸۰، در کنار عراق در مهار ایران کوشیدند، شوروی، کشورهای اروپایی و به ویژه آمریکا نیز با حمایت‌های مالی، اطلاعاتی، تسلیحاتی و در مقطعی نظامی، این اجازه را به صدام دادند که به رویاهای خود مبنی بر رهبری جهان عرب، سلطه بر خلیج فارس و یافتن نفوذ منطقه‌ای جامه عمل بپوشاند. بدین ترتیب، بغداد فشارهای خود بر کشورهای عرب خلیج فارس را کاهش داد، با کوییدن بر طبل ناسیونالیسم عربی، کمک‌های مالی، نظامی و سیاسی از آنها دریافت و به تدریج به بهبود روابط خود با آمریکا و مصر اقدام کرد.

پس از هشت سال جنگ، صدام خود را یگانه فرد شایسته رهبری اعراب معرفی کرد. از این‌رو، بار دیگر جاه طلبی‌هایش فزونی گرفت و این‌بار خواهان دریافت کمک‌ها و امتیازات سرزمه‌یی و مرزی بیشتری از اعراب، به ویژه کویت شد و در روابط خود با اعراب تجدید نظر کرد. صدام زمانی که به خواسته‌های خود نرسید، دستور حمله نظامی به کویت را صادر کرد و همانند گذشته، در توجیه اقدام غیرقانونی خود به طیف وسیعی از انگاره‌های ناسیونالیسم عربی، عراقي و آموزه‌های اسلامی دست یازید.

اگرچه رهبری عراق - چه در دوران پادشاهی و چه در دوران رژیم بعثی - در ترویج ناسیونالیسم عربی و وحدت عربی پیشنازی کرد، اما همزمان نسبت به اینکه عراق به عنوان واحد سیاسی مستقل، هویتی متمایز از دیگر کشورهای عربی دارد، بی‌توجه نبود. این مسئله نه تنها ناشی از این واقعیت بود که پس از جنگ جهانی اول، جهان عرب به خواست قدرت‌های استعماری به واحدهای سرزمه‌یی جداگانه تقسیم شده و در نتیجه، ناگزیر به کنش بر پایه منطق منافع محلی خود بود، بلکه چنین دولت‌هایی پس از پیدایش، تلاش‌های بسیاری برای ترویج نمادها، هنجرهای و میراث تاریخی محلی خود کردند که مرجع جایگزینی برای وفاداری‌های فراملی عربی و اسلامی بود. این موضوع کاملاً در مورد عراق که در سال ۱۹۳۲ به استقلال دست یافت، صدق می‌کند. پس از استقلال، رهبران عراق در همان زمان که مشغول پیشبرد برنامه همکاری و وحدت عربی بودند، در ایجاد حس میهن‌پرستی و وطن‌پرستی عراقي نیز کوشیدند. (Owen, 2004:59) یکی از دلایل اختلاف قاسم و عارف دو رهبر انقلاب ۱۹۵۸، پس از سرنگونی نظام پادشاهی، همین موضوع بود. در اواخر دهه ۱۹۶۰ نیز زمانی که حسن البکر

و صدام حسين دریافتند که بی‌گیری ملی‌گرایی عرب به عنوان سازوکار وحدت اعراب برای آنها خطرآفرین است، از آن چشم پوشیدند، چرا که حزب بعث در آن زمان کوچکتر و کم تجربه‌تر از آن بود که بتواند بر دنیای عرب حکمرانی کند. تحقق وحدت عربی به منزله از دست رفتن قدرت حزب بعث در داخل عراق بود. (Tripp, 2002: 175) این دوگانگی در دهه ۱۹۸۰، یعنی زمانی که عراق درگیر جنگ با ایران بود، دوباره تکرار شد. صدام در همان حال که برای کسب حمایت‌های مالی و سیاسی اعراب، مروج ناسیونالیسم عربی بود، به نمادها و انگاره‌های هویتی عراقی ارجاع فراوان می‌داد که نشان‌دهنده متفاوت و برجسته‌بودن عراق از دیگر اعراب بود. (Owen, 2004: 64) همان‌گونه که بسام تیبی بیان می‌کند، ملی‌گرایی عربی که از دهه ۱۹۵۰ به دکترینی الزام‌آور در عرصه سیاست خارجی و داخلی جهان عرب تبدیل شده بود، اغلب در مقام حرف باقی ماند و هیچ‌گاه مجال تحقق نیافت. در حالی که رهبران سیاسی عرب در مقام حرف مدافع و مروج اندیشه وحدت بودند، در عمل هرگونه طرح وحدتی را عقیم می‌ساختند. در این زمینه تفاوت چندانی میان دولت‌های سنت‌گرایی چون عربستان و دولت‌های انقلابی توده‌گرایی چون مصر، سوریه و عراق نیز وجود نداشت. (211: 1997) در واقع، همانند عرصه داخلی، ناسیونالیسم عربی، در عرصه خارجی نیز ابزاری برای کسب قدرت و مشروعيت، گسترش حوزه نفوذ و نقش منطقه‌ای و دریافت حمایت‌های فراملی در جهان عرب بود و از این‌رو، بیش از آنکه چارچوبی برای همکاری، ائتلاف و اتحاد ایجاد کند، به اختلاف، منازعه و رقابت بین عربی دامن زد. هرچند به برخی همکاری‌ها و ائتلاف‌های ناپایدار بین عربی نیز انجامید.

بنابراین، عراق در زمان صدام در چارچوب ناسیونالیسم عربی به برخی اهداف و اولویت‌های خارجی خود جهت داد: جهان عرب در اولویت سیاست خارجی قرار گرفت، حمایت از آرمان فلسطین و دشمنی با اسرائیل مورد تأکید بود و بسته به اوضاع منطقه و شرایط داخلی سیاست عراق، در قبال دنیای عرب، بین رقابت و همکاری در نوسان بود. امروزه، این موضوع که ناسیونالیسم عربی تا چه حد در شکل‌گیری و جهت سیاست خارجی عراق جدید مؤثر خواهد بود، مسئله‌ای جدی و در عین حال بحث‌انگیز است. اگر چه در حال حاضر ساخت قدرت در عراق تغییر یافته، ناسیونالیسم عربی به دلایل گوناگونی از

تب و تاب پیشین افتاده و هواداران پرو پا قرص آن از موقعیت بالایی در اداره کشور برخوردار نیستند، اما می‌توان گفت ایده «ملّت عربی»، «وحدت عربی» و «هنغارها و منافع مشترک عربی» در سمت و سوی سیاست خارجی عراق جدید عنصری مؤثر خواهد بود که نباید آن را دست کم گرفت. عراق جدید عضو اتحادیه عرب و طبق قانون اساسی جدید، برای خود هویتی عربی قائل است: «عراق ...یکی از بنیانگذاران و اعضای فعال جامعه عرب و بخش ناگستنی از ملت عرب به شمار می‌رود.»(ماده سوم) هنوز بسیاری از گروه‌ها و احزاب هوادار ناسیونالیسم عربی در عراق جدید واجد نفوذ هستند و این احتمال منتفی نیست که آنها برای دستیابی به منافع گروهی خود یا مصالح ملی عراق به آن متول شوند. در عین حال، تحقق اهداف ملی چون حفظ یکپارچگی عراق، جلوگیری از تشدید شکاف‌های مذهبی – قومی و مقابله با نفوذ نیروهای مداخله‌جوی خارجی، تا حدود زیادی بستگی به تقویت گفتمان ناسیونالیسم تلطیف شده عربی – عراقی دارد.

چنین وضعیتی می‌تواند با قدرت‌یابی بیش از پیش اعراب سنی‌مذهب، سکولارها و ناسیونالیست‌های شیعه و بقایای حزب بعث در عراق جدید تشدید شود. این جریان‌های سیاسی و فکری، در حال حاضر، از موقعیت قدرتمندی در عراق برخوردار نیستند، اما آنگونه که در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ مشخص گردید، احتمال بازگشت آنها به عرصه سیاسی وجود دارد. ممکن است آنها از طریق ماجراجویی خارجی و کوییدن بر طبل ناسیونالیسم عربی به دنبال کسب پشتیبانی داخلی برآیند. در این صورت، احتمالاً جهت‌گیری ضد ایرانی، بیگانه ستیزی و دگرهاستی ناسیونالیسم عربی دوباره برجسته خواهد شد. در حال حاضر، هواداران القاعده، بقایای حزب بعث، بخشی از اعراب سنی و ناسیونالیست‌های شیعی عراق، مخالف توسعه روابط ایران و عراق بوده و از نفوذ روزافزون تهران در کشورشان ناراضی هستند. از نظر این طیف و برخی کشورهای عرب منطقه مثل عربستان سعودی، اردن و مصر که از خطر هلال شیعی و نفوذ ایران ابراز نگرانی می‌کنند، عراق همانند گذشته عرصه منازعه و رقابت میان «پارسی‌ها» و «اعرب» باقی خواهد ماند و نه تنها نباید عرصه تاخت و تاز ایران باشد، بلکه باید در مهار قدرت روزافزون ایران ایفای نقش کند. چنین دیدگاهی در آمریکا نیز

طرفدارانی جدی دارد که خواهان مهار ایران از طریق فعال کردن عراق به عنوان عنصر موازن‌بخش منطقه‌ای در قبال ایران است.

با وجود این، رهبران عراقی همانند گذشته در این خصوص که عراق به عنوان بازیگر سیاسی در عرصه خارجی، هویتی عراقی و مستقل و متمایز از اعراب دارد و یا اینکه هویتش در پیوند با «ملت عربی» است، نظر یکسانی ندارند. این مسئله بدون تردید سیاست خارجی این کشور را بین «عرب‌گرایی» و «عراقی‌گرایی» متلاطم خواهد کرد. به باور ناسیونالیست‌های عراقی، عراق دولتی مستقل و منافعی متمایز از دیگر دولت‌های عربی دارد، حال آنکه، ناسیونالیست‌های عربی در مقابل، به ایده ملت و وحدت عربی عقیده دارند و منافع عراق را در پیوند با منافع فراملی اعراب تصور می‌نمایند. قانون اساسی عراق جدید نیز سه هویت متمایز و در عین حال متعارض برای دولت در عرصه خارجی قایل است: هویت عراقی، عربی و اسلامی. (ماده دوم، سوم و مقدمه) بنابراین، عراق نه تنها در عرصه داخلی در تعیین هویت خود مشکل داشته، بلکه در عرصه خارجی نیز در این خصوص که دولت چه هویتی دارد، سرگردان است. شاخص‌های هویتساز، متعدد، متکثرا و در عین حال، متعارض به نظر می‌رسند. اینکه آیا این هویتها را می‌توان به صورت مسالمت‌آمیز در کنار هم قرارداد و توازنی میان آنها ایجاد کرد یا اینکه مناقشه بر سر آنها دولت را دچار تعارض هویتی کرده و در نتیجه در عرصه خارجی به ایفای نقش‌های چندگانه و متعارض هدایت خواهد کرد، مسئله‌ای است که در گذر زمان مشخص خواهد شد.

بنابراین، جهان عرب و مسائل عربی در کانون توجه سیاست خارجی عراق باقی خواهد ماند. به احتمال بسیار زیاد، عراق جدید به منظور کسب حمایت کشورهای عربی و مشارکت سازنده آنها در روند امنیت‌سازی کشور، بر هویت عربی خود اصرار خواهد کرد، در عادی سازی روابط خود با اسرائیل محتاطانه عمل خواهد کرد، به حمایت از مسئله فلسطین ادامه می‌دهد و در مسائل مرزی و مناقشه‌برانگیز منطقه‌ای مثل اختلاف ایران و امارات بر سر جزایر سه‌گانه و مسئله هسته‌ای ایران، در کنار اعراب خواهد ایستاد و مواضعی متفاوت از آنها نخواهد گرفت.

نتیجه‌گیری

می‌توان گفت سیاست خارجی عراق جدید به شدت متأثر از منابع پایدار داخلی‌اش خواهد بود که عدم تکوین ملت – دولت، دشواری‌های رئوپلیتیکی، اقتصاد توسعه‌نیافته و وابسته به نفت و احساس تعلق و وفاداری به هنجارها و ارزش‌های مشترک عربی، از جمله مؤلفه‌های اصلی آن هستند. هر یک از این عناصر، عراق را به عنوان واحد سیاسی مدرن با امکان‌ها، مسائل، مشکلات و تناقضاتی نسبتاً پایدار روبرو کرده و هر یک به نحوی در شکل‌دهی به سیاست خارجی آن در گذشته اثرگذار بوده‌اند. صرف نظر از نوع رژیم و جهت‌گیری عراق جدید، دولتمردان عراقی در حال حاضر نیز ناگزیر به سیاستگذاری خارجی و امنیتی براساس همین اصول و واقعیت‌های پایدار هستند.

عراق از بدو پیدایش تا کنون، از نامگنی فرهنگی و ناکامی در ایجاد چارچوب هویتی فraigir که بتواند به دولت به عنوان بازیگر ملی و مشروع، قدرت بازیگری دهد، رنج برده است. این امر نه تنها کشور را با نامنی داخلی، بی‌ثباتی سیاسی و خطر فروپاشی سرزمینی روبرو کرده، که آن را در قبال نفوذ کشورهای خارجی، بیش از پیش آسیب‌پذیر ساخته است. اگر چه در حال حاضر ساختار حقوقی نوینی مبنی بر مشارکت همه گروه‌ها در قدرت برای حل بحران هویت و امنیت مدنظر قرار گرفته، اما تا استقرار نظام سیاسی دموکراتیک و چارچوب هویت‌بخش پایدار، راه طولانی و نامهواری در پیش روی عراقی‌هاست. از این‌رو، در شرایط کنونی نیز همانند دوران پادشاهی و جمهوری، یکی از مؤلفه‌هایی که به روابط خارجی عراق شکل خواهد داد، مسئله امنیت و ثبات داخلی، حفظ استقلال، حاکمیت و یکپارچگی آن و تأمین بقای رژیم سیاسی است، اهدافی که نیل به آنها چندان هم ساده نیست و پر از تناقض و محدودیت است.

تنگنای رئوپلیتیکی عراق و گرفتاربودن در خشکی، از دیگر واقعیت‌های فیزیکی عراق است که تغییر نیافته است. حتی سیاست هجوم نظامی و توسعه خطوط انتقال نفت از طریق خشکی هم نتوانسته بغداد را از دشواری‌های مزبور رهایی بخشد. آنچه واجد اهمیت است، اینکه عراق با داشتن بسیاری از عناصر قدرت ملی و انگیزه‌های بالای ایفای نقش منطقه‌ای، دسترسی کمی به آب‌های آزاد دارد و این موضوع، کشور را از لحاظ امنیتی و راهبردی در

شرایط نامساعدی قرار داده است. این مسئله که چگونه نخبگان سیاسی عراق جدید با این دشواری برخورد و برای بروز رفت از آن چگونه چاره‌اندیشی خواهند کرد، در جهت‌گیری خارجی عراق اهمیتی کلیدی دارد.

عراق همچون بسیاری از کشورهای خاورمیانه، منابع سرشار نفت و گاز دارد و از اقتصادی نفت‌پایه و در عین حال، توسعه‌نیافته برخوردار است. این مؤلفه نیز عراق را در عرصه خارجی با فرصت‌ها و تهدیدهایی روپرتو می‌کند. داشتن ذخایر عظیم نفت و تولید و صادرات بالای آن عراق را به بازیگر مهم در منطقه تبدیل می‌کند، توان و قدرت ملی اش را افزایش می‌دهد و در نتیجه، دامنه سیاست خارجی‌اش را گسترشده‌تر می‌کند، اما آن را در برابر نوسان‌های ناشی از قیمت بازار نفت و به ویژه، فشارهای بین‌المللی مثل تحريم فروش نفت، محدود می‌سازد. احتمالاً با افزایش و اهمیت یافتن نفت تولیدی عراق طی سال‌های آینده، امکان بازگشت رقابت‌های نفتی گذشته وجود دارد، چرا که عراق برای بازسازی و آمریکا جهت نیل به اهداف خود، نیازمند تولید و صادرات نفت بیشتری هستند. ساختار و ویژگی‌های اقتصاد عراق، اقتصاد این کشور را به اقتصاد جهان صنعتی و کمتر به اقتصاد منطقه پیوند می‌زند.

احساس تعلق به هویت فراملی عربی و اسلامی، به رغم افول ناسیونالیسم عربی و تغییر مبانی فکری و نظری رژیم سیاسی عراق، جهان عرب را به یکی از اولویت‌های مهم عراق تبدیل خواهد کرد و از این چشم‌انداز، می‌توان بر روابط ایران - عراق، اسرائیل - عراق و اعراب - عراق نیز نگاه کرد. بعيد است در آینده نزدیک گشايشی در روابط بغداد و تل آویو صورت گیرد و به احتمال زیاد، دولتمردان عراقی، به ویژه گروههای سنی و ناسیونالیستی، با اصرار بر هویت عربی، کشورهای عرب منطقه را به حضور و ایفای نقش سازنده بیشتر در روند بازسازی کشورشان تشویق خواهند کرد. در همین چارچوب، عراق همانند گذشته در اختلاف‌های هویتی و ارضی بین ایران و اعراب در کنار آنها باقی می‌ماند. با این همه، این موضوع که بغداد باید براساس منافع ملی خود و یا منافع جهان عرب عمل کند، بیش از پیش سیاست خارجی‌اش را بین عراقی‌گرایی و عرب‌گرایی دچار نوسان و سردرگمی خواهد کرد.

منابع

۱. حاجی یوسفی، امیرمحمد(۱۳۸۴): **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.
۲. مورگتا، هانس، جی(۱۳۸۴): **سیاست میان ملت‌ها**. حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ سوم.
۳. والتر، کنت(۱۳۸۶): «اندیشه واقع‌گرایی و نظریه نو واقع‌گرایی» در کتاب اندرولینکلیتر، **نوواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مكتب برسازی**، علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. هوپف، تد، «نوید مكتب برسازی برای نظریه روابط بین‌الملل»، لینکلیتر، پیشین.
۵. هیل، کریستفر(۱۳۸۷): **ماهیت متحول سیاست خارجی**، علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. هالستی، کی. جی(۱۳۷۶): **مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل**، بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.
۷. هینبوش، ری蒙د (۱۳۸۲): **سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه**، علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. — (۱۳۸۶): «سیاست هویت در روابط بین‌الملل» علی گل محمدی، در کتاب لرئیس، **فاست روابط بین‌المللی خاورمیانه**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. وایمر، آندریاس(۱۳۸۶): «دموکراسی و کشمکش‌های قومی - مذهبی در عراق»، امیرمحمد حاجی یوسفی و احمد سلطانی‌نژاد (به کوشش)، سامان سیاسی در عراق جدید، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۰. بوزان، باری(۱۳۷۹): «مردم، دولتها، هراس؛ مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، در کتاب ادوارد ای آزو چونگ این مون، امنیت در جهان سوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. خسروی، غلامرضا(۱۳۸۶): «بررسی و ارزیابی راهبرد کنونی آمریکا در عراق»، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۲. فولر، گراهام، قبله عالم(۱۳۷۷): تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.

۱۳. جعفری ولدانی، اصغر و حق شناس کاشانی، نیلوفر (۱۳۷۰)؛ «عوامل مؤثر بر سیاست خارجی عراق در ارتباط با اشغال کویت»، **اطلاعات اقتصادی - سیاسی**، سال ششم، بهمن و اسفند.
۱۴. نصری، قاییر (۱۳۸۳)؛ «ایران، چالش‌ها و بایسته‌های راهبردی در خلیج فارس»، **نامه دفاع**، شماره سوم.
۱۵. مجتبه‌زاده، پیروز (۱۳۶۹)؛ «نگاهی به جغرافیای سیاسی عراق و کویت»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال پنجم، بهمن و اسفندماه، شماره های ۴۱-۴۲.
۱۶. ادوارد، مورلی میلتون و کلیف، پیتر هینچ (۱۳۸۵)؛ **بحران در خاورمیانه، شهرزاد رستگار شریعت پناهی**، تهران: نشر قومس.
۱۷. حسن‌زاده، محمد و قربانی، عادل (۱۳۸۷)؛ «پی آمدهای امنیتی قانون جدید نفت عراق»، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال ششم، تابستان، شماره ۲.
۱۸. امامی، محمدعلی (۱۳۶۹)؛ «سوریه و عراق، دیروز و امروز»، **اطلاعات، اقتصادی - سیاسی**، سال پنجم، شماره‌های ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲.
۱۹. «قانون اساسی عراق» ضمیمه کتاب کیهان بزرگر (۱۳۸۵)؛ **سیاست خارجی ایران در عراق جدید**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

20. Anderson, Liam & Stansfield Gareth (2004) 'The Future of Iraq: Dictatorship, Democracy, or division?', Palgrave macmillan.
21. Stanfield, Gareth(2007): *Iraq, People, History, politics*, polity press.
22. Tibi, Bassam(1997): *Arab Nationalism, Between Islam and Nation – State*, Third edition, Palgrave Macmillan
23. Tripp, Charles(2002): "The foreign Policy of Iraq", in hinnebusch, Reymond & Ehteshami, Anoushiravan, **The foreign Policies of middle East States**, Lynne Rienner Publishers.
24. Bengio, Ofra(1999), " Nation Building in Multiethnic Societies: The Case of Iraq " in, bengio,ofra & Ben – Dor, Gabriel (Eds), **Minorities and the State in the Arab World**, Lynne Rienner Publishers.
25. Owen, Roger(2004): *State, Power and politics in making of the modern middle East*, Routledge,Third Edition.
26. Hinnebusch, Raymond(2003):**The international Politics of middle East**, Manchester university press.
27. Ottaway, Marina,etal (2008), The New middle East, **CARNEGIEENDOWMENT**,at <http://carnegieendowment.org/files/new_middle_east_final1.pdf>
28. opec
(2008)"World oil Outlook" az <http://www.opec.org/opec_web/static_files_project/media/downloads/publications/WOO%202008.pdf>
29. Eren, Shmuel(2003): "The victory in Iraq and Global oil Economy" in Feldma, Shai(Ed), **After the War in Iraq: Defining the New Strategic Balance**, Sussex Academic Press.
30. GAO,

(June 2008)"

SECURING, STABILIZING, AND REBUILDING IRAQ ", At<

31. Department of defense (December 2008)" Measuring stability and security in Iraq" At ≤
www.defense.gov/pubs/pdfs/9010_Report_to_Congress_Dec_08.pdf>

33. Energy information Administration(june 2009), "Iraq Energy Data, Statistics and Analysis", At≤
<http://www.eia.doe.gov/cabs/Iraq/pdf.pdf>>

34." Special Inspector General for Iraq Reconstruction " (July 2008), p. 20, At≤
http://www.sigir.mil/files/quarterlyreports/July2008/Report_-_July_2008.pdf#view=fit#view=fit#view=fit>

35. Adib moghaddam. Arshin(2007), *Iran in World Politics: The Question of the Islamic Republic*, London, C Hurst & Co Publishers Ltd.

سلفی‌گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران

تاریخ تایید: ۱۳۸۹/۳/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۱۸

سیدباقر سیدزنزاده^۱

چکیده

شكل‌گیری سلفی‌گری، یکی از مهم‌ترین رویدادهای ایدئولوژیکی و فکری تاریخ مسلمانان به شمار می‌آید که توanstه است به پشتونه ادبیات فقهی و کلامی و نیز نشانه‌شناسی متکی بر شبکه معنایی گستردۀ، نیاز به گرایش‌ها و جریان‌های سیاسی سلفی را مجسم و آنها را در اشکال روز، بازتولید کند. در این میان، عراق با موقعیت حساس و وابستگی‌های عمیق ژئوپلیتیکی متقابل با جمهوری اسلامی ایران، یکی از معده‌دشوارهایی است که همواره از بد و شکل‌گیری ایده سلفی‌گری درگیر آن بوده است؛ به طوری که پس از اشغال عراق، این کشور به کانون اصلی فعالیت گروه‌های سلفی تبدیل شد و این جریان در تلاقي و همپوشانی با مدارهای قدرتمند سلفی، در جایگاه مهمترین بازیگر غیردولتی در صحنه تحولات عراق قرار گرفت. اینگونه نقش‌آفرینی در حلقة اول جغرافیای سیاسی ایران، واجد پیامدهای مهم برای جمهوری اسلامی ایران است. متن حاضر، این تأثیرات را مورد توجه قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: واقعیت‌های ژئوپلیتیک، عراق، ایران، ژئوپلیتیک شیعه، سلفی‌گری، القاعده.

۱. کارشناس ارشد اطلاعات استراتژیک از دانشگاه امام حسین (ع)

مقدمه

با تحولات حادث طی چندین دهه، به ویژه پس از وقوع انقلاب اسلامی، تئوری‌های قدرت در معادلات کلان جهانی دچار تحول شدند و در نهایت، دین اسلام از حاشیه سیاست‌ها و معادلات بین‌المللی خارج شد و در مرکز فضای ذهنی دنیا معاصر نشست. یکی از شناسه‌های این تغییر و تحول در ساحت اندیشه سیاسی، معطوف به چالش دیرینه‌ای است که در قرون وسطاً به حاکمیت هزار ساله کلیسا منجر شد و متعاقب رنسانس (به ویژه پس از معاهده وستفالی^۱ در سال ۱۶۴۸) به حاکمیت ایدئولوژی‌های اومانیستی^۲ و سکولار انجمادید که معتقد به بیرون نگهداشت «قوانين تشریعی خالق هستی» از «مداخله در عرصه اجتماعی» و نشاندن انسان در مصدر ربویت بود. این جریان که با پیشگامی غرب صنعتی و فرضیه‌های فلسفی و علوم اجتماعی پوزیتویستی شروع شد، به تدریج با گسترش افکار و فرهنگ لیبرالیستی و سوسیالیستی به جایی رسید که ضمن محدود کردن دین و کترول تأثیرات آن در حیات سیاسی و اجتماعی، غیردینی شدن^۳ و دنیوی‌گردیدن را فرایند اجتناب‌ناپذیر و محظوم بشریت می‌پندشت.

انقلاب اسلامی در مقابل ماهوی با این روند، نخستین پرچم‌دار پیروز الگوی جدیدی^۴ در جهان معاصر است که نظریه «قبول صلاحیت و کارآمدی^۵ دین در خطدهی و اداره شئون اجتماعی و فردی» را نمایندگی و هدایت کرد و این رهیافت در عمل منظمه متوازنی از فاخرترین عناصر معرفت یعنی «دیانت» و «عقلانیت» را در ساحت سیاست دخیل کرد که در برآیند کلی و بیرونی، به منزله طرح نویی قلمداد شد و فراتر از فضای شیعی، الهام‌بخش معنوی ملت‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش، به ویژه در جوامع مسلمان شد. علاوه بر ارتقای این منزلت ایدئولوژیکی در پی تحولات دهه ۱۹۹۰، شاید بیشترین تحرکات ژئوپلیتیکی با تأثیرات جهانی، در یک دهه اخیر نیز در حوزه پیرامونی جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته باشد. در واقع، طی تحولات پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نقش ژئوپلیتیک ایران در منطقه خاورمیانه

1. Treaty of Westphalia.

2. Humanism.

3. Secularism .

4. New Paradigm .

5. Ability and Efficiency .

افزایش یافت (برزگر، ۱۳۸۱: ۳۱۷). کانونی ترین نقطه این تحول ژئوپلیتیک در حوزه مرزی، سقوط رژیم بعضی در عراق است که به دنبال آن، پیوند الگوی نوین سیاسی با سایر روندهای شتابدهنده، چشم‌انداز جدیدی از تحول ژئوپلیتیک در منطقه را ترسیم نمود و اهمیت ژئوپلیتیکی ایران در هارتلند اسلامی و شیعی را بیش از پیش نمایان ساخت. در واقع، ترکیب این تحولات با منابع سنتی و پایدار ژئوپلیتیک، فرصت‌ها^۱ و مقدورات^۲ ویژه‌ای را برای جمهوری اسلامی ایران تعریف می‌نماید که البته متضمن محدودیت‌ها و تهدیدات جدیدی نیز هست. یکی از خطیرترین و دغدغه‌انگیزترین این تهدیدات در سطح منطقه و جهان اسلام، رویکرد خاصی از اسلام‌گرایی است که عنوان «سلفی‌گری» معرف آن است.

جريان سلفی‌گری با عقبه ایدئولوژیکی، در حلقة اول جغرافیای سیاسی ایران قرار گرفته و با اظهار شدیدترین نگرانی درباره این تحولات، به نوعی از خاستگاه‌ها و مراکز قبلی خود فاصله گرفته و عراق را پایگاه اصلی فعالیت‌های خود قرار داد. در نتیجه تجمعی و همافزا بی‌توان سلفی‌گری در عراق، موجی از فرقه‌گرایی و تفرقه شکل گرفت که اولاً به گواهی تاریخ، بغداد از زمان برپاشدن بیت‌الحکم به دست مأمون در سال ۲۰۰ ق تا ۱۴۲۴ ق، هرگز شاهد این همه چندستگی قومی-مذهبی نشده بود (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۲۲) و ثانیاً موضع و اقداماتی دووجهی انجام گرفت که تقریباً همه گسل‌ها و خطوط درگیری با جمهوری اسلامی ایران در حوزه گسترده جهان اسلام، به ویژه در عراق را پوشش داد. از یک سو، در وجه نرم‌افزاری، حجم فتوها و فشار دیپلماتیک علیه شیعیان و سیاست خارجی ایران افزایش چشمگیری یافت و از سوی دیگر، ضمن اقدامات بی‌سابقه‌ای از قبیل قتل عام شیعیان در عراق، تهدیدات مربوط به امنیت و منافع ملی ایران عینیت یافت. تأثیر این اقدامات از جهات مختلفی قابل بررسی است که در این مقاله، با علم به دامنه گسترده این مباحث، دایره آن به قلمرو خاصی، یعنی تأثیر جريان سلفی‌گری بر موقعیت ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر منزلت ایدئولوژیک^۳ محدود شده که به نوعی ناظر به عقبه‌هایی هم خواهد بود که کمتر مورد بحث واقع می‌شوند، اما در فرایند تأثیرگذاری نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. مثال روشن آن نقشی

1 . Opportunities.

2 . Capabilities.

3 . Idiologic .

است که سلفی‌های افراطی در قالب کاتالیزور و تسهیل‌کننده عame اهل سنت عليه شیعه و جمهوری اسلامی ایران ایفا می‌کنند. این گروه، به تعبیر برخی پژوهش‌گران، به رغم جمعیت اندک و امکانات محدود، در موقعیتی هستند که می‌توانند افکار عمومی اهل سنت را علیه شیعیان و ایران برانگیزنند. همچنان که زرقاوی نظر برخی از اهل سنت عراق را نسبت به ایران منفی کرد و این ایده را ترویج داد که صفوی‌های جدید در حال تصرف قلمرو تاریخی اهل تسنن هستند (مسجدجامعی، ۱۳۸۶). بنابراین، برخورد آنها را نمی‌توان به اقدامات دینی تقلیل داد، بلکه این اقدامات دارای ابعادی با مقایس تأثیرات ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی است که ذیلاً با تمرکز بر آن، فرایند انجام آن نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت.

الف. چارچوب نظری

سلفی‌گری^۱ از منظر مقاله حاضر، پیش از هر چیزی، نوعی «جریان» در تاریخ متاخر اسلامی به شمار می‌رود که در عین ارتقا از سلف‌گرایی، مبنی بر مناسبات خاصی از قدرت سیاسی با رویکرد منحصر به فرد است که در معنای کلان، بر تمامی رهیافت‌ها و جریان‌های ایدئولوژیک «دولتی» و «غیر دولتی»^۲ قابل اطلاق است که در صدد تجدید خلافت تاریخی و بر ساختن جوامع سنتی مذهب بر پایه قرائت سلفی از اسلام می‌باشد. در تعریف عملیاتی از مفهوم سلفی‌گری می‌توان آن را مقوله مشکک و دارای مراتب دانست که در عالم خارج، طیف وسیعی از سلفی‌گری «سنّتی» و «معتدل» تا «سلفی‌گری افراطی» را دربرمی‌گیرد^۳ (سیدنژاد، ۱۳۸۸: ۱۰۴). با توجه به دلالت‌های متعدد و متناقضی که امروزه سلفی‌گری پیدا نموده است، نسبت‌سنجی آن با رویکردهای نزدیک، به ویژه «سلف‌گرایان»^۴ و «فرق اسلامی» و گرایشات دیگر نظیر «وهابی‌گری» ضروری به نظر می‌آید. در واقع، امروزه، در سایه تعریف آشفته‌ای که از مفهوم «أهل سنت» ارائه می‌شود، جریان‌های سلفی‌گر، واژه «سنّف» را مصادره به مطلوب

۱ . Salafism

2 . "State" and "Non-State".

۳. مانند «وهابیگری» (قرن ۱۸م)، «جماعت تبلیغی» (۱۹م)، «التكفیر و الهجرة» (۱۹۷۵م)، «الجهاد» و «القاعدہ» (۱۹۸۸م).

۴. محترم شماران سنّف، شامل بخش وسیعی از مسلمانان اعم از اهل سنت و غیره.

کرده و حتی مفهوم «اهل سنت» را عمدتاً در تقابل با «شیعیان» به کار می‌برند(الگار، ۱۳۸۶: ۱۴). بنابراین، ضمن هشدار درباره یکسان‌انگاری «سلف‌گرایی» و «سلفی‌گری» و تأکید بر تمایز بین «جريان سلفی‌گری» با «اهل سنت» و «فرقه اسلامی» (الکثیری، ۱۴۲۹: ۵۲۰)، حد فاصل و فارق اینها را باید در مبانی و ایده‌های پایه‌ای جستجو کرد که در ادامه به برخی از آنها که موضوع بحث و مبتلا به جريان سلفی‌گری در عراق است، اشاره می‌شود.

۱. فرقه‌گرایی

یکی از مختصات جريان سلفی‌گری و محیط ادراکی آن^۱، «فرقه‌گرایی خودبنا^۲ و مخرّب» است؛ «خودبنا^۳» از آنرو که اين جريان با تفسير انحصار طلبانه از «فرقه ناجيہ»، مبدع ارزش‌ها و باورهای جدیدی، ذيل «سلفی‌گری» است که اکثریت مسلمانان، آن را خلاف کتاب و سنت می‌دانند. «مخرّب» به اين دليل که اين جريان با تکفیر فرقه اسلامی و حتی جوامع مسلمان^۴ در قالب مأموریت خاص^۵ به اقدام تخربی علیه آنها مبادرت نموده و اين اقدامات را آشکارا «قدس» می‌شمارد. سلفی‌ها در اين زمینه با رذ هر گونه تفسير تجدیدنظر طلبانه، اغلب همچون ايمن ظواهری چهره برجسته القاعده معتقدند که بنابر اقتضائات و الزامات روز (تنگناهای سلفی‌گری)، کاهش اختلاف میان مذاهب مختلف اهل سنت ضرورت پیدا کرده است (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۲۶).

1 . Perception Environment.

2. Sectarianism

3. برخی از سلفی‌ها معتقدند شرك مسلمانان از شرك بتپرستان شدیدتر و غلیظتر است(معاش، ۱۳۸۶: ۱۷۶).

4. اين رویکرد، تداعی گر «هزاره گرایی» (Millenarianism) است که يکی از خصوصیات عام جنبش‌های به اصطلاح «بنیادگری» (Fundamental) بشمار می‌رود. در واقع، این گرایش به افراط‌گرایان در هر مذهبی این امكان را می‌دهد که مقاصد سیاسی خود را به عنوان «عمل به خواست خداوند» توجیه نمایند(مهریان، ۱۳۸۷: ۴۵).

۲. تکفیرگرایی

تکفیرگرایی، مسئله نسبتاً جدیدالحدوث و خطرناکی بود که ابن تیمیه (۱۳۲۸-۱۲۶۳) آن را در آغاز دعوت خویش تئوریزه کرد، بسط داد و در نهایت، به اصول فکری گروههای سلفی راه یافت. امروزه، جریان سلفی‌گری به اعتبار این شاخصه، «تکفیری» نامیده می‌شود و دایرۀ موضوعاتی که از نظر آنها موجب کفر و شرک می‌شود، بسیار متنوع و از حد احصا و حوصله خارج است. (رک. سید نژاد، ۱۳۸۸: ۹۶-۹۷).

۳. ابزارگرایی ناشی از تقدّم عمل بر اندیشه (تپوریسم)

مسئله «اصالت ظواهر»^۱ در بین سلفی‌ها مآلًا نوعی ابزارگرایی^۲ ناشی از تقدّم عمل بر نظر را در نظام فکری این جریان بازمی‌نماید که با ایده‌های ماکیاولیستی^۳ همخوانی دارد. به طوری که جریان‌های افراطی سلفی‌گری، برای رسیدن به هدف، تمام راههای غیرمشروع را پیشنهاد می‌کنند (پورفرد، ۱۳۸۶: ۱۵). به عنوان مثال، آنها با استناد به اقوال اقطاب سلفی مانند ابن تیمیه، أعمال غیر شرعی، نظیر «دروغ» و «أخذ مال حرام در همه اشکال آن» را جایز می‌شمارند (عبد الجهمی، ۱۸/۲۰۰۸). جریان سلفی‌گری با تکیه بر این میراث تاریخی و با الهام از انگاره‌پردازی‌های سلفی، گسترده‌ترین شبکه تپوریستی در جهان را سازماندهی کرده که بدلیل بهره‌گیری از اشکال مختلف خشونت‌ورزی، نظیر «تپوریسم اتحاری»^۴، نماینده شاخص «تپوریسم نوین»^۵ در دوران معاصر به حساب می‌آید.

۱. در واقع، مهمترین اصل معرفت‌شناسی سلفی‌ها، «نقل گرایی» Revelationism به معنای ترجیح نقل بر عقل و التزام به لوازم آن است. ابن تیمیه در مقام نظریه‌پردازی و تبیین سلفی‌گری تصویری می‌کند که سلفی‌گری به عقل ایمان ندارد، زیرا آن را گمراه‌کننده می‌داند (ابو زهره، ۱۳۸۶، ۵۹۳). او در این راستا، اعتبار احکام شرع را مستغنی از امضای عقل معرفی می‌کند (ابن تیمیه، ۱۹۷۱: ۱۳۸۶).

2. Instrumentalism.

3. Machiavellism.

4. Suicide Terrorism.

5. The New Terrorism.

ب. روند سلفی‌گری در عراق

عراق فعلی با نام کهن «سومری» و پیشینه تمدنی در هزاره پنجم قبل از میلاد را می‌توان یکی از مهمترین کانون‌های فرهنگی در خاورمیانه به شمار آورد که با ورود در قلمرو اسلام در سال ۶۴۲، به یکی از اقطاب ضد سلفی درآمد؛ به طوری که آنچه امروزه به عنوان «سلفیه» در عراق معروف است، در حقیقت ادامه همان مکتب «اهل حدیث» می‌باشد که در قرون نخستین تاریخ اسلام شکل گرفت و مرکزیت آن در حجاز بود، اما عراق در برابر این جریان، کانون و مرکز مکتب «اهل رأی» به شمار آمد (خسروشاهی، ۱۳۴۱: ۱۶). عمدۀ تقابل این دو جریان فکری مشخصاً مربوط به اوخر قرن دوم (۸ ق) به بعد است که به موازات آن اندیشه‌های سیاسی متفاوتی در جهان اسلام پدید آمد. در عین حال، مناسبت و همگرایی اهل حدیث با خلافت اموی و عباسی قابل انکار نیست. به همین دلیل است که می‌توان خلافت عباسی در سال ۷۵۰ با مرکزیت بغداد را مرحله جدیدی از تطور سلفی‌گری در نظر گرفت. به طوری که در دوره قادر (۳۸۱ - ۴۲۲ ق)، سختگیری دستگاه خلافت و فقیهان وابسته تا به آن حد به اوج رسید که خلیفه کتابی به نام «اعتقاد القادری» بر پایه عقاید اهل حدیث و در رد معتزله و شیعیان نوشت و فقیهان بغداد فتوا دادند که هر کس با آن مخالفت کند، فاسق و کافر است. در همین دوران، شورش و انقلاب حنبله به عنوان یکی از امواج سلفی‌گری، بغداد را فرا گرفت و نهایتاً از درون این حوادث، ابن تیمیه به عنوان تئوریسین و بنیان‌گذار جریان سلفی‌گری سربرآورد (امیرنوحی، ۱۳۸۶). بعد از این دوران، محمد بن عبدالوهاب به عنوان مجدد سلفی‌گری معاصر در سال‌های اولیه فرمان‌روایی احمد پاشا سلطان عثمانی (حدود سال‌های ۱۸۰۰) وارد بغداد شد، اما به خاطر اندیشه سلفی‌گری نتوانست در آنجا دوام بیاورد. پس از آن، به دنبال همپیمانی‌اش با محمد بن سعود، پیروان وهابی به عراق یورش برد و در تجدید این حملات وحشیانه، طی سال‌های ۱۸۰۱ و ۱۸۰۲، بالغ بر هزاران نفر قتل عام شدند و حرم کربلا مورد غارت و تخریب قرار گرفت. در طول دوره زمامداری عثمانی بر عراق، هیچ تشکّل اسلامی و یا جنبشی دینی از سوی علماء و مؤسسات سنی‌مذهب، شکل نگرفت جز مخالفت ضعیف با انقلاب ترکیه جوان که طی آن «لجنة المشورة» در بغداد تشکیل شد. بارزترین فعالیت این کمیته، تحریک به تظاهرات خیابانی با شعار بازگرداندن حاکمیت شریعت

بود (العزاوي، ۱۹۵۵، ۱۶۴). علت اصلی عدم پیدایش تشکل‌های دینی در عراق، طی این دوره را باید در راستای وفاداری علمای اهل سنت به خلافت عثمانی و نیز نگرش سیاسی آنها در تأکید بر سازگاری با حاکمان دانست؛ به این معنا که اهل تسنن، به ویژه علماء و رهبرانشان همواره به تجدید خلافت اسلامی و اتحاد بزرگ اسلامی اهتمام داشته و حتی برخی از آنها مثل رشید رضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵)، موصل عراق را به عنوان مرکز خلافت اسلامی پیشنهاد کرده بود (مریجی، ۱۳۸۶، ۴۵). در این راستا، اساساً هیچ تشکلی تا قبل از سال ۱۹۰۸ م در عراق پا نگرفت (الرهیمی، ۱۳۸۰، ۱۱۰).

بدین ترتیب، به لحاظ تاریخی، نخستین سازمان‌های سلف‌گرا در عراق را باید تابعی از گسترش ساختار اخوان‌المسلمین^۱ مصر در دوران معاصر دانست که تحت تأثیر آن شاخه‌های عراقی اخوان از جمله «حزب اسلامی عراق»، «اتحاد علمای مسلمان کردستان»، «اتحاد اسلامی کردستان» و «جمعیت علمای مسلمین» پدید آمدند. البته، تاریخ شکل‌گیری قدیمی‌ترین اینها با قدمت بیشتر، به اواسط دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ م بر می‌گردد. این تشکلات به تبع اخوان‌المسلمین، در ردیف گرایشات معتدل سلفی به شمار می‌آیند^۲؛ هر چند مواضع و دیدگاههای آن در مقاطع مختلف و بین‌النسل‌ها متنوع و متغیر می‌باشد.^۳ این تنوع و تکثر، گاه در درون یک شاخه بهمند مصادیق عراقی اخوان نیز نمودار می‌شود. همچنانکه، حزب اسلامی عراق در شورای حکومت انتقالی که از سوی آمریکا تشکیل شده بود، مشارکت نمود. حال آنکه، برخی دیگر از اخوانی‌های عراقی راه «مسلمانه» را در پیش گرفته و بسیاری دیگر، موضع ضد اشغال اتخاذ نمودند. در این روند می‌توان دهه ۱۹۸۰ م را نقطه عطفی در شکل‌گیری سازمانی شاخه‌های افراطی سلفی در عراق دانست؛ چرا که طی آن مهمترین آنها یعنی «الجیش الاسلامی

۱. ویژگی اخوان‌المسلمین در مقایسه با دیگر جنبش‌های سلفی، وجود رهبران متشخص و باتجریه و همجنین وجه نسبتاً مسالمت‌آمیز و تکفیری نبودن آن است. به این معنا که اخوان‌المسلمین، همه فرق اسلامی از جمله شیعه را از مسلمین دانسته، تعامل با آنها و استناد به کتب معتبر شیعه را مثبت ارزیابی می‌کند.

۲. به عنوان مثال، در مناظرة مكتوب یوسف ندا از اعضای قایمی کادر مرکزی اخوان با محمود غزلان عضو مكتب الارشاد اخوان، ندا ضمن انتقاد شدید از برخورد تکفیرآمیز برخی از اخوانی‌ها در برابر تشیع، آن را غیر شرعی و مخالف مشی بنیانگذاران و مرشد اخوان توصیف کرد (ندا، ۲۰۰۹).

الكرديستاني» در سال ۱۹۸۰ اعلام موجوديت کرد و در سال ۱۹۸۸، تشکل جدیدی متاثر از اخوان المسلمين، البته با رویکردي افراطي به رهبری شیخ عثمان بن عبدالعزيز شکل گرفت. سپس، جماعت «جندالاسلام» از آن جدا شد، اما در سال ۲۰۰۱، سه گروه متشكّل از «جندالاسلام»، «حماسالكرديه» و «حرکهالتوحيد»، تشکل واحدی را به نام «انصارالاسلام» تشکيل دادند که الگوی عقیدتی آن عمدتاً نمونه‌های سلفی سعودی بودند. به رغم پيدايش گروه‌های سلفی‌گری افراطي در عراق، طی دهه ۱۹۹۰، فعالیت قابل توجهی از اين گروه‌ها به جز گروه «انصارالاسلام» تا پيش از سال ۲۰۰۳ در دسترس نیست. در اين ميان، اشغال عراق توسط آمریكا در آوریل ۲۰۰۳، نقطه عطفی در تاریخ فعالیت گروه‌های سلفی در عراق به شمار می‌رود که از لحظه گستردگی و تأثیرگذاري قابل مقایسه با دوره‌های پيش از آن نیست. اعلام موجوديت و شروع فعالیت گروه‌های مسلح سلفی‌گرا مانند «منظمه الجهاد»، «جماعه ابناءالاسلام»، «مجاهدوا حدیثیه»، «مقاتلوا الجهاد و جيش محمد»، «المجموعه السلفية المجاهدة»، «تنظيم القاعده فى بلاد الرافدين (التوحيد و الجهاد)»، «الجيش الاسلامى فى العراق» (بعضی)، «الجبهة الاسلاميه للمقاومه العراقيه»، «جيش الراشدين»، جيش الطائف المنصوريه و «جيش المجاهدين»، تنها يخشى از فهرست بلند و طولاني و بعضاً با گرایشات غيردينی و بعضی هستند که در اين دوره پديد آمده و عمدتاً فعالیت خود را از مناطق سنی نشین عراق (مانند «الأنبار») آغاز کردند. هنوز ارزیابی دقیق و مُتقنی از میزان حضور این جریان‌ها یا شبکه‌های اقماری و کم و کیف ساختار سازمانی و ظرفیت عملیاتی نظامی آنها وجود ندارد، اما بی‌تردید، اشغال عراق توسط آمریكا این فرصت را برای سلفی‌های بیرونی فراهم نمود که خود را در صف مقدم شورشی‌های عراق قرار دهن. هرچند يخشى از اين گروه‌ها، سلفی‌های بومی بودند، اما تفکیک آنها از سلفی‌های خارجی کار بسیار دشواری است. بخصوص که «تعارضات ساختاری عراق» تأثیر بسزایی در پیچیدگی تحولات آن ایفا می‌نماید (گلچین، ۱۳۸۸: ۹).

مجموع اين شرایط^۱ موجب شد عراق به تدریج در مقطع مذکور، به کانون اصلی رشد و نمو

۱. حضور متراکم گروههای سلفی در عراق دلایل دیگری نیز دارد که بعد از «مسئلة اشغال» می‌توان به جایگاه ستی عراق نزد سلفی‌ها (به عنوان مرکز خلافت عباسی به مدت پنج قرن) اشاره کرد. علاوه بر این، مبارزه با تجدید حیات شیعه با محوریت ایران و تلاش برای اعاده حاکمیت سنی‌ها در این باره مؤثر هستند.

سلفی‌های افراطی و در نهایت به جبهه مرکزی القاعده به رهبری ابو مصعب زرقاوی (۱۹۶۶-۲۰۰۶) تبدیل گردد. زرقاوی بعد از انتقال به عراق هدف گروه‌های سلفی را به اخراج نیروهای اشغال‌گر از عراق محدود نکرد، بلکه عراق را همچون میدانی ترسیم نمود که در امتداد جنگ جهانی سلفی‌ها علیه آمریکا و متحдан منطقه‌ای آن بود (کیوان، ۲۰۰۸: ۱۸۷). استراتژی طیف افراطی جریان سلفی‌گری در عراق مبتنی بر ایجاد جنگ تمام‌عیار بین گروه‌های شیعی و اعراب سنی با کشاندن شبه‌نظمیان شیعی به واکنش نظامی و در نهایت، شکست روند سیاسی جدید و اخراج نیروهای خارجی استوار بود. در همین زمینه، تلاش شد با تحریک سنی‌ها و شیعیان علیه یکدیگر، زمینه‌های لازم برای ایجاد جنگ داخلی مهیا شود (اندیشه‌سازان نور، ۱۳۷۹: ۱۰۱). البته، تلاش سازماندهی شده آنها تا حد زیادی موفقیت‌آمیز بود (Riedel, 2007, 2) و توانستند منازعات مذهبی را به مسئله اول و اصلی مسلمانان و نخبگان جهان اسلام تبدیل کنند. در پیش‌بینی رهبران القاعده عراق این موضوع نیز لحاظ شده بود که جنگ داخلی فرقه‌ای در این کشور، به تدریج به تمام منطقه خاورمیانه گسترش یابد (اسدی، ۱۳۸۷: ۲۳۹). زرقاوی در این راستا، شیعیان را «مهترین دشمن» معرفی کرد و مقابله با آنان را حتی بر مبارزه با «صلیبی‌ها» ترجیح می‌داد:

«دشمنان ما چهار گروه‌اند: آمریکایی‌ها، کردها، وابستگان دولت عراق و شیعیان. از نظر ما، گروه اخیر کلید تحولات سیاسی عراق است. به این معنا که اگر ما عمق دینی، سیاسی و نظامی آنها را مورد هalf قرار دهیم، آنها نیز تحریک می‌شوند و خوی وحشی‌گری خود را به اهل سنت نشان می‌دهند. اگر در این طرح موفق شویم، می‌توان گفت توanstه‌ایم اهل سنتِ غافل را نسبت به این گروه، آگاه کنیم» (الزرقاوی، ۱۴۲۷-۲۱۲: ۲۱۴).

بررسی روندی این سابقه تاریخی نشان می‌دهد عراق از زمان پیدایش کوتاه‌مدت خوارج تا به امروز، به رغم اینکه طی قرون متعددی، حاکمیت حکام سنی‌مذهب را تجربه کرده، اما تقلای جریان سلفی‌گری برای تسلط بر آن همواره با چالش و ناکامی مواجه شده و در جامعه نسبتاً متکثراً عراق، نه تنها اختلاف منازعه‌آمیز و پرشدت مذهبی تداوم نداشته است، بلکه «تقریباً هیچ عشیره‌ای در عراق نیست که هر دو مذهب شیعه و سنی را نداشته باشد» (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۳۸۶)

۳). در واقع، پیگیری روند تاریخی جریان سلفی‌گری تا دوره معاصر، رهمنون این ملاحظه مهم و اساسی است که حضور این جریان، بخصوص شاخه افراطی آن، با اینکه عمدتاً پدیده تحملی در عراق است، اما پس از سال ۲۰۰۳ در تلاقي سازمان یافته با مدارهای دیگر سلفی قرار گرفته و از ظرفیت بیشتری برای تأثیرگذاری برخوردار شده است.

در ارزیابی چشم انداز جریان‌های سلفی‌گری، به نظر می‌رسد دوام گرایش افراطی آن در عراق در آینده قابل پیش‌بینی، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.^۱ جامعه متکثر عراق، اختلاف و کشمکش‌های خوبین گروه‌های سلفی با یکدیگر و تجدید نظر و تبری افراد شاخص و برخی نظریه‌پردازان جریان سلفی در جهان اسلام، طی سال‌های اخیر مانند عمر عبدالرحمان رهبر جماعت اسلامی و شیخ قادر بن عبدالعزیز مفتی و مؤسس «الجهاد» (سید امام بن عبدالعزیز، ۲۰۰۸) از دلالت‌های این روند به حساب می‌آیند. در عین حال، انتظار ایجاد تغییرات اساسی و دفعی و یا حذف جریان‌های معتدل و سنتی سلفی‌گری، دور از ذهن به نظر می‌رسد.

ج. ژئوپلیتیک و تحول آن

ژئوپلیتیک^۲ علمی است که به بررسی نقش عوامل محیط جغرافیایی در سیاست و روابط بین‌الملل^۳ پرداخته و نقش عوامل انسانی در این مطالعه را با اهمیت قلمداد می‌کند؛ به ویژه در رویکردهای جدید ژئوپلیتیکی که پیوند وثيق آنها با گرایشات فرهنگی و تأثیر آنها در مرزبندی‌های سیاسی و جغرافیایی، این اندیشه را در بحث جاری تداعی می‌کند که با توجه به نقش جغرافیایی و ژئوپلیتیکی مرکز جهان اسلام در دنیا و قدرت و پایداری انقلاب اسلامی باید به ایدئولوژی‌های مذهبی در حکم پارامترهای مهم در پیدایش ویژگی‌های ژئوپلیتیکی توجه کرد (فاضلی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۸۲ - ۱۸۳). به تبع این تحول ژئوپلیتیکی، دیگر، مرزبندی‌های سیاسی

۱. در بطن اصول فکری سلفی‌گری، اموری از قبیل «خشونت فوق العاده، تحميل عقیده، تعصب شدید، جمود و مخالفت با پدیده‌های نوین، ضعف منطق و برداشت از قران و عدم آشنایی با ارزش‌های فرهنگی» نهفته است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۵) که ترکیب آنها با عواملی نظیر ادبیات افکار عمومی، همراه با محدودیت‌های رسمی منطقه‌ای و بین‌المللی، دورنمای این جریان‌ها را رو به فراسایش و افول ترسیم می‌نماید.

2. Geopolitic.

3. International Relation.

و جغرافیایی، صرفاً به وسیله دولت‌ها انجام نمی‌شود (ملکی، ۱۳۸۹: ۴۲). این تصویر، ترکیبی از «منابع سنتی و پایدار ژئوپلیتیک» با «عناصر متغیر ژئوپلیتیکی» را ترسیم می‌نماید که با احتساب معادلات جدید منطقه‌ای، بر کانونی شدن نقش ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران دلالت می‌کند. تأکید بر اهمیت تحولات ژئوپلیتیکی از آن روست که سرنوشت ایران طی پنج قرن گذشته با چگونگی مناسبات ژئوپلیتیک پیوند خورده است (سجادپور، ۱۳۸۶: ۷۴) همچنان که ایران به همین دلیل، طی دو قرن اخیر، در حد فاصل راهبردهای قدرت از جمله دو قدرت بزرگ جهانی رقیب قرار گرفت و نقش حائلی را در فرایند رفتارهای رقابت‌آمیز قدرت‌های جهانی بازی کرد (اعظمی، ۱۳۸۷).

در بحث جاری، موقعیت عراق به عنوان متغیر دخیل در نظر گرفته شده و از این‌رو، مناسب است جایگاه حساس و تحول ژئوپلیتیک آن در منطقه نیز مورد اشاره قرار گیرد. این امر از آن روست که اولاً، عراق همواره به دلیل موقعیت استراتژیکی و منابع زیرزمینی و همچنین، قرارگرفتن در تقاطع حساس سه قاره مهم جهان (یعنی قاره‌های آسیا، آفریقا و اروپا) طالب جایگاه ممتازی بوده و طی دهه‌های اخیر، «به دنبال کسب رهبری در بین کشورهای عربی منطقه بوده است» (عزمی، ۱۳۸۱: ۱۴۹). ثانیاً، این کشور در نگرش کلان، همواره کانون اصلی دگرگونی‌های ژئوپلیتیک در منطقه خاورمیانه به شمار آمده که وقوع هر تغییر و تحولی در آن، به طور مستقیم نقش ژئوپلیتیک ایران و سایر معادلات منطقه‌ای را متأثر می‌سازد. همچنان که بعد از سقوط رژیم صدام، عوامل ژئوپلیتیکی این کشور به گونه‌ای جدید و احياناً متفاوتی، مبادرت به ایفای نقش نمودند؛ به طوری که به دنبال این تحولات، ژئوپلیتیک شیعه، معنا و مفهوم جدیدی یافت و با خروج شیعیان از تنگی‌های تاریخی به مفهوم امتداد جغرافیای سیاسی جدیدی در کشورهای منطقه اطلاق گردید که ایران، هارتلن آن به شمار آمد (فاضلی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۸۵). بنابراین، تردیدی نیست که در پی تحولات پس از سال ۲۰۰۳م، عراق نقطه عزیمتی برای تحول در ژئوپلیتیک منطقه و همسایگان به شمار آمده و ضمن متأثرساختن راهبردهای قدرت‌های بزرگ، به صورت واحد سیاسی استثنایی برای ایران در آمده است. مهمترین واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و جغرافیایی^۱ مثبت و پیونددهنده در روابط جمهوری اسلامی

1 .Geopolitical and Geographical realities.

ایران با عراق را می‌توان در مواردی نظری همسایگی، اشتراک مذهبی^۱ (اکثریت شیعه)، تجارت فرهنگی و تاریخی^۲، اشتراک منافع^۳ و وابستگی‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیک دانست. هر چند تحولات جدید بر مبنای عناصر فوق، ایران و عراق را در مسیر همکاری و همگرایی قرار داده، اما رشد و توسعه آن مستلزم درک واقعیات دیگری است که این موقعیت ژئوپلیتیکی را تهدید می‌کنند. یکی از مهمترین این عوامل، این‌فای نقش جریان سلفی‌گری در عراق است که در تلاقی با عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از ظرفیت تأثیرگذاری زیادی برخوردار است. از نظر سلفی‌ها و حامیان منطقه‌ای آن، عراق جدید با توجه به نقش فرصت‌ساز شیعیان آن، مهمترین حلقه اتصال استراتژیک ایران به حوزه‌های رقابت و نفوذ در سطح منطقه به حساب می‌آید. به ویژه آنکه، در دوره جدید، درجه تعاملات دو کشور برای نخستین بار بر محور اتصالات طبیعی فرهنگی و سیاسی بین ملت‌ها و دولت‌ها، به طور همزمان قرار گرفته و موجب ارتقا روند همگرایی و همکاری آنها در مناسبات منطقه‌ای نیز خواهد شد. ولید بن طلال، یکی از شاهزادگان سعودی، در راستای موضع گیری کشورهای عربی علیه تحول ژئوپلیتیک منطقه که اوج آن در اظهارات پادشاه اردن (شکل‌گیری هلال شیعی) ظاهر شد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۵۴)، این چنین نگرانی خود را از آن ابراز نمود:

«اگر بیداری جامعه شیعیان عراق هر چه زودتر مهار نشود، تبدیل به یک بمب ساعتی روز شمار همانند انقلاب اسلامی ایران می‌شود که تمام منطقه را زیر و رو خواهد کرد.» (مصطفوی، ۱۳۸۴: ۱۴۱)

د. انگاره‌پردازی جریان سلفی‌گری درباره جمهوری اسلامی ایران

حساسیت روی هویت و ترمینولوژی شیعی، از جمله بارزترین نقاط اشتراک طیف‌ها و گرایش‌های مختلف سلفی‌گری است. با این تفاوت که طیف معتدل آن، شیعیان را «مسلمانان منحرف و بدعت‌گذار» می‌نامند که احیاناً «جوامع سنی در معرض تهدید و هجمة آنها قرار می‌گیرند» (قرضاوی، ۲۰۰۸)، اما طیف افراطی، بی‌واهمه، تشیع را «دین خودساخته» می‌خوانند.

1 Common Religious Tendency.

2. Common Cultural and Historical Backgrounds.

3 . Common Interests.

زیان و ادبیات ایدئولوژیک سلفی‌گری در این باره واجد نوعی نظام نشانه‌شناسی^۱ است که تحلیل گفتمان زرقاوی و یا آثار دیگر نظری کتاب عبدالرحمن عطیه‌الله از نظریه‌پردازان و چهره‌های شاخص القاعده، نمودار آن است: «شیعه نه تنها از مارقین و خارجین از امت است، بلکه متعلق به «دین خودساخته»‌ای است که هدف نهایی آن از طریق ایران، سلطه بر اهل سنت و به دست گرفتن زمام رهبری امت اسلامی است» (عطیه‌الله، ۲۰۰۸). این تصویرسازی ضد ایرانی و ضد شیعی با بهره‌گیری از نشانه‌شناسی فرهنگی، همه روزه در عراق در حال به روز شدن است. به ویژه پس از سال ۲۰۰۳ که از نظر سلفی‌ها، عراق از دست «اسلام راستین» خارج شده و به دست «رافضیان شیعه» افتاده است (نصر، ۱۳۸۳). دوقطبی کردن و تفسیر فرقه گرایانه از تحولات سیاسی منطقه بر مبنای شکاف شیعه و سنی^۲، برآمده از این تصاویر ذهنی است که در امتداد خطوط ایدئولوژیک و دیرپای تاریخی انجام می‌پذیرد. تصاویری که مهمترین محرك گروههای سلفی برای اقدام علیه ایران به شمار می‌آیند و در نتیجه این انگاره پردازی، سلفی‌ها چنان به هویت سیاست خارجی ایران بدین و بی‌اعتماد می‌شوند که بدترین تصویرات و فرضیه‌ها همچون «همدستی ایران با کفار علیه اهل سنت در عراق» را می‌پذیرند و ایران را مسئول افول نقش تاریخی اعراب و تنزل جایگاه کشورهای عربی همچون عراق معرفی می‌نمایند. متعاقب این تصویرسازی، رابطه سلفی‌گری با جمهوری اسلامی ایران از میان حالات سه‌گانه روابط یعنی «تقابل»^۳، «رقابت»^۴ و «همکاری»^۵، عمدها در چارچوب «تقابل و رقابت» قابل تحلیل است. به عبارت دیگر، براساس ذهنیت فوق، منازعه و تقابل با جمهوری اسلامی ایران، طبیعی و لازم قلمداد می‌شود.

ه. سازوکار تأثیرگذاری سلفی‌گری

مقاله حاضر، بر مبنای این قاعده که «اثبات شیعی، نفعی ماعداً نمی‌کند»، معتقد است نمی‌توان به طور مطلق، کارکرد این جریان در عراق را به ابعاد سلبی و منفی صرف تقلیل داد. همچنان

1. Semiotic .

2 Shiite-Sunni rift

3 . Conflict.

4 . Competition.

5 . Cooperation.

که نمی‌توان مثل برخی از نظریه‌پردازان سلفی، حُکم نمود که سازمان القاعده بهترین یا بیشترین خدمت را برای سیاست خارجی ایران ارائه کرده است (سید امام بن عبدالعزیز، ۲۰۰۸)، اما می‌توان گفت در بعضی موضوعات و حوزه‌ها، از جمله در رویکرد کلی این جریان نسبت به غرب، نوعی همگرایی و همپوشانی با منافع جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. از جمله اینکه، جریان سلفی‌گری دارای اختلاف ایدئولوژیک با برخی رقبا و دشمنان ایران است. قدرت‌های غربی نیز با آگاهی از این موضوع، عملاً سیاست مهار دوگانه‌ای را در قبال ایران و سلفی‌گری دنبال می‌کنند. در عین حال، ملاحظات رئالیستی غربی‌ها بر منای نظریه قدرت، آنها را مُجاب می‌کند ضمن حفظ فاصله خود با سلفی‌گری، آنها را به همکاری درباره منافع مشترک فرا خوانند.

همچنین، به دلیل ارتباط گسترده گروههای سلفی در عراق با مدارهای بیرونی، درک تأثیرات آن در همپوشانی و همافزایی آنها با یکدیگر ممکن است. به عبارت دیگر، ویژگی تأثیرگذار سلفی‌های حاضر در عراق این است که در حوزه بسیار گسترده و مهمی اتفاق می‌افتد که در آن، میان قابلیت‌ها و توانمندی‌های بالقوه اهل سنت و تهدیدزایی آنان رابطه وجود دارد. یعنی، مجموعه پتانسیلی که امروزه در اختیار اهل سنت قرار دارد، امکان تبدیل آنان را به نیروی عظیم با دو قابلیت متفاوت «فرصت‌ساز» یا «تهدیدزا» فراهم می‌کند (اکبرپور، ۱۳۷۶). از دیدگاه سلفی‌ها، امکانات و قابلیت‌های عظیم اهل سنت، به مثابه عقبه مناسب و بی‌پایانی قلمداد می‌شوند که می‌تواند به منزله عامل تفوّق و مزیت سیاسی جریان‌های سلفی در برابر ایران به کار گرفته شوند. پدیده‌ای که به اعتراف پدر معنوی زرقاوی برای اولین بار با کمک رژیم‌های عربی در جنگ عراق علیه ایران باب شد (المقدسی، ۲۰۰۸). این مدارهای بیرونی و حامیان سلفی، دایره وسیعی را دربرمی‌گیرد که از آن جمله می‌توان به تلاش کشورهای عربی برای تضعیف شیعه و تقویت جایگاه اهل سنت در عراق اشاره کرد (اچرسن، ۱۳۸۸).

علاوه بر این، سلفی‌گری به دلیل فقدان نظام معرفتی منسجم، طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود که «اختلاف نظر و نزاع آنها با یکدیگر کمتر از نزاع آنها با غیر سلفی‌ها نیست» (عبدالجحمی، ۲۰۰۸). همچنان که گروه الجهاد به رهبری ایمن الظواهری، اخوان المسلمين را در

شمار کفار قرار داد (صلاح، ۱۳۸۰: ۱۲۸). حتی اختلافات منازعه‌آمیز گاه در درون یک شاخه پدید می‌آید. این بدان معناست که مؤلفه‌های زیر لزوماً درباره همه سلفی‌ها صادق نیست. از این‌رو، تأثیرات و مؤلفه‌های مورد نظر بیشتر در قیاس با جریان‌های شاخص سلفی‌گری همچون شاخه عراقی القاعده^۱ پیگیری شده‌اند که پس از سال ۲۰۰۳، به اصلی‌ترین بازیگر غیردولتی در عراق تبدیل شد و ضمن مخالفت با روند سیاسی، رویکرد مسلحانه و خشونت‌آمیزی را اتخاذ نمود.

۱. ابهام‌آفرینی در ژئوپلیتیک شیعه و ایران

جریان سلفی‌گری در راستای ارائه تفسیرهای طائفه‌گرایانه، انطباق موقعیت و قدرت جغرافیایی با قدرت سیاسی شیعه را نیز به مفهوم امتداد جغرافیای سیاسی شیعیان در کشورهای مختلف خاورمیانه با مرکزیت ایران تلقی می‌کند. بر مبنای همین تحلیل، گروههای سلفی رها شدن اکثریت شیعه عراق از چنگال دیکتاتوری و ظهور حکومت شیعه عرب را نخستین پدیده در تاریخ مدرن جهان عرب و اسلام می‌داند که با توجه به موقعیت و جغرافیای سیاسی شیعیان در منطقه، معادلات ژئوپلیتیکی را در مدار ایران قرار می‌دهد. روشن است که تفسیر مذهبی سلفی‌گری از ژئوپلیتیک شیعه در راستای همان نگاه فرقه‌گرایانه و منازعه‌آمیز سلفی‌ها قرار دارد و در حقیقت، مسئله تقابل با اهل سنت، مفروض این تلقی از ژئوپلیتیک شیعه است که در تعارض با اصول اساسی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. در عین حال، نگاه تک‌بعدی از سیاست خارجی ایران، به منزله نفی واقعیت‌های موجود در حوزه جغرافیای و انکار رابطه مذهب و جغرافیا و ایران در حوزه ژئوپلیتیک شیعه نیست. از این‌رو، هر نوع استراتژی ژئوپلیتیکی که به سیاست‌های ایران در منطقه می‌پردازد، باید جایگاه و وزن استراتژیک شیعیان را نیز در نظر بگیرد. در واقع، استراتژی ژئوپلیتیکی^۲ اقتضای خط مشی‌ای را دارد که هر دولتی بر پایه جنبه‌های فضایی و جغرافیایی و عوامل ژئوپلیتیک ثابت و متغیر در پیش می‌گیرد تا به اهداف، منافع و امنیت ملی خود دست پیدا کند (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۲۱۱). این

1 .Al Qaeda.

2 . Geopolitical strategy.

موضوع نه فقط درباره عراق با اکثریت شیعه، صادق است، بلکه چشم‌انداز این فرایند برای سیاست خارجی ایران، این امیدواری را به وجود می‌آورد که عراق در آینده به عنوان کشور اسلامی و مستقل با گرایشات نزدیک‌تر بتواند نقش فعالی در جهان اسلام و عرب ایفا نماید، به ویژه آنکه، این کشور افزون بر اعتبار مذهبی به عنوان «مرکز عتبات عالیات تشیع»، در شکل‌دادن به هویت عربی نیز نقش محوری داشته و به لحاظ سیاسی، نخستین کشور عربی است که پس از جنگ جهانی اول استقلال یافت. بنابراین، مطالعه این فرایند در محیط جغرافیایی منطقه نشان می‌دهد موضوع ژئوپلیتیک شیعه به امر محصلی (به ویژه پس از سال ۲۰۰۳) تبدیل شده و این امر می‌تواند در تلاقي با منافع کلی جهان اسلام مورد توجه سیاست خارجی ایران قرار گیرد. در عین حال، دخالت تفاسیر طایفه‌گرایانه (اعم از شیعی یا سُنّی و غیره) کارکرد ژئوپلیتیک اسلامی را کاهش داده یا خنثی می‌نماید. سلفی‌گری و رژیم‌های محافظه‌کار عرب، اساساً هم‌گرایی ایران و عراق را برخلاف منطق ژئوپلیتیک و فرهنگی خود می‌دانند. از این‌رو، نه تنها سپردن چنین نقشی را به عراق برنمی‌تابند، بلکه آن را موجب به هم خوردن توازن چند صد ساله در منطقه ارزیابی می‌کنند. اظهارات تحریک‌آمیز عبدالله ثانی پادشاه اردن در دسامبر سال ۲۰۰۴ درباره «هلال شیعی»^۱ و اندکی بعد، ادعای حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر مبنی بر «تعاق خاطر شیعیان منطقه به ایران به جای وفاداری به ملیت‌هایشان»، در این چارچوب قابل تحلیل است. در واقع، در چشم‌انداز آنها، خاورمیانه‌ای که پس از سال ۲۰۰۳ م سربرآورده، بسیار شیعه تر شده است. از این‌رو، برای مقابله با این فرایند، عربستان تلاش بسیاری کرد تا وهایت را در عراق توسعه دهد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۵۲) و ابومنصب زرقاوی از سوی دولت عربستان، مصر و اردن برای قتل و بمب‌گذاری تجهیز شد (Nasr, 2006). بنابراین، با دامن‌زدن به احساسات سُنّی‌ها، واکنش اهل سنت از مرزهای عراق فراتر رفته تا سوریه و پاکستان نیز امتداد یافت. بدین ترتیب، با طرح مسائل فرقه‌ای به عنوان نوعی بلوک عقیدتی در مقابل سُنّی‌ها، مهمترین زمینه جنگ فرقه‌ای در عراق پی‌ریزی شد و علمای وهابی بارها از اهل سنت منطقه خواستند برای سیزی با دولت شیعی عراق به کمک سُنّی‌های عراق بستابند. بنابراین، بر هم زدن تعادل سیاسی-امنیتی موجود در

1 . Shiite crescent.

عراق، یکی از اهداف راهبردی گروههای سلفی‌گری در راستای ناکام‌گذاشتن پروسه به قدرت رسیدن شیعیان و نزدیکی عراق به ایران بود تا از این طریق، تحولات ایجابی در ژئوپلیتیک ایران تحت تأثیر قرار گیرد. بخشی از این تأثیرگذاری در قالب اختلال در سیاست راهبردی ایران در عراق مبنی بر «تبديل آن کشور از تهدید امنیتی به دوست و متحد استراتژیک» ظاهر شده است که ارتباط تنگاتنگی با تفسیرهای ژئوپلیتیکی سلفی‌ها دارد. بنابراین، می‌توان گفت استراتژی اصلی جریان سلفی‌گری در عراق معطوف به تضعیف و مهار موقعیت ژئوپلیتیک ایران از طریق سیاست «تشدید منازعات فرقه‌ای در قالب شیعه و سنی» می‌باشد که رسانه‌های عربی نیز در همگرایی با این راهبرد، شیعیان را نماینده واقعی حضور ایران در عراق به شمار می‌آورند (الهاشمی، ۱۳۸۵: ۷۱). به نظر می‌رسد چنانچه این جریان در همکاری با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بتواند اهداف خود را در عراق پیش ببرد، قطعاً در چشم‌انداز کلان، سطوح گوناگون داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، ایران و شیعیان را متاثر خواهد کرد که بخشی از آن دارای ابعاد امنیتی است، زیرا به واسطه ایجاد بی‌ثباتی سیاسی در این حوزه ژئوپلیتیکی، امنیت ملی ایران نیز تهدید می‌شود. حتی ورود سلفی‌ها به ساختار قدرت عراق با رویکرد فعلی می‌تواند اختلافات سرزمینی و مرزی بین ایران و عراق را تشدید نماید.

۲. تخطئه «منزلت» و «توان» ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران

نقطه عزیمت در این مبحث را باید در تأثیر انقلاب اسلامی بر معادلات کلان منطقه‌ای و نظام بین‌الملل طی دهه‌های اخیر جستجو کرد. مروری بر این تحولات بیانگر آن است که یکی از مهمترین عوامل تغییر در معادله قدرت در مجموعه امنیتی خاورمیانه، تغییر معادلات ایدئولوژیکی بوده است. دلیل مؤید این مدعای تغییر مناسبات امنیتی و الگوهای دوستی و دشمنی به موازات تغییر یا جابه‌جایی ایدئولوژی‌های حاکم همچون پان‌عربیسم، مارکسیسم و اسلام‌گرایی سیاسی است. در این میان، پیروزی انقلاب اسلامی، نقطه عطفی در آخرین تحول ایدئولوژیکی به ویژه در منطقه پیرامونی به شمار آمد، زیرا پیرو آن، ماهیت نزاع‌های اصلی در منطقه خاورمیانه تحت تأثیر اسلام‌گرایی قرار گرفت. در عین حال، چون اسلام‌گرایی دارای گرایش‌های مختلف و گاه متعارض با یکدیگر است، این مسئله اهمیت خود را بیش از پیش از

در این تحولات نشان داد. تقابل سلفی‌هایی مانند القاعده به عنوان گروه افراطی بزرگریده و پیشتاز^۱، تبعات ایدئولوژیکی را بر ایران تحمیل نموده است:

(۱) در بُعد منطقه‌ای و جهانی، به نظر می‌رسد سلفی‌گری سیاسی ابعادی از منافع ملی جمهوری اسلامی را با تهدید مواجه می‌سازد که می‌توان آن را «منزلت ایدئولوژیک» نامید. به این معنا که مهمترین مزیت جمهوری اسلامی ایران در شرایط کنونی منطقه، مقام و منزلت ایدئولوژیک آن در بین مسلمانان و حتی غیرمسلمانان است (پورسعید، ۱۳۸۵: ۸۴۲). این جایگاه مثبت از مهمترین رهاردهای انقلاب اسلامی است که دست کم از جنبه معنوی به امت اسلامی وحدت سیاسی می‌بخشد. به طور حتم، تداوم منزلت ایدئولوژیک و ارتقای آن منوط به تضعیف شکاف‌های «سنّی - شیعه» و «عرب - عجم» در برابر تضاد «اسلام - غرب» و «اسلام - صهیونیسم» است. تهدید سلفی‌گری به چند دلیل عمدّه، این منزلت را مخدوش و معادله فوق را معکوس می‌کند: اولاً با دستاویزهای مذهبی، همزیستی میان شیعه و سنّی در منطقه را به شدت به مخاطره می‌اندازد. ثانیاً شکاف «سنّی - شیعه» را در برابر شکاف «اسلام و غرب» تقویت می‌کند. از این منظر، رویکرد سلفی‌گری در تلاقی با جهت‌گیری قدرت‌های غربی - صهیونیستی قرار می‌گیرد که به جای خط مشی «وحدت‌گرایانه»، اختلاف و واگرایی را توسعه می‌دهد. دلیل سوم اینکه، در صورت اوج گرفتن این شکاف احتمالاً منافع مشترکی بین ایران و آمریکا در منطقه ایجاد می‌شود که ممکن است دو طرف را به همکاری پیرامون این منفعت مشترک ترغیب نماید. در این صورت، مرز ترسیم‌شده میان جمهوری اسلامی و آمریکا به ویژه در تحلیل‌های عوامانه مخدوش می‌شود که بیش از هر چیز دیگری به منزله تضعیف شأن ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران در بُعد منطقه‌ای است (همان).

(۲) یکی دیگر از وجود تمايز انقلاب اسلامی با سایر جنبش‌های سیاسی معاصر، توانایی ایدئولوژیک آن است. یعنی علاوه بر اینکه پیام و ایدئولوژی سعادت‌بخشی را برای نهضت‌های مردمی به ارمغان آورد، راهبردهای قدرت‌های غربی در منطقه را به چالش سرنوشت‌سازی کشاند. انقلاب اسلامی با چنین ظرفیتی، مبنای تحولات جدید اجتماعی - سیاسی در قالب ضدیت با استعمار غربی شد؛ به نحوی که امروزه حتی این انقلاب در نظر غیرمسلمانان به نماد

1 .Vanguard or Spearhead.

قدرتمند و افتخارآمیزی برای مبارزه با امپریالیسم و استکبار جهانی تبدیل شده است. این توان الهامبخش انقلاب اسلامی در حوزه جهان اسلام، چشم‌انداز جدیدی ایجاد نمود و از جمله موجب شد جنبش‌های آزادیبخش در این حوزه، چه به لحاظ ماهیت و راهبرد و چه به لحاظ تاکتیک و عنوانی و شعارها، تحت تأثیر گفتمان انقلاب اسلامی قرار گیرند. نمونه آن تفاوت ماهوی جهت‌گیری جنبش‌های آزادیبخش فلسطینی در قیاس با قبل از انقلاب اسلامی است. همچنین، جهان اسلام به تأثیر از انقلاب اسلامی از رخوت و انفعال چندین قرنی خارج شده و با ظهور بیداری اسلامی، جهان اسلام به مرور به عمق استراتژیک سیاست خارجی ایران تبدیل شد و ظرفیت‌های جدیدی را در راستای افزایش توان ملی ایران ترسیم نمود. گروه‌های سلفی، بنا بر مبانی فکری خود و اقتضایات آن نتوانستند افزایش نفوذ ایران در قالب فضای حیاتی^۱ را تحمل کنند. فضایی که فراتر از فضای سرزمینی و فیزیکی با ورود به عرصه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک، توان فائقه و فزاینده‌ای را نصیب جهان اسلام و سیاست خارجی ایران می‌نماید. در نگاه سلفی‌ها، تداوم این وضع به منزله برهم خوردن توازن قدرت در جغرافیای سیاسی منطقه به نفع جریانی است که سابقه دیرینه‌ای از اختلافات ایدئولوژیک با آن دارد. بنابراین، این جریان با تکیه بر شکاف مذهبی و فرهنگی سعی می‌کند ضمن کاستن از توان الگوی سیاست خارجی ایران، در پروسه نفوذ منطقه‌ای و احیاناً جهانی آن اخلال نماید. ظهور عینی این مسئله در تحولات پس از ۲۰۰۳ م پدیدار شده و در قالب چالش‌های پایدار، بخشی از توان سیاست خارجی ایران را در عراق و منطقه به تحلیل می‌برد.

۳. ایجاد تقارن بین «ایرانیت و تشیع» در مقابل «عربیت و تسنّن»

یکی از هنجرهای مورد مناقشه و دیرین در محاسبات جریان سلفی‌گری سیاسی، مسئله «عربیت» و تمایز آن با «فرهنگ عجم» است. در واقع، هرچند جریانات معتدل سلفی همچون اخوان‌المسلمین، تلاش کرده‌اند یگانگی عرب را بر بنیاد اسلامی تحقق بخشدند، اما در برخی گرایشات افراطی، آثار و تعلقات قومی عربی بسیار برجسته است. دست کم آن را در مقابل با جمهوری اسلامی ایران برجسته می‌نمایند، به ویژه در عراق که یکی از ریشه‌های بدینی

1 . Vital Space.

گروههای سنتی - شیعی نسبت به یکدیگر در آن به دوران ظهور نهضت شعوبیه در قرون اولیه بعد از ظهور اسلام و اتهامات شعوبی‌گری باز می‌گردد. این جریان در دوران رژیم صدام تقویت شد و طی آن، هر عراقی از باب احتیاط بایستی از ناسیونالیسم عرب و صلاحیت‌های ناسیونالیستی عراق تمجید می‌کرد (غبرا، ۱۳۸۱: ۴۱). با پیوند قومیت عربی با اسلام، این مسأله ابعاد جدیدی یافت. محمد باشميل نویسنده عرب برای ایجاد چنین ارتباطی، حدیث مشکوکی را مستمسک قرار داده در خصوص اینکه هرگاه عرب خوار شد، اسلام خوار می‌شود. بعضی‌ها در تقویت این گرایش تلاش بسیاری به عمل آورند. آنها در کتابی تحت عنوان «محمد (ص)؛ رسول عرب»، تصریح کردنده که خدا قادر بود اسلام را بر ملل دیگر نازل کند، ولی اعراب را برگردید چون اعراب شایسته‌ترین قوم بودند (اما می، ۱۳۸۳: ۹۰۸). ایجاد تقابل با ایران، مرحله دیگری از این القایات است که در دائرة المعارف مشهور عراق، بروز یافت. بر اساس آن، «هیچ ملتی همچون ایرانی‌ها نسبت به عرب‌ها و اسلام کینه نورزیده‌اند» و «کینه ایرانی ضد امت عربی در طول تاریخ به خاطر امتناع از پذیرش اسلامی بود که عرب‌ها برای گسترش آن تلاش می‌کردند» (عبدالرزاق، ۱۳۸۷: ۲۰-۱۷). این تلقی از عربیت و اسلام، با توجه به سلطه دیرپایی پان‌عربیسم بر عراق، خود به خود، مخالفت با جمهوری اسلامی ایران، به ویژه در میان اعراب سنتی عراق را توجیه می‌نماید. جریان سلفی‌گری در بستر فرهنگی مذکور با ایجاد تقارن بین قومیت ایرانی و مذهب شیعه از یک سو و تأکید بر تمایز و اختلاف آن با قومیت عربی و مذهب اهل سنت از سوی دیگر، موجبات افتراق هر چه بیشتر آنها را تدارک نموده و به اختلافات تاریخی بین اعراب و ایرانی‌ها دامن می‌زند. در همین راستا، برخی جریانات سلفی در عراق با تفکیک ضمنی «اسلام عرب» و «غیرعرب» سعی می‌کنند از ظرفیت‌های قومی و عربی در مناسبات خود علیه سیاست خارجی ایران بهره ببرند. همچنان که همین طیف، در جریان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، جانب عراق را گرفتند با این توجیه که دو هویت عربی و فارسی در حال جنگ‌اند. این موضوع، آنچنان در فرهنگ سیاسی برخی سلفی‌های افراطی دارای اهمیت و اعتبار سیاسی است که امروزه، هم «عربیت» و هم «اسلام‌گرایی سلفی» در برخی کشورهای عربی، حامل «نوعی ضدیت با ایران و شیعه» است. هرچند میزان آن در کشورهای مختلف متفاوت است، اما جمع هر دو را می‌توان به وجه ملموس در میان

سلفی‌های فعال در صحنه عراق ملاحظه کرد. در این تصویرسازی، از یک سو فرهنگ عربی تا حد زیادی صبغه مذهبی (سنّی) یافته و از سوی دیگر، سنّی‌گرایی وضعیت طبیعی اعراب قلمداد می‌شود. بدین ترتیب، در سایه این نگره، مکرّر تأکید می‌شود که عراق فقط با تکیه بر عربیت، راه رستگاری را می‌یابد. در این چارچوب، سیاست نزدیکی یا همگرایی ایران با برخی کشورهای عربی مانند سوریه به مثابه شکاف در امت عربی تعبیر می‌شود و حمایت ایران از جنبش‌های سنّی نیز به منزله نفوذ سیاست خارجی ایران در میان اهل تسنن قلمداد می‌گردد. البته، تأثیرگذاری گروه‌های سلفی از طریق این محور، مطلق نبوده و به مانند متغیرهای دیگر دارای محدودیت‌های خاص خود در عراق می‌باشد، زیرا بعد از سال ۲۰۰۳ م، روند عربی‌سازی ساختار دولت‌ملت عراق که از ابتدای ۱۹۲۰ توسط نخبگان عرب سنّی آغاز شده بود و تا قبل از سرنگونی صدام در دستور کار قرار داشت، متوقف شد و قانون اساسی جدید عراق بر احیای حقوق از دست رفته قومیت‌های دیگر تأکید نمود (مقصودی، ۱۳۸۴: ۱۳۹).

۴. تمایزگذاری بین «گونه ایرانی تشیع» و «گونه عربی تشیع»

گروه‌های سلفی، همزمان با اتخاذ راهبرد ایجاد تقابل بین «قومیت ایرانی و مذهب شیعه» با « القومیت عربی و مذهب اهل سنّت»، استراتژی تکمیلی بر بنای تمایزگذاری بین شیعیان عراق و ایران طرح می‌کنند که هدف آن جذب شیعیان عراق است. این رویکرد نیز با توجه به هنجارسازی ساقیه‌داری انجام می‌گیرد که به طور اختصار به آن اشاره شد و طی آن، گروه‌های سلفی با تمایزگذاری بین «گونه ایرانی تشیع» و «گونه عربی تشیع» (عراق)، شیعه ایرانی را متصف به تعابیری همچون «شیعه صفوی» در مقابل «شیعه علوی» کرده و موجبات تضعیف تشیع و ناکارآمدی سیاست خارجی ایران را فراهم می‌نمایند.

۵. تقلیل «اسلام محوری» به «شیعه هراسی»

«اسلام محوری» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مهمترین مؤلفه قدرت نرم انقلاب اسلامی است. آنگاه که هویت اسلامی با درونمایه شیعی مبنای نظام سیاسی در ایران

شد، حساست بسیاری از دولتها و گرایش‌های سیاسی- مذهبی از جمله سلفی‌ها نسبت به آن برانگیخته شد. در عین حال، انقلاب اسلامی به دلالت پسوند «اسلامی» و با شعار اخوت اسلامی از بد و ظهر، راهبرد تقریب مذاهب اسلامی و آرمان شکل‌گیری «امت وحدة اسلامی» را در قبال جهان اسلام اتخاذ کرد. این ماهیت اسلامی انقلاب، به مرور زمان، از چنان اهمیتی برخوردار شد که امروزه مهمترین منبع نفوذ و تجهیز ایدئولوژیک آن در جهان اسلام قلمداد می‌شود. جریان سلفی‌گری در چارچوب فرقه‌گرایی خودبیناد، «اسلام‌محوری» ایران را به «شیعه‌محوری» و بلکه «شیعه‌هراسی» تقلیل می‌دهد. تداوم این رویکرد در عمل، موجب برهم خوردن وضعیت تثیت‌ هویت اسلامی می‌شود که بعد از انقلاب اسلامی در منطقه در حال شکل‌گیری است و انقلاب اسلامی ایران نیز پرچم دار و منادی آن شناخته می‌شود. بنابراین، این جریان با هدف قراردادن هویت اسلامی به عنوان نرم‌افزار اصلی انقلاب اسلامی، علاوه بر اینکه مرزهای هویتی آن را نزد ملت‌های مسلمان تخطیه نموده و از جمهوری اسلامی ایران «مشروعیت‌زادایی و اعتبارزدایی» می‌کند، مانع بروز کارکرد گفتمان انقلاب اسلامی در انسجام بخشی به امت اسلامی می‌شود. در واقع، اتخاذ رویکرد فرقه‌ای در تقابل جدی با اقتضای استراتژیک الگوی انقلاب اسلامی قرار دارد که وحدت اسلامی در آن، اصل دینی است.

۶. تخطیه فعالیت‌های تقریبی و راهبرد وحدت اسلامی

راهبرد وحدت اسلامی ضمن اینکه مقتضای هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است، مؤلفه‌های مهم و بی‌بدیلی از قدرت نرم را در اختیار سیاست خارجی ایران و جهان اسلام قرار می‌دهد. در عین حال، نگاه منفی سلفی‌های افراطی به مذاهب اسلامی و تفسیر انحصار طلبانه آنها درباره «فرقه ناجیه»، از عوامل آسیب‌پذیری این راهبرد است. این نگرش به حدی در افکار جریان سلفی‌گری رسوخ پیدا کرده که به عنوان مثال، «پذیرش رسمی مکاتب فقهی و دینی اهل سنت، توهینی آشکار به اعتقادات و هابی در عربستان قلمداد می‌شود» (فولر، ۱۳۸۴: ۳۸۸). بنابراین، جریان مذکور، از نگاه تقریبی، مشکل اصلی جهان اسلام در شرایط کنونی است. نگاه حاکم بر این طیف از سلفی‌گری، موجب شده آنها نه تنها ضرورتی برای راهبرد سیاست خارجی ایران مبنی بر وحدت اسلامی یا تقریب مذاهب اسلامی قائل

نشانید، بلکه فعالیت‌های تقریبی را مخالف سلفی‌گری خالص و تابعی از نیاز و منافع ایران معرفی کنند. این در حالی است که راهبرد مذکور مقتضای عقاید شیعی است و از این‌رو، «شیعیان» در شمار اهل جماعت‌اند، زیرا معتقد به عدم جواز تفرقه مسلمانان می‌باشد (شمس الدین، ۱۳۸۶: ۱۶). بنابراین، همچنان که راهبرد وحدت اسلامی مقتضای دیدگاه اسلامی است، سلفی‌سازی و ایجاد مرزبندی افراطی فرقه‌ای نیز از لوازم اندیشه سلفی‌گری است. از این‌رو، باز به مقتضای این اندیشه، هرچه سلفی‌گری، افراطی‌تر باشد، بیشتر به سمت فعالیت‌های تخریبی در باب وحدت اسلامی سوق پیدا می‌کند و بالعکس؛ یعنی هرچه سلفی‌گری معتدل‌تر باشد، اقبال بیشتری از خود به راهبرد وحدت اسلامی و تقریب مذاهب نشان می‌دهد.

۷. بی‌اعتبارسازی شعارهای مسامحه‌آمیز انقلاب اسلامی

عملیات‌های انتحاری و تروریستی گروه‌های سلفی آن هم به صورت گسترده و سازمان یافته در عراق و در میان مردم بی‌گناه، پدیده جدیدی در تاریخ اسلامی است که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به شدت مورد توجه جهانیان قرار گرفت. این تاکتیک‌ها یا روش‌ها، ضمن اینکه فی‌نفسه به حاکمیت فضای غیر عقلانی، رشد تعصبات کور مذهبی و نُضج برخی انگاره‌ها و گرایش‌های افراطی و به شدت احساساتی و انتقام‌جویانه در میان مسلمانان کمک می‌کند، اساساً در تعارض با رویکرد و مشی مسامحه‌آمیز ایران قرار دارد، زیرا سیاست متکی بر مبانی اسلام در گفتمان جمهوری اسلامی، ناظر به «عقلانیت و نقی خشونت» است. این خط‌مشی، جزء جدایی‌ناپذیر خصلت‌های درونی سیاست خارجی ایران است و برای تأمین منافع از طریق خشونت و راههای غیر مشروع (برخلاف رئالیست‌ها) محدودیت‌های زیادی دارد. بنابراین، اقدامات تروریستی سلفی‌ها و تبدیل آن به قاعده تحت پوشش «جهاد»، موجب می‌شود اولاً، این مسئله در فرایند تبلیغاتی سوء به نام «اسلام» و یکسان‌انگاری «جهاد» با «ترور» تمام شود و اقدامات تروریستی القاعده در ردیف مقاومت مقدس حزب‌الله، ذیل بنیادگرایی تعریف شود. ثانیاً، به دلیل اراده‌های موجود برای «این‌همانی گرایشات مختلف

اسلام‌گرایی»، شعارهای حقیقی ایران تحت الشعاع قرار گرفته و اعتبار خود را نزد افکار عمومی از دست بدهد.

نتیجه‌گیری

جمهوری اسلامی ایران از فرصت‌های جدید ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی در حوزه پیرامونی برخوردار شده که از آن جمله می‌توان به تحول ژئوپلیتیک شیعه و کانونی شدن نقش ژئوپلیتیک ایران در پی تحولات عراق پس از سال ۲۰۰۳م اشاره کرد. در عین حال، چالش‌ها و تهدیدات نوینی عمدتاً با ماهیت نرم، فراروی آن قرار دارد که مشخصاً در این مقاله به رویکرد خاصی از اسلام‌گرایی که سلفی‌گری معرف آن است، اشاره شد. با توجه به درهم‌تنیدگی مسائل ژئوپلیتیکی ایران و عراق، مطالعه تأثیر تشدید فعالیت جریان سلفی‌گری و فرایند انجام آن در عراق، نشان می‌دهد این جریان پس از سال ۲۰۰۳، در تلاقي و همپوشانی ارگانیکی با مدارهای وسیع و قدرتمند سلفی‌گری در خارج قرار گرفت و با شدت و حجم بی‌سابقه‌ای، تمام ظرفیت ایدئولوژیکی خود را برای مهار و تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران به کار بست. در این فرایند، مسائلی از قبیل «ژئوپلیتیک شیعه با محوریت ایران»، «منزلت ایدئولوژیک و نرم‌افزار اصلی جمهوری اسلامی ایران» و «مناسبات جدید ایران و عراق»، در معرض تهدیداتی با ماهیت نگرش‌های افراطی و ضد ایرانی و ضد شیعی قرار می‌گیرند که همه آنها در چارچوب استراتژی واحدی ذیل «سیاست تشدید منازعات فرقه‌ای در قالب شیعه و سنّی» و توسط جریان شاخص سلفی‌گری پیگیری می‌شود.

منابع

١. ابن تيميه، ابوالعباس تقى الدين احمد،(١٩٧١م)؛ درء تعارض العقل و النقل، محمد رشاد سالم، جمهوريه العربيه المتحده، دارالكتب.
٢. ابو زهره، محمد، (١٣٨٦)؛ سلفيان، ترجمه عليرضا ايماني، فقه اهل تسنن،قم: نشر اديان، صص ٥٩١-٦٢٢.
٣. الكثيري، السيد محمد، (١٤٢٩)؛ السلفيه بين أهل السنّة والإمامية، بيروت: دار الغدير.
٤. الزرقاوي، ابومصعب (١٤٢٧ق)؛ الكلمات مضيئه: الكتاب الجامع لحطب و الكلمات الشیخ المعذز بدینه ابی مصعب الزرقاوي، شبکه البراق الاسلامیه.
٥. الرهيمي، عبدالحليم (١٣٨٠)؛ تاريخ جنبش اسلامی در عراق، ترجمه جعفر دلشاد، اصفهان: انتشارات چهار باغ.
٦. العزاوى، عباس، (١٩٥٥م)؛ تاريخ العراق بين احتلالين، جلد ٨، بغداد.
٧. الهاشمي، محمد صادق، (١٣٨٥)؛ اشغال عراق توسط آمريكا: پیامدها و نتایج طرح خاورمیانه بزرگ، ترجمه محمد رضا بلوردي، تهران: مؤسسه اندیشه سازان نور.
٨. المقدسی، ابو محمد، (٢٠٠٨)؛ السلفيه الجهاديه و ، قناة الجزيره: www.aljazeera.net
٩. استوارت.آر.كلگ، (١٣٧٩)، چارچوبهای قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
١٠. الگار، حامد، (١٣٨٦)؛ وهابي گري، ترجمه احمد نمائي، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوي، چاپ اول.
١١. اچرش، وفا و حسيني شوشتری، مريم، (١٣٨٨)؛ توسعه مناسبات کشورهای عربی با عراق و پیامدهای منطقه‌ای آن، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
١٢. احمدی، احمد، (١٣٨٠)؛ نگاهی به پدیده بنیادگرایی اسلامی ناکام در ستیز با تاریخ، فصلنامه مطالعات خاورمیانه،ش. ٢٨.
١٣. اعظمي، هادي، (١٣٨٧)؛ تأثير عوامل ژئوپلیتك بر مناسبات جمهوری اسلامی ايران، اطلاعات راهبردی، ش. ٦٣.
١٤. اسماعيلي، حميد رضا، (١٣٨٦)؛ بازناسی اندیشه سیاسي القاعده، فصلنامه جهان اسلام، ش ٣٠ و ٣١.
١٥. اسدی، على اکبر(١٣٨٧)؛ تحولات و مسائل جدید عراق و رویکرد ایران، تهران: انتشارات شادان.

۱۶. امیر نوحی، محمد، (۱۳۸۶): بررسی جریانات سلفی اهل سنت و تأثیرات آن بر محیط جمهوری اسلامی ایران، سخنرانی در تاریخ ۱۳۸۶/۸/۷ در دانشگاه امام حسین (ع).
۱۷. بروزگر، کیهان، (۱۳۸۱): تغایر سیاست‌پردازی و کانونی شدن نقش ژئوپلیتیک ایران، راهبرد، ش ۲۴، صص ۳۱۷-۳۲۰.
۱۸. پورسعید، فرزاد، (۱۳۸۵): تروریسم نوین و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات راهبردی، ۳۴.
۱۹. پورفرد، مسعود، (۱۳۸۶): جهان اسلام و رادیکالیزم افراطی، نشریه پگاه حوزه، ش ۲۰۴.
۲۰. جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۸۴): مواضع و عملکرد کشورهای عربی نسبت به تحولات عراق، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۲۱. جعفری محمد، (۱۳۸۶): بررسی چشم انداز آینده تحولات عراق، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۲. حافظنیا، محمد رضا، (۱۳۸۵): اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، تهران: انتشارات پاپلی.
۲۳. خسروشاهی، رضا، (۱۳۴۱): علل ظهور فرق و مذهب اسلامی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۴. سجاد پور، محمد کاظم، (۱۳۸۶): چارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۲۵. سید امام بن عبدالعزیز، (۲۰۰۸): التعریف لسید امام فی الرد علی «تبرئه» الطواہری، مصر: المصری الیوم، ارقام: (۱۸) و ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۰۰۸/۱۱/۲۴. و همچنین صحیفه الشرق الأوسط، ارقام ۱۰۹۶۰-۱۰۹۴۵.
۲۶. سیدنشاد، سید باقر، (۱۳۸۸): موج جدید سلفی‌گری و تأثیر آن بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام حسین (ع).
۲۷. شمس الدین، محمد مهدی، (۱۳۸۶): شیعه و راهبرد وحدت، ترجمه مجید مرادی، پگاه حوزه، ش ۲۴.
۲۸. صلاح، محمد، (۱۳۸۰): ناگفته‌های جنبش‌های رادیکال سیاسی، فصلنامه سید محمود موسوی بجنوردی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ش ۲۸.
۲۹. عزت‌الله، عزت‌الله، (۱۳۸۱): تحلیلی بر ژئوپلیتیک ایران و عراق، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۳۰. عبید الجهمی، سعید علی، (۲۰۰۸): تنظیم القاعدۀ الشاه، الخلفیه الفکریه-الإمدادیه، القاسم العربي، ارقام (۱۲) و (۱۳) و (۱۴) و (۱۸) و (۲۰۰۸/۲).
۳۱. علی اکبرپور، رضا، (۱۳۷۶): نقش فرقه‌گرایی مذهبی در روابط جمهوری اسلامی ایران و پاکستان، پایان نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۳۲. عطیه الله، عبدالرحمن، (۲۰۰۸): حزب الله اللبناني والقضية الفلسطينية: روایه کاشفه، مؤسسه السحاب.
۳۳. عبد‌الرزاق، محمد اسود، (۱۳۸۷): فرهنگ جنگ عراق- ایران، ترجمه یوسف فرزانه، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
۳۴. غبراء، شفیق، (۱۳۸۱): فرهنگ خشونت در کشور عراق، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۵.
۳۵. فاضلی نیا، نفیسه، (۱۳۸۵): ژئوپلیتیک شیعه و مسئله امنیت ملی ایران، فصلنامه شیعه شناسی، ش ۱۳.

۳۶. فولر، گراهام‌ای و فرانکه، رنار حیم، (۱۳۸۴)؛ *شیعیان عرب مسلمان فراموش شده*، ترجمه خدیجه تبریزی، قم: انتشارات شیعه‌شناسی.
۳۷. قراگوزلو، محمد، (۱۳۸۶)؛ *ظهور و سقوط بنیادگرایی*، تهران: انتشارات قصیده سرا، چاپ
۳۸. کیوان، مأمون، (۲۰۰۸)، *خریطه الجماعات المسلحة في العراق: النشأة والمسار والأفاق*، فصلیه شؤون الأوسط، لبنان، ش ۱۳۰.
۳۹. گلچین، علی، (۱۳۸۸)؛ *تعارضات ساختاری عراق و تأثیر آن بر افرادگرایی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴۰. مریجی، شمس الدین، (۱۳۸۶)؛ *مبانی فکری و زمینه‌های اجتماعی جریان‌های معاصر عراق*، پایان نامه، قم: حوزه علمیه.
۴۱. مطالعات اندیشه‌سازان نور، (۱۳۷۹)؛ *تاریخچه سیاسی و هایات*، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، جلد ۱.
۴۲. مقصودی، مجتبی، (۱۳۸۴)؛ *نقش گروه‌های قومی در شکل دهی به نظام سیاسی عراق با تأکید بر نقش کردها*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۴۳. مقصودی، مجتبی، (۱۳۸۴)؛ *نقش گروه‌های قومی در شکل دهی به نظام سیاسی عراق*، کتاب عراق پس از سقوط بغداد، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۴۴. ملکی، مصطفی، (۱۳۸۹)؛ *آیا آنان زمین را به ارث می‌برند*، تهران: انتشارات کاوش قلم.
۴۵. مسجدجامعی، محمد، (۱۳۸۶)؛ *تحولات اندیشه سلفی در دوران معاصر: کدامین آینده؟* دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، (سخنرانی ۱۳۸۶/۱۱/۲).
۴۶. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۶)؛ *و هایات بر سر دو راهی*، قم: انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۴۷. معاش، مهدی، (۲۰۰۶)؛ *الوهابیه بمنظار الحقيقة*، لبنان: مؤسسه الباقر (ع).
۴۸. مهریان، احمد، (۱۳۸۷)؛ *بنگ علیه تروریسم و افزایش حملات اتحاری در عراق و افغانستان*، راهبرد، ش ۴۸.
۴۹. نصر، سید ولی رضا، (۱۳۸۳)؛ *پیامدهای منطقه‌ای تجدید حیات شیعه در عراق*، ترجمه وحید رضا نعیمی، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، شماره ۳۴.
۵۰. ندا، یوسف، (۲۰۰۹)؛ *نحن و الشيعة للمرّة الثالثة و الاخيرة*، صحیفه المصری الیوم، رقم ۱۷۸۴.
۵۱. یوسف قراضوی (۲۰۰۸)؛ *دول کانت سنیه خالصه أصبح فيها شیعه*، الشرق الأوسط، رقم ۱۰۸۹۴.
52. Nasr ,Vali R, (2006); **When the Shiites Rise**, FOREIGN AFFAIRS, No July/August. :www.Foreignaffairs.org
53. Riedel, Bruce (2007) ,**Al Qaeda Strikes Back** ,Foreign Affairs, May/ June.

چشم‌انداز روابط کشورهای عرب با عراق جدید

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۰/۲۲

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۱۲/۱۵

* نبی الله ابراهیمی

چکیده

هدف اصلی این نوشتار، بررسی چشم‌انداز و افق روابط کشورهای عرب با عراق جدید می‌باشد. عراق جدید جایگاهی متفاوت با عراق دوران صدام حسین در سیاست خارجی کشورهای عرب پیدا کرده است؛ چرا که این کشور در تاریخ، هویت و فرهنگ عربی جایگاه منحصر به فردی دارد. امروزه، امنیت هستی‌شناسنامه عربی به طور محسوسی با تحولات عراق جدید، دستخوش تغییرات عمده‌ای شده که این روند حساسیت رهبران عرب سنی و عرب‌گرا را برانگیخته است. این نوشتار بر آن است تا سیاست‌ها و مواضع کشورهای عربی در قبال اشغال عراق، شرایط اخیر منطقه و روابط کشورهای عرب با دولت شیعی عراق را مورد کندوکاو قرار دهد. کنکاش گفتمان امنیت ملی و نظام عربی در برابر عراق پس از صدام و تأثیرات این گفتمان بر چشم‌انداز و افق سیاست خارجی کشورهای عربی، از زوایای مهم این نوشتار است.

کلیدواژه‌ها: عراق جدید، امنیت ملی عربی، نظام عرب‌گرایانه، اسلام سیاسی عربی، شورای همکاری

خلیج فارس

* کارنیدای دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

مقدمه

ورود داوطلبان عرب به عراق برای دفاع از رژیم صدام، چند ماه پیش از تهاجم ارتش ایالات متحده آمریكا در مارس ۲۰۰۳ آغاز شده بود. سقوط سریع رژیم عراق، به نومیدی و سرگردانی این داوطلبان انجامید و بیشتر آنانی که به کشورهای خود بازگشتند، از نظر جسمی و روحی شکسته شدند. (<http://www.asharqlawsat.com>, 2009)

این رویداد باعث شد کمتر کسی فکر گرایی جدید را در سر بپروراند. چه جریان جهادی و چه جریان «نفوذ عربی» در عراق جدید، فریادهای جمال عبد الناصر و میشل عفلق را پس از شکست خفت‌بار صدام در سرزمین میان رودان به صدا در آوردند. این گفتمان به دنبال عربی کردن اسلام یا به تعبیری «اسلام سیاسی عربی» در عراق بودند. تحولات سیاسی پس از اشغال بغداد توسط نیروهای غربی و ایالات متحده آمریکا باعث شد نظریه‌پردازان عرب و داوطلبان سرخورده و تحقیرشده، از «شکست سنگین عربی» سخن برانند. با این وجود، چشم خود را به سوی رؤسای عرب و سیاست خارجی اعراب دوختند که امنیت ملی عربی و نظم عرب‌گرایانه را در مقابل عراق شیعی احیا و پاس بدارند.

نظم عربی و گفتمان امنیت عرب‌گرایانه، عراق را حافظ دروازه شرق عربی می‌داند که امروزه نقش آن روبه استحاله هست. به عبارتی «امنیت ملی عربی»^۱ نمی‌تواند نظم عربی موجود پس از صدام حسین و روی کارآمدن شیعیان را بربتاشد، پس به دنبال جبران کاستی این نظم از طریق سنگاندازی، وقت‌گیری، سیاست همکاری مشروط و گاهای مداخله سخت با ابزار ترور در سیاست خارجی خود هستند. کشورهای عربی با این گفتمان، مخالف روند تحولات عراق جدید، عملاً سیاست خارجی تابع نظم عربی را در پیش گرفته‌اند. سیاست ساختارمحور (چانه‌زنی با کشورهای محوری جهان) و منطقه‌ای محور (طرح هماهنگی عربی در برابر عراق جدید)، بخشی از این راهبرد عربی است.

۱. الأمن القومي العربي

کشور عراق بعد از انقلاب اسلامی ایران به یکی از ستونهای اصلی نظم و ترتیبات منطقه‌ای عربی به همراه عربستان و مصر تبدیل شد و از نظر تاریخی، همواره یکی از مفصل‌بندی‌های گفتمان عرب‌گرایی و به دروازه شرق عربی معروف و مشهور بود. نظم عربی^۱، عراق را شالوده نظری امنیت ملی عربی و اشغال آن را خدشه‌دار شدن هویت و ثروت این بخش از جهان عرب می‌داند. به لحاظ نظری، اشغال عراق ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به نظم عرب‌گرایانه وارد کرده است. آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در مقابل تحلیل گران عرب، معتقد هستند این نظم به نوعی نظم دیکتاتور گرایانه بوده است. (<http://ashahed.com>)

سیاست خارجی کشورهای منطقه عربی مشتمل بر دو سامانه، یعنی شورای همکاری خلیج فارس و حوزه مصر و شامات، متأثر از این نگاه عرب‌گرایانه و گفتمان نظم و امنیت ملی عربی است. به عبارتی، سیاست خارجی کشورهای عربی به طور محسوسی از این گفتمان تاریخ محور و امنیت محور عربی وام گرفته و دارای کارکردهای عملی و کنش‌ها و ایستارهای معناداری در جهت به بار نشستن دویاره نظم و امنیت عربی در عراق جدید و به طور حداقلی، کنترل «نظم جدید شیعی» در سرزمین میان‌رودان هستند. (<http://www.aawsat.com>)

کشورهای عرب سعی می‌کنند با چانه‌زنی و سیاست مشروط و همکاری محدود با ایالات متحده آمریکا و دولت شیعی عراق، از تهدید نظم و سامانه عربی از سوی ایران جلوگیری کنند و از طرفی با ورود به میدان کارزار عراق و حمایت از سکولارهای شیعه، نوبعشی‌ها و سنی‌ها، نقصان سامانه نظم عربی را جبران کنند. نفوذ ایران در منطقه عربی، همواره دغدغه سیاست خارجی کشورهای عربی و تهدیدی علیه امنیت ملی عربی و به نوعی، خطر راهبردی می‌باشد که تحولات عراق بر این نگرانی افزوده است. (منیب، ۲۰۰۹)

این نوشتار بر آن است تا نگاهی به سیاست‌ها و مواضع کشورهای عربی در قبال اشغال عراق، شرایط اخیر منطقه و روابط کشورهای عرب با دولت شیعی عراق داشته باشد. به عبارتی، سیاست خارجی کشورهای عرب در قبال عراق جدید از دریچه نظری یعنی شناخت نسبت به جایگاه عراق در امنیت ملی عربی و نظم و ترتیبات عربی مورد بررسی قرار خواهد

۱. النظم العربية

گرفت. البته، نظریه امنیت ملی عرب به طور حداقلی و حداکثری، به صورت نوعی گفتمان در سیاست خارجی برخی کشورهای محوری عرب وارد شده که نوشتار حاضر به تفصیل، در صدد بیان آن خواهد بود. پس از بررسی جایگاه عراق در امنیت ملی و گفتمان نظام عرب‌گرایانه، آنگاه کندوکاو سیاست خارجی کشورهای عرب در قبال بغداد میسر و تسهیل می‌شود. تبیین، چرازی و چگونگی این سیاست عربی در قبال عراق با تکیه بر نظریه امنیت ملی عربی و جایگاه عراق در نظام عربی، سخن پایانی این نوشتار است. در خوریادآوری است که گفتمان فوق در حال شکل‌گیری است و تنها در محافل دانشگاهی و روشنفکری کشورهای مصر، اردن، قطر، عربستان‌ سعودی و سوریه مطرح بود، ولی با تحولات اخیر عراق، به سطح سیاست خارجی کشورهای عرب تسری یافته است. فرضیه اصلی این نوشتار نیز بررسی و کندوکاو این گفتمان به صورت حداقلی و حداکثری در سیاست خارجی کشورهای محوری عرب در قبال عراق جدید است. بنابراین، نوشتار حاضر معتقد است با ساخته‌شدن دگری به نام «ایران شیعی» این گفتمان شکل گرفته و در واقع، تحولی اساسی در سیاست کشورهای عربی پدید آمده است. بنابراین، ما با پدیده «ناسیونالیسم عربی نو» در سیاست خارجی کشورهای محوری عرب در برابر تحولات عراق و قدرت‌گرفتن عنصر شیعی در این کشور مواجه‌ایم.

الف. عراق و امنیت ملی عربی

مفهوم امنیت ملی برای بار نخست در ایالات متحده آمریکا و فردای پایان جنگ جهانی دوم مرسوم و باب شد. این مفهوم با توجه به تهدیدات درونی و بیرونی و درجه آن تهدیدات مشخص و تعریف می‌شود. «قانون امنیت ملی» توسط ترومن ریاست جمهوری وقت ایالات متحده تحت عنوان اصول راهنمای سیاست خارجی این کشور در ژولای ۱۹۴۷ تصویب و به امضا رسید. (http://www.dkosopedia.com/wiki/National_Security_Act_of_1947) در روابط بین‌الملل، مفهوم امنیت ملی به مثابه ساخت تکوینی، متأثر از هویت اجتماعی، تاریخ و فرهنگ هر اجتماع معرفتی است. (Stevens, 2005:12)

امنیت ملی، همچنان مسأله و دل مشغولی تمامی ملل و کشورهای است. به همین دلیل، موفقیت سیاست خارجی هر کشوری منوط به استحکام امنیت ملی آن می‌باشد. طبق این دیدگاه، سیاست خارجی همیشه از منظر امنیت ملی و افق این مفهوم و ساخت اجتماعی مشخص می‌شود. (محمد صالح زهره، ۱۹۶۸: ۱۶-۳۵).

مفهوم امنیت ملی عرب، طبق رویکرد متخصصان عرب، کماکان مفهومی متغیر و درحال تحول است. پژوهشگران عرب اغلب از تهدیدات موجود جهان عرب مانند تهدید اسرائیل و سیاست توسعه طلب این رژیم به عنوان تهدید مشترک علیه امنیت ملی عرب سخن به میان می‌آورند. با وجود این، امنیت ملی عرب بر بنای نوعی رهیافت جامع و کلی، مورد اجماع سیاستمداران و متفکرین عرب قرار گرفته است. برای مثال، تهدید علیه هر کشور عربی تهدیدی مشترک برای کل جهان عرب محسوب می‌شود. (نافعه، ۱۹۸۴: ۲۷)

در واقع، امنیت ملی متراffد امنیت محلی (الامن الوطني) است، چرا که قدرت امت عربی از منظر سامانه سیاسی واحد، حمایت از تعیین سرنوشت عربی و سامانه هویتی، تاریخی و فرهنگی عربی متصور است. بنابراین، هرگونه تهدید علیه هر کشور عربی، تهدیدی مشترک بر ضد کل جهان عرب قلمداد می‌شود و امنیت ملی عرب، مفهومی مشتمل بر امنیت کل کشورهای جامعه عرب است. (نافعه، ۱۹۷۹: ۱۲۲)

امنیت ملی عربی، حتی بدیلی برای امنیت منطقه‌ای است. «محمد عتر» و «عفاف الباز» از متخصصان جهان عرب معتقدند «امنیت ملی عرب بر بنای نوعی امنیت منطقه‌ای است. به همین منظور، امنیت عربی، فراتر از امنیت کشورهای یک منطقه خاص جغرافیایی است». برای مثال، امنیت یک منطقه جغرافیایی که حاصل تعاملات هنجارها و ارزش‌های مشترک جمعی کشورهای آن منطقه محسوب می‌شود، در بین کشورهای عربی با وجود گفتمان امنیت عربی، خود به خود شکل گرفته و قوام می‌یابد. امنیت ملی عرب در اسناد رسمی همچون، معاهده «دفاع مشترک» و «همکاری اقتصادی اسکندریه» در سال ۱۹۵۰ و میثاق «همبستگی عربی» دارالیضا در سپتامبر ۱۹۶۰، به طور اساسی مورد بررسی و تأکید قرار گرفته شده است. (عبدالله ربيع، ۱۹۷۹: ۲۲۰). در همین زمینه مذکور می‌شود که «امنیت ملی عرب به مثابه امنیت منطقه‌ای

و اضافه بر آن، مبنای اصل «امنیت دسته‌جمعی»^۱ را تداعی می‌کند». (صالحه، ۱۹۸۴: ۲۷). امنیت دسته‌جمعی به لحاظ مفهومی بر اساس تهدیدی مشترک شکل می‌گیرد که در گفتمان عربی، این تهدید زمانی عثمانی و زمانی دیگر، اسرائیل بود.

در نظریه امنیت ملی عرب، مثلاً عراق دارای یک امنیت ملی است و در چارچوب گفتمان امنیت ملی عرب تعریف می‌شود. بنابراین، تهدید عراق در اصل تهدیدی علیه اردن و مصر نیز محسوب شده و اصل "امنیت دسته‌جمعی مشترک عرب" می‌بایست مصدق عینی یابد. این نگرش به رویکردهای موجود در سیاست خارجی کشورهای عربی تسری یافته و در واقع، این نظریه به گفتمان مشترک تهدید امنیت ملی عرب از دورن عراق شکل بخشیده است. (الملاذی، ۱۹۹۸: ۱۹). برای جستار و تحلیل چشم‌انداز روابط کشورهای عرب با عراق جدید و پس از کندوکاو امنیت ملی عرب و ارتباط جایگاه عراق در این نظریه، بهتر است جایگاه عراق در نظام عربی نیز مورد بررسی واقع شود. در واقع، نظام عربی، خرد گفتمان امنیت ملی عرب است. این نظام به صورت سازه‌های سیاسی و اجتماعی در اذهان ملت عرب متبلور شده است.

ب. عراق و نظام عربی

مفهوم «نظم» از علم جامعه‌شناسی و تاریخ به دیگر رشته‌ها مانند علوم سیاسی و روابط بین‌الملل وارد شده است. نظام به مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی و نهادها و رویه‌های اجتماعی ارجاع داده می‌شود. مفهوم نظام به طور نسبی، سامانه محکمی از نهادها و الگوهایی از تعاملات و عرف‌های است که به بازتولید موجودیت این نهادها و الگوها در جامعه اشعار دارد. این شرایط می‌تواند شامل مالکیت، تبادلات و روابط قدرت باشد، ولی از همه مهمتر، مفهوم نظام، بر حفظ شرایط مانند شکل فرهنگ، ارتباطات و سامانه ایدئولوژیکی از ارزش‌ها مبتنی است. (Horne, 2003 : 55)

۱. الأمن الجماعي

در همین ارتباط، در جهان عرب «نظم عربی» به مثابه حفظ هویت، فرهنگ و سنت عربی است. این نظم، پیکره جهان عرب را بر مبنای تعاملات عربی، سامانه سیاسی و ایدئولوژیک کشورهای عرب تعریف می‌کند. «عبدالله الاشعل»، استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه قاهره و دستیار سابق وزیر خارجه مصر، معتقد است دموکراسی غربی و اشغال به خاطر دموکراسی از نوع غربی، برخلاف نظم عربی است، چرا که نظم تجمیلی بر جهان عرب، تضاد جدی با نظم طبیعی عربی دارد. الاشعل اشغال عراق و حمایت از اسرائیل در منطقه عربی را مأموریت استعماری غرب در منطقه می‌داند و گسترش تمدن و دموکراسی در منطقه مزبور از دیدگاه ایشان تهدیدی علیه نظم عربی است. (<http://www.arabrenewal.org>)

در مورد عراق و جایگاه این کشور در نظم عرب‌گرایانه بایستی اضافه نمود که با روی کار آمدن شیعیان در این کشور، نظم منطقه‌ای عربی دچار تغییرات اساسی شد. به این معنی که ترتیبات در منطقه عربی عمده‌تاً حول کشورهای سنی‌مذهب و عرب معنا می‌یافتد، ولی ورود عراق شیعی به این نظم، سنت نظم عربی را خدشه‌دار کرد که این امر واکنش منفی اعراب را در پی داشته است. از منظر دیگر، با بروز هویت شیعی عراق، نظم عرب‌گرایانه، مدلولات پیشین خود را دچار بحران مفهومی دید که ناچار به واکنش سلبی شد. عدم ارتباط سیاسی و دیپلماتیک کشورهای عرب با عراق جدید از این منظر قابل بررسی است.

امنیت هستی‌شناختی عرب، به طور معناداری با هویت عربی عراق مرتبط است. بنابراین، ورود عنصر شیعی به عراق و بازتعریف عراق جدید شیعی، نظم منطقه‌ای عرب و امت عربی را دچار استحاله گفتمانی کرد. به طور کلی، عربیت عراق با نظم عراقی رابطه‌ای دوسویه دارد. در همین زمینه، روزنامه الشرق الاوسط می‌نویسد که «شرط عادی سازی اعراب با نظام شیعی عراق تنها در حفظ عربیت این کشور است». (عروبة العراق شرط للتطبيع مع النظام الشيعي. (<http://www.aawsat.com>)

ج. مارس ۲۰۰۳، شروع تقابل گفتمان‌ها

با اشغال عراق بعضی توسط ایالات متحده در مارس ۲۰۰۳، شاهد شروع تقابل گفتمانی در منطقه خاورمیانه عربی هستیم، به این معنی که گفتمان نظم عرب‌گرایانه با گفتمان شیعی عراق

وارد دوره تقابل و چالشی عمیق شدند. این تقابل به طور مفرطی در سیاست خارجی کشورهای عرب در برابر عراق جدید نمود یافت. گفتمان مزبور قبل از این رخداد تنها در محافل دانشگاهی عربی مورد اهتمام بود و تحولات داخلی عراق و نفوذ ایران شیعی، زمینه تسری این گفتمان به سیاست خارجی کشورهای محوری عرب را پدید آورد. در همین زمینه، ماده ۴ قانون اساسی عراق چنین اشعار دارد که:

«زبان عربی و کردی زبان‌های رسمی عراق هستند و عراقي‌ها حق دارند طبق اصول آموزش، زبان‌های مادری مانند ترکمنی یا سریانی و یا هر زبان دیگر در مؤسسه‌های آموزشی دولتی یا خصوصی به فرزندان خود آموزش دهند».

یا در همین خصوص، ماده ۳ قانون اساسی عراق جدید اشاره می‌کند که:

«عراق کشوری دارای اقوام، ادیان، مذاهب مختلف است و یکی از بنیانگذاران و اعضای فعال جامعه عرب و بخش ناگسستنی از ملت عرب به شمار می‌رود. عراق بخشی از جهان اسلام است.»

این دو ماده، اصولاً هویت عربی عراق را کمرنگ و هویتی متکثر را به ارمغان آورده که تقابلی جدی با امنیت ملی و نظام عربی دارد، چرا که امنیت ملی عربی با امنیت بین‌المللی یا امنیت کشورخاک عربی متفاوت است. میراث مشترک و هویت مشترک عربی و سرنوشت این امت، همگی شامل مفصل‌بندی امنیت ملی عربی است. این امنیت بر مبنای هویت عربی استوار است. هویت عربی عراق بخش اعظم این امنیت را در دوران صدام تشکیل می‌داد و بعد از اشغال مارس ۲۰۰۳ و روی کار آمدن شیعیان و تصویب قانون اساسی هویت این کشور صرفاً هویتی عربی نیست. بنابراین، چالشی جدی میان اعراب و عراق جدید، رقم خورد. (المجدوب، ۲۰۰۹: ۶) این رویه، تقابل گفتمانی جدید عربی - عراقی و چشم‌انداز سیاست خارجی کشورهای عربی را مشخص نموده است.

د. سیاست خارجی کشورهای عربی در قبال عراق جدید

عبدالله ترکمانی در مقاله‌ای به نام «عرب و عراق جدید» نقش عربی در عراق جدید را مبرهن دانسته و سیاست خارجی کشورهای عربی را بررسی می‌کند. ترکمانی نفوذ ایران،

اسراییل و طرح فدرالی در عراق جدید را از شاخص‌های عمدۀ به چالش کشیده شدن امنیت عربی می‌داند. ایشان ضعف و فقدان تأثیر سیاست خارجی کشورهای عربی در عراق را به باد انتقاد گرفته و از اعراب خواسته نفوذ خود را در عراق تشدید کنند. تجدید نظر در نوع روابط و عادی‌سازی روابط سیاسی و دیپلماتیک عربی با عراق به منظور جلوگیری از نفوذ آمریکا و ایران در کشور میان‌رودان از جنبه‌های مهم مقاله ترکمانی است. در همین ارتباط، کشورهای عربی پرونده عراق را مورد بازبینی قرار دادند و در اجلاس ۲۰۰۸ کویت، نشانه‌هایی دال بر به رسمیت شناختن دولت مالکی به بغداد فرستادند. (ترکمانی، ۶: ۲۰۰۸)

در ادامه، سیاست خارجی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و حوزه شامات و شمال آفریقا (به طور نمونه سوریه و مصر) در قبال عراق جدید بر مبنای نظری امنیت ملی و نظام عربی بررسی خواهد شد.

۱. شورای همکاری خلیج فارس و عراق جدید

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس فاقد راهکاری مناسب و موضعی مشترک در قبال عراق پس از اشغال سال ۲۰۰۳ بودند. این کشورها با عراق بیشتر به عنوان کشوری همسایه بروخورد کردند تا کشور عربی و از زاویه منافع عربی. عدم انسجام این سامانه سبب بروز اختلافات بر سر اتخاذ سیاست خارجی واحد در قبال بغداد شده است. کشورهای عضو شورا به دلیل اوضاع نابسامان عراق و تشدید تحریم‌ها، از مدافعان بر کناری صدام حسين بودند، ولی این وضعیت به مسئله امنیتی برجسته در منطقه مبدل شد و به بی‌ثباتی، بنیادگرایی و وحامت اوضاع امنیتی دامن زد. این کشورها در پی آن بودند تا پس از حمله ایالات متحده آمریکا، نقشی اساسی را با شیعیان سکولار و سنی‌های محافظه‌کار سنتی در عراق بازی کنند، ولی این معادلات به خصوص پس از روی کار آمدن حزب الدعوه و مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، در انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ که از مدافعان ایران بودند، به هم خورد. (Altariq, 2006:2)

کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، در برابر عراق موضع محتاطانه‌ای اتخاذ نمودند. این سیاست شورا در انتخابات عراق با شک و نگرانی دنبال شد، چرا که انتخابات ۳۰ ژانویه

عراق به زعم کارشناسان عرب، ضربه‌ای کاری بر امنیت و هویت عربی عراق وارد ساخت و آن تثبیت قانون اساسی نوین متکثر و به دور از گفتمان نظم عرب‌گرایانه بود. این امر و ظهور گفتمان شیعی که به نحوی ورود ایران به جغرافیای امنیت ملی عرب را مهیا می‌کرد، زنگ خطری برای کشورهای شورای همکاری بود. با توجه به سامانه‌های موجود در حاشیه جنوبی خلیج فارس و تضاد ساختاری این شورا با عراق آینده و نوع رژیم شیعی، جنبه‌های همکاری این شورا با عراق بر نوعی بی‌اعتمادی استوار گشته است. (مستقیمی و ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۲۷۰) برای مثال، ابراهیم الجعفری، نخست وزیر سابق عراق، بارها تمایل کشور متبععش را به پیوستن به ترتیبات امنیتی کنونی خلیج فارس اعلام داشت، ولی کشورهای عرب خلیج فارس به دلیل قرائت‌های عرب‌گرایانه مندرج در اساسنامه شورای همکاری ۱۹۸۱ در ابوظبی، از این سخنان استقبال نکردند. این سامانه از کشورهای سنتی و محافظه‌کار عرب از فرستادن سفیر به بغداد امتناع می‌نمودند و پس از فشارهای آمریکا در اجلس ۲۰۰۸ کویت، اقدام به این امر آن هم برای مقابله با نفوذ ایران کردند. (همان: ۲۷۱) برای بررسی دقیق‌تر و موردی‌تر و همچنین تبیین اختلافات بر سر چگونگی روابط کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با عراق جدید بهتر است روابط تک‌تک اعضای این سامانه با عراق در دوره پساصدام بررسی شود.

۱-۱. عربستان سعودی و عراق جدید

ریچارد هاس در مجله فارن افز، در مقاله «خاورمیانه جدید» معتقد است تغییر موازنۀ قدرت در خاورمیانه و خلیج فارس و به وجود آمدن عنصر شیعی در عراق، ترس کشورهای حوزه خلیج فارس و اقتدارگرایان سنتی عرب را برانگیخته است. او اشاره دارد که عراق نامن و تصویر سرزمین سوخته عربی از آمال سیاست خارجی کشورهای هم‌جوار عرب عراق خواهد بود. محور سیاست خارجی ریاض با بغداد بر همکاری مشروط و نامن‌کردن این کشور و فشار به دولت شیعی درجهت واردساختن اعراب سنتی به ساختار سیاست و امنیت در عراق است. (<http://www.foreignaffairs.com>)

سعود الفیصل، وزیر خارجه سعودی اندکی پس از اشغال عراق، در آوریل ۲۰۰۳، در جده گفت: «دولت سعودی متظر می‌ماند تا مردم عراق دولتشان را انتخاب نمایند. مشارکت ما

منوط به این مسئله است که دولت آینده عراق تهدیدی برای مردم خاورمیانه نباشد». دیگر مقامات سعودی از عراقی امن، واحد (عربی) و باثبات و با حضور تمامی گروههای قومی سخن می‌گفتند، اما با گذشت زمان و تشدید نازارمهای حضور شیعیان در ساختار سیاسی (پس از دهه‌ها در حاشیه ماندن و تحت فشار بودن)، و به حاشیه رفتن بعضی‌ها و سنی‌ها از ساختار قدرت، نگرانی‌های عربستان نیز آشکارتر گردید. (Henderson, 2007:28)

در همین ارتباط، سعود الفیصل، در اظهار نظری در جمع شورای روابط خارجی در واشنگتن (سپتامبر ۲۰۰۶)، به این نکته اشاره کرد که: «سیاست خارجی آمریکا باعث شده عراق در اختیار ایران قرار گیرد.» (Al-Sudais, 2007)

ریاض به دلیل نفوذ در قبائل سنی عراق و کنترل عشایر مرزنشین این کشور توانسته تا حد زیادی در معادلات این کشور وارد شود و از این طریق، فشار به دولت مرکزی برای اعطای بخشی از قدرت به سنی‌ها را آغاز کرده است. حزب اسلامی عراق، شورای روحانیون مسلمان (متشكل از روحانیون سنی عرب و کرد) و شورای گفتگوی ملی عراق که مورد حمایت کشورهای عربی به خصوص عربستان سعودی است، باب فشارها و معادلات سیاست خارجی ریاض در قبال عراق را تشکیل می‌دهند. (Beehner, 2005)

سیاست خارجی ریاض به طور کلی، جلوگیری از تسلط ایران بر منطقه است و عراق، به صحنه بزنگاه این سیاست تبدیل شده است. در همین زمینه، عربستان در سال ۲۰۰۶ باب گفتگو با مقامات عراقی حول بازگشایی سفارت خود در بغداد را آغاز کرد. ریاض بعد از این تصمیم حکومت، مالکی را مستحق حمایت عربی دانست. در همین زمینه، «نوفاف عبید» مشاور حکومتی دربار سعودی، در سپتامبر ۲۰۰۶ تأکید داشت که «عربستان سعودی بعد از خروج آمریکایی‌ها مداخلات خود در عراق را با فرض حمایت از سنی‌ها، تشدید می‌کند.» (العلاقات السعودية – الإيرانية، ۲۰۰۹: ۷). این گفتمان عرب‌گرا و سنی‌گرای سیاست خارجی عربستان در آینده ادامه خواهد داشت. ورود سنی‌ها به ساخت سیاسی و امنیتی عراق و جلوگیری از نفوذ ایران در این کشور، نوع چشم‌انداز روابط ریاض با بغداد را مشخص می‌کند.

۲-۱. کویت، آمریکا و عراق جدید

در بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، امیرنشین کویت بیشترین هماهنگی را با واشنگتن در برابر عراق جدید از خود نشان داده است. در مقابل، آمریکا نیز این کشور نفتخیز و ثروتمند را از بیشترین حمایت‌های سیاسی و نظامی خود بهره‌مند ساخته است. با اشغال کویت توسط صدام در سال ۱۹۹۰ و عدم حمایت جدی کشورهای عربی از این اشغال، سیاست خارجی کویت عمده‌تاً بدون تکیه بر گفتمان امنیت ملی و نظم عربی استوار گشته است. به عبارتی، سیاست خارجی کویت عمده‌تاً تحت تأثیر سیاست‌های واشنگتن و همراهی با این ابرقدرت است. امنیت ملی کویت تا حد زیادی وام‌دار کمک‌ها و روابط دوچانبه سیاسی و نظامی با واشنگتن است. (جابر، ۲۰۰۹: ۲۲).

مسئله روابط دوچانبه کویت و عراق، امروزه بر سر حوزه‌های مشترک نفتی در رومیله و چگونگی گسترش حوزه کشتیرانی در سواحل، گهگاه به بروز تنש‌هایی منجر می‌شود. با این وجود، کویتی‌ها از کناررفتن تابوی صدام در کنار کشورشان شادمانند. در عین حال، وجود ۳۰ درصد شیعه کویتی و نفوذ ایران در مرازهای شمالی این امیرنشین، شاخص‌های مؤثر نوع روابط کویت با عراق جدید را رقم زده است. مسئله دیگر در روابط کویت با عراق جدید، بحث ورود گروههای جهادی وابسته به القاعده از خاک کویت به عراق و ضربه به نیروهای آمریکایی در خاک آن کشور است. امنیت ملی کویت به دلیل فعالیت این گروه‌ها و درگیری با نیروهای پلیس کویت با گفتمان ضد تروریستی آمریکا گره خورده است. کویت میزان دهها پایگاه نظامی آمریکایی است. (الکویت تواجه «الجیل الجديد» من القاعدة، ۲۰۰۹).

این کشور حدود ۲۰ هزار سرباز و تفنگدار نیروی دریایی آمریکا را در خاک خودش جای داده است. پایگاه «عریفجان» در جنوب کویت، مقر اصلی نیروهای ائتلاف علیه عراق بود. این پایگاه جانشین پایگاه دوحه خواهد شد. در زمان اشغال عراق در مارس ۲۰۰۳، کویت نقطه اصلی عبور نیروهای بین‌المللی به عراق بود. این امیرنشین منبع اصلی تأمین کننده نفت و بنزین نیروهای بین‌المللی و ارتش آمریکا در منطقه خلیج فارس است. کویت در بین کشورهای شورای همکاری تنها همپیمان بی‌چون و چرای آمریکاست. پژوهشگران کویتی به صراحة امنیت ملی کویت را در ذیل نوع رابطه با واشنگتن و چگونگی اتخاذ سیاست خارجی در قبال

بغداد با همراهی کاخ سفید فرض می‌کنند. آنها همپیمانان عرب خود را به آنچه شانه خالی کردن در قبال اشغال کشورشان توسط صدام می‌خوانند، نکوهش کرده و یادآور می‌شوند امنیت ملی کویت توسط آمریکا تضمین شده است. کویت دیگر کشورهای عرب حامی صدام در سال ۱۹۹۰ را خائنین به امنیت ملی عرب می‌داند و چشم‌انداز روابط کویت - بغداد را از زاویه نوع تعاملات با آمریکا می‌نگرد. از همین منظر با تشویق آمریکا، کویت در اکتبر ۲۰۰۳ در کنفرانس مادرید، یک میلیارد دلار از بدھی عراق به کشورش را بخشید و اضافه بر آن مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار برای بازسازی عراق به بغداد اختصاص داد. (Alterman, 2007:4)

۱-۳. قطر و عراق جدید

سیاست خارجی قطر قبل از «شیخ حمد بن خلیفه ال ثانی» در سال ۱۹۹۵، سیاستی منفعل و غیرپویا بود. در دوره امارت شیخ حمد، قطر به عنوان یکی از اصلاح اصلی سیاست‌های منطقه‌ای و عربی تبدیل شده است. قطر در سال‌های اخیر، به دلیل رقابت با ریاض به سمت ایالات متحده آمریکا گرایش پیدا کرده است. این شیخ‌نشین پذیرای ۱۰ هزار سرباز آمریکایی است و همچنین میزبان پایگاه عملیات مشترک نیروهای ارتش آمریکا به جای پایگاه الامیر سلطان در عربستان است. بدون شک، دوچه نقش بارز و مهمی با آمریکا در ایجاد عراق جدید و هنگام حمله مارس ۲۰۰۳ بازی کرده است. این کشور با حمایت آمریکا مبلغی در حدود ۱۰۰ میلیون دلار به بغداد کمک بلاعوض نمود. همچنین، دوچه در سال ۲۰۰۴ میزبان کنفرانس بازسازی عراق زیر نظر صندوق بین‌المللی پول بود که مبلغ بیش از یک میلیارد دلار کمک به بازسازی عراق از نتایج اجلاس فوق است. شیخ حمد یکی از محدود سران عرب می‌باشد که از گسترش رابطه کشورهای عربی با عراق جدید حمایت می‌کند. او در زمان صدام، یعنی در سال ۲۰۰۲، بیشترین کوشش را در جهت کاهش مجازات‌ها علیه بغداد در شورای همکاری خلیج‌فارس و منطقه مبدول داشت. شیخ حمد در سال ۲۰۰۲، یک بوئینگ ۷۴۷ به عنوان هدیه به صدام داد. (إعادة إعمار العراق إنجازات: <http://www.usaid.gov>)

از منظر دیگر، سیاست خارجی قطر همواره در قبال عراق سیاستی انتقادی نیز بوده که این موضوع از زوایای پیچیده سیاست خارجی دوچه حکایت دارد. برای مثال، در سال ۲۰۰۷،

وزیر خارجه قطر می‌گوید «راهبرد جدید آمریکا در عراق بدون مشورت سایر کشورهای عربی و بدون ملاحظات ملی اعراب بوده است». قطری‌ها همواره از حامیان سنی‌ها در عراق هستند. برای مثل، الشیخ «یوسف القرضاوی» در مصاحبه‌های گوناگون در کanal الجزیره نسبت به تضییع حقوق سنی‌ها در عراق هشدار داده و بارها ایران را مسئول این روند دانسته است. (الشیخ القرضاوی، ۲۰۰۷) هم‌اکنون این کشور میزبان ۹۰۰ بعثی فراری از عراق است. در همین زمینه، «ریاض القویسی» معاون سابق وزیر خارجه قطر، وجود بعثی‌ها در خاک کشورش را سلوک انسانی و رافت عربی می‌داند. در مجموع، سیاست خارجی قطر، سیاستی دوگانه است؛ یعنی ضمن گسترش روابط با آمریکا، از منافع گروه‌های سنی و بعثی حمایت کرده و سیاست خارجی خود را طبق آرمان عربی و در پارچه‌بندی امنیت ملی عربی توجیه می‌کند. (العلاقات السعودية – الإيرانية منذ سقوط صدام. مصدر سابق: ۹).

۱-۴. امارات متحده عربی و چشم‌انداز روابط با بغداد

شیخ زايد بن سلطان آل نهیان، امیر متوفی امارات متحده عربی، معمار سیاست خارجی این امیرنشین در قبال جهان عرب بود. او تأکید ویژه‌ای بر امنیت ملی عرب و گسترش گفتمان عرب‌گرایانه در جهان عرب داشت. شیخ زايد قبل از حمله آمریکایی‌ها به عراق، طرح پناهندگی سیاسی صدام به ابوظبی و کناره‌گیری صدام از قدرت را به بغداد داد؛ چرا که معتقد بود به زودی رژیم بعث فرو خواهد ریخت و امنیت و حیثیت اعراب بر باد خواهد رفت. مؤسس امارات متحده عربی، همواره مردم عراق را مورد تمجید قرار داده و آنان را پیکره جهان عرب می‌نامید. امارات متحده عربی، در سال ۲۰۰۳ و در کنفرانس بازسازی عراق در مادرید، مبلغ ۲۱۵ میلیون دلار در راستای بازسازی عراق به بغداد اختصاص داد. (التضامن مع العراق، <http://www.alamuae.com>)

امارات از نخستین کشورهایی بود که در جهت مقابله با نفوذ ایران در این کشور «عبدالله ابراهیم عبدالله علی» را به عنوان سفير خود در بغداد گماشت. در همین راستا، جلال طالباني رئیس جمهور عراق بارها از شرکت‌های اماراتی برای سرمایه‌گذاری در عراق دعوت کرده است. «شیخ عبدالله بن زايد آل نهیان» وزیر خارجه امارات، نخستین مسئول بلندپایه کشورهای

خليج فارس بود که در سال ۲۰۰۳ به عراق جدید سفر کرد. همچنین، ابوظبی قول بخشنده هفت مiliارد دلار بدھی عراق را به آفای مالکی در سفر اخیرش به امارت داده است. (طالبانی یدعو الشركات الإماراتية للمشاركة في إعمار العراق، ۲۰۰۸)

در مورد روابط ابوظبی و واشنگتن، بایستی متذکر شد که روابط این دو کشور عمدهاً حول مسئله عراق در ابعاد نظامی می‌باشد. امارات در جنگ ۲۰۰۳ علیه عراق، پایگاه هوایی «الظفره»، نزدیک ابوظبی را برای بهره‌برداری هوایی‌ها مراقبت‌کننده آمریکا ایجاد کرد. امارات هفت‌گانه، به دلیل نداشتن مشکلات حاد سیاسی داخلی، نبود فقر، افزایش رفاه، نداشتن نیروی بیکار و غیره، تهدیدی علیه امنیت خود از داخل نمی‌بینند، بلکه استقرار صلح در منطقه خليج فارس، اولویت نخست امنیت ملی آن است. مسئله عراق از حيث اهمیت در رتبه دوم قرار دارد. این دو مسئله، به طور مستقیم، تا حد زیادی به چگونگی معادلات سیاسی و منطقه‌ای ایران بستگی دارد. بنابراین، ابوظبی به شدت از نفوذ هواداران شیعی ایران در عراق جدید در هراس است. در همین راستا، این کشور، طبق برنامه نوسازی دفاعی خود، ۱۵ مiliارد دلار سلاح جدید، شامل ۸۰ فروند جنگنده اف ۱۶ را از ایالات متحده آمریکا خریداری کرده است. (Alterman, 2007:10)

بنابراین، چشم‌انداز روابط امارات با عراق جدید را بایستی از منظر نوع روابط این کشور با ایران و آمریکا سنجید، چرا که ابوظبی نفوذ ایران در منطقه و عراق را تهدیدی علیه امنیت خود و اعراب می‌داند. ابوظبی مسئله جزایر سه‌گانه ایرانی در خليج فارس را مسئله عربی و از اولویت امنیت عربی قلمداد می‌کند. به عبارتی، ابوظبی سعی دارد عراق را کشوری عربی و هويت آن را هويتی عربی دانسته و با گسترش روابط تجاری و سیاسی با بغداد، از نفوذ ایران جلوگیری نماید. ابوظبی مانند عربستان از سیاست مشروط مانند ورود سنی‌ها به قدرت سخن نگفته، بلکه از سیاست همه‌جانبه در قبال عراق و پذیرش این کشور به عنوان کشور شیعی عرب به پیکره امت عربی حمایت نموده است. این حمایت در واقع، به دلیل وجود جمعیت کم شیعی در این کشور، به طور اساسی نوعی بازدارندگی در قبال نفوذ ایران در عراق جدید است. در راستای سیاست خارجی امارات، حدود ۱۰۰۰ اماراتی، هم‌اکنون در حال آموزش نظامی در خاک آمریکا هستند. سواحل این کشور مانند دبی، لنگرگاه کشتی‌های جنگی و

نظامی آمریکایی است. امارات کانون اصلی همکاری اطلاعاتی در منطقه با واشنگتن است. این همکاری‌ها اغلب در عراق نیز رؤیت شده و آموزش نیروی‌های پلیس و نیروهای امنیتی عراق زیر نظر آلمانی‌ها در خاک این کشور، از این جمله است. (کوردمان، ۲۰۰۸: ۴). خلاصه کلام آنکه، نوع روابط امارات با عراق به دلیل عدم حمایت این کشور از سنی‌ها، در آینده رو به گسترش خواهد رفت و از این‌رو، تفسیر امارات از امنیت ملی عرب با تعریفی موضع که شامل عراق جدید شیعی نیز می‌شود، سبب خواهد شد ابوظبی بتواند نفوذ قابل توجهی در بخش‌های اقتصادی و تجاری عراق به دست آورد و واشنگتن نیز از این رخنه زیرکانه امارات استقبال خواهد کرد.

۲. دمشق و بغداد، از تاریخ تا ایدئولوژی

روابط سوریه و عراق، همیشه به دلیل رقابت تاریخی آنها، درحاله‌ای از ابهام قرار داشته و گاه پیچیده به نظر می‌رسد. در زمان صدام، رقابت بر سر رهبری حزب بعث و گفتمان عرب‌گرایی، از زوایایی پنهان این روابط بود که تاریخ رقابت اموی - عباسی را به رقابت ایدئولوژیک متصل می‌ساخت. با سقوط صدام و کناررفتن رقیب سخت ایدئولوژیک، دمشق فرصت را غنیمت شمرده و از پرونده عراق در راستای امنیت ملی خود استفاده کرد. در این راستا، بلندی‌های اشغالی جولان که در خطابه حافظ اسد به عنوان بخشی از امنیت عرب محسوب می‌شد، به پرونده عراق وارد شد. حسن ابوطالب نویسنده مصری در مقاله‌ای به نام «محاسبات دمشق با عراق جدید» مذکور می‌شود که بشار اسد رئیس جمهور سوریه در مذاکرات خود با اروپاییان، شرط همکاری دمشق در برقراری امنیت در عراق جدید را منوط به حل پرونده جولان و فشار آنها به اسرائیل می‌داند. (<http://www.swissinfo.com>)

از طرف دیگر، دمشق از سوی بغداد، یکی از متهمان اصلی مداخله‌گر منطقه‌ای در نظام عراق جدید شناخته می‌شود. این رویکرد به نظر احمد الغریب، بازی دمشق با امور امنیتی عراق به حساب می‌آید. در واقع، سوری‌ها تمایل شدیدی برای ورود حداقلی سنی‌ها به ساختار سیاسی عراق دارند تا از این طریق بتوانند اولاً خشم سنی‌های سوری و

ناسیونالیست‌های عرب در کشورشان را کاهش داده و سپس خود را به سکاندار چانه‌زنی اعراب با شیعیان عراق مبدل سازند. (الغريب، ۲۰۰۸).

رویکرد منفعت‌گرایانه دمشق به عراق جدید، از منظر امنیت ملی عرب، سعی در توازن قدرت بین رقابت ایران و سعودی در سرزمین میان‌رودان دارد. سوری‌ها مسئله عراق را تا حد زیادی در قاموس روابط عربی - عربی قابل حل می‌دانند و از نفوذ بیش از حد تهران در امور عراق چندان رضایت ندارند. به عبارتی، نفوذ بیش از حد ایران و استحاله امنیت ملی عرب در عراق جدید، پیامدهای ناگواری دارد که از جمله آن، نفوذ مطلق در لبنان و تحت الشعاع قراردادن منافع سنتی سوری‌ها در لبنان است. برای مثال، با بروز حوادث تروریستی خونبار در قلب منطقه سیز امنیتی بغداد و بحران در روابط دمشق با بغداد که به فراخوانی سفیر عراق در دمشق منجر شد (در تاریخ ۱۹ اگوست ۲۰۰۹)، سوریه ترجیح داد از احمد داود اغلو وزیر خارجه ترکیه به عنوان میانجی با عراق استفاده کند.

(وساطهٔ ترکیه لنزع فتیل التوتر بین سوریه والعراق: <http://www.aljazeera.net>)

این سیاست به معنای جلوگیری از نقش فراینده تهران در مسائل عراق است. بنابراین، روابط سوریه با عراق جدید، بر مبنای توازن قوا بین تهران و اعراب در امور عراق خلاصه شده است.

در مورد چشم‌انداز روابط عراق جدید و سوریه تحت رهبری بشار اسد، دو رویکرد عمدۀ طبق سیاست خارجی دمشق وجود دارد. صادق الموسوی رئیس مؤسسه رسانه و روابط بین‌الملل عراق، در همین راستا متذکر می‌شود که در زمان صدام ما شاهد ورود تروریست‌ها به خاک عراق از طریق سوریه نبودیم، ولی بعد از مارس ۲۰۰۳، شاهد ورود سیل عظیم تروریست‌های عرب به عراق هستیم. الموسوی معتقد است دو رویکرد در دستگاه‌های امنیتی و سیاسی دمشق در مورد نوع برخورد با عراق وجود دارد. یکی انقلابیون جدید به رهبری «ولید معلم» وزیر خارجه کنونی و شخص بشار اسد، که این نسل جدید، راه حل منطقی در باب تعامل با عراق شیعی را از دریچه همکاری و چانه‌زنی سیاسی و مذاکره می‌دانند. رویکرد دوم، شامل نسل دیگری از انقلابیون سابق تحت رهبری «عبدالله الأحمر»، نظریه‌پرداز امنیتی دمشق است. این ناسیونالیست‌های عرب در دستگاه امنیتی دمشق در واقع، مسلح‌نمودن شبه

نظمیان سنی و مقابله با اشغالگران و گرفتن امتیاز از غربی‌ها را تنها راه حل تعامل دمشق با عراق شیعی می‌دانند (القناه الجزیره، ۲۰۰۹/۸/۲۶). کنش سیاسی بشار اسد و کنش نظامی نگر «الاحمر» و دستگاه اطلاعاتی سوریه، همگی تحت عنوان بازی با پرونده عراق در راستای منافع ملی کشورشان و کسب امتیاز از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها در مورد جولان و بقای علوی‌ها در حکومت تفسیر می‌شود. بنابراین، نگاه حداقلی به امنیت ملی عرب در برابر اشغال عراق، رویکردی حداقلی است که نمودی شعاری و اعلانی در سیاست خارجی دمشق داشته است. گزارش کمیته بیکر-همیلتون درمورد استفاده از نفوذ سوریه برای حل مسأله عراق، از این منظر قابل تحلیل و بررسی است.

سیاست خارجی سوریه بر مبنای امنیت ملی عرب، از زمان فوت رهبر فقید سوریه (حافظ اسد)، تا کنون، نقشی کمرنگ‌تر داشته است. در همین راستا قابل ذکر است که حافظ اسد در پنجمین دوره ریاست جمهوری خود در مارس ۱۹۹۹، چنین متذکر شد که «موقعیت امت عربی در برابر تهدیدات شکننده شده است». او یادآوری کرد که «امت عربی و شکنندگی‌شان از سر ضعف، درگیری‌ها، وصف‌بندی‌ها، ترس از دیگری و مداخله در امور یکدیگر و نادیده‌گرفتن امنیت ملی عربی است».^۱

این گفتمان عرب‌گرا در زمان بشار اسد، رئیس جمهور کنونی سوریه، با افول مواجه بوده است. بنابراین، روابط آینده دمشق و بغداد از دریچه منفعت‌گرایی سوریه تنظیم خواهد شد و چشم‌انداز این روابط، در قالب بازی و معامله منطقه‌ای دمشق قابل پیش‌بینی است.

۳. جمهوری عربی مصر، از نیل تا فرات

جمهوری عربی مصر، روابط بسیار خوبی با رژیم بعث حاکم بر عراق در دوران صدام حسين داشت و میلیاردها دلار کمک نظامی و غیرنظامی در اختیار این رژیم در جنگ با ایران

۱. انظر: نص الكلمة الخطية للسيد الرئيس حافظ الأسد، التي وزّعت على السادة أعضاء مجلس الشعب عند إداء سيادته اليمين الدستورية أمام المجلس في ۱۱/آذار/ ۱۹۹۹ (المنشورة في الصحف السورية ووكالات الأنباء وللسادة أعضاء مجلس الشعب ومراسلى الصحف العربية والأجنبية في القطر العربي السوري).

قرار داده بود. هنگام تهاجم عراق به کویت، در صف متحдан آمریکا برای آزادسازی کویت قرار گرفت و از آن پس، تنها در حد داشتن سفير در بغداد با اين کشور روابط خود را حفظ کرد.

پس از اشغال عراق توسط ائتلاف به رهبری آمریکا، هنوز سفير مصر در بغداد حضور داشت که پس از ترور وی در یکی از خیابان‌های بغداد که گفته شد به دست یکی از کشورهای همسایه عراق در آن بوده، عملاً مانند دیگر کشورهای عرب، روابط خود را با عراق قطع کرد. «ایهاب الشریف» سفير مصر در عراق که در سال ۲۰۰۵ در بغداد ربوده و سپس به قتل رسید، مأموریتی ناکام و کوتاه‌مدت در عراق داشت. وی متهم شده بود به نفع اسرائیل جاسوسی می‌کند. وزیر امور خارجه مصر که پس از دیدار برخی از مقامات کشورهای عربی راهی بغداد شد، نه اولین آنهاست که بخواهد باب روابط را با این کشور باز کرده باشد و نه آخرین آنهاست که بخواهد در این مورد خود را از قافله عقب فرض کند. مصر به عنوان یکی از قدرت‌های دنیای عرب، سیاستی نزدیک به عربستان سعودی و اردن داشته و دستگاه اطلاعاتی این کشور متهم است در عراق دخالت کرده و در ناآرامی‌های این کشور دست داشته است. اتهام واردہ به مصر تا آنجاست که برخی این کشور را متهم می‌کنند هنگام نشست همسایگان عراق در بندر تقریحی شرم‌الشیخ، طرح کودتایی را به همراه اردن، ترکیه و عربستان برای سرنگونی دولت شیعه نوری مالکی که روابط خوبی با ایران دارد، تدارک دیده بود که راه به جایی نبرد. (<http://www.daneshvaccomputer.com>)

سقوط سریع صدام و هم‌پیمان قاهره در منطقه، پاسخ سریع مصر را در پی داشت. این باب تقویت گفتمان امنیت ملی عرب و حفظ هویت عربی عراق را در سیاست خارجی مصر گشود. «نبیل احمد حلمی» نویسنده مصری، در این‌باره معتقد است سیاست خارجی مصر، بر اساس صلح فraigir بین تمامی گروه‌های عراقی چه شیعه و چه سنتی در این کشور است. بنابراین، سیاست حذف شیعیان نمی‌تواند به پیامدهای ایجابی و مثمر ثمری بدل شود؛ چرا که حذف هویت عربی - سنتی، واکنش‌های منطقه‌ای را دربردارد. «حلیمی» اجلاس همسایگان عراق (۳ می ۲۰۰۷)، در الشرم‌الشیخ را راه حل عملی بحران عراق می‌داند. او اجلاس مزبور با حضور همسایگان عراق، اتحادیه عرب و اعضای دائمی شورای امنیت را بر مبنای صلح و تفاهم ملی

در عراق دانسته که مورد قبول رهبران عرب و مصر است. (أحمد حلمي ، ٢٠٠٨: ٥). مصر در اقدامی حساب شده، همگام با کشورهای عرب، «کمال شاهین» را به عنوان سفیر خود در سال ۲۰۰۹ منصوب کرد. این اقدام از سوی سختگوی وزارت خارجه جمهوری عربی مصر (حسام زکی) طرح هماهنگی عرب در مقابل نفوذ ایران در دنیای عرب خوانده شده است.

(السفیر الشريف شاهين سفيراً جديداً المصر لدى العراق: (<http://www.mfa.gov>)

به هر ترتیب، سال ۲۰۰۸، فتح باب دیپلماسی عربی در عراق جدید بود. در این سال شاهد تعیین سفرای کشورهای عرب در بغداد هستیم. وزیر خارجه مصر «احمد ابوالغيط» پس از ترور سفیر کشورش (سال ۲۰۰۵) در بغداد به عنوان یکی از بلندپایه‌ترین مقام عرب وارد بغداد شد و عراق را پیکره جهان عرب خواند و حضور عربی در عراق را اعلام کرد. ابوالغيط در همین راستا متذکر می‌شود که مشروعیت عربی عراق، امروز در میدان عربی به دلیل وابستگی بعضی از سیاسیون عراق به ایران مورد سؤال است. «ماجد حمید» پژوهشگر عرب، معتقد است قاهره، عراق جدید را مشروع می‌داند، ولی تا هنگامی که عراق خود را جزیی از امت عربی و وامدار امنیت ملی عرب فرض کند. «ظافر العانی» دبیر کل تجمع آینده ملی مصر، در همین راستا متذکر می‌شود که «اعراب و مصر، سرنوشت عراق بعد از اشغال را به دست آمریکایی‌ها و ایرانی‌هایی سپردند که متأسفانه، هم‌اکنون تمامی نهادهای امنیتی و سیاسی را در اختیار دارند». العانی غیبت عربی در عراق جدید را ضربه‌ای به امنیت ملی عرب قلمداد می‌کند که گشایش سفارت‌خانه‌های عربی در بغداد از نظر او می‌تواند جبران این نقصان را در پی داشته باشد. (عودة مصرية إلى العراق.. هل جاءت متأخرة؟ ٢٠٠٨)

از دید سیاست خارجی مصر، دو موضوع مقابله با نفوذ ایران و هویت عربی عراق از اهم دغدغه‌های قاهره در عراق پساصدام را تشکیل می‌دهند. نظم عرب‌گرایانه مصر در منطقه بدون عراق عربی میسر نیست. در همین زمینه، «بدرالدین أدهم» معاون رئیس تحریریه روزنامه خبری الاخبار مصر، معتقد است «عراق نمی‌تواند از هویت عربی و پیرامون عربی خود کناره‌گیری کند، اکنون وقت بازگشت عراق به جهان عرب آغاز شده است. او به ۱۵۰ هزار نفر عراقی که در مصر زندگی می‌کند، اشاره کرده و رابطه مردمی دو کشور را متذکر می‌شود و بر این باور است که عراق بدون امت عربی، عراق نیست». (أدهم، ٢٠٠٨: ٢٣).

در عین حال، سوژه عراق جدید، به همراه روند صلح خاورمیانه از زوایای پیچیده سیاست خارجی ایران و مصر به شمار می‌آید. در واقع، نوع نگاه متفاوت دو کشور مصر و ایران به تحولات جاری در عراق باعث خلق تنشی‌ها و رقابت‌هایی شده که افق معادلات درونمنطقه‌ای را بغيرنج نموده است. بالطبع، افق و چشم‌انداز روابط جمهوری عربی مصر با عراق جدید نیز تا حد زیادی به کنش‌ها و ایستارهای ایران در این کشور بستگی دارد. مصر مصمم ترین کشور عربی به همراه عربستان است که هدف راهبردی خود و دنیای عرب را مقابله با آنچه نفوذ ایران می‌خوانند، کرده‌اند. مصر، هرگونه موفقیت اعراب در مقابل نفوذ روزافزون تهران در عراق را سنجشی برای زورآزمایی عربی در برای ایران می‌داند و عراق را ضربه‌گیر امنیت ملی عرب در برابر این تهدید را شرق جهان عرب (ایران) قلمداد می‌کند. بنابراین، اعزام سفرای عرب به بغداد، نخستین سنجش این زورآزمایی منطقه‌ای به رهبری مصر و عربستان است. (العیدی، <http://www.ahewar.org>)

دومین مسأله‌ای که می‌تواند نوع روابط مصر با عراق را تحت تأثیر قرار داده و باعث دخالت کشورهای عربی به رهبری قاهره در سرزمین میان‌رودان شود، مسأله نفوذ ایران در حیات خلوت جمهوری عربی مصر (شمال و شرق آفریقا) است. در همین زمینه، کنفرانسی به نام «ایران در شرق آفریقا و قرن آفریقایی»، که در اگوست ۲۰۰۹ در قاهره توسط مرکز بین‌المللی پژوهش‌های سیاسی و آینده‌نگری قاهره برگزار شد، مسأله نفوذ ایران در شرق آفریقا و تهدیدات احتمالی آن برای دنیای عرب، به خصوص امنیت ملی عرب بررسی و تبیین قرار گرفت. «أحمد فخر» رئیس مرکز فوق، آفریقا را قلب راهبردی مصر دانست و نسبت به نفوذ ایران در باب امنیت کشورهای عربی خاصه یمن و عربستان هشدار دارد.

«عادل سلیمان» مدیر اجرایی مرکز بین‌المللی پژوهش‌های سیاسی و آینده‌نگری قاهره، در همین راستا یعنی نفوذ ایران در شرق آفریقا متذکر می‌شود که «تحرکات ایران معضل امنیتی برای منطقه خواهد داشت». او اضافه می‌کند کمک به سورشیان حوثی در یمن، همکاری با اریتره، ارتباط با برخی شورشیان در سومالی و افزایش نیروهای اطلاعاتی ایران، در واقع زنگ خطری برای امنیت ملی عرب و مصر به حساب می‌آید. در همین زمینه، «محمد عباس ناجی» متخصص امور ایران در مؤسسه الاهرام معتقد است هدف ایران نزدیکی به آبراههای بین‌المللی

مثلاً در باب المندب و دریای سرخ است، چرا که از این رهگذر می‌تواند در برابر حملات و سناریوهای پرونده هسته‌ای خود، اهداف آمریکا و اسرائیل را هدف قرار دهد. «ناجی متذکر می‌شود که اعراب می‌باشد در عراق به دل مشغولی‌های ایران بیافزایند و مصر می‌باشد این نقش را بر عهده بگیرد». (سلیمان، ۲۰۰۹، www.alarabiya.net)

سیاست خارجی مصر و چشم‌انداز آن در برابر عراق جدید، به جایگاه نظریه امنیت ملی عرب و رویکرد منطقه‌ای قاهره در مقابله با نفوذ ایران در جهان عرب و محیط‌های پیرامونی این کشور بستگی دارد. به عبارتی، افق و چشم‌انداز روابط قاهره و بغداد به عربیت و هویت عربی عراق و همچنین، نوع تقصیر و برداشت‌های قاهره از کنش‌های منطقه‌ای ایران وابسته و مرتبط است. عراق جولانگاه و بنزگاهی جدی در معادلات قاهره و تهران خواهد بود و افق و چشم‌انداز روابط مصر و عراق از درون این معادله مشخص می‌شود.

نتیجه‌گیری

روابط و تعاملات عراق با کشورهای عربی، بخش عمدات از تعاملات این کشور با کنشگران و محیط منطقه‌ای عربی را شامل می‌شود. روابط این کشورها با عراق در دوره پساصدام، با تغییر و تحولاتی همراه بوده است. از آنجایی که روابط کنشگران در منطقه تعیین‌کننده توازن قدرت منطقه‌ای است، با سقوط رژیم بعث و تغییر در ساختار سیاسی عراق که از منظر اغلب کشورهای عرب، به زیان آنها تلقی شد، رویکرد غالب در قبال عراق جدید، نفی واقعیت‌های نوین و مخالفت بود، اما به تدریج مجموعه عواملی چون موفقیت عراق شیعی در ایجاد ثبات و امنیت و مشارکت سنتی‌ها در روند سیاسی، تلاش برای توازن‌سازی در برابر نفوذ ایران در عراق و فشار آمریکا بر رهبران عرب، باعث تغییر رویکرد اغلب کشورهای عربی در قبال عراق شد. (Katzman, 2004: 29)

این نوشتار، تحلیل سیاست خارجی کشورهای عربی در قبال عراق جدید را از منظر نظریه امنیت ملی عرب بررسی کده و به این نتیجه دست یافته که سیاست این کشورها در قبال بغداد به طور حداقلی یا حداقلی از این نظریه سرچشمه می‌گیرد. مصر، قطر و عربستان

سعودی از جمله کشورهای مهم عربی هستند که تعاملات و سیاست خارجی خود را بر مبنای نظریه امنیت ملی عرب تنظیم و اجرا می‌کنند. در مقابل، کشورهای کویت، سوریه و امارات متحده عربی، سعی در تفسیر حداقلی نظریه امنیت ملی عرب در قبال عراق جدید و چیدمان سیاست خارجی خود برابر تحولات جاری این کشور دارند. البته، نباید از نظر دور داشت که فشار ایالات متحده به کشورهایی همچون کویت و امارات برای در پیش گرفتن سیاست حداقلی، طبق امنیت ملی عرب، به رسمیت شناختن دولت مالکی، بخشنده‌های عراق و تعیین سفیر در بغداد، بتأثیر نبوده است. (Gause, 2007: 6)

در هر صورت، مقابله با نفوذ ایران در صدر سیاست خارجی کشورهای عربی قرار دارد. امروزه در گفتمان امنیت ملی عرب «دگری» به نام «ایران شیعی» ساخته شده که این عنصر خارج از جهان عرب تا حد زیادی توانسته نظم و امنیت ملی عرب را به چالشی اساسی وادارد. این مهم خود سرچشمه تسری نظریه یا گفتمان امنیت ملی عربی از حوزه دانشگاهی به حوزه عملی سیاست کشورهای محوری عربی شده است. ایران شیعی از این منظر، دگری شیعه اسرائیل یا عثمانی سابق است که نهادینه شدن آن، از دست رفتن هویت عربی عراق و ضربه‌ای به فرهنگ اعراب تلقی می‌شود. تهدید سیاسی و ایدئولوژیک ایران، از اهم محذورات نظم عرب‌گرایانه و گفتمان امنیت ملی عربی نیز به حساب می‌آید. بنابراین چشم‌انداز و افق روابط عربی با عراق جدید تا حد زیادی تحت تأثیر نظریه امنیت عربی است که حفظ هویت عربی و مقابله با نفوذ ایران در منطقه عربی بر همین معیار و سنجه است.

در واقع، کشورهای عربی در سطح سامانه عرب، عراق را جزیی از پیکره این امت می‌دانند که در دامان ایران و شیعیان رها شده است. بنابراین، برای بازگرداندن این بخش از امنیت عرب، کشورهای فوق در صدد برآمده‌اند با به رسمیت شناختن و نفوذ خود در عراق جدید، از نفوذ روزافرون ایران بکاهند. پس چشم‌انداز این روابط عربی با عراق جدید با گسترش روابط و حداقل‌سازی تعاملات و بازدارندگی در برابر ایران همراه خواهد بود. برای مثال، در فردای انتخابات پارلمانی هفتم مارس (شانزدهم اسفند ۱۳۸۸) شاهد اهمیت عنصر عربی عراق بودیم و در همین زمینه، قابل توجه است که طارق الهاشمی، معاون سنی کنونی رئیس جمهور عراق خواستار انتخاب فردی سنی - عرب برای منصب رئیس جمهور عراق می‌شد. این گفته

الهاشمی با استقبال گسترده رسانه‌های عربی همراه بود. پیش‌تر این رسانه‌ها از آقای دکتر ایاد علاوه، رئیس لیست «العراقیه» متشكل از شیعه‌های سکولار و سنی‌ها حمایت می‌کردند. کشورهای عربی بر این روند، اجتماعی نسبی دارند که حمایت از گروه‌های سنی و شیعیان سکولار و ملی‌گرا می‌تواند نوعی توازن قدرت در بافتار سیاسی عراق جدید در قبال شیعیان مورد حمایت ایران پدید آورد.

بنابراین، بعد دیگر چشم‌انداز روابط عربی با عراق جدید می‌تواند بر نفوذ دیپلماتیک و سیاسی عربی در بین احزاب و گروه‌های سیاسی مستقل مرکز شود. اضافه بر آن، عراق جدید با حمایت کشورهای عربی و مشرعيت‌دهی از جانب نظم عرب‌گرایانه، خواهد توانست نقش بسزایی در سامانه عربی خلیج فارس و حوزه شامات ایفا کند. این روند منوط به تثبیت حضور و نفوذ اعراب و کشورهای مهمی چون سوریه، مصر و عربستان در این کشور است. در پایان، این نکته را بایستی اضافه کرد که افق و آینده روابط کشورهای عربی با عراق جدید، جذب گروه‌های سیاسی شیعی مستقل و سنی‌های عرب‌گرا و اسلام‌گرا خواهد بود، تا بدین صورت بتوانند با وعده ورود عراق به سامانه و نظم عربی، از نفوذ ایران در منطقه و عراق جلوگیری کنند. در آینده این احتمال وجود دارد که ما با «ناسیونالیسم عربی نو» به طور فزاینده‌ای مواجه شویم، ناسیونالیسمی که با رشد و تقویت گفتمان امنیت عربی در سیاست خارجی کشورهای عرب همراه است. در واقع، «دگر» این گفتمان، ایران شیعی است که بهترین رویکرد در مواجه با آن، نه اسلام‌گرایی سنی، بلکه ناسیونالیسم نو با ابعاد جدید خواهد بود.

منابع

1. <http://www.asharqlawsat.com/details.asp?section=4&issueno=9793&article=324320&feature>
٢. علاوى: «هناك ضبابية في سياسة العراق تجاه دول الجوار.. واتهاماته لها أمر محزن»:
<http://www.aawsat.com/details.asp?section=4&issueno=11227&article=533058>
٣. عبد المنعم منيب، ٢٠٠٩، «ماذا لو امتلكت ايران سلاحاً نورياً». *مجلة العصر*.
4. <http://www.scribd.com/doc/12946425/>
5. http://www.dkosopedia.com/wiki/National_Security_Act_of_19475
6. Christopher A. Stevens. *Identity Politics and National Security Interest*. University of Vermon(March 3), 2005.p.12.
٧. عطامحمد صالح زهرة، «الأمن القومي والعمل العربي المشترك»، *المستقبل العربي*، السنة التاسعة، العدد ٩٤ (١٩٩٨)
٨. حسن نافعه، (١٩٨٤) مصر والصراع العربي (الإسرائيلى): من الصراع المحتموم إلى التسوية المستحيلة بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، ١٩٨٤، ص ١٦، ١٧، ١٦، ١١٦، ١١٧.
٩. حامد عبدالله ربيع، (١٩٧٩)، (مشرف)، *المضمون السياسي للحوار العربي الأوروبي*، القاهرة: معهد البحث والدراسات العربية، ١٩٧٩، ص ٢٢٠.
١٠. محمد صالح، (١٩٨٤) «مسألة الأمن العربي بين المفاهيم، الواقع، النصوص»، *شؤون عربية*، العدد ٣٥ (كانون الثاني / يناير ١٩٨٤).
١١. أيهم سهيل الملاذى، (١٩٩٨) «الأمن القومي العربي وتحديات القرن الواحد والعشرون»، *أوروبا والعرب*، العدد ١٧٣.
12. Hechter, M. Horne, C.(2003) *Theories of Social Order*. Stanford University Press. PP.23.55
١٣. عبدالله الاشعل. النظم العربية بين الاستحقاق الديمقراطي والتطبيع مع إسرائيل. انظر الى:
<http://www.arabrenewal.org/articles/29482/1/CaaUa-CaUNEiE-Eia-CaCOEIPCP-CaIiaPNCOi-aCaEOEiU - aU-AONCAEia / OYIE1.html>
١٤. "عروبة العراق شرط للتطبيع مع النظام الشيعي" <http://www.aawsat.com/results.asp>
١٥. مسودة الدستور العراقي الجديد انظر الى:
<http://www.alwatanvoice.com/arabic/content-25802>
١٦. حمد المجدوب، ٢٠٠٩، *أمن القومي العربي بين النظرية والتطبيق*، مركز دمشق للدراسات النظرية و الحقوق المدنية. ٢٠٠٩.

١٧. عبدالله تركمانی (٢٠٠٨)، *العرب والعراق الجديد*، مركز دمشق للدراسات النظرية و الحقوق المدنية. ٢٠٠٨.
١٨. عبدالله تركمانی (٢٠٠٨)، *الفضاء العربي وتفاعلاته في التاريخ المعاصر*، دار الأهالى، دمشق.
١٩. Al-Hokayem-Altariq. (2006)"The Arab Gulf States in The Shadow of The Iranian Nuclear Challenge", The Henri Stemson Center.
٢٠. بهرام مستقيمي و نبی الله ابراهيمی (١٣٨٦) «روابط ایران با شورای همکاری خلیج فارس پس از سال ٢٠٠٣» *فصلنامه سیاست*، دوره ٣٧، شماره ٢٣، پاییز ١٣٨٦.
٢١. Richard N. Haass, "The New Middle East". See to: <http://www.foreignaffairs.com/articles/62083/richard-n-haass/the-new-middle-eas>
٢٢. Simon Henderson, "Saudi Arabia: The Nightmare of Iraq". Washingtoninstitute.org, (2007).
٢٣. Al-Sudais is a noted wahhabi bigot, *weekly standard*, March 5, 2007
٢٤. Lionel Beehner. (2005), Iraq's Sunni Arabs. *Council on Foreign Relations*. October 14.
٢٥. العلاقات السعودية - الإيرانية منذ سقوط صدام: الخصومة والتعاون والانعكاسات على السياسة الأمريكية. (٢٠٠٩) (تأثير العلاقات الإيرانية - الخليجية على الخليج (الفارسي) والعراق)، *قسم أبحاث الأمن القومي*. رند.
٢٦. سعدون جابر. (٢٠٠٩) مشروعى قبل أوبريت. «عن العلاقة بـ الكويت وال العراق». *مجلة القبس*. السبت ٢٨ شوال ١٤٣٥ هـ - ١٧ أكتوبر - ٢٠٠٩ السنة - ٣٨ العدد ١٣٠٧.
٢٧. الكويت تواجه «الجيل الجديد» من القاعدة. *صحيفة القبس*. الثلاثاء ٦ ربیع الأول ١٤٣٥ هـ ٣ مارس - ٢٠٠٩ السنة - ٣٨ العدد ١٢٨.
٢٨. Jon B. Alterman. (2007), "Iraq and The Gulf States: The Balance of Fear United States", *Institute of Peace. August 2007*.
٢٩. إعادة إعمار العراق انجازات: http://www.usaid.gov/iraq/accomplishments/elections_ar.html
٣٠. كلام الشيخ الفراضوي (١٤٢٩) «مجرد رأي منه». *مثير القدس*. السنة العشرون العدد ٦٠٢٦ الجمعة ١٧ تشرين الاول اكتوبر ١٤٢٩.
٣١. العلاقات السعودية - الإيرانية منذ سقوط صدام. مصدر سابق. ص. ٩.
٣٢. «التضامن مع العراق». شبكة الم و الامارات:
- <http://www.alamuae.com/uae/showtopics-110.html>
٣٣. «طالباني يدعوا الشركات الإماراتية للمشاركة في إعمار العراق». *صحيفة الراي*. ٢٩-١٢-٢٠٠٨.
٣٤. أنطونى كوردمان. (٢٠٠٨) «القوات المسلحة التقليدية في الخليج(الفارسي)» *مركز الدراسات الاستراتيجية الدولية*. ٢٤ يونيو/حزيران.
٣٥. حسن ابوطالب. ٢٠٠٦ «حسابات دمشق مع العراق الجديد». ٣. كانون الأول/ديسمبر انظر على الموقع: <http://www.swissinfo.ch/ara/front.html?siteSect=105&sid=7291819&cKey=1165078856000&ty=st&rs=y>

٣٦. أحمد الغريب، ٢٠٠٨ «مستقبل العلاقات "السورية - الإيرانية". بين احتمالات البقاء والانهيار». صحيفه الرويه، الجمعة،
٣٧. «واسطة تركية لطبع قتيل التوتر بين سوريا والعراق».
- http://www.aljazeera.net/NR/exeres/9B1A9A59-3E65-43B0-BEC4-4271D34E6A10.htm
٣٨. صادق الموسوي، ٢٠٠٩، «الأزمة الدبلوماسية المستجدة بين بغداد و دمشق»، برامجه القناه ماورا الخبر. القناه الجزيره، ٨/٢٦.
٣٩. انظر: نص الكلمة الخطية للسيد الرئيس حافظ الأسد، التي وزعّت على السادة أعضاء مجلس الشعب عند أداء سيادته اليمين الدستورية أمام المجلس في ١١ آذار / ١٩٩٩ (المنشورة في الصحف السورية ووكالات الأنباء وللسادة أعضاء مجلس الشعب ومراسلى الصحف العربية والأجنبية في القطر العربي السوري).
٤٠. «تكاپوی اعراب برای برقراری رابطه با دولت عراق».
- http://www.daneshvaccomputer.com/npview.asp?ID=1714200
٤١. نبيل أحمد حلمى، ٢٠٠٨، «العلاقات المصرية الأمريكية وأنقاذ العراق»، موسسه التنمية. اغسطس.
٤٢. «السفير شريف شاهين سفيرًا جديدًا لمصر لدى العراق»:
- http://www.mfa.gov.eg/MFA_Portal/ar-EG/Foreign_Policy/International_Relations/egypt_arab_iraq_16062009.htm
٤٣. «عودة مصرية إلى العراق.. هل جاءت متأخرة؟» البرنامج بانوراما، تاريخ الحلقة: الأحد ٥-١٠-٢٠٠٨.
٤٤. بدر الدين أدهم، «الغياب العربي والتغلغل الإيراني في العراق، قاهره»: المركز الدولي للدراسات المستقبلية والاستراتيجية، ٢٠٠٨.
٤٥. قيس العبيدي، «ضعف التمثيل الدبلوماسي العربي في عراق ما بعد الاحتلال الاسباب والنتائج»، الموقع الحوار: (<http://www.ahewar.org/guest/send.asp?aid=152694>)
٤٦. مصطفى سليمان، ٢٠٠٩، «التحركات الإيرانية في شرق إفريقيا والقرن الإفريقي»، القاهرة: المركز الدولي للدراسات السياسية والمستقبلية بالقاهرة، على القناه العربيه. (www.alarabiya.net).
- 47..Christopher M. Blanchard, Kenneth Katzman, Carol Migdalovitz, 2004, Alfred Prados, Jeremy Sharp, Iraq: "Regional Perspectives and U.S. Policy, CRS Report for Congress", *Congressional Research Service*, April 4.
48. F Gregor Gause III, 2007 "U.S Tries to Soften Saudi Hard Line Toward Maliki Government", August 6.

چشم‌انداز مناسبات نظامی - امنیتی عراق و آمریکا

تاریخ ارائه: ۱۳۸۸/۷/۲۸

تاریخ تایید: ۱۳۸۸/۹/۱۶

محمود بیزان فام*

چکیده

روابط آمریکا و عراق در دوره حکومت صدام مناسب نبود و با حمله عراق به کویت دوره پرتنشی را آغاز کرد که به حمله نظامی و سرنگونی رژیم بعضی منجر شد. از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، عراق تحت اشغال آمریکا و نیروهای متحدهن قرار داشت. با امضای قرارداد امنیتی بین بغداد - واشنگتن، این وضعیت پایان یافت و مناسبات آنها بر اساس وجود دو دولت بنیان نهاده شد. در عین حال، در عمل، مناسبات عملی نظامی - امنیتی عراق و آمریکا بر پایه وضعیت سیاسی و امنیتی عراق، سیاست‌های آمریکا به ویژه دولت اوباما در برابر عراق و منطقه، و روابط جمهوری اسلامی ایران با آمریکا تعیین می‌شود. این مقاله، با توجه به این سه مؤلفه، چشم‌انداز مناسبات نظامی - امنیتی عراق و آمریکا را تبیین می‌کند.

کلیدواژه‌ها: عراق، سیاست خارجی آمریکا، سیاست منطقه‌ای اوباما، روابط ایران و آمریکا، قرارداد امنیتی عراق و آمریکا

* کاندیدای دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران.

مقدمه

در دوره جنگ سرد، عراق با تفکر بعضی - سوسياليستی، يکی از محدود متعددین شوروی در منطقه حساس خاورمیانه بود. در طول دهه ۱۹۸۰، روابط بغداد - واشنگتن بهبود یافت و به موقعیت بسیار خوب رسید. در عین حال، حمله عراق به کویت و آغاز جنگ آمریکا با این کشور در سال ۱۹۹۱ آن را در خصوصت و دشمنی کامل با آمریکا قرار داد و در نهایت پس از حملات ۱۱ سپتامبر آمریکا تصمیم گرفت حکومت صدام را سرنگون سازد. آمریکا به بهانه جنگ علیه تروریسم و با استناد به برخی قطعنامه‌های شورای امنیت، پس از یک دهه تحریم، حمله نظامی گسترده‌ای را علیه رژیم صدام تدارک دید و در نهایت، در سال ۲۰۰۳ این کشور را به تسخیر خود درآورد و حکومت صدام را سرنگون کرد. از آن تاریخ تا کنون، آمریکا به دولت‌سازی و جنگ علیه نیروهای مخالف و شورشی در عراق مشغول است. در پایان سال ۲۰۰۸، آمریکا با امضای موافقتنامه سیاسی - امنیتی با دولت عراق، مبنای تداوم حضور نیروهای خود در عراق را از چهارچوب قطعنامه‌های شورای امنیت به توافق دوجانبه تبدیل کرد.

حمله نظامی آمریکا به عراق و روی کار آمدن دولت جدید در این کشور پیامدهای بزرگی برای مناسبات دو کشور عراق و آمریکا و موقعیت منطقه‌ای آمریکا داشت. آمریکا نه تنها عراق را به یکی از متعددین منطقه‌ای خود تبدیل کرده، بلکه موازنۀ منطقه‌ای را بر هم زده و شرایط جدیدی در این منطقه بوجود آورده است. در حال حاضر (ژوئن ۲۰۱۰)، حدود ۸۴ هزار نیروی نظامی آمریکا در عراق حضور دارند و آمریکا پایگاه‌های نظامی متعددی در این کشور ایجاد کرده و به طور کلی نفوذ بزرگی در عراق به دست آورده است. در عین حال، حضور نظامی آمریکا در عراق و روابط امنیتی بغداد - واشنگتن بدون چالش نیست. چالش‌های زیادی در داخل دو کشور و سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برای این روابط وجود دارد.

حال، پرسش اساسی این است که برای روابط نظامی - امنیتی عراق و آمریکا در آینده چه چشم‌اندازی قابل تصور است؟ آیا سیاست گذشته آمریکا در منطقه و عراق در دوره اوباما تداوم خواهد یافت یا دچار دگرگونی خواهد شد؟ در صورت دگرگونی، این تحول در چه سطح و حوزه‌ای خواهد بود؟ آیا آنگونه که می‌گویند، سیاست اوباما در عراق همان سیاست

بوش در این کشور خواهد بود و همانند وزیر دفاع، سیاست نظامی - امنیتی آن نیز تغییر نخواهد کرد؟

برای پاسخ به این پرسش، لازم است ابتدا روند تحولات نظامی - امنیتی عراق در چند سال گذشته به اختصار مورد بررسی قرار گیرد و وضعیت کنونی روابط این دو کشور، در ابعاد گوناگون، به نحو مقتضی تشریح شود. پس از آن، نگاهی به خطوط کلی سیاست خارجی و امنیتی دولت جدید آمریکا در جهان و عراق انداخته می‌شود تا نشان داده شود که این سیاست با سیاست خارجی این کشور در دوره بوش چه تفاوت‌ها و مشابهت‌هایی دارد. تفاوت در چه حوزه‌ای و در چه سطحی است و این تغییرات چقدر ممکن است تداوم داشته باشد و در چه شرایطی ممکن است بار دیگر شاهد تغییر در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در قبال عراق باشیم.

الف. نگاهی به گذشته روابط دو کشور

روابط عراق و آمریکا، فراز و فرودهای زیادی داشته است. عراق در دوره پس از جنگ جهانی دوم جزء گروه کشورهای متحده غرب محسوب می‌شد. پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵، با شرکت کشورهای ایران، عراق، ترکیه، پاکستان، و بریتانیا به امضاء رسید و آنها را در مجموعه اتحادهایی قرار داد که آمریکا برای اجرای سیاست سد نفوذ و جلوگیری از خطر گسترش شوروی در اطراف این بلوک ایجاد کرده بود (See Dodge, 2003).

در دهه ۱۹۸۰ به دلیل بروز انقلاب اسلامی در ایران، وقوع و تداوم جنگ ایران و عراق روابط بغداد و اشنگتن رو به بهبودی گذاشت، اما حمله عراق به کویت و اخراج آن از سوی آمریکا از یک سو و فروپاشی شوروی و پایان رقابت منطقه‌ای دو ابرقدرت، موجب ایجاد ابزارهای کترلی بین‌المللی برای مهار و محدودسازی عراق از سوی آمریکا شد. در دهه ۱۹۹۰ عراق زیر تحریم‌های بین‌المللی و فشارهای نظامی آمریکا بود. تنش در روابط عراق و آمریکا با روی کار آمدن دولت بوش و وقوع حملات ۱۱ سپتامبر، به شدت افزایش یافت و به بروز جنگ دوم خلیج فارس و سرنگونی دولت صدام در عراق و بروز جنگ چریکی و قومی در این کشور انجامید که تا کنون ادامه یافته است.

ب. حمله آمریکا به عراق و پیامدهای نظامی - امنیتی آن

جنگ آمریکا در عراق به شکل کلاسیک، سه هفته طول کشید. با سقوط بغداد و فرار صدام و پسرانش، رژیم صدام از بین رفت، ولی برخلاف باور و برداشت اولیه آمریکائیان، این پیروزی ظاهری بود. آنها در عراق وارد جنگی فرسایشی با نیروهای باقیمانده حزب بعثت و گروههای سنی شدند که به تدریج بر شدت و دامنه آن افزوده شد. نیروهای سنی داوطلب که غالب با القاعده در ارتباط بودند، از کشورهای دیگر وارد عراق شدند. حملات آنها علیه شیعیان عراق به جنگ قومی در این کشور دامن زد و وضعیت آن را بیش از پیش پیچیده‌تر ساخت (See Davis, 2006). این جنگ سال به سال شدیدتر شد و روند صعودی تلفات آن تا سال ۲۰۰۷ ادامه داشت.

بعد از سقوط دولت صدام، آمریکا عملًا برای چند سال حاکم این کشور بود و عراق کشوری تحت اشغال به حساب می‌آمد. آنها حاکمی نظامی برای این کشور تعیین کردند، اما وضعیت عراق هر روز بدتر شد، خشونت‌ها افزایش یافت و نفرت از آمریکا فزونی گرفت. آمریکا برای جلوگیری از این وضعیت تلاش کرد با برگزاری انتخابات و انتقال قدرت به عراقی‌ها از میزان خشونت‌ها بکاهد (Baker & Hamilton, 2006). انتخابات مجلس ملی عراق در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۵ در سراسر این کشور برگزار شد. اغلب گروههای سنی آن را بایکوت کردند. اتحاد شیعیان ۱۴۰ کرسی مجلس را به دست آورد و کردها به ۷۵ کرسی دست یافتنند. نخست وزیری عراق به شیعیان، مقام ریاست جمهوری به کردها و ریاست مجلس به گروه سنی‌ها رسید (Katzman, 2005: 5).

با وجود اینکه با برگزاری انتخابات و تصویب قانون اساسی عراق، دولتسازی در این کشور رشد قابل توجهی یافت، اما خشونت‌ها همچنان تا نوامبر ۲۰۰۷ ادامه پیدا کرد. سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در سال ۲۰۰۶ نتیجه‌گیری کرد که مداخله آمریکا در عراق تروریسم و تندروهای اسلامی را در این کشور تقویت کرده است (Michels, 2006). آمریکا برای مقابله با چالش‌های عراق که هزینه سنگینی را بر دوش این کشور تحمیل می‌کرد و با افزایش تلفات نیروهای آمریکایی سروصدای مردم این کشور بلند شده بود، مجبور شد راهبرد

نظامی - امنیتی خود را در عراق مورد بازبینی قرار دهد و بر اساس گزارش دو حزبی بیکر- همیلتون، شیوه دیگری را در پیش گیرد.

در راهبرد جدید، آمریکا برای مقابله با تهدیدات، به دنبال افزایش نیروهای آمریکایی در عراق، افزایش و تقویت توان نیروهای عراقی در برقراری ثبات و آرامش، افزایش مشارکت نیروهای سنتی در قدرت، فشار بر ایران و سوریه برای کاهش حمایت از گروهها و جلوگیری از ورود نیروهای خارجی به عراق و تلاش برای مذاکره با کشورهای همسایه عراق، بود (Baker & Hamilton, 2006: 25).

با افزایش نیروهای آمریکایی در عراق، فشار بر گروههای ستیزه‌جو افزایش یافت و تلاش آمریکا برای فراهم‌آوردن بستر مناسب به منظور مشارکت اقوام و قبایل عراقی در حکومت و روند سیاسی این کشور و بالاخره، مذاکره با ایران و سوریه برای کاهش حمایت از گروههای رقیب در داخل عراق به نتیجه رسید و خشونت‌ها سیر نزولی خود را آغاز کرد. بر اساس گزارش دولت عراق و نیروهای متحده، از سپتامبر ۲۰۰۷ حملات به غیرنظامیان در عراق کاهش شدیدی یافت. تعداد کشته‌های آنها از ۳۵۰۰ نفر در دسامبر ۲۰۰۶ و ۲۰۰۰ نفر در اوایل ۲۰۰۷ به کمتر از ۱۴۰۰ نفر در سپتامبر ۲۰۰۷ کاهش یافت و این روند در ماههای بعد به کمتر از هزار نفر و در ژوئن ۲۰۰۸ به زیر ۵۰۰ نفر رسید و مهمنت اینکه، این کاهش تا پایان سال ۲۰۰۸ ادامه یافت (US Department of Defense, 2009: 16). مقایسه سه ماهه پایانی ۲۰۰۸ با همان دوره در سال قبل، نشان‌دهنده کاهش میزان کشته‌شدگان عراقی به میزان ۶۳٪ است.(Ibid: 21).

شاخص کشته‌های نظامیان آمریکایی و عراقی نیز نشان‌دهنده روند کاهش خشونت‌ها در عراق است. اوج حملات به نیروهای نظامی عراقی و آمریکایی به اکتبر ۲۰۰۶ و ژوئن ۲۰۰۷ برمی‌گردد که در آنها تعداد کشته‌ها به بیش از ۳۲۰ نفر در روز می‌رسید. از جولای ۲۰۰۷ کشته‌ها روند نزولی را آغاز کرد و در نوامبر ۲۰۰۷ به زیر ۱۰۰ نفر در روز رسید. هرچند در ماه مارس بار دیگر این تعداد به بالای ۱۰۰ نفر در روز افزایش یافت، اما روند کاهش دوباره ادامه یافت و در دوماه پایانی ۲۰۰۸ به کمتر از ۵۰ نفر در روز رسید که نشان دهنده کاهش درصدی این حملات نسبت به مدت مشابه در سال ۲۰۰۷ است (Ibid: 20-21).

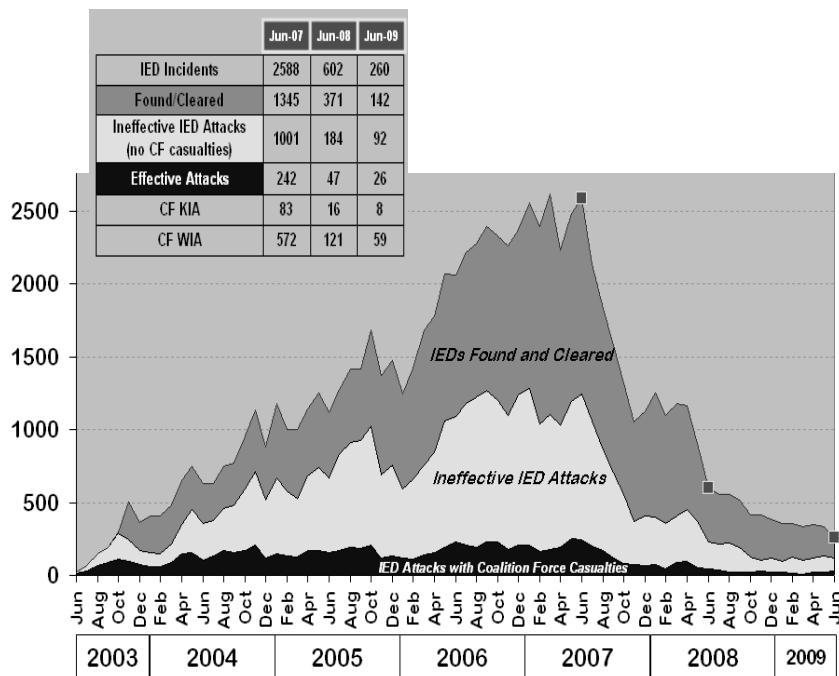
توان نیروهای شورشی نیز در عراق در حال افول است. در این مدت، بسیاری از رهبران آنها اعلام بی‌طرفی کرده‌اند و یا در حال مذاکره با دولت برای مشارکت در فرایندهای سیاسی عراق هستند و در برنامه خلع سلاح، عادی‌سازی و ادغام مجدد^۱ مشارکت می‌کنند. با گرایش و مشارکت گروه‌های سنی و شیعی در این برنامه، القاعده عراق بیش از پیش در میان مردم و گروه‌های عراقي منزوی شده است.

توان نیروهای امنیتی عراق در حال افزایش است. آنها در سه سال گذشته عملیات‌های زیادی را علیه نیروهای شورشی در عراق انجام داده‌اند. هرچند در این عملیات‌ها از نیروهای آمریکا کمک می‌گیرند، اما روز به روز واپسی‌گی آنها به حمایت آتش و لجستیک خارجی‌ها کمتر می‌شود. آنها در زمینه فرماندهی و کنترل موقوفیت‌های خوبی را به دست آورده‌اند. در پایان سال ۲۰۰۸، نیروهای امنیتی عراق مسئولیت عملیات در ۱۸ استان را بر عهده گرفتند (Ibid: IV) و قرار است به تدریج این مسئولیت را در تمام استان‌ها از نیروهای خارجی بگیرند.

بررسی شاخص‌های گوناگون امنیت، نشان‌دهنده بهبود چشم‌گیر وضعیت امنیتی در عراق از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ است. نگرانی مردم این کشور در مورد خشونت کمتر شده و آنها بیشتر در پی مسایل اقتصادی هستند. با وجود این، همانگونه که آخرین گزارش دولت بوش نتیجه‌گیری می‌کند، امنیت در عراق وضعیتی شکننده است، امکان تشدید خشونت‌ها همچنان محتمل و چالش‌های عراق بسیار زیاد است (US DoD, 2009: 28).

¹ . disarmament, demobilization, and reintegration (DDR)

نمودار حوادث و حملات در عراق



Anthony H. Cordesman, 'Iraq After the Election: Meeting the Challenges of 2010', CSIS, April 6, 2010, p. 4.

در هر حال، به موازات بهبود اوضاع امنیتی در عراق و افزایش کارآمدی سازمان‌ها و نهادهای دولتی عراق در ارائه خدمات و انجام کارویژه‌های حکومتی، دولت عراق مسئولیت‌های بیشتری را از نیروهای متحده دریافت و به سمت شکل‌گیری دولت ملی کامل پیش رفته است.

روابط عراق با آمریکا در سال ۲۰۰۸، تغییرات اساسی به خود دید. بر اساس مصوبات شورای امنیت سازمان ملل، مأموریت نیروهای متحده در عراق در پایان سال ۲۰۰۸ پایان

گرفت. آنها برای تداوم حضور خود در عراق به دنبال ترتیبات جدید دوچابنے با دولت عراق بودند. مقامات دو کشور عراق و آمریکا بعد از گفتگوهای طولانی، متن موافقت‌نامه‌ای را تهیه کردند که به قرارداد امنیتی بین عراق و آمریکا معروف شد. این قرارداد چارچوب رسمی دو کشور برای تعیین مناسبات، موقعیت و شرایط روابط نظامی- امنیتی عراق و آمریکا در آینده است. در ادامه، محورهای اساسی قرار داد امنیتی مذبور به اختصار بررسی می‌شود.

ج. قرارداد امنیتی عراق و آمریکا: ترتیبات رسمی نظامی - امنیتی دو کشور

توافق‌نامه امنیتی عراق و آمریکا که به اختصار SOFA خوانده می‌شود، وضعیت نیروهای آمریکایی در عراق و برنامه عقب‌نشینی آنها از این کشور را مشخص می‌سازد. این قرارداد در ۳۰ ماده تهیه شده و در ۱۶ نوامبر ۲۰۰۸ به تائید کابینه عراق و در ۲۷ نوامبر، به تصویب پارلمان این کشور رسید. شورای ریاست جمهوری عراق آن را در ۴ دسامبر همین سال تائید کرد. این قرارداد پس از تأیید مقامات دولت عراق در ۱۴ دسامبر از سوی جورج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا امضا شد (Stone, 12/15/2008). قرار بر این بود که توافق‌نامه امنیتی عراق و آمریکا در اواسط سال ۲۰۰۹ میلادی به رأی عمومی گذاشته شود، اما این امر تا کنون عملی نشده و تاریخ مراجعت به رأی عمومی از تاریخی به تاریخ دیگر به تعویق افتاده است و به نظر نمی‌رسد در کوتاه‌مدت چنین رفاندومی برگزار شود.

بر اساس این موافقت‌نامه، قرار است نیروهای نظامی آمریکا از ۳۰ ژوئن ۲۰۰۹ عقب‌نشینی از عراق را آغاز کنند و تا ۳۰ ژوئن ۲۰۱۰ از همه شهرها و روستاهای عراقی خارج شوند. نیروهایی که از شهرها و روستاهای خارج می‌شوند باید در مکان‌های مورد توافق که در بیرون از شهرها و روستاهای هستند، متمرکز گرددند. این پایگاه‌ها توسط کمیته مشترک هماهنگی عملیات تعیین خواهند شد. نیروهای آمریکایی تا ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ به طور کامل از عراق بیرون خواهند رفت. البته، موضوع زمان عقب‌نشینی نیروها می‌تواند با مذاکره و توافق طرفین تغییر کند.

همچنین، بر اساس این قرارداد، اولویت محکمه نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا و شهروندانی که جنایات جبران‌ناپذیری را مرتکب شوند، با دستگاه قضایی عراق است و این در حالی است که بر اساس ماده هشتم آن، جنایت باید در خارج از مأموریت و در خارج از

مکان‌های مورد توافق صورت گرفته باشد. یکی دیگر از بندهای مهم این قرارداد این است که ایالات متحده آمریکا حق استفاده از اراضی، حریم آبی و هوایی این کشور برای حمله به کشورهای همسایه را ندارد. در همین حال، مسؤولیت نظارت و کنترل حریم هوایی عراق، به محض اجرای این توافقنامه، به مقامات عراقی واگذار می‌شود.

در مورد این قرارداد امنیتی، چند تکته قابل طرح است. نخست، این قرارداد نشان می‌دهد دولت عراق دوباره به صورت دولت کامل و مسئول مورد قبول جامعه بین‌المللی و کشورهای مهاجم قرار گرفته و می‌تواند طرف قراردادهای بین‌المللی باشد و تعهدات و مسؤولیت‌هایی را بپذیرد و از حقوق دولت‌های ملی برخوردار باشد.

دوم، بر اساس این قرارداد، عراق و آمریکا ضرورتاً در حوزه‌های مختلف نظامی - امنیتی و سیاسی - اقتصادی، در تعامل نزدیک با یکدیگر هستند. آنها روابط بسیار نزدیکی با هم دارند و بر اساس الزامات بندهای مختلف قرارداد و اجرای آنها، ناگزیر به همکاری نزدیک با هم‌دیگر می‌باشند. این تعامل و همکاری، به رغم خروج نیروهای آمریکایی از عراق، در آینده قابل پیش‌بینی ادامه خواهد یافت. در بهترین حالت، دست کم ۳۰ تا ۵۰ هزار نیروی نظامی - امنیتی آمریکا در عراق باقی می‌مانند و به آموزش و پشتیبانی نیروهای عراقی می‌پردازند و از اتباع و دیپلماتهای آمریکایی در این کشور حمایت می‌کنند (Obama & Biden: Nondate). به نظر می‌رسد حتی با قبول عملی شدن عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از عراق تا پایان سال ۲۰۱۱، عراق دوره‌ای را آغاز کرده است که در آن، ایالات متحده بیش از همیشه نفوذ خواهد داشت و به سیاست‌های داخلی و خارجی آن در راستای اهداف و منافع خود جهت خواهد داد. زیرساخت نظامی و امنیتی این کشور با کمک و حمایت نیروهای آمریکایی بازسازی شده و ارتباط تنگاتنگی بین آنها به وجود آمده است.

سوم، سرمایه‌گذاری گسترده آمریکا در بخش‌های مختلف عراق و تداوم این روابط می‌تواند به نهادینه شدن مناسبات آنها در آینده منجر شود. تداوم ثبات و برقراری امنیت در عراق و بهبود وضعیت اقتصادی و معشیتی مردم نیز می‌تواند به بهبود موقعیت آمریکا در عراق کمک کند و در صورت تداوم وضع فعلی و اجرایی شدن قرارداد امنیتی عراق - آمریکا، روابط نظامی - امنیتی آنها در تعامل نزدیک با یکدیگر ادامه خواهد یافت. در چنین وضعیتی، ممکن

است عراق در مواردی به صورت بازوی نظامی - امنیتی آمریکا در منطقه عمل کند. البته این وضعیت، بیش از روابط رسمی آمریکا و عراق، به تحولات داخلی عراق و تحولات منطقه‌ای و مناسبات کشورهای منطقه با آمریکا و عراق بستگی دارد. در آینده، عراق و آمریکا سیاست منطقه‌ای همسو و هماهنگ‌تری در قبال کشورهای دیگر منطقه به خصوص جمهوری اسلامی ایران پی‌گیری خواهد کرد. این همسویی با افزایش نفوذ ملی‌گرایان و لائیک‌ها در حکومت عراق تشدید می‌شود.

چهارم، قرارداد امنیتی عراق - آمریکا با احترام به تمامیت سرزمینی و حکومت عراق تنظیم شده، اما مفاد آن به گونه‌ای است که نفوذ غیرمستقیم آمریکا بر مراکز مهم سیاست‌گذاری و اعمال فشار بر آنها را تضمین می‌کند. در صورت وجود تعارض میان دولت عراق و آمریکا، واشنگتن اهرام‌های لازم را برای اعمال فشار بر حکومت مرکزی عراق در اختیار دارد.

در نهایت، به نظر می‌رسد دولت اوباما می‌کوشد با آموزش نیروهای عراقی، هزینه‌ها و بار مسئولیت برقراری امنیت را در این کشور به خود عراقی‌ها واگذار نماید. اگر انتقال این مسئولیت به عراقی‌ها به روند کنونی افزایش امنیت و ثبات در عراق لطمه نزند و این فرایند همچنان تداوم داشته باشد، هزینه‌های آمریکا در عراق کاهش یافته و عوامل منفی تأثیرگذار بر چهره آمریکا در منطقه و جهان از بابت مسایل عراق کمتر می‌شود (See Maleki, Nov. 26, 2008).^۱ دولت جدید آمریکا درصد است با این کار بحران را در عراق کنترل کرده و به بازسازی چهره آمریکا در جهان اقدام کند.

سیاست‌ها، راهبردها و اقدامات نظامی - امنیتی دولت اوباما در عراق به گونه‌ای خواهد بود که چهره منفی از این کشور در جهان ترسیم نشود. آنها بیش از استفاده از قدرت نظامی بر قدرت نرم تأکید دارند. این دولت نمی‌خواهد در عراق و در برخورد با نیروهای مخالف به صورت مستقیم عمل کند. اقدامات آنها غیر مستقیم و به دست عراقی‌ها خواهد بود. آنها بر

۱. در بندهای مختلف این قرارداد، کمیته مشترکی وجود دارد که به اختلافات احتمالی رسیدگی می‌کند. آنها در حوزه‌های مختلف در تعامل نزدیک با یکدیگرند. نگاهی به مفاد و موضوعات قرارداد امنیتی عراق - آمریکا نشان می‌دهد این دو کشور چنان به هم پیوند خورده‌اند که اگر کسی هم بخواهد نمی‌تواند آنها را از هم جدا سازد (See Nima, November 26, 2008).

نفوذ در بخش‌های مختلف در عراق تأکید می‌کنند، بدون اینکه بخواهند عوارض و پیامدهای منفی آن سیاست‌ها و اقدامات را بر عهده بگیرند. این نوع سیاست و رفتار موجب کاهش هزینه‌ها و تلفات نظامی آمریکا در عراق شده و به مخالفت‌های داخلی در آمریکا پایان می‌دهد. در عمل، هنوز قرارداد امنیتی عراق و آمریکا نهایی نشده است. برای نهایی شدن این قرارداد لازم است علاوه بر تصویب دولت و مجلس عراق، به آرای عمومی نیز گذاشته شود. در عین حال، هر دو کشور اجرای مفاد آن را آغاز کرده‌اند. آمریکا نیروهای خود را از شهرها و آبادی‌های عراق فراخوانده و نیروهای دولت عراق کنترل آنها را در دست گرفته‌اند. تعداد نیروهای آمریکایی از ۱۵۰ هزار نفر به حدود ۸۰ هزار نفر کاهش یافته و در صورت تداوم وضع کنونی، نیروهای آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۱ از عراق خارج خواهند شد (White House, June 29, 2010).

چشم‌انداز مثبتی در عراق برای نهایی شدن این قرارداد وجود دارد. دولت نوری المالکی طرف مذاکره و تهیه‌کننده متن این قرارداد است که آن را قبل از پارلمان به تصویب رساند و با رایزنی‌های فراوان، در تصویب آن از سوی پالمان مؤثر بود. نماینده این دولت با مراجع حوزه علمیه نجف بخصوص آیت‌الله العظمی سیستانی دیدار و آنان را به عدم مخالفت با این قرارداد متقاعد ساخت. موفقیت حزب مالکی در انتخابات استانی و پارلمانی عراق در سال ۲۰۰۹ نشان داد که مردم عراق نیز از عملکرد دولت او راضی هستند (International Crisis Group, 2009). این موفقیت کم‌ویش در انتخابات سال ۲۰۱۰ تکرار شد و «ائتلاف دولت قانون» به رهبری مالکی، جایگاه مناسبی را در میان ائتلاف‌های انتخاباتی به دست آورد (Cordesman, April 6, 2010: 2). نتایج این دو انتخابات موقعیت مالکی را در حد یکی از زمامداران مطرح عراقی، تثبیت کرده است. با توجه به اینکه یکی از مهمترین و حساس‌ترین اقدامات این دولت، تهیه و تصویب قرارداد امنیتی عراق و آمریکاست، به نظر می‌رسد در صورتی که رویداد غیرقابل پیش‌بینی در عراق به وقوع نپیوندد، این قرارداد عملاً نهایی شده و چارچوبی برای تنظیم مناسبات عراق و آمریکا در آینده خواهد بود.

د. سیاست‌های اوباما و آینده مناسبات نظامی - امنیتی عراق و آمریکا

مناسبات نظامی - امنیتی عراق و آمریکا، جدا از تحولات عراق، متأثر از نگرش، رویکرد و سیاست زمامداران آمریکاست که تصمیم‌گیرنده نهایی در کاخ سفید هستند. نگاهی به سیاست و راهبرد دولت اوباما که دست کم تا پایان سال ۲۰۱۲ در مصدر امور قرار دارد، می‌تواند در شناخت بهتر روابط و مناسبات آمریکا با عراق راهگشا باشد.

پیروزی اوباما در انتخابات ۲۰۰۸ آمریکا که با شعار تغییر وارد مبارزات انتخاباتی شده بود، آغاز مرحله جدیدی در سیاست خارجی این کشور در برابر جهان و عراق است. هرچند در نگاه کلی، سیاست دولت اوباما نیز در قالب نظام سیاسی آمریکاست و در پی تامین اهداف و منافع این کشور می‌باشد و به شدت تحت تأثیر ساختارها و روندهای گذشته است. از این نظر، سیاست اوباما نیز نوعی تداوم سیاست دولت بوش ارزیابی می‌شود؛ اما در عمل تفاوت‌های قابل توجهی بین سیاست‌های آمریکا در قبال عراق وجود دارد که از همان دوران مبارزات انتخاباتی آمریکا به چشم می‌آمد و در این مدت نیز تاحدودی بروز یافته است. نگاهی به تفاوت‌ها و تشابه‌ها و تداوم‌ها و تغییرات سیاست آمریکا در دو دولت بوش و اوباما می‌تواند در روشن‌شدن چشم‌انداز مناسبات نظامی - امنیتی دو کشور در آینده مفید باشد.

روابط نظامی امنیتی عراق و آمریکا در کوتاه‌مدت و میان‌مدت به شدت تحت تأثیر میراث دولت بوش در حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ و برداشت رهبران جدید این کشور از اوضاع عراق و هزینه‌های آمریکا در جنگ با تروریسم قرار دارد.

جنگ علیه تروریسم و به طور مشخص دو جنگ عراق و افغانستان، میراث نخست دولت بوش و چهره منفور آمریکا در جهان، میراث دوم بوش در خارج است. دولت اوباما با هدف تغییر در سیاست آمریکا روی کار آمد. دموکرات‌ها به شدت متقد سیاست خارجی بوش در این دو زمینه بودند. هر دوی این چالش‌ها همچنان برای امنیت و منافع ملی آمریکا مشکل‌ساز هستند و هر دولتی که در کاخ سفید باشد، باید به دنبال راه حلی برای مقابله با آنها باشد. نگاهی به سیاست بوش در این دو مورد و تفاوت آنها با سیاست‌های اوباما می‌تواند راهی برای بررسی چشم‌انداز مناسبات نظامی - امنیتی آمریکا و عراق در آینده باشد.

سیاست دولت بوش در جنگ علیه تروریسم، در قالب رهنامه بوش مطرح شد. بر اساس این رهنامه، گروه‌های تروریستی، دولت‌های سرکش و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، سه تهدید اساسی امنیت ملی آمریکا در جهان هستند. از نظر دولت بوش، راهبرد بازدارندگی در قبال گروه‌های تروریستی نمی‌تواند کارساز باشد. این گروه‌ها برخلاف دولت‌های ملی فاقد سرزمه‌ی و جمیعت و مسئولیت در برابر تأمین امنیت آنها هستند و از این‌رو، تهدید به اقدام تلافی‌جویانه که اساس سیاست بازدارندگی است و در دوره جنگ سرد سیاست این کشور در برابر قدرت‌های متخاصل بود، نمی‌تواند سیاست کارآمدی باشد (Record, July 8, 2004).

بنابراین، آمریکا در برابر تهدید گروه‌های تروریستی نمی‌تواند منتظر اقدام آنها باشد. خطر تهدیدات آنها خیلی وحشتناک‌تر از آن است که آمریکا اجزاً دهد حمله نخست از سوی آنها عملی شود. بنابراین، دولت بوش قبل از اینکه آنها به چنان مرحله‌ای برسند که علیه آمریکا دست به عملیات تروریستی بزنند، باید اقدام کند و با جنگ پیشگیرانه ضربه قاطع و خردکننده به توان آنها وارد سازد (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۲۱۲).

حمله دولت بوش به عراق و افغانستان در قالب رهنامه حمله پیشگیرانه عملی شد که نه مبنای حقوقی قابل قبول بین‌المللی دارد (See Shiner & Williams, 2008) و نه در عمل چندان موفق از آب درآمد. اقدام یک‌جانبه‌گرایانه دولت بوش در حمله به عراق با انتقادات گسترده جهانی روبرو شد و این انتقادات با فرسایشی شدن جنگ و افزایش تلفات تشدید شده و با آشکارشدن برخی جریانات و رویدادها به اوج خود رسید. ماجراهی شکنجه عراقی‌ها در زندان ابوغریب، و متهمنان به عملیات تروریستی در زندان گوانتانامو و مهمتر از همه، مشخص شدن نادرستی اتهامات دولت بوش به رژیم صدام در مورد تلاش برای دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی که مبنای حمله به این کشور بود، موجب رسوایی دولت بوش در جهان و بدنامی بیش از پیش آمریکا در نزد افکار عمومی جهان و مردم آمریکا شد (Pew, 2006/23/05).

متحده اروپایی ایالات متحده، مردم این کشور، متخصصان و مراکز فکری و معرفتی در آمریکا¹ مخالفت خود را به طرق گوناگون با ادامه سیاست دولت بوش در عراق اعلام کردند

1 . expert cognoscenti think

(2008: 12&20 Drezner,) آنها بر این باورند که دولت بوش در شناخت فضای جدید، تهدید تروریسم و نحوه شکل‌گیری و قدرت‌یابی آن به خطأ رفته و در نتیجه، راهبرد نظامی آن به جای مقابله با تروریسم، به تقویت آن منجر شده است. از دیدگاه این گروه، در عمل، رویکرد و برخورد نظامی آمریکا با تروریسم نه تنها به نابودی آنها در جهان منجر نشده، بلکه عراق و افغانستان را به بهشت تروریست‌ها تبدیل کرد است. این سیاست تندروها را در جهان اسلام تقویت نموده و مهر تائیدی بر ادعاهای آنها در نزد ملل اسلامی زده است (Mazzetti, Sep 24, 2006).

در جهان اسلام، تروریسم در نفرت از آمریکا ریشه دارد. تندروها با ایجاد نفرت از آمریکا به عضوگیری در میان جوانان مسلمان دست زده و در میان مسلمانان به جمع‌آوری کمک‌های مالی می‌پردازند. حمله آمریکا به عراق و افغانستان نه تنها این نفرت را کاهش نداد، بلکه به شدت به آن دامن زد و موجب شد دولت بوش در عرصه قدرت نرم نیز بازی را به رقیب خود واگذار کند (Munslow & O'Dempsey, 2009: 4).

در سال ۲۰۰۶، نتایج یک نظرسنجی از مردم آمریکا نشان داد که ۸۳٪ از آمریکائیان نگران سیاست و عملکرد آمریکا در امور جهانی هستند. اغلب مردم این کشور نگران موقعیت آمریکا در جهان بودند. به صورت صریح، عراق عامل اصلی این نگرانی بود. طبق نظرسنجی شبکه CBS در نوامبر ۲۰۰۶، سه چهارم مردم آمریکا نحوه مدیریت امور عراق از سوی رئیس جمهور را قبول نداشتند. تنها ۴٪ از پرسش‌شوندگان از سیاست آمریکا در عراق حمایت می‌کردند. در سال ۲۰۰۷، جریان بزرگی از مردم آمریکا سیاست آمریکا در عراق و رهبری آمریکا در جنگ جهانی علیه تروریسم را رد کردند (Drezner, 2008: 12).

نگرش مردم آمریکا به عملکرد دولت بوش به حدی منفی بود که جمهوری‌خواهان به شدت نگران آن شدند که این موضوع به عاملی تأثیرگذار بر انتخابات ۲۰۰۸ تبدیل شود و موجب شکست نامزد آنها در انتخابات گردد. سناتور مک‌کین نامزد این حزب تلاش کرد دیدگاه متفاوتی از دولت بوش در مورد عراق ارائه دهد، اما به رغم همه این تلاش‌ها، همراهی اولیه آن با سیاست بوش در عراق و عضویتش در این حزب، عنصری تأثیرگذار در نتیجه انتخابات این کشور بود (Jackson, 2008/07/21).

اویاما در مبارزات انتخاباتی بر عقب‌نشینی آمریکا از عراق تأکید داشت. او از ابتدای حمله آمریکا به عراق با آن مخالف بود و در سال ۲۰۰۲ اعلام کرد که حمله به عراق موجب درگیری، هزینه‌ها، و پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی در برای آمریکا خواهد شد (Obama, 2008).

اویاما حمله آمریکا به عراق را انحراف در سیاست مبارزه این کشور با تروریسم می‌داند که با بیرون‌آوردن نیروهای آمریکایی از عراق و تقویت مبارزه با تروریسم در افغانستان و پاکستان پایان می‌یابد. اویاما معتقد است میدان اصلی نبرد با تروریسم افغانستان است و آمریکا و متحدان آن باید بر این منطقه تأکید و تمرکز نمایند.

از نظر اویاما در مبارزه با تروریسم، عراق اولویت چندانی ندارد و نبرد نیروهای آمریکایی در این کشور به دلیل انحراف در وظایف، به درازا کشیده است. او پس از پیروزی در انتخابات با اعلام سیاست‌های دولت خود در عراق خطاب به مردم و دولتمردان عراقی تصريح کرد: «نیروهای آمریکایی نمی‌توانند تا ابد در خیابان‌های بغداد نگهبانی بدهند و امنیت آن کشور را تأمین نمایند» (Raddat & Martinez, June 30, 2009).

ایراد دیگری که اویاما در طول مبارزات انتخاباتی به دولت بوش وارد می‌کرد، پیامدهای زیان‌بار سیاست یک‌جانبه بوش در جهان و ایجاد نفرت عمومی از این کشور در میان ملت‌های دیگر جهان بود. اویاما بر این عقیده است که رفتار نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی، ضربه شدیدی بر اعتبار آمریکا در جهان وارد کرده است. آمریکا به شدت نیازمند بازسازی و بازیابی اعتماد دوباره خود در میان ملت‌های دیگر است (Randall, 2008/9: 11).

از نظر مخالفان دولت بوش که در انتخابات ۲۰۰۸ دیدگاه‌های خود را مطرح و آن را به تائید مردم آمریکا رساندند، آمریکا در مبارزه با تروریسم باید به عامل محوری آن که بدنام بودن آمریکا در جهان و وجود نفرت گسترشده از آن است، توجه کند. حمایت از حکومت‌های فاسد، استفاده گسترشده از نیروی نظامی و رویکرد یک‌جانبه‌گرایانه در روابط با کشورهای دیگر، عوامل مهم گسترش نفرت از آمریکا در جهان شده‌اند. تشخیص آنها در مورد علت تروریسم با درک نومحافظه‌کاران متفاوت است. اویاما بر این باور است که راه اساسی جلوگیری از گسترش تروریسم در جهان، کاهش نفرت از آمریکاست که با تغییر سیاست‌های آمریکا در

برخورد با ملل دیگر، احترام به حقوق و ارزش‌های آنان و اتخاذ رویکرد چندجانبه در اعمال سیاست خارجی میسر است (Werz, January 25, 2009).

هدف اساسی دولت اوباما در سیاست خارجی، احیای دوباره موقعیت آمریکا در جهان از طریق بازسازی چهره آن در نزد ملت‌های دیگر است. دولت اوباما تلاش می‌کند آثار، علائم و نشانه‌های منفی دولت بوش را که به حینیت این کشور در نزد ملل دیگر لطمہ زده است، از سیاست و عملکرد آمریکا در جهان حذف کند. کنترل عملکرد سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی آمریکا در برخورد با اعضای گروه‌های تروریستی و ارائه چهره‌ی انسانی از رفتار آمریکا با این افراد در آمریکا و کشورهای دیگر که در دوره بوش به رسوایی‌ها و اعتراضات زیادی در داخل و خارج آمریکا منجر شد، از اقدامات اساسی اوباما در کاخ سفید است که از فردای بر عهده گرفتن ریاست جمهوری آن را شروع کرده است.^۱

منطق سیاست خارجی دولت اوباما بیشتر بین‌الملل‌گرایی لیرال است. بر اساس چنین منطقی، امنیت ملی آمریکا صرفاً موضوع نظامی نیست. قدرت نظامی کارآیی محدودی دارد و مقاومت‌آفرین است. قدرت آمریکا محدود و تا حدودی به عوامل محیطی وابسته است. امنیت کشورها با همکاری همدیگر تأمین و تقویت می‌شود. همکاری جهانی نیازمند وجود نهادهای بین‌المللی کارآمد و همکاری همه کشورها به خصوص کشورهای قدرتمند با آنهاست (کلاهان، ۱۳۸۷: ۱۷۲). بر پایه چنین رویکردي، دولت اوباما در سیاست خارجی به ابعاد غیرنظامی و جهانی امنیت بیش از پیش توجه می‌کند. قدرت نرم جایگاه بالاتری یافته و به صورت هوشمندانه، از قدرت سخت و نظامی آمریکا در موارد ضروری استفاده می‌شود. چندجانبه‌گرایی و جلب همکاری قدرت‌های بزرگ و کشورهای دیگر در برخورد با مسایل و مشکلات به وجه غالب سیاست خارجی آمریکا در جهان و در مورد مشکلات، آن در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه تبدیل شده است. دیپلماسی جایگاه بالاتری یافته و تلاش می‌شود از

۱. فرمان او در تعلیق اخذ اعتراف از اعضای القاعده در زندان گوانتانامو در فردای ورود به کاخ سفید، دستور تعطیلی زندان‌های سیا در خارج از آمریکا و افشای اسناد شکنجه مخالفان در دوره دولت بوش، از جمله اقداماتی است که دولت اوباما تا کنون در این راستا انجام داده است.

نفوذ دیگر کشورها برای حل و فصل مشکلات استفاده شود. به طور خلاصه، تعامل^۱ اصل محوری و هدایت‌کننده در سیاست خارجی دولت اوباماست (Obama, April 24, 2007). این تعامل ممکن است با همه کشورهای منطقه باشد یا به تعامل با دیگران برای اعمال فشار علیه تعدادی از آنها محدود شود که مشخصاً در اقلیت خواهد بود.

ه. سیاست و عملکرد دولت اوباما در عراق

بر اساس رویکرد و اصول اساسی سیاست خارجی اوباما، آمریکا سیاست خارجی خود را در برابر عراق مورد بازبینی قرار داد. در عین حال، این امر به معنی تغییر اهداف اساسی آمریکا در عراق نیست. در رویکرد دولت اوباما به عراق، اهداف اساسی آن تغییر نکرده است. مقابله با خطر تروریسم و حفظ موقعیت آمریکا در منطقه حساس خاورمیانه و جهان، حفظ تداوم جریان صدور نفت از خلیج فارس به کشورهای صنعتی و حمایت از امنیت اسرائیل و متحدان منطقه‌ای آن، همچنان نقش تعیین‌کننده در سیاست خارجی آمریکا دارند. در عین حال، در سیاست جدید آمریکا در منطقه رویکرد، شیوه‌ها و اولویت آن از یکجانبه‌گرایی و قدرت نظامی به سوی بهره‌گیری از قدرت نرم و چندجانبه‌گرایی متحول شده تا نحوه تأمین اهداف آمریکا در عراق نه تنها به چهره آن در منطقه و جهان لطمه نزند و نفرت از آمریکا را تشیدید نکند، بلکه به بازسازی چهره آن در جهان اسلام کمک نماید.

رویکرد دولت اوباما در جهان و به طور مشخص در عراق، رویکردی کمتر نظامی و بیشتر چندجانبه‌گرایانه و با تأکید بیشتر بر حقوق بشر و دموکراسی است. در مورد گسترش دموکراسی و حمایت از حقوق بشر در جهان، بین دولت بوش و دولت اوباما تفاوت زیادی وجود ندارد، مگر از منظری که آنها به این موضوع نگاه می‌کنند. هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه در آمریکا، دموکراسی و حقوق بشر را جزو ارزش‌های آمریکا می‌دانند و در سیاست خارجی آن را لحاظ می‌کنند؛ اما در نگرش آنها به این موضوع تفاوت‌هایی هست که موجب تفاوت در رفتارشان می‌شود. جمهوری خواهان از منظر واقع‌گرایی به حقوق بشر و دموکراسی می‌نگرند و گسترش آنها را برای تقویت امنیت ملی آمریکا از طریق صلح

1. engagement

دموکراتیک ضروری می‌دانند (Apodaca, 2006). در حالیکه دموکرات‌ها از جمله دولت اوباما، ضمن تأکید بر صلح دموکراتیک، به حفظ و گسترش دموکراسی در جهان از منظر بین‌الملل گرایی نگاه می‌کنند. از نظر دولت اوباما، تقویت امنیت مشترک با سرمایه‌گذاری بر شأن انسانی مشترک امکان‌پذیر است. در نگاه دولت جدید، گسترش دموکراسی در جهان از طریق سرمایه‌گذاری اساسی بر مبارزه با فقر و فراهم‌آوردن بستر لازم برای تولید ثروت بیشتر در جهان امکان‌پذیر است (Obama & Biden, Nondate).

این دیدگاه تفاوت قابل توجهی با دیدگاه دولت بوش دارد. در دولت بوش، مبارزه با تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، شیوه‌های سخت‌افزاری و بهره‌گیری از نیروهای نظامی، در اولویت سیاست خارجی آمریکا قرار داشت. استفاده از توان نظامی آمریکا و قدرت آن در این راه رویکرد غالب بود و کمتر با کشورهای دیگر مشورت می‌شد و یا به همکاری و هماهنگی آنها در این راه بهای اندکی قایل بودند.

در نگاه دولت اوباما، همکاری کشورهای اروپایی در منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، مبارزه با تروریسم و برقراری امنیت و آرامش در عراق و افغانستان نقش مؤثری دارند. آنها با همکاری هم می‌توانند از پس معضلات امنیتی جهان برآیند و ارزش‌های دموکراتیک را توسعه دهند. بنابراین، سیاست اوباما در افغانستان با جلب همکاری متحده‌ی آمریکا پیش خواهد رفت و در عراق نیز در صورت بدترشدن اوضاع، اقدامات چندجانبه محتمل‌تر است (Feaver, June 1, 2010). در عین حال، در صورت تداوم ثبات و برقراری امنیت نسبی، دولت آمریکا به دلیل هزینه‌هایی که تا کنون در عراق متتحمل شده است، اجازه نخواهد داد اروپائیان در دستاوردهای آن شریک شوند و یا حاصل این سرمایه‌گذاری را مال خود کنند.

در عمل، دولت اوباما با ارائه طرحی، برنامه عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از عراق را اعلام کرد. بر اساس این طرح، تنها ۵۰ تا ۳۵ هزار نیروی آمریکایی در عراق باقی خواهد ماند. فرماندهان آمریکایی خواستار مدت زمان بیشتری برای عقب‌کشیدن نیروهای آمریکایی از عراق هستند، اما اوباما می‌گوید ما به تدریج تا ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ نیروهای خود را از عراق خارج خواهیم کرد. این زمان در توافقنامه امنیتی دو کشور آمده است. نیروهای باقی‌مانده آمریکا

نقش مشاوره، آموزش و تجهیز نیروهای عراقی را بر عهده خواهند داشت. آنها از عملیات نظامی عراق در داخل این کشور حمایت خواهند کرد و به مقابله با تروریسم پرداخته و از موقعیت دیپلماتیک آمریکا در این کشور پشتیبانی خواهند کرد (Baker, February 27, 2009).

دولت اوباما برای حل مشکلات عراق به راه حل نظامی اعتقاد ندارد. اوباما دولت عراق را مسئول برقراری امنیت در این کشور می‌داند که باید با گسترش مشارکت همه گروه‌ها و اقوام عراقی تشکیل شود و با حمایت آمریکا تقویت و به دولتی کارآمد تبدیل گردد. آمریکا با اعمال فشار بر دولت مالکی سعی دارد حل مشکلات عراق را به دولت آن کشور واگذار نماید و نیروهای آمریکایی را صرفاً به نیروهای آموزش‌دهنده و پشتیبانی‌کننده تبدیل کند (Obama-Biden, January 21, 2009). تداوم ثبات و آرامش در عراق و کاهش میزان خشونت‌ها در عراق از سال ۲۰۰۷ تا کنون از یک طرف و تداوم بحران افغانستان از سوی دیگر، موجب خروج هرچه سریع‌تر نیروهای نظامی آمریکا از عراق خواهد شد. در همین حال، دولت اوباما و کنگره آمریکا به صراحت اعلام کرده‌اند آمریکا نیازی به ایجاد پایگاه نظامی دائمی در عراق ندارد (FCNL, 12/09/2008). البته، این رویکرد به معنای ترک عراق از سوی آمریکا نیست. آمریکا نفوذ خود را در عراق در آینده میان‌مدت حفظ خواهد کرد و برنامه مراکز تصمیم‌گیری، حفظ موقعیت آمریکا در عراق در یک دوره زمانی بلندمدت است تا بتواند با استفاده از این موقعیت، امور منطقه را در راستای سیاست‌ها و اهداف و منافع آمریکا هدایت کند.

جهت‌گیری متفاوت دیگر اوباما در عراق، نگاه منطقه‌ای به موضوع و حل این مشکل از طریق همکاری با کشورهای دیگر منطقه است. دولت اوباما بر اساس یافته‌های گزارش بیکر - همیلتون که در تهیه آن وزیر دفاع آمریکا، رابت گیتس، هم نقش داشت، در پی مذاکره دوچانبه و چندچانبه با همسایگان عراق از جمله ایران و سوریه و کشورهای عرب است تا همه آنها را به بهبود روابط با دولت عراق تشویق کند و متلاuded به جلوگیری از کمک به شکل‌گیری و تشدید خشونت در عراق سازد.

جنبه دیگر سیاست دولت اوباما در عراق، بهبود روابط جهان عرب با دولت جدید عراق است. این بهبود ممکن است از طریق روی کار آوردن دولت سکولار و ملی‌گرا در عراق صورت گیرد و یا با گسترش ایران‌هراسی و ایجاد نوعی اجماع علیه ایران در منطقه از طریق

بر جسته‌سازی قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در عراق، گروه‌های فلسطینی و لبنانی و یا طرح تهدیدات ناشی از فعالیت‌های هسته‌ای ایران عملی شود. تا زمانی که مناسبات ایران و آمریکا به شکل فعلی است، آمریکا از عراق به عنوان نیروی مهارکننده ایران استفاده خواهد کرد. این سیاست در قالب مبارزه با تروریسم، مقابله با نیروهای تندرو اسلامی، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و یا به شکل ایجابی، ایجاد دولت‌های دمکراتیک و میانه‌رو در برابر دولت‌های تندرو اعمال خواهد شد.

رویکرد کمتر نظامی و چندجانبه اویاما در عراق، علاوه بر نگرش رهبران جدید آمریکا، متأثر از ضرورت عینی در قالب گسترش درگیری‌ها در افغانستان و پاکستان نیز می‌باشد. اویاما در دوره انتخابات ریاست جمهوری، بر گسترش نیروهای آمریکا در افغانستان تأکید داشت و در عمل نیز از زمان روی کار آمدن دولت جدید، بحران در دو کشور افغانستان و پاکستان تشدید شده است. اویاما در دوره زمامداری خود، توجه و توان نظامی آمریکا را به پاکستان و افغانستان معطوف ساخته و در عمل، برای اجرای وعده‌های انتخاباتی خود و جلوگیری از تشدید نارضایتی در آمریکا ناگزیر به بازگرداندن سربازان این کشور از عراق شده است.

با وجود این، مطمئناً خروج نیروهای آمریکایی از عراق بدون کسب اطمینان از برقراری آرامش، ثبات و امنیت در این کشور نخواهد بود. اویاما ناگزیر به حفظ دستاوردهای حمله پرهزینه دولت بوش در عراق است. به نوشته کریستن براوس در مقاله «جورج اویاما» در مجله فارین پالسی، «اویاما رئیس جمهور موفقی خواهد بود، نه به این دلیل که سیاست خارجی بوش را به طور کامل تغییر خواهد داد، بلکه به این خاطر که سیاست خارجی بوش را به صورت گسترده‌ای ادامه خواهد داد» (Brose, 2009).

عنصر مهم دیگری که می‌تواند بر مناسبات نظامی – امنیتی عراق و آمریکا تأثیر بگذارد و روند خروج نیروهای آمریکایی از عراق را کند نماید یا به تدوام و تقویت پایگاه‌های نظامی آمریکا در این کشور کمک کند، مناسبات ایران و آمریکا است. اگر سیاست‌های بوش جایگاه عراق در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را شکل داد و قرارداد امنیتی بین عراق و آمریکا مناسبات رسمی دو کشور را رقم می‌زند، به نظر می‌رسد وضعیت آمریکا در افغانستان و مناسبات ایران و آمریکا بیشترین تأثیر را بر مناسبات عراق با آمریکا در آینده خواهد گذاشت.

به موازات تثیت وضعیت امنیتی و سیاسی در عراق و بهبود اوضاع نظامی آمریکا در افغانستان و پاکستان، توجه سیاست آمریکا در منطقه به سمت جمهوری اسلامی ایران معطوف خواهد شد. با توجه به روند تحولات عراق در سه سال گذشته و تشدید اختلافات میان ایران و آمریکا به نظر می‌رسد، عراق در آینده، در برابر ایران نقش کشور موازن‌دهنده را ایفا خواهد کرد. روی کار آمدن نیروهای ملی‌گرا و سکولار در عراق به دوری عراق از ایران منجر می‌شود و در صورت بهبود وضعیت سیاسی و امنیتی و احیای روحیه ملی‌گرایی در میان عراقی‌ها، این فرایند تشدید می‌شود. عراق همواره خود را دروازه شرقی جهان عرب تصویر کرده است که می‌تواند مانع تهدیدات ایرانی‌ها و شیعیان علیه جهان عرب باشد. احیای این تصویر برای عراقی‌ها به خاطر قدرت‌گرفتن شیعیان در داخل این کشور سخت است، اما نباید جنبه قومی آن نادیده گرفته شود. به ویژه اگر این مؤلفه داخلی با حمایت منطقه‌ای و به ویژه حمایت آمریکا از آن همراه باشد.

بدترشدن روابط ایران و آمریکا، این فرصت را برای عراق فراهم خواهد کرد که به شکل جدید به بازسازی نقش خود در برابر ایران اقدام کند. این بازسازی با حمایت اعراب و تعمیق مناسبات سیاسی - امنیتی عراق و آمریکا میسر می‌شود. اگر ایران و آمریکا نتوانند مناقشات خود را به شیوه مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند و مناسبات آنها به مراحل حادتری برسد، فشار آمریکا بر عراق برای ایفای نقش قدرتمندتر در برابر ایران افزایش خواهد یافت. در همین حال، بهبود روابط دو کشور و به ویژه همکاری ایران و آمریکا در مبارزه با طالبان در افغانستان، می‌تواند نتیجه معکوس به بار آورده و به کاهش فضای نظامی‌گری در منطقه و در نتیجه، تغییر مناسبات آمریکا و عراق از حالت نظامی - امنیتی به سیاسی - اقتصادی متنه شود.

نتیجه‌گیری

بررسی روند تحولات عراق، نگرش‌ها و رویکردهای دولت اوباما و تحولات منطقه، نشان می‌دهد در کوتاه و میان‌مدت، نقطه ثقل تحولات نظامی در منطقه از عراق به سوی دو کشور افغانستان و پاکستان منتقل می‌شود. کاهش تنش‌ها در عراق به مقامات آمریکایی این فرصت را

می‌دهد که نیروهای خود را از این کشور خارج سازند و در مورد مناسبات نظامی خود با عراق تغییراتی را ایجاد نمایند.

طبق قرارداد امنیتی عراق و آمریکا، خروج نیروهای آمریکایی از عراق تا پایان سال ۲۰۱۱ تکمیل می‌شود. این خروج به تدریج صورت می‌گیرد. در این مدت، از مأموریت عملیاتی نیروهای آمریکایی کاسته شده و بر مأموریت آموزشی، پشتیبانی و حمایت از دیپلمات‌ها و اتباع آمریکایی در عراق تمکز بیشتری می‌شود.

دولت اوباما در عراق تلاش خواهد کرد برخورد مستقیم و نظامی آمریکا با نیروهای شورشی و به طور کلی، مردم عراق را کمتر کرده و هزینه‌های انسانی و نظامی آمریکا را کاهش دهد. در راهبرد جدید آمریکا در عراق، استفاده از قدرت نرم و نیروهای عراقی و دیپلماسی منطقه‌ای، جایگاه مهمی دارند. دولت اوباما به تناسب افزایش امنیت و ثبات در عراق می‌کوشد در حوزه وظایف و عملکرد نیروهای نظامی آمریکا، از سطح عملیاتی به سطح پشتیبانی و در حوزه راه حل مسایل، از سطح ملی به سطح منطقه‌ای و در رویکرد، از یکجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی، و در ابعاد روابط و مناسبات بین بغداد – واشنگتن، از بعد نظامی به بعد سیاسی – اقتصادی گرایش بیشتری یابد.

چشم‌انداز مناسبات نظامی – امنیتی عراق و آمریکا، متأثر از روند تحولات در داخل عراق، نگرش و بینش دولت جدید در آمریکا و تحولات جدید در مناسبات منطقه‌ای به ویژه منازعه و درگیری در افغانستان و پاکستان و مناسبات آمریکا با جمهوری اسلامی ایران قابل طرح است.

در عراق، روند تحولات در سال پایانی بوش و سال اول دولت اوباما نشان داد راهبرد جدید آمریکا در عراق مؤثر افتاده، خشونت‌ها تا حدودی کنترل شده و تنش‌ها در حال فروکش‌کردن هستند. تداوم این روند زمینه بیشتری برای خروج نیروهای آمریکایی از عراق فراهم می‌آورد. بر اساس توافقات صورت‌گرفته و سیاست اعلامی دولت آمریکا، خروج نیروهای نظامی آمریکا تا اوت ۲۰۱۰ عملی شده و تا پایان سال ۲۰۱۱، به پایان می‌رسد. در عین حال، خروج نیروهای نظامی آمریکا از عراق به معنای پایان حضور آمریکا در عراق نیست.

خروج آنها به معنای آغاز مرحله جدیدی در مناسبات نظامی و سیاسی دو کشور است که در آن، جنگ و خشونت کنترل شده و آمریکا به اندازه کافی ابزار لازم برای اعمال نفوذ در عراق را دارد. در دوره جدید، عراق به کشور متحده آمریکا تبدیل خواهد شد. این اتحاد متاثر از نیروهایی که در عراق روی کار می‌آیند و وضعیتی که بر مناسبات ایران و آمریکا حاکم است، شکل خواهد گرفت. به هر میزان که نیروهای ملی‌گرای، سکولار و یا سنی مذهب در عراق قدرت و نفوذ بیشتری در حکومت داشته باشند، روابط بغداد با آمریکا قوی‌تر و ضد ایرانی‌تر خواهد بود. در مقابل، هر قدر نیروی‌های شیعی و دیوان‌سالار در عراق قدرت و نفوذ بیشتری داشته باشند، مناسبات آنها با تهران بهتر و سیاست‌شان مستقل‌تر خواهد بود.

در صورت بدتر شدن روابط ایران و آمریکا، موقعیت عراق در منطقه به دلیل نفوذ آمریکا در این کشور و روابط نزدیک دولتمردان عراقی با جمهوری اسلامی ایران، بسیار حساس خواهد شد. در قرارداد امنیتی، تلاش عراقی‌ها و فشار ایران بر عدم استفاده از قلمرو عراق برای حمله به کشور ثالث از سوی آمریکا، ناظر بر چنین وضعیتی است. در صورت بدتر شدن مناسبات ایران و آمریکا، طیفی از سیاست استفاده از سرزمین عراق علیه ایران تا استفاده از قدرت عراق برای مهار نفوذ ایران در منطقه قابل طرح است.

با توجه به نگرش دولت اوباما و تلاش آن برای کاهش نفرت از آمریکا در جهان و استفاده از قدرت نرم و دیپلماسی، تداوم آرامش نسبی در عراق می‌تواند به کاهش حضور نیروهای نظامی آمریکا در عراق و عدم تأسیس پایگاه‌های نظامی دائمی در این کشور منجر شود. در عین حال، تشدید تنش‌ها در عراق و یا افزایش تنش در مناسبات ایران و آمریکا، روند موجود را کند نموده و جریان رقیب در آمریکا را که به دنبال ایجاد پایگاه‌های نظامی در عراق و استفاده بیشتر از قدرت نظامی در منطقه است، در موقعیت بهتری قرار می‌دهد.

بنابراین، دولت اوباما تلاش خواهد کرد با تداوم حمایت و پشتیبانی از نیروها و حکومت عراق، توان این کشور را در زمینه تأمین و حفظ ثبات افزایش داده و بستر مناسبی برای خروج آرام نیروهای آمریکا از عراق فراهم آورد. این سیاست زمانی اجرا می‌شود که آسیبی بر موقعیت و نفوذ این کشور در عراق و منطقه وارد نشود.

منابع

۱. کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷)، منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا، ترجمه داود غرایاق زندی، و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.
۲. بیزان فام، محمود (به اهتمام)، (۱۳۸۷)، راهبرد امنیت ملی آمریکا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
3. Apodaca, Clair (2006); **Understanding U.S. Human Rights Policy: a Paradoxical Legacy**, New York: Taylor & Francis Group.
4. Baker, James A. and Hamilton, Lee H. (2006); **The Iraq Study Group Report: The Way Forward - A New Approach**, Washington D. C.: The Iraq Study Group, 2006.
5. Baker, Peter (February 27, 2009); With Pledges to Troops and Iraqis, Obama Details Pullout, **the New York Times**.
6. Brose, Christian (January/February 2009); 'The Making of George W. Obama', **Foreign Policy**; Available at: http://www.foreignpolicy.com/story/cms.php?story_id=4588
7. Cordesman, Anthony (April 6, 2010); 'Real Results of Iraqi Election', **CSIS**; Available at: www.humansecuritygateway.com/.../CSIS_RealResultsIraqElection.pdf
8. Cordesman, Anthony H. (April 6, 2010); 'Iraq after the Election: Meeting the Challenges of 2010', **CSIS**.
9. **Davis, John (2006)**; Presidential Policies and the Road to the Second Iraq War: From Forty One to Forty Three, Ashgate Publishing.
10. Dodge, Toby (2003); **Inventing Iraq: The Failure of Nation Building and a History Denied**, New York: Columbia University Press.
11. Drezner, Daniel W. (2008); 'The Future of US Foreign Policy', **US Foreign Policy**, IPG. Available at: http://media.washingtonpost.com/wp-srv/politics/ssi/polls/postpoll_072307.html,
12. FCNL (12/09/2008); 'If the U.S. is ultimately leaving Iraq, why is the military expanding its bases there?'; Available at: <http://www.fcnl.org/iraq/bases.htm>
13. Feaver, Peter (June 1, 2010); 'Assessing a Benchmark in Obama's 'Yes, But' Strategy', **Foreign Policy**, Available at: http://shadow.foreignpolicy.com/posts/2010/06/01/assessing_a_benchmark_in_obama_s_yes_but_strategy
14. International Crisis Group (27 January 2009); 'Iraq Provincial Elections: the Stakes', **Middle East Report**, No. 82.
15. Jackson, David (2008/07/21) 'McCain: Policy on Iraq Hasn't Changed', **USA Today**.
16. Katzman, Kenneth (2005); 'Iraq: Elections and New Government', **CRS Report for Congress**. Available at: fpc.state.gov/documents/organization/50254.pdf

17. **Leffler Melvyn P. & Legro Jeffrey** (2008); *to Lead the World: American Strategy after the Bush Doctrine*, US: Oxford University Press.
18. Lukitz, Liora (2005); **Iraq: The Search for National Identity**, US: Taylor & Francis, 2ed.
19. Mazzetti, Mark (Sep. 24, 2006); Spy Agencies Say Iraq War Worsens Terrorism Threat, **The New York Times**, Available at: <http://www.nytimes.com/2006/09/24/world/middleeast/24terror.html>
20. Munslow, Barry & O'Dempsey, Tim (2009); 'Loosing Soft Power in Hard Places: Humanitarianism after the US Invasion of Iraq', **Progress in Development Studies**, Vol. 9, No. 1.
21. Nima (November 26, 2008), 'US-Iraq Security Agreement', Available at: positivity.wordpress.com/2008/11/26/us-iraq-security-agreement-full-text-of-the-official-english-version/
22. Obama & Biden (Nondate); 'Strengthening our Common Security by Investing in Our Common Humanity'; Available at: www.barackobama.com/pdf/issues/Fact_Sheet_Foreign_Policy_Democratization_and_Development_FINAL.pdf
23. Obama & Biden (Nondate); 'Strengthening our Common Security by Investing in Our Common Humanity'; Available at: www.barackobama.com/pdf/issues/Fact_Sheet_Foreign_Policy_Democratization_and_Development_FINAL.pdf
24. Obama, Barack (2008); 'Turning the Page in Iraq', Available at: www.barackobama.com
25. Obama, Barak (April 24, 2007), "Remarks of Senator Barack Obama to the Chicago Council on Global Affairs", Available at: <http://usforeignpolicy.about.com/od/2008presidentialrace>.
26. Obama-Biden (January 21, 2009); Iraq Agenda, Council on Foreign Relations, Available at: www.cfr.org/publication/18311/obamabiden_iraq_agenda_january_2009.html
27. **Pew Research Center** (2006.23.05); 'U.S. Image Up Slightly, But Still Negative'. Available at: <http://pewglobal.org/reports/display.php?ReportID=247>
28. Randall, Stephen J. (Fall and Winter 2008/9); 'the American Foreign Policy Transition: Barack Obama in Power', **Journal of Military and Strategic Studies**, Vol. 11.
29. Record, Jeffrey (July 8, 2004); "Nuclear Deterrence, Preventive War, and Counter-proliferation", **Policy Analysis**, No. 519. Available at: www.Cato.org.
30. Shiner, Phil & Williams, Andrew (2008); **the Iraq War and International Law**, Oxford: Hart Publishing.
31. Spencer, Michels (2006); 'Intelligence Report Finds War Increasing Terrorist Threat', September 25, 2006. Available at: http://www.pbs.org/newshour/bb/middle_east/july-dec06/intelligence_09-25.html
32. Stone, Andrea (12/15/2008); '**Bush signs security deal in Iraq**', **USA Today**; Available at: http://www.usatoday.com/news/world/iraq/2008-12-14-bush-iraq_N.htm
33. US Department of Defense (January 9, 2009); 'Measuring Stability and Security in Iraq'.
34. Washington Post, (2010/05/26); Available at: <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2010/05/26/AR2010052605349.html>
35. Werz, Michael (January 25, 2009); 'Foreign Policy and War: Is Barack Obama an Obamacon?', **Heinrich Boll Stiftung**. Available at: <http://www.gmfus.org/experts/expert.cfm?id=48>
36. White, Deborah (June 29, 2010); 'Iraq War Facts, Results & Statistics'; Available at: <http://usliberals.about.com/od/homelandsecurit1/a/IraqNumbers.htm>
37. Raddatz, Martha & Martinez, Luis (June 30, 2009), Iraq Troop Withdrawal: Obama Marks Milestone Amid Today's Violence; available at: <http://abcnews.go.com/Politics/International/story?id=7961815&page=1>

برآورد استراتژیک عراق آینده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۲

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۳/۲۸

فرزاد پورسعید*

چکیده

عراق آینده، برآیندی از وضعیت کنونی و گذشته این کشور، نوع بازیگری و تمایلات بازیگران مؤثر اعم از داخلی و خارجی، فرصت‌ها و تهدیدات پیش‌روی و آسیب‌پذیری‌ها و مزیت‌های آن در عرصه داخلی و منطقه‌ای است. در این چارچوب، مقاله حاضر به تخمین راهبردی عراق آینده می‌پردازد و این مهم را از خلال نقد سناریوی ایده‌آلیستی امکان‌پذیر می‌داند. این سناریو، شامل وضعیتی است که قانون اساسی عراق جدید، در قالب نوعی هدف‌گذاری راهبردی برای آینده این کشور ترسیم کرده و شامل دو هدف دموکراسی‌سازی در داخل و صلح‌طلبی در سیاست خارجی است. نویسنده برای نقد این سناریو از رویکرد ساختاریابی سود می‌جوید و از خلال این نقد، به برآورد استراتژیک عراق آینده می‌پردازد. مطابق این رویکرد، واقعیات ساختاری عراق در چارچوب تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و اقتصاد سیاسی این کشور، موجب محدودیت سناریوی ایده‌آلیستی و کشاکش میان آرمان‌ها و واقعیات در عراق آینده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: عراق آینده، قانون اساسی، ایده‌آلیسم، دموکراسی، صلح‌طلبی، واقعیات ساختاری

* کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی، عضو هیئت علمی و محقق گروه مطالعات ایران در پژوهشکده مطالعات راهبردی

مقدمه

فروپاشی رژیم بعث عراق در پی هجوم نظامی ایالات متحده، در آوریل ۲۰۰۳، مجالی برای سیاست‌ها و سیاستمداران این کشور و دیگر بازیگران ذی‌نفع فراهم آورد تا عراق نوینی را متفاوت از گذشته آن طراحی و بنا کنند و یا در شکل‌گیری آن تأثیرگذار باشند. عراق آینده، رهایرد نوع بازیگری این سیاستمداران و توانمندی خط‌مشی‌ها و سیاست‌های آنهاست و از این‌رو، عراق کنونی را می‌توان چونان زمینه و تصویر مقدماتی از عراق آینده مطالعه نمود و به ارزیابی سیاست‌ها و سیاستمداران تأثیرگذار بر آن پرداخت.

بر این اساس، مقاله حاضر به تخمین راهبردی^۱ عراق آینده می‌پردازد و هدف از این برآورده، ارائه تصویر احتمالی و ممکن عراق آینده به استراتژیست‌ها و سیاستمداران کشورمان است تا مناسب با منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی به تمهید و بازنظم خط‌مشی‌های خود در عراق کنونی پردازند.

تخمین یا برآورد راهبردی، در این مقاله، به منزله تحلیل کنش متقابل دو یا چند بازیگر امنیتی (امنیت ملی) به هنگام صلح یا در شرایط جنگ است که قاعده‌تاً رقبا یا دشمنان بالقوه یکدیگر به شمار می‌روند. در برداشتی وسیع‌تر، «برآورد استراتژیک» اشاره‌ای است به پیش‌بینی^۲ رقابت دو ملت یا دو متحد که شامل شناسایی نقاط ضعف و آسیب‌پذیری‌های دشمن در مقایسه با نقاط قوت و برتری‌های^۳ طرف دیگر می‌شود. (Pillsbury, 2004:402)

بر این اساس، مقاله حاضر، برای ارائه تخمینی راهبردی از عراق آینده، مسائل این کشور را در چارچوب منطقه‌ای بررسی می‌کند و موقعیت آن را در نسبت با دیگر بازیگران منطقه‌ای می‌سنجد. این سنجش بر پایه نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای (RSCT)^۴ که از سوی مکتب کپنهاگ و نظریه‌پردازان مشهور آن، باری بوزان و الی ویور، ارائه شده است، صورت می‌گیرد. این نظریه، بر این فرض استوار است که در دنیای پس از جنگ سرد، سطح منطقه‌ای برای دولت‌ها، آشکارا به مکان هندسی منازعه و همکاری و برای پژوهش‌گرانی که در پی تبیین امور

1 . Strategic Assessment

2 . Forecast

3 . advantages

4 . Regional Security Complex Theory

امنیتی معاصر هستند، به سطح تحلیل تبدیل شده است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۱؛ لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۰). دلیل این امر آن است که پس از پایان جنگ سرد، جهان دیگر به دو اردوگاه رقیب تقسیم نمی‌شود تا مسئله‌ای که برای مثال در اروپای شرقی مطرح است با مسائل خاورمیانه به لحاظ رقابت مارکسیسم و کاپیتالیسم مرتبط شود. به بیان دیگر، پس از جنگ سرد، امنیت، استراتژی و قدرت، بیشتر مفاهیمی منطقه‌ای هستند و مناقشه و همکاری بیش از پیش در مناطق شکل می‌گیرد. (بوزان، ویور، دوویلد، ۱۳۸۶: ۲۷)

عبارت «عراق آینده» نیز در این مقاله، اشاره به زمان یا تاریخ مشخصی در آینده به لحاظ عددی ندارد و تعریفی که از آن ارائه می‌شود، عمدتاً کیفی است. این تعریف، شامل سناریوئی است که سیاستمداران عراقی و استراتیست‌های آمریکائی پس از اشغال عراق و سقوط رژیم بعثت، به دنبال تحقق آن بودند و چارچوب آن در قانون اساسی عراق گنجانده شده است. این چارچوب شامل دو بعد یا دو پایه است که به ترتیب عبارتند از برقراری چارچوب‌های دموکراتیک در سیاست داخلی و گرایش به صلح‌جویی یا «صلح‌طلبی» در سیاست خارجی.

این ترکیب و تلاش برای ساختن عراق آینده بر پایه آن، نمایانگر و برخاسته از دو الگوی نظری ایده‌آلیسم در سنت آمریکائی (ویلسونیسم) به همراه نظریه «صلح دموکراتیک» است که در تقسیم‌بندی‌های رایج در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، در ذیل مکتب ایده‌آلیسم یا آرمان‌گرایی، قابل تحلیل و بررسی هستند. بر این اساس، پرسش اساسی مقاله حاضر این است که به لحاظ راهبردی تا چه میزان امکان تحقق این سناریو برای عراق آینده وجود دارد؟ در پاسخ، نویسنده با اتخاذ رویکرد ساختاریابی^۱، مدعی است برخی واقعیات ساختاری و محدودیت‌های کشور عراق، چه در عرصه داخلی و چه در سطح منطقه‌ای، تحقق این سناریو و دورنما را مشکل می‌کند و موجب می‌شود تصویر احتمالی و ممکن عراق آینده با چشم‌انداز یا سناریوی ایده‌آلیستی آن فاصله‌ای معنادار داشته باشد. این واقعیات ساختاری را می‌توان در چهار مقوله تاریخ سیاسی، جغرافیای سیاسی، فرهنگ سیاسی و اقتصاد سیاسی خلاصه کرد که البته، رابطه‌ای متقابل و تأثیرگذار بر یکدیگر دارند.

الف. قانون اساسی عراق؛ سناریوی ایده‌آلیستی

یکی از دلایل حمله نظامی آمریکا به عراق و سرنگون ساختن رژیم بعثت، ایجاد امکان و فرصت برای تأثیرگذاری بیشینه ایالات متحده بر صورت‌بندی عراق آینده و سهیم شدن در شکل‌دهی به آن بوده است. از همین‌روست که استراتژیست‌های آمریکایی، این نوع عملیات نظامی را ملت‌سازی^۱ می‌نامند. (Hippler, 2005)

در واقع، ملت‌سازی پروژه‌ای دیرین در سیاست خارجی ایالات متحده است که پس از دخالت نیروهای نظامی آمریکا در جنگ جهانی دوم آغاز شده و تا کنون ادامه دارد و بر دو مفروضه مهم بنا شده است.

اول آنکه، ملت‌های نیرومند و موفق، از جمله ایالات متحده آمریکا، غالباً در پی جنگ تمام عیار ساخته شده‌اند و دوره انتقالی پس از جنگ، بهترین فرصت یا «زمان طلایی» برای ایجاد ملت‌های جدید بوده است (Ottaway, 2002:18). دوم آنکه، نقش نیروهای نظامی مهاجم، به پیروزی در جنگ محدود نمی‌شود و مأموریت مهمتر آنها، تداوم حضور در کشور اشغال‌شده به منظور کنترل پیامدها و کاهش هزینه‌های دوره انتقالی و تضمین امنیت داخلی کشور هدف در مراحل مختلف ملت‌سازی است. (جونز، ۱۳۸۹)

ملت‌سازی در این برداشت، نه به منزله پدیدآوری یا ترمیم همه رشته‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی که گروههای اجتماعی را به عنوان ملت به هم پیوند می‌دهد (رویکرد فرهنگی - هویتی)، بلکه به معنای ایجاد و تقویت زیرساخت‌ها^۲ و بینان‌های ملی همچون ارتش، پلیس، انتخابات، نظام قضایی، بهداشت و نظام پولی جدید است تا رژیم سیاسی جدید بتواند از پشتونه نوعی نظام ملی دموکراتیک بهره‌مند شود. (Dobbins, 2003:87)

یکی از مهمترین مراحل این عملیات در عراق، تدوین قانون اساسی موقت عراق یا «قانون اداره کشور عراق در دوره انتقالی» بود که مقدمه‌ای بر قانون اساسی دائمی آن به شمار می‌رفت. در این چارچوب، قانون اساسی موقت عراق شامل دو کلیدوازه یا اصطلاح اساسی یعنی دموکراسی در سیاست داخلی و صلح‌طلبی در سیاست خارجی بود که با برخی تغییرات

1 . Nation - building

2 . Infrastructures

جزیی، شالوده قانون اساسی دائمی عراق را نیز تشکیل داد. این تصویر یا دورنما، مورد پذیرش و توافق اکثریت بازیگران سیاسی جدید عراق یعنی کردها و اکثریت شیعیان قرار گرفت و درج آن در قانون اساسی به عنوان سند بالادستی اداره کشور، به منزله نوعی هدف‌گذاری راهبردی برای شکل‌دهی به عراق آینده بود؛ به ویژه آنکه، قدرت‌های منطقه و مخالفان سنی‌مذهب در عراق نتوانستند تأثیر مهمی بر مفاد این قانون بگذارند.

ترکیب این دو اصطلاح یعنی دموکراسی‌خواهی و صلح‌طلبی، نشان‌دهنده مفروض‌گرفتن دو الگوی نظری یعنی ایده‌آلیسم در سنت آمریکایی و نظریه «صلح دموکراتیک» است که در تقسیم‌بندی‌های رایج در علم سیاست و روابط بین‌الملل، در ذیل مکتب ایده‌آلیسم قرار می‌گیرد.

ایده‌آلیسم در سنت مطالعه آمریکایی روابط بین‌الملل، غالباً اشاره به مکتبی فکری در تاریخ دیپلماسی آمریکاست که وودرو ویلسون^۱، مظہر آن به شمار می‌رود. به همین دلیل، برخی مواقع با عنوان ویلسونیسم یا ایده‌آلیسم ویلسونی نیز از آن یاد می‌کنند. ایده‌آلیسم، در این چارچوب، میین آن است که هر دولتی می‌بایست فلسفه سیاسی داخلی خود را هدف سیاست خارجی‌اش قرار دهد. برای مثال، نمی‌توان در سیاست داخلی، مدافعان حقوق بشر بود، اما در سیاست خارجی، به حقوق دیگر کشورها و افراد تعدی کرد. (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۱۰۵۷)

نظریه صلح دموکراتیک یا صلح مردم‌سالارانه^۲ نیز بر یک اصل ساده و در عین حال، بنیادی بنا شده و آن اینکه، دموکراسی‌ها تمایلی به جنگیدن با کشورهایی ندارند که فکر می‌کنند همانند خودشان هستند. به بیان دیگر، دموکراسی‌ها، تهدیدی برای یکدیگر نیستند.

این نظریه، ریشه در ایده ایمانوئل کانت در سال ۱۷۹۵ در کتاب «صلح پایدار» دارد. وی در این کتاب، استدلال کرد که دموکراسی‌ها از انواع دیگر حکومت‌ها، کمتر ستیزه‌جو و جنگ‌طلب هستند. به نظر کانت نظام دموکراتیک (جمهوری)، مبتنی بر ارزش‌های معین و مسلمی چون آزادی و حقوق فردی است و این ارزش‌ها، به سیاست خارجی نیز سرایت

1 . Woodrow Wilson

2 . Democratic Peace Theory

می‌کند و دموکراسی را از درگیرشدن در جنگ منصرف می‌سازد؛ زیرا جنگ، تجاوز به هنجارهای اساسی و بنیادی دموکراسی است. (کانت، ۱۳۸۰)

به هر ترتیب به نظر کانت، عدم تمایل دموکراسی‌ها برای ورود به جنگ، در وهله اول به سازوکاری بازمی‌گشت که در قانون اساسی یا حقوق اساسی آنها تعییه شده بود که عمدتاً شامل نظام نمایندگی و اصول دموکراتیک، همچون تفکیک قوا و نظام قضایی مستقل می‌شد. (محمودی، ۱۳۸۴: ۳۹۰)

۱. دموکراسی‌سازی در سیاست داخلی

مسئله دموکراسی در عراق به مسائل و بحران‌های قومی در این کشور در نسبت با سیاست و حکومت بازمی‌گردد و از این‌رو، مسئله‌ای مرتبط با هویت ملی یا کشوری آن است. گزاره مرکزی این مسئله، قاعده دیرپایی حاکمیت اقلیت عرب سنی بر شیعیان و کردها تا پیش از فروپاشی رژیم بعثت است که عمدتاً به واسطه خشونت بی‌حد و حصر سیاسی اعمال می‌شد. عراق در سال ۱۹۲۰ با جدایی از عثمانی به واسطه شکست در جنگ جهانی اول، به قیومیت بریتانیا درآمد. از آن پس تا چهاردهم زوئیه ۱۹۵۸ و کودتای سرهنگ عبدالکریم قاسم، تحت پادشاهی دودمان هاشمی اداره شد. پس از کودتای قاسم، ایدئولوژی حکومتی در عراق معجونی از ناسیونالیسم عربی، سوسیالیسم و نظامی‌گری بود که با توالتاریسم بعثی صدام حسین، به فرجام خود رسید.

خشونت سیاسی و نقش بارز نیروهای امنیتی و نظامی در زندگی سیاسی، بیش از هرچیز به بافت جمعیتی – قومی این کشور بازمی‌گشت و از این‌رو، در قالب جامعه‌شناسی امنیت و قدرت، قابل تحلیل و ارزیابی است.

بر این اساس، ساختار اجتماعی عراق، نمایانگر موزائیک رنگارنگ و متنوعی از اقوام، مذاهب و فرهنگ‌هایی است که به اقتضاء موقعیت و جایگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، هیچ کدام نمی‌تواند بدون اعمال سطحی از خشونت، سلطه‌ای بلامنازع بر دیگر گروهها و اقوام داشته باشند. کردها، اعراب سنی و شیعیان، مهمترین بازیگران بومی سیاست در عراق هستند که مطالبات و منافع بعض‌اً متفاوت و حتی متضادی دارند و مدیریت و تجمیع

مسالمت‌آمیز منافع آنان بسیار دشوار و نیازمند فرهنگی کثرت‌گرا و متساهم است. این ویژگی در عراق، بارزتر از دیگر جوامع چندقومی است؛ زیرا عراق کشوری ساختگی یا جعلی^۱ است که از دل عثمانی شکست‌خورده در جنگ جهانی دوم و با ساختار ظاهری دولت – ملت پدید آمده و پروژه ملت‌سازی در آن کامیاب نبوده است. به بیان دیگر، تا کنون نتوانسته‌اند سور ملیت را در مردم، جانشین شور هویت قومی و قبیله‌ای کنند. (آشوری، ۱۳۸۸: ۲۶۸)

بر این اساس، ثبات سیاسی در این کشور همواره از مسیر دیکتاتوری و اعمال خشونت سیاسی دنبال می‌شده و ابزار این رویکرد، همواره اعراب سنی مذهب بوده‌اند.

سازوکار دیکتاتوری در عراق از چهار طریق عمدۀ اعمال می‌شده است که عبارت بودند از حاکمیت سلسله‌مراتبی شخص رئیس جمهور (صدام حسین) بر حزب بعث، حزب بعث بر اقلیت اعراب سنی و اعراب سنی مذهب بر شیعیان و کردها که عمدتاً خود را در توزیع اقتدار آمیز ارزش‌ها و موهاب جامعه بازتولید می‌کرد، رسمی‌سازی هویت عربی به عنوان یگانه هویت عراق، پاکسازی قومی از طریق نسل‌کشی شیعیان و کردها، سلب تابعیت عراقی و اخراج آنها از عراق، سیاست اسکان اعراب سنی در مناطق حساس و استراتژیک همچون کرکوک و کوچ اجباری شیعیان و کردها از این مناطق و همچنین، سرکوب حوزه‌های علمیه شیعه و منع کردن شعائر مذهبی آنها همچون عزاداری امام حسین(ع). در نهایت، دیکتاتوری صدام حسین و حزب بعث در عراق، از طریق امنیتی‌کردن جامعه صورت می‌گرفت که به منزله اداره عراق و مدیریت بر آن، از جمله مدیریت بر ارتش و پلیس از سوی دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی بود. ضمن آنکه، ترکیب قومیتی این دستگاه‌ها و سازمان‌ها نیز عمدتاً و غالباً شامل قبایل و طایفه‌های سنی مذهب، از جمله دلیلی‌ها می‌شد. (Al-Marashi, 2002: 57)

در مقابل این ترتیبات، ماده نخست قانون اساسی عراق که در پنجم سپتامبر ۲۰۰۵ تصویب و در همه‌پرسی ۱۵ آکتبر ۲۰۰۵ به تأیید ۷۸ درصد رأی دهنگان عراقی رسید، تأکید می‌کند «جمهوری عراق کشوری مستقل و دارای حاکمیت است که نظام حکومتی آن، جمهوری پارلمانی دموکراتیک و فدرال است».

در این چارچوب، قانون اساسی عراق، برای پیشبرد پروژه دموکراسی‌سازی، سیاست کثرت‌گرایی قومی را محور قرار داده است. بنای این سیاست، عدول از ملت‌سازی یا هويت‌سازی مدرن است که بر پایه يکپارچه‌سازی فرهنگی و به ویژه يکپارچه‌سازی زبانی قرار داشت و بر اين اساس، می‌توان آن را نوعی ملت‌سازی پسامدرن ناميد. (آشوری، ۱۳۸۸: ۲۶۹). در اين چارچوب، رويکرد حقوقی، جايگرین رویکرد فرهنگی می‌شود و «هويت ملي» در رابطه با شهروندی دولت، تعريف می‌گردد، يعني ب Roxورداری از حقوق و حمایت‌های قانونی و نیز به جا آوردن تکاليف شهروندی و نه هیچ عامل فرهنگی، تاریخی و نژادی. در چارچوب انگاره‌های مدرن اين رویکرد را می‌توان ناسیونالیسم مدنی ناميد. مطابق اين مفهوم، ملت اجتماعی از شهروندان است که از طريق حقوق سياسی مشترک و تعهد به رویه‌های دموکراتیك به هم پیوسته‌اند. ملت به این معنا، مفهومی سياسی است و از ناسیونالیسم قومی که ملت را همچون اجتماعی نژادی و زایشی می‌پنداشد، متمایز است. (شورانز متنل، ۱۳۸۸: ۲۴۹) يکی از پیامدهای مهم این جابه‌جایی، بازگشت از ایده يکپارچگی فرهنگ ملي و تکزبانی ملي به پذيرش چندگانگی فرهنگی و زبانی در درون يگانگی ملي است.

بر اين اساس، قانون اساسی عراق، شش راهکار يا خطمشی را در قالب مواد مختلف، در راستای بازسازی هويت عراقي و با هدف دموکراسی‌سازی، به شرح ذيل مقرر كرده است:

راهکار نخست، اساس قراردادن «شهروندی» برای تعريف هويت عراقي است. مطابق ماده ۱۸، مليت عراقي حق هر عراقي است و اساس شهروندی وي به شمار می‌رود و هر کس پدر یا مادر عراقي داشته باشد، عراقي محسوب می‌شود.

راهکار دوم، تعريف نظام سياسی دموکراتیك، بر پایه مکانیسم يک فرد - يک رأي یا دموکراسی اکثربیت است. در واقع، نظام سياسی عراق جدید، پارلمان محور است و مجلس نمایندگان است که قوه مجریه را تشکیل می‌دهد. این مجلس نیز مطابق ماده ۴۸، با شماری از نمایندگان ملت عراق تشکیل می‌شود و برای هر يکصد هزار نفر، يک نماینده در نظر گرفته شده است که انتخاب آنان از طريق برگزاری انتخابات عمومی و مستقیم صورت می‌گیرد.

این ترتیبات نشان می‌دهد نظام سياسی تعريف شده در قانون اساسی عراق، دموکراسی اکثربیتی است نه تسهیمی یا چندقومی. در واقع، قانون‌گذاران می‌خواسته‌اند از حاكمیت دوباره

اقلیت بر اکثریت در جامعه عراق جلوگیری کنند و مانع از آن شوند که همچون لبنان، قومیت‌گرایی به سیزه‌جویی و تنش در روابط‌های سیاسی بیانجامد.

راهکار سوم، کثرت‌گرایی قومی در تعریف هویت عراقي است. برای این منظور، ماده ۳ قانون اساسی، تصريح می‌کند: «عراق کشوری دارای اقوام، اديان و مذاهب مختلف است و بخشی از جهان اسلام به شمار می‌رود و ملت عرب آن بخشی از امت عربی هستند». در واقع، در این ماده به طور ضمنی، هویت عراقي، اعم از هویت عربی تعریف شده و نه برابر آن. این اشاره تلویحی، در ماده ۴، به تصريح، تبدیل شده است: «زبان عربی و کردي، زبان‌های رسمي عراق هستند و عراقي‌ها حق دارند طبق اصول آموزش زبان‌های مادری مانند ترکمنی یا سريانی ارمنی یا هر زبان دیگری را در مؤسسه‌های آموزشی دولتی یا خصوصی به فرزندان خود آموزش دهند».

در اين چارچوب، قانون اساسی عراق، هرگونه سلب مليت عراقي یا اعطای تابعیت عراق را با هدف پاکسازی و یکسان‌سازی قومی و سیاست اسکان، ممنوع کرده (ماده ۱۸) و اين ممنوعیت را به فعالیت هرگونه تشکیلات که خطمشی نژادپرستی، تکفیر یا پاکسازی طایفه‌ای را اتخاذ کند... بخصوص تشکیلات بعثت صدامی در عراق و سمبول‌های آن تحت هر نامی که باشد، نیز تسری داده است. (ماده ۷)

راهکار چهارم، برقراری نوعی فدرالیسم در عراق است که عمدتاً، به تقاضاي کردها در قانون اساسی عراق تعبيه شده است. ويزگي اين فدرالیسم، منطقه‌اي - استانی و نه قومی بودن آن است. (ماده ۱۱۳) در واقع، قانون‌گذاران معتقد بوده‌اند که فدرالیسم قومی نمی‌تواند به تعادل قومیتی در عراق بیانجامد و چه بسا همچون اسپانيا، اندونزی و مالزی، به خشونت و تنش بین قومی نیز کمک کند و در واقع، معضله تجمعی منافع گروهها و اقوام جدا از هم عراق را که مخرج مشترک تاریخی یا فرهنگی چندانی ندارند، به جای تخفیف، بزرگ‌نمایی کند. ضمن آنکه، می‌تواند موجب حساسیت همسایگان این کشور که دارای اقلیت کرد هستند، بشود. در عین حال، ماده ۱۱۴ این قانون، منطقه کرستان و مقامات آن را به عنوان منطقه‌ای فدرال به رسمیت شناخته است. این ماده، نشان‌دهنده نوعی تناقض‌نمای درونی قانون اساسی عراق در قبال سازوکار فدرالیسم است و در عین حال، نشان می‌دهد فدرالیسم در این قانون،

عمدتاً در پاسخ به مطالبات کردها و مسائل آنها طرح شده است. در واقع، سازوکار دموکراسی اکثریتی، می‌تواند تأمین‌کننده حقوق سیاسی شیعیان باشد، اما تضمینی برای استیفای حقوق کردها و مصونیت آنها در برابر دیکتاتوری اقلیت یا اکثریت به شمار نمی‌رود. بنابراین، فدرالیسم نوعی سازوکار تعديل‌کننده و توازن‌بخش در برابر راهکار دموکراسی اکثریتی است که جمع آن دو می‌تواند تعادل و کثربت قومیتی هويت عراقی را که پایه دموکراسی‌سازی در این کشور است، به ارمغان آورد. در عین حال، نحوه توزیع درآمدهای نفتی و سرنوشت کرکوک دو مسئله مهم در خصوص سرنوشت فدرالیسم در عراق هستند. در خصوص مسئله نخست، ماده ۱۱۰ تأکید دارد «دولت فدرال مسئول اداره امور نفت و گاز استخراج شده از چاههای فعلی، به همراه دولتهای منطقه‌ای و استانهای تولیدکننده است تا درآمدهای حاصله به صورت منصفانه و متناسب با توزیع جمعیتی سراسر کشور تقسیم شود و سهم دوره‌های مشخص هر منطقه که متضرر شده و رژیم سابق در حق آن احجاف کرده است، تعین شود تا توسعه متوازن بخش‌های مختلف کشور تضمین گردد».

در خصوص مسئله کرکوک نیز ماده ۱۳۶ این قانون بر سرشماری شفاف در این منطقه با هدف شناخت ترکیب جمعیتی آن و همچنین برگزاری همه‌پرسی در آن و دیگر بخش‌های مورد مناقشه برای تشخیص اراده شهروندان در مدت حداقل تا سی و یکم دسامبر سال ۲۰۰۷ تأکید کرده است. البته، این همه‌پرسی، تا کنون به دلایل سیاسی و عدم تمایل دیگر اقوام عراقی و بازیگران منطقه‌ای، به ویژه ترک‌ها و اعراب انجام نشده و از این‌رو، سرنوشت کرکوک تا حد زیادی به سرنوشت دموکراسی در عراق گره خورده است.

راهکار پنجم، برقراری نوعی سکولاریسم تلویحی یا غیرتصریحی است که هدف آن عمدتاً پیش‌گیری از تنش و منازعه مذهبی می‌باشد. بر این اساس، ماده ۲ قانون اساسی عراق به معرفی دین رسمی این کشور، یعنی اسلام اهتمام ورزیده نه مذهب رسمی، هرچند شیعیان اکثریت جمعیت آن را تشکل می‌دهند. این ماده، همچنین، اعلام می‌دارد که اسلام منبع اصلی قانونگذاری است. در واقع، به طور غیرمستقیم تصویب می‌کند که اسلام تنها منبع قانون‌گذاری نیست و رقبای دیگری هم دارد. همچنانکه، همزمان، تدوین قوانینی را که با احکام ثابت اسلام و اصول دموکراسی تعارض دارد، جایز ندانسته است. عبارت «احکام ثابت اسلام»، نشان

می‌دهد قانون‌گذار، نگاه حداقلی به دین داشته و از ورود به اختلافهای مذهبی پرهیز کرده است. در واقع، نمی‌خواهد شکاف مذهبی را بیش از این فعال کند. این تمایل، موجب شده است اسلام در این متن، موقعیتی جامع و مانع و در عین حال، شامل یا در برگیرنده نداشته باشد.

راهکار ششم، برقراری مدیریت سیاسی و حاکمیت مدنی بر نیروهای نظامی و امنیتی – اطلاعاتی است. ماده ۹ قانون اساسی عراق تصریح دارد: «نیروهای مسلح و سازمان امنیتی عراق، از مؤلفه‌های ملت عراق به شمار می‌رود و توازن خود و حضور همه اقشار در خود بدون هرگونه تبعیض را رعایت می‌کند و تحت رهبری حکومت مدنی قرار دارد و از عراق دفاع می‌کند، ضمن آنکه ابزاری برای سرکوب ملت عراق نیست، در امور سیاسی دخالت نمی‌کند و در نقل و انتقال قدرت نیز نقشی ندارد.»

این ماده همچنین تأکید می‌کند که «سازمان اطلاعات ملی عراق تحت حاکمیت مدنی و زیر نظر قوه قانون‌گذاری خواهد بود و طبق قانون و بر اساس اصول به رسمیت شناخته شده حقوق بشر فعالیت می‌کند.»

۲. صلح‌طلبی در سیاست خارجی

نظریه صلح دموکراتیک، استدلال می‌کرد که دموکراسی در داخل هموارکننده صلح‌طلبی و جنگ‌پرهیزی در سیاست خارجی است. در عین حال، این رابطه صرفاً شرط لازم و نه کافی سیاست خارجی صلح‌گر است. ایده‌آلیسم برای این منظور، به دنبال تبدیل منازعه به همکاری، افزایش وابستگی متقابل بین کشورها، ایجاد سلسله هنجارها و قواعد و نهادهای بین‌المللی برای تسهیل همکاری دولتها و در نهایت، انعقاد پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی و ترغیب کشورها به عضویت و تبعیت از آنهاست.

عراق نیز کشوری متعلق به مجموعه امنیتی خاورمیانه و زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس است که در آن، منازعه و ستیزه‌جویی، نه استثنا بلکه قاعده بازیگری است. (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۰) در این چارچوب، عراق با شش کشور ایران، اردن، کویت، عربستان سعودی، سوریه و ترکیه مرز مشترک دارد و عنصر مجاورت یا همسایگی موجود بیش از ۱۵ چالش و

منازعه بالقوه و بالفعل عراق با این کشورها شده است. این منازعات را می‌توان در قالب اختلافات ارضی و مرزی، اختلافات مذهبی – ایدئولوژیک، منازعات قومی، اختلاف و کشمکش بر سر منابع آب و اختلاف بر سر منابع نفت و گاز و قیمت آنها، بازشناسی و خلاصه نمود. (ولدانی، ۱۳۸۸)

این منازعات، پس از استقلال عراق تا کنون موجب بروز سه جنگ عمدۀ در منطقه خلیج فارس شده که در دو مورد نخست (حمله به ایران، ۱۹۸۰ و کویت، ۱۹۹۰)، عراق مت加وز بوده و در مورد سوم نیز این کشور مورد هجوم و اشغال نیروهای ائتلاف غربی قرار گرفته است. در این بین، آنچه به مثابه کاتالیزور عمل کرده و عامل تبدیل این چالش‌ها به جنگ‌های فراگیر بوده است، سیاست نظامی‌گری و افزایش نقش مؤلفه نظامی در حیات سیاسی عراق تا پیش از اشغال آن می‌باشد. این عامل منجر به تمایل رژیم بعثت به تولید و ذخیره سلاح‌های کشتار جمعی شد و بهانه مناسبی برای تغییر رژیم این کشور در اختیار آمریکایی‌ها قرار دارد؛ هرچند توانمندی عراق در این خصوص، هرگر به اندازه‌ای نبود که دول غربی ادعا می‌کردند.

بر این اساس، منع تکثیر و نگهداری سلاح‌های کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم به یکی از معیارهای سیاست خارجی مطلوب عراق برای آمریکا و معارضین عراقی رژیم بعثت تبدیل شد و در چارچوب صلح‌طلبی قرار گرفت. راهکار کلی قانون اساسی عراق جدید برای استقرار صلح‌طلبی در سیاست خارجی، محدودکردن نظامی‌گری به حاکمیت مدنی و قانونی است. بر این اساس، ماده ۵۹ این قانون مقرر می‌دارد که اعلام جنگ و حالت فوق العاده در کشور منوط به درخواست مشترک رئیس جمهور و نخست وزیر و موافقت اکثریت دوسرم اعضای مجلس نمایندگان است. در ماده ۹ این قانون نیز تصریح شده است که نیروهای مسلح عراق تحت رهبری حکومت مدنی قرار دارند و از عراق دفاع می‌کنند. به بیان دیگر، ابزار هجومی و تجاوزگری نیستند.

در خصوص تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی نیز این قانون مقرر می‌دارد که عراق «به مبارزه با تروریسم پایبند است و سعی می‌کند از تبدیل خاک خود به مرکز، گذرگاه یا صحنۀ فعالیت‌های آن جلوگیری کند.» (بند دو از ماده ۷)

علاوه بر این، «دولت عراق تعهدات بین‌المللی این کشور در خصوص منع گسترش، توسعه، تولید و استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی را رعایت می‌کند و از تجهیزات، مواد، فناوری و سیستم‌های ارتباطی که به توسعه، ساخت و تولید و استفاده از این‌گونه سلاح‌ها مربوط می‌شود، جلوگیری کند.»

جدای از این موارد، قانون اساسی عراق جدید شامل هیچ‌گونه آرمان خاص یا رسالت انسانی، جهانی و یا ایدئولوژیک در سیاست خارجی که دولت باید موظف به پیگیری آن باشد، نیست و هیچ‌گونه ادعای نقش خاص اعم از رهبری یا مانند آن را در دنیای اسلام و جهان عرب ندارد. در واقع، سیاست خارجی نسبت به سیاست داخلی در این متن، وزن مخصوص کمتری دارد و شاید دلیل این امر آن است که عراق تا چشم‌اندازی میان‌مدت، درگیر مسائل داخلی است و بدون رهایی از آن، نمی‌تواند به نقش‌آفرینی مؤثر در سیاست خارجی بپردازد.

ب. واقعیات ساختاری و محدودیت سناریوی ایده‌آلیستی

مفهوم از واقعیات ساختاری در این مقاله، برخی ویژگی‌ها و شناسه‌های جامعه عراق و محیط پیرامونی آن (محیط منطقه‌ای) است که ماهیتی ساختاری دارند و می‌توانند بر محیط تصمیم‌گیری و اراده بازیگران و انتخاب‌های آنها تأثیر گذارده و آنها را محدود کنند. به نظر می‌رسد، این واقعیات ساختاری در خصوص جامعه عراق، در چهار حوزه تاریخ، فرهنگ، جغرافیا و اقتصاد سیاسی این کشور قابل طرح باشد که در عین حال در شکل‌دهی به یکدیگر ایفای نقش کرده و هر یک، قوام‌بخش دیگری بوده است. به بیان دیگر، ساختار و کارگزار در عراق در قوام‌بخشی و شکل‌دهی به یکدیگر فعال بوده و خواهند بود و در این صورت، می‌بایست نظریه ساختاریابی آنتونی گیدنر را مینا قرار داد. به نظر گیدنر، ساختار و کارگزار در نوعی فرایند دگرگونی که هم از بستر مؤثر است و هم از کنشگر، به طور مستقیم و متقابل، با یکدیگر درگیر می‌شوند. این ایده گیدنر، بعدها یکی از پایه‌های فهم کانستراکتیویستی الکساندر ونت از روابط بین‌المللی فرار گرفت که در عنوان «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» نمود یافته است. (۲۰۹ : ۱۳۸۶) بر این اساس، واقعیات ساختاری که کارگزاران عراق کنونی با آن مواجهند، توسط کارگزاران گذشته این کشور شکل گرفته و قوام یافته‌اند و از این‌رو، مواجهه

کنونی میان آنها به قوامیابی و شکلگیری مجدد آنها در قبال یکدیگر خواهد انجامید. در این خصوص، به نظر می‌رسد باز هم می‌بایست به نظریه بوزان و ویور در خصوص مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای بازگشت. آنها در این نظریه با بر جسته‌سازی مفاهیمی چون مجاورت یا همسایگی جغرافیایی^۱، تاریخ مشترک، الگوهای دوستی و دشمنی و شیوه‌های مشابه امنیتی کردن، توانسته‌اند مؤلفه‌های فرهنگ، تاریخ و جغرافیا را در تحلیل مسائل کشورها وارد کنند و عناصر مادی و فرامادی را با یکدیگر درآمیزند و در عین حال، تحولات درون‌کشوری را با فرایندهای فراکشوری و مسائل منطقه‌ای را با منافع ملی کشورها تلفیق کنند. (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۱ – ۵۶) (نصری، ۱۳۸۴: ۶۰۳)

در این بخش، مطابق تحلیل بوزان و ویور، به سه متغیر تاریخ، جغرافیا و فرهنگ می‌پردازیم و اقتصاد سیاسی عراق را در ذیل این سه مؤلفه بررسی می‌کنیم. این بررسی بر بنای چهار مبحث کلیدی، یعنی ساختگی بودن^۲ عراق، هویت^۳ عراق، دیکتاتوری^۴ عراقی و روند دولتسازی و دموکراتیزاسیون^۵ در این کشور انجام می‌شود. (Stanfield, 2007:3-4)

۱. تاریخ سیاسی

به لحاظ تاریخی، شاید کمتر کشوری است که به اندازه عراق، مسائل سیاسی – امنیتی اش متأثر از تاریخ آن باشد. مهمترین واقعیت تاریخی عراق، ساختگی یا جعلی بودن آن و به ویژه، مرزهای سیاسی آن است. در واقع، عراق به صورت کشور، پدیده‌ای است که با فروپاشی امپراتوری عثمانی و با تدبیر سیاسی – نظامی بریتانیا تأسیس شد و محدوده عراق کنونی حاصل تعریف مرزهای آن از سوی انگلیس و به صورت سیاسی و نه جغرافیایی است که به همین دلیل، معضلات جغرافیایی و سیاسی بسیاری برای این کشور به وجود آورده است. دلیل این نوع کشورسازی از سوی بریتانیا، نقشی است که این محدوده سیاسی می‌تواند در قبال ایران و به لحاظ راهبردی ایفا کند. در واقع، بریتانیا می‌خواست همان نقشی را که امپراتوری

1 . Geographical - Proximity

2 . The artificiality debate

3 . The identity debate

4 . The dictator debate

5 . The State – building and democratization debate

عثمانی در قبال دولت صفوی ایفا می‌کرد، عراق نیز در برابر ایران ایفا کند و به مثابه نوعی ضربه‌گیر یا سد در برابر آن باشد. این ظرفیتی است که بعدها کشورهای غربی و به ویژه ایالات متحده آمریکا، در برابر کشورمان، آن را فعال نمودند و از این طریق به مهار ایران پرداختند.

ساختگی بودن عراق چند عارضه مهم را برای این کشور به دنبال داشته است. اولین عارضه، اختلافات ارضی و مرزی با تمامی همسایگان بجز عربستان سعودی است. این اختلافات به دلیل قراردادی بودن مرزها، به منابع آب و نفت و گاز نیز تسری یافته و موجب شده زمینه‌ها و بسترها میان این کشور و همسایگانش همواره وجود داشته باشد. عارضه دوم، محصور بودن نسبی عراق در خشکی است که نوعی تنگنای ژئوپلیتیک را به لحاظ دسترسی این کشور به آبهای آزاد ایجاد کرده و تمایل استراتژیک عراق را برای حضوری وسیع‌تر در خلیج فارس برجسته می‌سازد. (کمپ و هارکاوی، ۱۳۸۳: ۱۵۲ – ۱۵۵)

عارضه دیگر، تناظر قومی اقوام مرزی عراق با اقوام آن سوی مرز در کشورهای همسایه است که به ویژه در خصوص کردها، مسئله قومی را به مسئله امنیت ملی و تمامیت ارضی این کشور و همسایگان آن تبدیل کرده است. در این مورد، به ویژه ترکیه حساسیت بسیاری به کردستان عراق دارد و حملات نظامی آن اعم از زمینی یا هوایی به این منطقه، به بهانه فعالیت پ.ک.ک که آخرین آن در بیستم می ۲۰۱۰ انجام شد، مؤید این حساسیت است.

در نهایت، ساختگی بودن عراق منجر به شکل‌گیری بافت بسیار نامتجانس به لحاظ ترکیب قومی – مذهبی و قبیله‌ای – طایفه‌ای در این کشور شده است که به لحاظ نداشتن تاریخ مشترکی از زندگی مسالمت‌آمیز با یکدیگر، احساس هم‌بختی و هم‌سرونوشتی نمی‌کنند و به همین دلیل است که هنوز چیزی به نام ملت عراق وجود ندارد.

علاوه بر ساختگی بودن، عراق هیچ‌گاه در طول تاریخ خود، برای خود تصمیم نگرفته است.

در واقع، عراقي‌ها در طول تاریخ، هیچ‌گاه نتوانستند به دست خود حکومتی را بر سر کار بیاورند و حتی نتوانستند هیچ کدام از حکومت‌ها را نیز سرنگون کنند و این کار همواره با مداخله بیگانگان انجام شده است. در نهایت، رژیم صدام نیز از همین طریق سرنگون شد و حتی شکل‌گیری نظام جدید در عراق نیز با صورت‌بندی کنونی، بدون دخالت آمریکایی‌ها

امکان‌پذیر نبود، هرچند که مردم این کشور تا کنون چند بار برای برپایی نهادهای حکومتی آن به پای صندوق‌های رأی رفته‌اند. این ویژگی تاریخی موجب شده است احساس دولت داشتن یا احساس تعلق به دولت هیچ‌گاه در متن گروههای اجتماعی عراق شکل نگیرد و به لحاظ هویتی، حکومت همواره متعلق مفهوم دیگری و نه خودی باشد. نتیجه این امر شکل ناپذیری و قوانانپذیری روحیه ملی در این کشور و بی‌اعتمادی گروههای قومی – قبیله‌ای به حکومت‌ها در برقراری و تأمین امنیتشان بوده است. شکل ناپذیری احساس دولت داشتن و روحیه ملی در این کشور با یک پدیده تاریخی دیگر تکمیل شده و آن، سلطه اقلیت سنی بر دیگر اقوام و مذاهب از جمله شیعیان که اکثریت بافت جمعیتی عراق را تشکیل می‌دهند، بوده است.

این ویژگی‌ها یعنی ساختگی بودن عراق، نقش تعیین‌کننده قدرت‌های خارجی در حیات سیاسی این کشور و حاکمیت اقلیت بر اکثریت، موجب تبدیل خشونت سیاسی به نوعی سنت پایدار در تاریخ سیاسی عراق شده است. در واقع، عراق پساستعماری^۱ به واسطه کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ شکل گرفت و از انگلیس مستقل شد، اما از آن پس، خشونت به قاعده سیاسی حکمرانی در تاریخ عراق تبدیل شد. عراق وارد دوره‌ای از کودتاها و ضدکودتاها گردید که نتیجه آن، بر سر کار آمدن گروهها و باندهای اقلیتی بود که با نیروهای مسلح هم‌کاری می‌کردند.

عصام الخفاجی، پژوهش‌گر عراقي و مدرس دانشگاه آمستردام، حتی جنگ‌افروزی صدام حسين در عرصه خارجی را ابزاری در تداوم سنت خشونت‌ورزی برای تداوم حکومت در داخل این کشور می‌داند:

«جنگ ایران و عراق نیز همان روایی را طی کرد که اکثر کشورهای اروپایی در سرآغاز عصر حاضر دنبال کردند، یعنی روایی که در آن، جنگ نه فقط با انحصار ابزارهای اجبار، به وسیله‌ای تبدیل می‌شود در دست دولت‌ها برای احراز چیزگی خود بر جامعه، بلکه با ارائه خود به مثابه تنها عامل وحدت یک تشکل اجتماعی، مشروعیت لازم را نیز کسب می‌کند.» (۶۴ : ۱۳۷۸)

هجوم نظامی به کویت نیز در چارچوب همین امر یعنی به کارگیری خشونت فیزیکی و نیروی نظامی برای تداوم حکمرانی داخلی و سرپوش گذاری بر بحران‌های درونی رژیم بعثت، قابل توضیح است. (مندل، ۱۳۸۷: ۱۲۵) در واقع، تا هنگام پایان جنگ عراق و ایران، نیروهای نظامی بیشتر به عنوان ابزاری برای مدیریت خشونت‌آمیز تقاضاها و مطالبات گروهها و اقوام نامتجانس عراقی مورد استفاده قرار می‌گرفتند، (سریع القلم، ۱۳۷۴: ۳۸۷) اما از آن پس، به گروه جدید اجتماعی با مطالبات و منافع مشخص تبدیل شدند که صرفاً شرکت آنها در جنگی دیگر می‌توانست آثار زیانبار حضورشان در جامعه عراق را کا هش دهد. این امر به منزله افزایش وزن مؤلفه میلیتاریسم در جهت‌دهی به راهبردهای سیاست خارجی این کشور بود. جنگ ایران و عراق و کمک‌های اقتصادی – نظامی دنیای آن روز به رژیم بعثت، موجب شد عراق در بین سال‌های ۱۹۸۸ – ۱۹۹۰، دارای بزرگترین و قدرتمندترین ارتش جهان عرب شود، اما نیروی نظامی این کشور که جنگ با ایران را با ناکامی پشت سر گذاشته بود، برای بازگشت به جامعه و برخورداری از شغل معمولی با مشکل مواجه بود و سربازان حتی به لحاظ روحی و مالی نیز توان اداره امور شخصی از جمله ازدواج را نیز نداشتند. احساس بی‌قراری مسربی در میان این نیروها، یکی از دلایل تلاش‌های متعدد برای طراحی و اجرای کودتاها بود که در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ در عراق به وقوع پیوستند، هرچند همگی آنها از سوی دستگاه امنیتی رژیم بعثت در منطقه سرکوب شدند. (Hashim, 2003:29) این ویژگی، به همراه بدھی یکصد میلیارد دلاری عراق که نشان‌دهنده فروپاشی توان اقتصادی این کشور نسبت به دیگر رقبا و همسایگان منطقه‌ای اش بود، تأثیر بسزایی بر تصمیم صدام برای اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ گذارد. (Parasilifi, 2001:89)

۲. جغرافیای سیاسی

در بحث پیرامون تاریخ سیاسی عراق، پیوستگی و درهم تنیدگی تاریخ و جغرافیای سیاسی و تأثیر آن بر فرهنگ سیاسی و سیاست و حکومت در این کشور نشان داده و توضیح داده شد که چگونه برخی قواعد حکمرانی و سیاست‌ورزی در این کشور از ویژگی‌ها و ظرفیت‌های طبیعی و جغرافیایی آن سرچشمه می‌گیرد. در واقع، یکی از عواملی که تحت هر شرایط و

اصولی سیاست یک کشور را تحت الشاعع قرار می‌دهد، جغرافیاست. جغرافیای هر کشور، بسیاری از اندیشه‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و راه حل‌ها را به مسئولین آن کشور تحمیل و بعضًا فراتر از اصول و انتزاعیات عمل می‌نماید. (سریع القلم، ۱۳۸۸: ۲۴) جغرافیای سیاسی عراق نیز علاوه بر موارد پیش گفته، به واسطه چهار ویژگی یا خصیصه مهم، گزینه‌های سیاست و حکومت در این کشور را محدود و یا فرصت‌های خاصی را در اختیار برخی بازیگران درگیر در عرصه آن قرار می‌دهد.

نخستین ویژگی به منطق معمانگونه الگوهای رقابت – رفاقت یا دوستی و دشمنی در میان ترکیب و بافت جمعیتی این کشور به لحاظ قومی، مذهبی و سیاسی بازمی‌گردد که یکی از شناسه‌های اصلی جغرافیای سیاسی آن است. از این جنبه می‌توان عراق را چونان ماکت یا نمونه کوچک شده‌ای از مجموعه امنیتی خاورمیانه به حساب آورد. دلیل این امر آن است که عراق میعادگاه غالب اقوام، مذاهب و گرایش‌های سیاسی موجود در خاورمیانه اعم از اعراب، کردها، ترک‌ها، فارس‌ها، شیعیان، سنی‌ها، اسلام‌گرایان، سکولارها، میانه‌روها، رادیکال‌ها، چپ‌گرایان و ناسیونالیست‌هاست. بنابراین، پیچیدگی منطق و الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه، در خصوص عراق نیز صادق است. به بیان بوزان: «در خاورمیانه، برای هر بازیگر بومی یا جهانی دشوار است از بازیگری دیگر در برابر دشمن مشترک پشتیبانی نماید، بدون آنکه، همزمان، دوستی را هم در طرف سوم، تهدید نکرده باشد». (۱۳۸۱: ۶۷۰)

برای مثال، اتحاد استراتژیک رژیم صهیونیستی با کردهای شمال عراق در برابر اعراب سنی این کشور، موجبات تهدید ترکیه و تنش در روابط ترک‌ها با این رژیم را فراهم کرده است. در عراق نیز برای مثال، نزدیکی و ائتلاف آمریکا با سنی‌ها و نوبعشی‌ها موجب دوری کردها و شیعیان میانه‌رو از آنها می‌شود و یا ائتلاف سنی‌ها و شیعیان ملی‌گرای، شیعیان اسلام‌گرا و کردها را با احساس تهدیدشده‌گی مواجه می‌کند. این واقعیت موجب می‌شود برقراری تعادل قومیتی در عرصه سیاسی و حکومت عراق که راهبرد ناگزیر دموکراسی‌سازی در این کشور است، بسیار دشوار و هر تعادلی در این عرصه شکننده و ناپایدار باشد. به همین دلیل بود که ایالات متحده، پس از چهار سال حضور سیاسی – نظامی در عراق، از تلاش برای الگوسازی عراق به عنوان سرمشق دموکراتیک کشورهای خاورمیانه دست کشید و راهبرد خود در این کشور را

تغییر داد. در واقع، ایالات متحده می‌پندشت به سبب سرشت ماکت‌گونه عراق در قبال خاورمیانه، سرنوشت هر یک از گروههای اجتماعی این کشور می‌تواند آینه‌ای برای اقوام و مذاهب متناظرشان در دیگر کشورهای منطقه باشد، اما منطق معماگونه و تنوع الگوهای دوستی و دشمنی در عراق به این خوش‌بینی پایان داد و بوش در استراتژی پیشنهادی جدید خود به کنگره در سال ۲۰۰۷، به صراحت اعلام کرد ایالات متحده به دنبال نوعی راه حل منطقه‌ای برای مسئله عراق است. (The Wight House, January 10, 2007) به بیان دیگر، ایالات متحده تصمیم گرفت نوع بازی خود را در عراق، از بازی ایدئولوژیک به رقابت یا همکاری با دیگر بازیگران منطقه‌ای بر سر گسترش حوزه نفوذ در عراق، تغییر دهد. یکی از دلایل چند دور مذکوره این کشور با جمهوری اسلامی ایران در عراق همین تغییر محیط بازی بود. همچنانکه، نتایج این تغییر در دومین انتخابات پارلمانی عراق جدید در هفتم مارس ۲۰۱۰، نشانگر تلاش سه‌ساله آمریکا در این خصوص بود. در این انتخابات، فهرست العراقيه شامل برخی شیعیان سکولار، سنی‌ها، نوبعشی‌ها و ترکمن‌ها، ۹۱ کرسی از مجموع ۳۲۵ کرسی پارلمان را به دست آوردنده و مقام نخست را در میان فهرست‌های موجود کسب نمودند. بیشترین رأی دهنده‌گان به این فهرست اعراب اهل سنت بودند و کشورهای عربستان، سوریه، ترکیه، اردن، مصر و امارات متحده عربی از این فهرست حمایت می‌کردند. ایالات متحده به طور علنی و رسمی از این ائتلاف در جریان انتخابات، حمایت نکرد، اما پس از آن تلاش نمود ائتلافی میان فهرست العراقيه و ائتلاف دولت قانون به رهبری نوری المالکی که ۸۹ کرسی را در انتخابات به دست آورده بود و شیعیان ملی‌گرا را نمایندگی می‌کرد، برقرار کند.

ویژگی دوم جغرافیای سیاسی عراق، معضلاتی است که بر سر استقرار فدرالیسم در این کشور وجود دارد، یکی از معضلات در این چارچوب، مسئله کرکوک است. شهر کرکوک مرکز استان التمیم عراق، در ۲۵۰ کیلومتری شمال بغداد قرار گرفته و شهری با پنج هزار سال پیشینه است. اختلافات زیادی بر سر بافت جمعیتی این شهر وجود دارد. منابع کردی، اکثریت جمعیت آن را متعلق به کردها، منابع عربی به عرب‌ها و برخی منابع ترکمنی، به ترکمن‌ها می‌دانند. علاوه بر بافت چندقومی شهر، دلیل دیگر اختلاف بر سر آن، وجود منابع غنی نفت در این شهر است. در مجموع، کرکوک دارای ۴۶درصد ذخیره نفت عراق است.

مهمنترین خواسته کردها در شرایط کنونی، تثبیت فدرالیسم کردی و الحاق کرکوک و سایر مناطق کردنشین خارج از اقلیم کردستان به منطقه تحت حاکمیت این اقلیم است. مبنای این خواسته، نقشه منتشر شده در ماه جولای ۲۰۰۵ است. این نقشه، علاوه بر دربرگیری سه استان دهوگ، اربيل و سليمانیه که از سال ۱۹۹۲ در کنترل کردها بوده، مناطق جدیدی از استان تمیم به مرکزیت کرکوک، مناطق کردنشین استان دیالی به مرکزیت خانقین، مناطق مندلی، جسان، بدراه و زرباطیه در منطقه مابین بغداد و مرز مهران ایران و نیز مناطقی در حاشیه موصل را به کردستان اضافه نموده است. مبنای تحلیلی این خواسته از نظر کردها این است که اعراب و کردها دو ملت جداگانه هستند و در ابتدا باید وجود این دو ملت متفاوت در عراق به رسمیت شناخته شود. در مقابل، اعراب و ترکها مخالف الحاق کرکوک به اقلیم کردستان هستند و آن را مبنای برای تشکیل کشور مستقل کردی می‌دانند. در این خصوص، ترکیه به صراحة اعلام کرده است این الحاق را خط قرمز خود در هجوم نظامی به کردستان عراق می‌داند. در عین حال، طبق ماده ۱۴۰ قانون اساسی عراق، مقرر شده است وضعیت کرکوک و سایر مناطق مورد مناقشه، در چارچوب همه‌پرسی تعیین تکلیف شود. این ماده، راهکار عادی‌سازی اوضاع، شمارش جمعیت و همه‌پرسی در کرکوک و سایر اراضی مورد منازعه، پیش از تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۰۷ را ارائه داده است. به رغم تشکیل کمیته پی‌گیری ماده ۱۴۰، همه‌پرسی کرکوک هنوز برگزار نشده است. دلیل این امر نوع رویکرد شیعیان ملی‌گرا به رهبری نوری المالکی است. این گرایش ترجیح می‌دهد به جای مخالفت علني با الحاق کرکوک به اقلیم کردستان، از طریق مانع‌سازی اداری و حکومتی، برگزاری همه‌پرسی کرکوک را به تأخیر بیاندازد. (ویسی، ۱۳۸۷) به هر ترتیب، سرنوشت کرکوک به سرنوشت فدرالیسم و تا حدود زیادی، دموکراسی در عراق گره خورده است. در واقع این شهر، نماد پیوند واقعیت ساختاری جغرافیای سیاسی و اقتصاد سیاسی عراق است که نوع بازیگری در آن می‌تواند بر تعادل قومیتی در عراق تأثیر غیرقابل انکاری بر جای بگذارد و حتی منطقه خاورمیانه را تحت تأثیر قرار دهد. از این منظر، بسیاری از کردها، حتی کرکوک را با موقعیت استراتژیک شهر قدس در منازعه میان اعراب و مسلمانان با رژیم صهیونیستی مقایسه می‌کنند. در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰، از میان ۱۲ کرسی نمایندگی کرکوک در پارلمان عراق، شش کرسی به فهرست العراقیه مرکب از اعراب و

ترکمن‌ها و شش کرسی به کردها تعلق گرفت که نشانگر تضعیف موقعیت کردها در مقایسه با انتخابات پارلمانی ۲۰۰۵ بود و وضعیت شکننده تعادل قومیتی در این منطقه و کل عراق را نشان می‌داد. این وضعیت با حساسیتی متفاوت در خصوص استان بصره هم وجود دارد. در سیام ماه می ۲۰۱۰، نوری المالکی که فهرست انتخاباتی اش در انتخابات پارلمانی در بصره با چهارده کرسی رتبه نخست را کسب کرده است، اعلام نمود اگر موفق به تأسیس دولت شود، قانون مربوط به خودمختاری منطقه بصره را امضا خواهد کرد. بصره یکی از ثروتمندترین استان‌های عراق و سومین آنها به لحاظ جمعیت پس از بغداد و موصل است. ذخایر نفتی این استان، حدود ۲۰ درصد ذخایر نفتی خاورمیانه است. تبدیل این استان به منطقه فدرالی از دید قائلان به آن با هدف توسعه مناطق شیعی نشین به گونه‌ای همگام و متوازن با مناطق کردی در شمال است و یکی از راهکارهای تعادل قومیتی در این کشور به شمار می‌رود. در عین حال، خودمختاری بصره، به لحاظ جغرافیا و اقتصاد سیاسی عراق، با مخالفت اعراب سنی این کشور و عربستان سعودی مواجه است. گسترش حرکت‌های شیعی در مرازهای شرقی عربستان، وابستگی عرب‌های سنی عراق به موقعیت ممتاز بصره و مهمتر از همه، تحول منطق بازی‌ها به نفع ایران از دید سعودی‌ها قابل پذیرش نیست. (نصری، ۱۳۸۹: ۵۱)

سومین ویژگی ژئوپلیتیکی عراق، موقعیت استراتژیک آن در قبال ایران است. همانطور که گفته شد، وضعیت ژئوپلیتیکی عراق به گونه‌ای است که مناسبترین کشور منطقه برای ایجاد توازن و مهار در برابر ایران به شمار می‌رود و به لحاظ تاریخی نیز هدف از ساختن آن همین ویژگی بوده است. در عین حال، چنانچه از این ظرفیت بهره‌برداری نشود یا به عبارت دیگر، حوزه نفوذ جمهوری اسلامی ایران در عراق به قدری وسعت یابد که رقبا و دشمنان بالقوه و بالفعل آن نتوانند از این ظرفیت بهره‌برداری نمایند، این کشور ظرفیت آن را دارد که پل و یا تخته پرش برای ایران برای ورود به منطقه شامات و تبدیل شدن به قدرت بلامنازع زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس باشد. یکی از دلایل بوش برای تغییر راهبرد ایالات متحده در سال ۲۰۰۷، همین نکته بود. بر این اساس رایس و بوش در توجیه راهبرد جدید خود برای کنگره آمریکا، به صراحةً اعلام نمودند «عراق باید همچون گذشته، سدی در برابر ایران و نه پلی برای آن باشد.» (The White House, January 10, 2007)

این ویژگی عراق به لحاظ جغرافیای سیاسی و در عین حال، اقتصاد سیاسی این کشور نمایانگر فرصتی برای سیاستمداران این کشور و بازگیران منطقه‌ای است که می‌توان آن را «رانت استراتژیک»^۱ نامید. (الخفاجی، ۱۳۷۸: ۷۱) به بیان دیگر، عراق در شرایط خاص تاریخی و در میانه روابط‌های راهبردی منطقه‌ای، این امکان را دارد که نظر به موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خود در برابر ایران، از دیگر کشورها و بازیگران منطقه‌ای و برونمنطقه‌ای که از مهار ایران سود می‌برند، تقاضای مابه‌ازاء اعم از اقتصادی یا سیاسی – راهبردی نماید. این وضعیتی بود که با طولانی‌تر شدن جنگ ایران و عراق و به تبع آن کاهش فوق العاده درآمدهای نفتی، در فاصله سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳ رخ داد. در آن زمان، عراق و رژیم صدام از وضعیت دولت رانتی که به درآمدهای ناشی از منابع نفتی خود اتکا داشت، به کشوری تبدیل شد که از قبل رانت استراتژیک خود کسب درآمد می‌کرد. در خلال سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹، صرفاً سرریز مستمر و منظم کمک‌های مالی کشورهایی چون عربستان، کویت و امارات متحده عربی بود که اقتصاد عراق را سرپا نگه داشت. این ویژگی باعث می‌شود توسعه نیروهای مسلح و نظامی، به نوعی دارایی برای این کشور تبدیل شود.

رانت استراتژیک، استقرار صلح‌طلبی به عنوان جهت‌گیری پایدار سیاست خارجی عراق را بسیار دشوار می‌کند، به ویژه آنکه، این ظرفیت عراق به منزله نوعی معماهی امنیتی برای کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس است. به بیان دیگر، آنها برای حفظ امنیتشان در برابر ایران، نوعی باج راهبردی به عراق می‌دهند، اما در برابر، عراق با دریافت این رانت استراتژیک، در برابر خود این کشورها، به لحاظ نظامی – اقتصادی نیرومند می‌شود و آنها را در معرض تهدید قرار می‌دهد. این اتفاقی بود که منجر به جنگ دوم در زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس و اشغال نظامی کویت از سوی عراق شد. این دو ویژگی، یعنی رانت استراتژیک عراق و معماهی امنیتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس، ایجاب می‌کند غرب و در رأس آن، ایالات متحده آمریکا برای حفظ منافع خود در منطقه و جلوگیری از بروز منازعات میان متحدهین منطقه‌ای اش، حضور سیاسی و نظامی – امنیتی خود را تا آینده غیرقابل پیش‌بینی در این منطقه حفظ نماید.

1 . Strategic Rent

ویژگی چهارم، موقعیت جغرافیایی خاورمیانه است. این منطقه، چه به لحاظ مناسبات درونی و چه به لحاظ موقعیت بین‌المللی، منطقه‌ای امنیتی یا امنیتی شده است. در سطح درون منطقه‌ای، در غالب کشورهای خاورمیانه، همچنان، تهدیداتی که صبغه سرزمینی بیشتری دارند اولویت‌های امنیت ملی را مشخص می‌کنند و تهدیدات با صبغه سرزمینی کمتر مانند تهدیدات اقتصادی، در اولویت‌های بعدی هستند. به همین دلیل است که تحصیل امنیت از راه برتری نظامی همچنان در کانون سیاست‌های امنیتی این کشورها قرار دارد. بسیاری از قدرت‌های منطقه، درصد زیادی از تولید ناخالص ملی و بودجه دولتی را صرف مسائل نظامی می‌کنند و همه آنها از لحاظ فنی درصد توسعه یا خرید سیستم‌های تسليحاتی پیشرفته‌ای مانند موشک‌های بالستیک میانبرد، بمب افکن‌های جنگی و سیستم دفاع ضدموشکی هستند. (مارتین، ۱۳۸۳: ۵۱) در واقع، چنانکه لی نور. جی مارتین در مقاله «رهیافت جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه» به درستی تأکید می‌کند، کشورهای این منطقه با سه تهدید عمده در خصوص امنیت ملی خود مواجه هستند که به ترتیب عبارتند از رژیم سیاسی، انسجام اجتماعی و تمامیت ارضی. تهدید نخست موجب شده است امنیت ملی در این کشورها عمده‌تاً به امنیت رژیم یا به بیان بوزان «امنیت حکومت» (۱۳۸۸: ۲۸) تحويل شود. امنیت رژیم در این منطقه، به بیان مصطفی کامل السعید عبارت است از حفظ ارزش‌های حیاتی رژیم مخصوصاً رهبران و نهادهای اصلی. (۹۷: ۱۳۸۳)

تهدید بعدی، یعنی پائین‌بودن انسجام اجتماعی – سیاسی در درون کشورها، موجب پدیده‌ای شده است که بوزان آن را «حکومت ضعیف» می‌نامد (۳۰: ۱۳۸۸). در واقع، چندپارگی جامعه به لحاظ سیاسی – اجتماعی، موجب می‌شود حکومت نتواند در اداره جامعه همچون حکومتی قوی ظاهر شود و در نتیجه، در این کشورها شاهد میزان بالای خشونت‌های سیاسی، دست به دست شدن سریع حکومت در میان بلوک‌های قدرت، استفاده آشکار از زور توسط حکومت در حیات سیاسی داخلی و میزان بالای کنترل حکومت بر رسانه‌ها و احزاب مخالف هستیم. بر این اساس، تهدیدات امنیت ملی و یا در واقع، امنیت رژیم، عمده‌تاً ماهیتی داخلی می‌یابند تا خارجی. برجستگی تهدید سوم نیز موجب اهمیت و افزایش روزافزون بعد نظامی امنیت ملی و نقش و جایگاه نظامیان در حیات سیاسی کشورها می‌شود. پیوستگی و

مشابهت مسائل و تهدیدات امنیت ملی این کشورها با یکدیگر و از جمله، عراق با کشورهای زیرمجموعه امنیتی خلیج‌فارس، موجب می‌شود شیوه‌های امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن مسائل و پدیدهای در این کشورها مشابه یکدیگر باشد و برای مثال، کشوری چون عراق نتواند رویه متفاوتی در سیاست امنیتی خود اتخاذ نماید. به همین دلیل است که بوزان و ویور در سال ۱۹۹۸، تعریف خود از مجموعه امنیتی را که در سال ۱۹۸۳ در کتاب مردم، دولتها و هراس داده بودند، عوض کردند. مطابق تعریف پیشین، مجموعه امنیتی از نظر آنها به گروهی از دولت‌ها اطلاق می‌شد که نگرانی‌های اصلی امنیتی آنها تا اندازه‌ای به یکدیگر گره خورده است که امنیت ملی آنها را به صورت منطقی نمی‌توان جدای از یکدیگر مورد توجه قرار داد، اما در تعریف جدید، در کتاب مناطق و قدرت‌ها، آنها به این نتیجه رسیدند که مجموعه امنیتی، عبارت از مجموعه‌ای از واحدهای ساخته از فرایندهای عمله امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن یا هر دوی آنها، آن اندازه در هم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل یا حل شود. (۵۵: ۱۳۸۸)

در خصوص عراق، این وضعیت بیش از هر چیز در متغیر انسجام داخلی معنا می‌یابد. به لحاظ موقعیت شکننده اقوام در قبال یکدیگر و ناپایداری تعادل‌های قومیتی در این کشور، مسئله قومی در آن تا آینده غیرقابل پیش‌بینی، مسئله امنیتی خواهد بود و نمی‌تواند غیرامنیتی قلمداد شود و در عین حال، امنیت‌دیدن مسائل قومی در دیگر کشورهای این مجموعه امنیتی، به تشدید و تقویت این نگاه در حکومت عراق می‌انجامد. این امر به پدیده‌ای متنه می‌شود که می‌توان آن را پارادوکس امنیت و دموکراسی در عراق نامید و موجب می‌شود دولت آینده عراق نتواند به لحاظ سیاست قومی، به دولتی پست‌مدرن تبدیل شود و حداقل، دولتی مدرن باشد. به بیان دیگر، دموکراسی‌سازی و اعطای آزادی‌های سیاسی به هویت‌ها و قومیت‌های مختلف و امنیت‌سازی به معنای افزایش نقش دولت مرکزی در کنترل نظام و امنیت در میان اقوام و هویت‌های مختلف در عراق، با یکدیگر جمع‌پذیر نیستند و رابطه‌ای پارادوکسیکال دارند. در واقع، سیاست قومی دموکراتیک در دنیای کنونی که راه ناگزیر دموکراسی‌سازی در عراق است، در چارچوب دولت‌های پست‌مدرن معنا می‌یابد. در این دولت‌ها، بر مبنای سیاست هویت، مسئله قومی، معضل امنیتی نیست و سیاست تفاوت مانع از امنیت‌دیدن مسائل

قومی می‌شود. (پاکولسکی، ۱۳۸۸: ۲۴۰) این در حالی است که عراق به لحاظ واقعیات ساختاری درون‌کشوری و منطقه‌ای، نمی‌تواند در این چارچوب بازی کند. به همین دلیل است که بوزان و ویور معتقدند «دبال‌کردن طیف کشورهای ضعیف / قوی، متدالول‌ترین شیوه طبقه‌بندی دولت‌های معاصر به سه نوع پست‌مدرن، مدرن و پیشامدرن است.» (۱۳۸۸: ۳۲)

در بعد منطقه‌ای نیز به نظر می‌رسد خاورمیانه، پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، به متن معادلات امنیتی جهان وارد شده است. تا پیش از این رویداد، دنیای غرب و در رأس آن ایالات متحده، تصور می‌کرد می‌توان روند جهانی شدن ارزش‌ها و سبک زندگی غربی یعنی لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری را بدون خاورمیانه به پیش برد و این منطقه را به بیرون تاریخ پرتاب کرد. پس از ۱۱ سپتامبر غرب فهمید که نادیده‌گفتن خاورمیانه و تحولات آن می‌تواند حتی به فروپاشی تمدن غرب بیانجامد. از این‌رو، خاورمیانه از این پس در نگاه جهانی و به ویژه در نگاه غربی، منطقه‌ای امنیتی شده است و مدیریت آن تکلیف ساختار امنیت جهانی را روشن خواهد کرد. (افتخاری، ۱۳۸۴: ۴۴) از این‌رو، هیچ‌یک از بازیگران منطقه، به ویژه خلیج فارس و از جمله عراق نمی‌توانند تا آینده غیر قابل پیش‌بینی، از روابط خارجی و منطقه‌ای خود امنیت‌زادایی کنند و سیاست نظامی‌گری را کنار بگذارند. این امر باز هم به پارادوکس امنیت و صلح و پارادوکس امنیت و دموکراسی در عراق آینده دامن خواهد زد.

۳. فرهنگ سیاسی

سومین مؤلفه‌ای که تحقق سناریوی ایده‌آلیستی را در عراق آینده محدود می‌کند، فرهنگ سیاسی مردم این کشور یا مجموعه ایستارها و تمایلات شناختی، تحلیلی و احساس آنها نسبت به امر سیاسی است. آنچه فرهنگ سیاسی جامعه را به مفهومی ساختاری تبدیل می‌کند، همانا اصل ناخودآگاه‌بودن آن است. این خصلت باعث می‌شود بسیاری از افکار، تمایلات و گرایش‌های سیاسی کمتر مورد بازبینی قرار گیرند و از ثبات نسبی برخوردار باشند (سریع القلم، ۱۳۸۶: ۱۵ و ۱۶) فرهنگ سیاسی مردم عراق نیز دارای سه ویژگی مشخص است که این ویژگی‌ها، دموکراسی‌سازی در داخل و صلح‌طلبی در سیاست خارجی این کشور را با مانع

مواجه می‌کند و موجب تمایل به اقتدارگرایی در داخل و عدم همکاری در سیاست خارجی می‌شود. این سه ویژگی را می‌توان نامنسجم‌بودن، خشونت‌گرا بودن و مذکوربودن نامید. نامنسجم‌بودن فرهنگ سیاسی در عراق به بافت طایفه‌ای و عشیره‌ای این کشور و تقسیم آن به سه جامعه کلی اعم از شیعه، سنی و کرد بازمی‌گردد. ماده ۴۳ قانون اساسی دائمی عراق که در ذیل بخش حقوق و آزادی‌ها طرح شده، بافت قبیله‌ای و عشیره‌ای آن را مورد تأیید و شناسایی قرار داده است:

«حکومت بر رشد و ترقی قبایل و عشایر عراق تأکید دارد و به امور آنها به طوری که با دین، قانون و تقویت ارزش‌های والای انسانی و کمک به پیشرفت جامعه همانگ باشد، توجه می‌کند و از عرف‌های عشایر که با حقوق انسان منافats دارد، جلوگیری به عمل می‌آورد.»

این ویژگی، در واقع، میین نوعی فرهنگ است که آلموند و وربا در اثر کلاسیک خود با عنوان فرهنگ مدنی^۱، از آن با عنوان فرهنگ محلی و بسته^۲ یاد می‌کنند که با نبود حس شهروندی و بر جستگی هویت محلی مشخص می‌شود. (Heywood, 2002: 200)

در واقع، وجود سه گروه متفاوت اجتماعی در عراق با زبان‌های گوناگون، قومیت‌های متفاوت و تنوع امکانات اقتصادی، موجب پدیداری نوعی فرهنگ سیاسی پیشامدرن شده است که شعاع وفاداری‌های آن به سطوح قومی، محلی، خانوادگی و قبیله‌ای محدود است و اعتماد بین قومی و بین گروهی در نازل‌ترین سطوح خود قرار دارد. در این چارچوب کشور به منزله مجموعه‌ای از عشایر و اقوام است که با یکدیگر برای کسب قدرت، امنیت و ثروت رقابت و ستیزه می‌کنند و در عین حال، دولت مرکزی را به عنوان مرجعی عادل و قانونی به رسمیت نمی‌شناسند. (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۷۷) این ویژگی موجب می‌شود اطلاق مفهوم جامعه یا ملت – دولت به عراق، محلی از اعراب نداشته باشد.

1 . The Civis Culture

2 . parachial culture

این ویژگی باعث می‌شود هرگونه تعادل قومیتی در عرصه سیاسی عراق، موقعی و شکننده باشد، به ویژه، چنانچه درآمدهای نفتی و بهره‌گیری از رانت نفت به شیوه‌ای قومیتی توزیع شود و سامان یابد، شکل‌گیری جامعه همگن عراقی بسیار دور از دسترس خواهد بود. ویژگی دوم، فرهنگ خشونت در عراق است. همانطور که در بخش‌های پیشین اشاره شد، عراق دارای سنت درازدامنه‌ای از اعمال خشونت فیزیکی در مناسبات سیاسی است.

در سال ۱۹۳۶، اولین کودتای جهان عرب در عراق اتفاق افتاد (Tripp, 2002:88) و از آن پس، مردم عراق با موجی از سرکوب‌ها، اعمال دیکتاتوری، کودتا، کوچ اجباری، نسل‌کشی، اخراج از کشور و جنگ خارجی مواجه بوده‌اند. علت این امر، همانگونه که شفیق غبرا^۱ استاد عراقی دانشگاه کویت تأکید می‌کند، به میزان قابل توجهی در ناکامی حکومت عراق در ایجاد هویت ملی یکپارچه به نحوی که کل مردم این کشور را دربرگیرد، نهفته است. (۱۳۸۱:۱۳۵) همچنانکه ناکامی در این سطح، به شکست این کشور در ایجاد روابط مسالمت‌آمیز با جهان خارج کمک کرده است. پس از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف نیز سطح جدیدی از خشونت در قالب جنبشی تروریستی در این کشور پدیدار شد که آزادسازی عراق از اشغال خارجی را به عنوان هدف اصلی خود تعریف کرد و شاخصه آن عملیات انتحاری بود. این جنبش ترکیبی ناسازه‌گون از اعراب سنی ناراضی، بقایای حکومت پیشین بخصوص افسران بعثی، برخی قبایل عراق، گروههای مافیایی و القاعده عراق بود. علاوه بر این، اغلب جریان‌های مهم سیاسی در عراق، دارای نیروهای شبه‌نظمی هستند و یا بخشی از ارتش این کشور را تحت کنترل دارند. این وضعیت، چالشی مهم برای حکومت عراق در به رسمیت شناختن حق آن در به انحصار در آوردن مشروعت اعمال زور فیزیکی و ابزارهای خشونت است. این وضعیتی است که در ادبیات دولت - ملت‌سازی از آن با عنوان دولت‌های ورشکسته^۲ یاد می‌کنند. بر این اساس، دولت ورشکسته دولتی است که در آن ویژگی اصلی مفهوم دولت در بیان ماقس وبر، یعنی انحصار مشروعت استفاده از زور فیزیکی در درون مرزهایش شکسته شده باشد. این امر اغلب از سوی جنگ‌سالاران، گروههای شبه‌نظمی و

1 . Shafeeq N. Gabra
2 . Failed State

تروریست‌ها صورت می‌گیرد (Rotberg, 2004: 43) که هر سه این گروه‌ها در عراق از جمله بازیگران فعال در عرصه سیاست داخلی هستند. این ویژگی موجب می‌شود در پی هر تحول یا فرصت سیاسی، تعادل قومیتی موجود که مبنای برقراری دموکراسی در عراق است به واسطه خشونت فیزیکی که عمدتاً ماهیتی قومی پیدا می‌کند، برهم بخورد. نمونه بارز این مسئله انفجارها و حملات تروریستی پس از انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در مناطق شیعه‌نشین عراق است. بر این اساس، در عراق هیچ حکومتی نمی‌تواند پیش از غالب شدن بر سایر گروه‌های مسلح جمعیت کشور در رقابت بر سر اثبات آنکه کدامیک می‌تواند بهتر از دیگری از مردم حراس است کند، صاحب مشروعیت انحصار اعمال زور فیزیکی شود. این ویژگی نمایانگر پارادوکس امنیت و دموکراسی در عراق آینده است. همچنانکه می‌تواند در سیاست خارجی مانع از تبدیل سیاست‌های نظامی به سیاست‌های دفاعی به جای تهاجمی شود.

ویژگی سوم نیز مذکور بدن فرهنگ سیاسی عراق است. همچنانکه عصام الخفاجی مطرح می‌کند، جهان‌بینی حاکم بر حزب بعثت که سعی در تزریق آن در میان گروه‌های اجتماعی عراق داشت و همچنین منشاء روتایی رهبری و توده حزبی بعث، اصولاً بر نوعی فرهنگ مذکور دلالت داشت که در آن معیار مردانگی نیز برخورداری از تجربه جنگی بود. بر این اساس، از یک سو عراق به عنوان عنصر مذکور جهان عرب تصویر می‌شد که تصویری بود در ساخت و ساز دائم (۱۳۷۴: ۷۲) و در داخل نیز از سوی دیگر، مردان جنگجو به ویژه افسران سنی، به عنوان عراقی‌های راستین معرفی می‌شدند. تصویر عراق به عنوان عنصر مذکور جهان عرب با تصور بسیاری از اعراب از این کشور به عنوان «پروس جهان عرب» همخوانی داشت. (همان: ۶۳) ادعای رهبری جهان عرب از سوی صدام حسین به نوعی برایند این تصاویر و برداشت‌ها بود.

این فرهنگ از یک سو مانع شکل‌گیری فرهنگ دموکراتیک در میان مردم عراق است و از سوی دیگر، مانع از آن می‌شود تا عراق وارد ترکیب‌های بومی سیستم امنیتی در منطقه خلیج فارس شود و از نقش یگانه‌ای که در گذشته در جهان عرب برای خود قائل بود، وارد نوعی ائتلاف یا اتحاد با کشورهای عرب زیر مجموعه امنیتی خلیج فارس، به ویژه عربستان سعودی گردد و نقش هم‌تراز یا حتی تابع نسبت به آنها پیدا کند. این امر به ویژه هنگامی که

مسئلان و متولیان سیاست خارجی عراق اعم از رئیس جمهور و وزیر امور خارجه از میان کردها یا شیعیان انتخاب شوند، از همیشه امکان ناپذیرتر می‌نماید. در واقع، در سیاست داخلی، همانگونه که افلاطون در رساله جمهوری تأکید کرده است، دموکراسی به واسطه آنکه حکومتی است رنگارنگ و سیال، بیشتر باب طبع زنان می‌باشد (۱۳۸۰: ۱۱۱۴) و خصلتی زنانه دارد. از این‌رو، باب طبع آن بخش از گروههای سیاسی عراقی نیست که برای این کشور در عرصه داخلی و خارجی، هویتی مذکور قائلند. برای مثال، طارق الهاشمی معاون رئیس جمهور عراق پس از انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ به صراحت اعلام کرد عراق به عنوان کشوری عرب نمی‌باشد رئیس جمهوری کرد داشته باشد. (www.irdiplomacy.ir) این هویت در عرصه خارجی و منطقه‌ای نیز موجب می‌شود همچنان خلیج فارس به لحاظ امنیتی و معادلات قدرت، سه‌پایه باشد، هرچند عراق و مجموعه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، از متحدین ایالات متحده باشند. در واقع، اتحاد و یا در کنار هم قرارگیری عراق آینده و اعضای شورای همکاری تنها در سایه حضور بلندمدت نیروهای آمریکایی در منطقه امکان‌پذیر خواهد بود. این امر به منزله تداوم نظامی‌گری در عراق آینده و برقراری نوعی صلح مسلح میان آن و دیگر بازیگران زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس است.

نتیجه‌گیری: سناریوی میانه و راهکار جمهوری اسلامی ایران

دموکراسی‌سازی در داخل و یا به بیان بهتر، امکان‌پذیری تعادل قومیتی در عرصه سیاسی داخلی عراق و صلح‌طلبی در سیاست خارجی، متن سناریوی ایده‌آلیستی عراق آینده را تشکیل می‌دهد. این سناریو، چنانکه در مقاله به تفصیل بیان شد، از سوی برخی مؤلفه‌ها همچون خصلت سیاسی و نزاع‌پرور مرزهای سیاسی این کشور، فقر اعتماد میان اقوام و گروههای سیاسی (افقی) و میان آنها با حکومت مرکزی (عمودی) و به تبع آن فقر روحیه ملی، نیرومندی فرهنگ خشونت و نظامی‌گری، منطق معماگونه الگوهای دوستی و دشمنی در میان ترکیب و بافت جمعیت ناهمگن این کشور، مسئله کرکوک و ظرفیت ژئواستراتژیک حاصل از آن برای این کشور، شیوه‌های خاص امنیتی کردن و امنیتی دیدن مسائل و تهدیدها در منطقه خاورمیانه که عراق نیز به تبع منطق اشاعه‌یابنده این روندها در یک مجموعه امنیتی، گریزی از آن ندارد،

امنیتی شدن خاورمیانه در معادلات جهانی و بین‌المللی، فرهنگ سیاسی عشیره‌ای و نامنسجم این کشور، خصلت ورشکسته دولت در آن و تصویر مذکوری که ناسیونالیست‌های عراقی سعی در ارائه آن در عرصه‌های سیاسی داخلی و خارجی این کشور دارند، تهدید می‌شود و با مانع رو بروست. به بیان دیگر، نیروی مقاومت یا اینرسی این عوامل به احتمال بسیار مانع از تحقق سناریوی ایده‌آلیستی در این کشور در میان‌مدت می‌شود. از سوی دیگر، بازگشت به عراق گذشته نیز نامحتمل می‌نماید؛ چرا که بازیگران جدید عرصه سیاسی این کشور از جمله کردها و شیعیان در برابر هرگونه گذشته‌گرایی به شدت مقاومت می‌کنند و در این صورت، تکه‌تکه شدن^۱ عراق برای آنها گزینه مناسب‌تری است.

برآیند این گزاره‌ها، نشان می‌دهد سناریوی محتمل‌تر عراق آینده، سناریوی میانه یا برقراری نوعی شبهدموکراسی در این کشور است که به واسطه احیاء نوعی ناسیونالیسم قومی یا غیرمدنی رقیق در این کشور، پی‌گیری می‌شود. این سناریویی است که از سال ۲۰۰۷ همزمان با تغییر راهبرد ایالات متحده در عراق و با اجماع نسبی و ضمنی کشورهای عرب منطقه، ترکیه و اهل سنت عراق دنبال می‌شود. مضمون این سناریو بازگشت عراق به دنیای عرب و احیاء نوعی هویت عربی برای این کشور بدون تغییر در قانون اساسی آن است.

راهکار تحقق این سناریو نیز برقراری نوعی ائتلاف میان اعراب سنی، ترکمن‌ها، نوبعشی‌ها و سکولارها و ملی‌گرایان اعم از شیعیان و سنی‌های است. در واقع، هر سه گروه بعضی‌ها، سکولارها و ملی‌گرایان، به دو دسته شیعی و سنی تقسیم می‌شوند که مبنای ارتباط آنها با یکدیگر، نه مذهب بلکه ایدئولوژی است.

از این‌رو، می‌توان با ایجاد ائتلاف میان گروه‌ها و تبدیل شیعیان به ویترین و نمای بیرونی آن، رأی اکثریت مردم عراق یعنی شیعیان را جلب کرد و چون دموکراسی پارلمانی در قانون اساسی این کشور، از نوع دموکراسی اکثریتی است، ائتلاف مذکور می‌تواند به شیوه قانونی و با سازوکارهای دموکراتیک به رأس ساختار سیاسی این کشور راه یابد. این سناریویی است که به طور جدی در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در این کشور از سوی عربستان سعودی، ترکیه، مصر،

اردن، سوریه، امارات متحده عربی و ایالات متحده پیگیری شد و به آراء معنادار و مهم فهرست العراقیه در این انتخابات انجامید.

آنچه در این سناریو به عنوان برنامه این ائتلاف برای عراق آینده پیش‌بینی شده است، شکل‌دهی به پویش هویتی در این کشور یا ساختن هویت عراقي است که ظاهراً جنبه سلبی دارد. به بیان دیگر، به طور مستقیم بر هویت عربی عراق تأکید نمی‌کند، بلکه از طریق نوعی اشاعه ایران‌هراسی به دنبال ساختن هویت عراقي یکپارچه است که قاعدتاً نه عربی – کردی، بلکه عربی خواهد بود. در واقع، ناسیونالیسم همچنانکه راجرز برویکر، تأکید می‌کند، میدانی از سه نیروی «دولت‌های ملی‌کننده»، «اقلیت‌های ملی» و «میهن‌های بیرونی» است. به این معنا، ناسیونالیسم نه نوعی کیفیت ذاتی بلکه نتیجه یک سری کنش‌ها و فرایندهای سیاسی است. نتیجه کشمکش میان این سه نیرو می‌تواند فرایندی باشد که گفتمان ملی‌گررا را تشديد و از طریق ایجاد احساس خطر در میان اقوام و گروهها، به شکل‌گیری حس ملی در آنها کمک کند.

(شوارتز متل، ۱۳۸۸: ۲۵۲)

این وضعیت به طور آشکار در تبلیغات انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در عراق قابل مشاهده بود و حتی گروههای ملی‌گرای شیعه، محور شعارهای خود را نفی دخالت خارجی و به ویژه جمهوری اسلامی ایران قرار داده بودند.

اجزای دیگر این سناریو عبارتند از جلوگیری از الحاق کرکوک به حکومت اقلیم کردستان و ممانعت از برگزاری همه‌پرسی در آن، بازگشت بعضی‌ها و طوایف سنی‌مذهب به کادرهای فرماندهی و مدیریتی نیروهای مسلح و سرویس‌های امنیتی - اطلاعاتی، تداوم حضور نیروهای آمریکایی در عراق و سعی در به بازی گرفتن کردها و شخصیت‌های برجسته آنها در مقام نیروهای دسته دوم و یا تشریفاتی در ساختار رسمی حکومت.

تحقیق این سناریو - که البته با مشکلات بسیاری به ویژه به دلیل منطق معماگونه الگوهای دوستی و دشمنی در این کشور مواجه است - موجب می‌شود عراق آینده در عرصه سیاست خارجی و منطقه‌ای نیز مطابق منافع مجموعه کشورهای عرب به همراه ترکیه و ایالات متحده رفتار کند، بدون آنکه وارد نوعی نظام امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای شود. این امر به واسطه حضور ایالات متحده در منطقه و توافق‌های دوجانبه امنیتی با کشورهای عضو زیرمجموعه

امنیتی خلیج فارس - بجز ایران - ممکن می‌شود و در عین حال، در موارد خاص، این امکان وجود خواهد داشت که بر سر مسائل موردي، کنفرانس‌ها و اجلاس‌های مشترک حتی با حضور ایران برگزار شود.

این وضعیت موجب می‌شود عراق در عین حفظ نظامی‌گری در سیاست خارجی از رویکرد تهاجمی چشم پوشد و به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی نباشد. از سوی دیگر، در عین حفظ امکان به فعلیت درآوردن قابلیت مهارکنندگی اش در قبال جمهوری اسلامی ایران، به دنبال نوعی مهار و ضربه‌گیری فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی در برابر کشورمان باشد.

بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران می‌بایست دو راهکار عمدۀ را در دستور کار سیاست خویش در صحنه عراق قرار دهد. راهکار نخست، ایفای نقش توازن بخش^۱ در میان نیروهای سیاسی - قومی داخلی این کشور است که می‌بایست از طریق میانجی‌گری / تفرقه‌افکنی و تضعیف / تقویت، متحقق شود. در واقع، جمهوری اسلامی می‌بایست با این راهکار مانع برقراری هرگونه اتحاد و ائتلاف میان بازیگران و قدرتمندانی شود که علّقه ضد ایرانی دارند و در عین حال، میان بازیگرانی که زمینه‌های پیوند با منافع کشورمان را دارند، در صورت بروز اختلاف میانجی‌گری کند. برای مثال می‌بایست به دنبال تفرقه‌افکنی میان شیعیان ملی‌گرا و حتی سکولار با دیگر اعضای ائتلاف العارقیه بود و در عین حال، میان شیعیان ملی‌گرا و اسلام‌گرا (مجلس اعلا و صدری‌ها) میانجی‌گری نمود.

راهکار دوم، ورود به صحنه عراق از مسیر روابط فرهنگی - اجتماعی و فنی - مهندسی یا اقتصادی - تجاری و از طریق نهادها و بازیگران غیردولتی و خصوصی است که به منزله نوعی دیپلماسی عمومی است و می‌تواند با حفظ و گسترش حوزه نفوذ جمهوری اسلامی ایران در این کشور، به طور مؤثر از احیاء ظرفیت مهارکنندگی عراق آینده در قبال کشورمان پیش‌گیری نماید و در عین حال، به واسطه غیررسمی بودن بازیگران فعال، با حساسیت گروههای سیاسی - مذهبی عراق مواجه نشود. به واقع، منطق بازی در عراق آینده در حال گذار به حوزه اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی است و می‌بایست از هم‌اکنون برای بازیگری فعال در عراق آینده، برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کرد.

1. balancer

منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۸)؛ «هويت ملي و پروژه‌ي ملت‌سازی»، در *پرسه‌ها و پرسه‌ها*، تهران: آگه.
۲. افخاری، اصغر (۱۳۸۴)؛ «خاورمیانه، منطقه‌ای امنیتی شده»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوازدهم، شماره ۴۳، صص ۴۸ – ۳۱.
۳. افلاطون (۱۳۸۰)؛ دوره کامل آثار افلاطون، ج دوم، رساله جمهوری، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، ج سوم.
۴. الخفاجی، عاصم (۱۳۷۸)؛ «جنگ و جامعه: عراق در مسیر نظامی شدن»، *گفتگو*، شماره ۲۳، صص ۶۳ – ۸۱.
۵. السعید، مصطفی کامل (۱۳۸۳)؛ «مشروعيت و امنیت در کشورهای عربی (۱۹۸۹ – ۱۹۹۶)»، در لی نور جی. مارتین، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قدری نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۴۲ – ۹۵.
۶. بوزان، باری (۱۳۷۸)؛ مردم، دولت‌ها و هراس، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۷. ——— (۱۳۸۱)؛ «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش زا»، ترجمه احمد صادقی، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره ۳.
۸. ——— (۱۳۸۸)؛ «مردم، دولتها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، در ادوارد ای. آزر و چونگ این مون، *امنیت ملی در جهان سوم*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج دوم
۹. ———، ویور، الی و دوویلد، پاپ (۱۳۸۶)؛ *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۱۰. ——— و ویور، الی (۱۳۸۸)؛ *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمن قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۱۱. پاکولسکی، ایان (۱۳۸۸)؛ «پست‌مادرن شدن»، ترجمه فرزاد پورسعید، در *راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی*، ج دوم، ویراسته کیت نش و آلن اسکات، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۲۴۲ – ۲۲۹.
۱۲. جعفری، ولدانی، اصغر (۱۳۸۷)؛ *چالش‌ها و مذاکرات در خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۱۳. جونز، ست جی. (۱۳۸۹)؛ *برقراری نظم و قانون پس از مذاکره*، ترجمه عسگر قهرمان‌پور بناب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

۱۴. سریع القلم، محمود (۱۳۷۴): «تبیین مبانی سیاست خارجی عراق»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوم، شماره دوم
۱۵. ——— (۱۳۸۵): *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
۱۶. ——— (۱۳۸۸): «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت و امکان تغییر»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره اول، صص ۴۰ - ۲۱
۱۷. شوارتز متل، جان (۱۳۸۸): «ناسیونالیسم و تکه‌تکه شدن از ۱۹۸۹»، ترجمه فرزاد پورسعید، در *راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی*، ج دوم، پیشین، صص ۲۵۴ - ۲۴۳
۱۸. غبار، شفیق ن. (۱۳۸۱): «فرهنگ خشونت در کشور عراق»، ترجمه علی قلیزاده، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره ۱۵، ۱۵۰ - ۱۳۵
۱۹. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۰): *صلاح پایدار*، ترجمه محمد صبوری، تهران: به باوران
۲۰. کمپ، جفری و هارکاوی، رابرт (۱۳۸۳): *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه*، ج اول، پیشینه، مفاهیم و مسائل، ترجمه سیدمهدي حسیني متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۲۱. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸): *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی
۲۲. لیک، دیویدی. و مورگان، پاتریک ام. (۱۳۸۱): *نظمهای منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۲۳. مارتین، لی نور جی. (۱۳۸۳): «رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه»، در *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، پیشین، صص ۵۸ - ۳۳
۲۴. محمودی، سیدعلی (۱۳۸۴): *فلسفه سیاسی کانت، اندیشه‌ی سیاسی در گستره‌ی فلسفه‌ی نظری و فلسفه‌ی اخلاق*، تهران: نگاه معاصر
۲۵. ویسی، مراد (۱۳۸۷): «پرونده کرکوک، بنیادی‌ترین اختلاف عراقی‌ها در سال ۲۰۰۸»، در www.irdiplomacy.ir
۲۶. مندل، رابرт (۱۳۸۷): *چهره متغیر امنیت ملی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج سوم
۲۷. نصری، قدیر (۱۳۸۴): «تأملی روشناتخانی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲۹، صص ۶۰۷ - ۶۸۵
۲۸. ——— (۱۳۸۹): «رنج تاریخی، زمینه‌ها و دشواری‌های خودمختاری بصره»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۱، صص ۵۱ و ۵۰
29. Al-Marashi, Ibrahim (2002); "Iraq's Security intelligence network, a guide and analysis", *Meria Journal*, Vol6, No.3
30. Byman, Daniel L. and Pollack, Kenneth M. (2003); "Democracy in Iraq?", *The Washington Quarterly*, Vol26, No.3.

31. Dobbins, James F. (2003); *America's Role in Nation – Building: From Germany to Iraq*, (CA: Rand)
32. Galbraith, Peter W. (2005); "Kurdistan in a Federal Iraq", in O'leary, Brendan, op. Cit, pp. 268 – 281.
33. Hashim, Ahmed (2003); "Saddam Husayn and civil – military relations in Iraq: the Quest for legitimacy and Power", *Middle East Journal*, Vol.22, No.2
34. Heywood, Andrew (2002); *Politics*, (New York: Palgrave, Second Edition)
35. Hippler, Jochen, Stone, Barry (2005); *Nation – Building: A key Concept for Peaceful Conflict Transformation?*, (UK: Pluto Press)
36. Ottaway, Marina (2002); "Think Again: Nation – Building", *Foreign Policy*, No. 132.
37. Parasilifi, Andrew (2001); "The military in Iraqi Politics", in Joseph A. Kechichian, *Iran, Iraq and The Gulf States*, (New York: Palgrave)
38. Pillsbury, Michael (2002); *China Debates the Future Security Environment*, (Washington DC: National Defense University Press)
39. Rotberg, Robert I. (2004); *When States Fail: Causes and Consequences*, (Princtone, Princtone University Press)
40. Stansfield, Gareth (2007); *Iraq: People, history, Politics*, (Malden: Polity Press)
41. "White House Outlines Bush's New Iraq S strategy", available in: <<http://www.america.gov/st/Washfileenglish/2007/Jahunary/2007011073841.html>>
42. Tripp, Charles (2002); *A History of Iraq*, (Cambridge: Cambridge University Press, Second Edition)

نمایه فصلنامه مطالعات راهبردی

(سال ۱۳۸۸)

فاطمه پورحسینی*

مقدمه

در این بخش، نمایه مطالب سال گذشته فصلنامه ارایه می‌شود. این مطالب در چهار مجلد و در دو قالب «مقالات علمی» و «نقد و بررسی کتاب» به چاپ رسید. ضمن آنکه بخش اطلاع‌رسانی شماره بهار سال گذشته به نمایه فصلنامه در سال ۱۳۸۷ اختصاص داشت. در این چارچوب، سی عنوان مطلب در سال ۱۳۸۸ در فصلنامه مطالعات راهبردی به طبع رسیده که سه عنوان آن نقد و بررسی کتاب بوده است. بر این اساس، نمایه حاضر در سه بخش نمایه عنوان، نمایه موضوعی و نمایه پدیدآورندگان، تدوین شده و مواردی چون مقالات علمی و کتاب‌های نقد و بررسی شده را به تفکیک نمایه‌پردازی کرده تا دسترسی پژوهش‌گران را به مطالب فصلنامه سهول‌تر نماید.

نمایه سه ساله نخست فصلنامه (۱۳۸۰ – ۱۳۷۷)، پیش از این به صورت مجلدی جداگانه همراه با فصلنامه شماره ۱۲، تهیه و منتشر شده است. نمایه سال‌های ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ نیز مطابق همین الگو در شماره‌های ۱۹ (بهار ۱۳۸۲)، ۲۳ (بهار ۱۳۸۳)، ۲۷ (بهار ۱۳۸۴)، ۳۱ (بهار ۱۳۸۵)، ۳۵ (بهار ۱۳۸۶) و ۳۹ (بهار ۱۳۸۷)، در اختیار خوانندگان قرار گرفت. بر این اساس، نمایه سال ۱۳۸۹ نیز در بهار ۱۳۹۰ ارایه خواهد شد.

* خانم پورحسینی کارشناس کتابداری و اطلاع‌رسانی از دانشگاه تهران و مشغول کتابخانه پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.
fph-a2000@yahoo.com

راهنمای استفاده کنندگان

متن حاضر، نمایه دوره دوازدهم (۱۳۸۸) فصلنامه مطالعات راهبردی می‌باشد. نمایه حاضر شامل بخش‌های: عنوان، موضوع، پدیدآورندگان و کتاب‌های معرفی شده در فصلنامه است. بخش‌های موضوع، مقالات و همچنین کتاب‌های معرفی شده به صورت الفبایی بر اساس مدخل‌های مربوطه تنظیم شده‌اند. در نمایه موضوع، موضوعات اصلی پررنگ‌تر و موضوعات فرعی آن با تورفتگی و کم‌رنگ‌تر آورده شده تا بازیابی آنها آسان‌تر باشد؛ که در مقابل آن، شماره‌های بازیابی موضوعات که به ترتیب مقالات ۱. نمایه عنوان مقالات علمی، ۲. نمایه کتاب‌های لاتین و ۳. نمایه پدیدآورندگان است.

موضوعات مرتبط و پیوسته هر موضوع در صورت وجود، برای بازیابی کامل‌تر و جامعیت آن با عبارت «نیز نگاه کنید به» ذکر گردیده است. برای جلوگیری از پراکندگی و مستندسازی موضوعات، از ارجاعات با عبارت «نگاه کنید به» در این نمایه استفاده کرده‌ایم. سیاهه بخش کتاب‌های لاتین درهم کرد نام پدیدآورنده و عنوان کتاب می‌باشد و برای بازیابی کتاب مورد نظر شماره، تاریخ و صفحه فصلنامه داخل پرانتز قرار دارد.

اختصارات

ش شماره فصلنامه
: شماره صفحه

الف. نمايه عنوان

۱. مقاله‌های علمی

- ۱/۱. «امنيت ملي و حقوق متهم؛ مطالعه تطبیقی آئین دادرسی در قبال اقدامات تروریستی». حسن عالیپور؛ ش ۴۳ (بهار ۱۳۸۸): ۴۴ – ۵.
- ۱/۲. «امنيت نرم و چرایی اهمیت آن». محمود یزدانفام؛ ش ۴۵، (پائیز ۱۳۸۸): ۱۳۴ – ۱۰۹.
- ۱/۳. «بازتولید گفتمانی؛ راهبرد استقرار امنیت نرم در جامعه ایرانی». فرزاد پورسعید؛ ش ۴۵ (پائیز ۱۳۸۸): ۱۳۵ – ۱۶۳.
- ۱/۴. «بررسی آثار بحران مالی در اقتصاد آمریکا بر اقتصاد ایران». محمد خضری؛ ش ۴۳ (بهار ۱۳۸۸): ۸۲ – ۶۵.
- ۱/۵. «بزه‌های سازمان یافته، امنیت و پلیس». حسن عالیپور؛ ش ۴۴ (تابستان ۱۳۸۸): ۱۰۵ – ۷۳.
- ۱/۶. «بلندی‌های جولان و امنیت رژیم صهیونیستی». سیدحسین موسوی؛ ش ۴۴ (تابستان ۱۳۸۸): ۱۷۹ – ۱۵۱.
- ۱/۷. «بوم‌شناسی سیاسی». مراد کاویانی‌راد؛ ش ۴۵ (پائیز ۱۳۸۸): ۲۶ – ۷.
- ۱/۸. «بیماری هلندی و ضرورت استفاده درست از درآمدهای نفتی». محمد خضری؛ ش ۴۶ (زمستان ۱۳۸۸): ۸۲ – ۶۷.
- ۱/۹. «پلیس و آموزش حقوق شهروندی». ناصر علیدوستی؛ ش ۴۴ (تابستان ۱۳۸۸): ۷۱ – ۴۷.
- ۱/۱۰. «پلیس و جامعه متنوع». محمدعلی قاسمی؛ ش ۴۴ (تابستان ۱۳۸۸): ۱۲۲ – ۱۰۷.
- ۱/۱۱. «تحول تروریسم در روابط بین‌الملل». فرزاد پورسعید؛ ش ۴۶ (زمستان ۱۳۸۸): ۱۶۸ – ۱۴۳.
- ۱/۱۲. «تحول کارکردهای پلیس در پرتو نظریه‌های امنیت خرد». داود غرایاق زندی؛ ش ۴۴ (تابستان ۱۳۸۸): ۲۷ – ۷.
- ۱/۱۳. «تحول مفهوم شناسایی بین‌المللی دولتها، با تأکید بر شناسایی بین‌المللی اوستیای جنوبی و آبخازیا». طیبه واعظی؛ ش ۴۶ (زمستان ۱۳۸۸): ۱۱۲ – ۸۳.

- ۱/۱۴. «جامعه ریسک و اهمیت آن برای مطالعات استراتژیک». محمدعلی قاسمی؛ ش ۴۵ (پائیز ۱۳۸۸): ۴۶ - ۲۷.
- ۱/۱۵. «جهانی شدن، امنیت و پلیس». محمود یزدان فام؛ ش ۴۴ (تابستان ۱۳۸۸): ۱۴۹ - ۱۲۳.
- ۱/۱۶. «چشم انداز پلیس؛ امنیت و سرمایه اجتماعی». منیزه نویدنیا؛ ش ۴۴ (تابستان ۱۳۸۸): ۶ - ۲۹.
- ۱/۱۷. «چشم انداز توازن قدرت در قفقاز در پرتو تحول در روابط ترکیه - ارمنستان». میرقاسم بنی‌هاشمی؛ ش ۴۶ (زمستان ۱۳۸۸): ۱۴۱ - ۱۱۳.
- ۱/۱۸. «چیستی معنا و مفهوم امنیت نرم؛ با مروری بر وجه نرم امنیت جمهوری اسلامی ایران». داود غرایاق زندی؛ ش ۴۵ (پائیز ۱۳۸۸): ۸۱ - ۱۰۸.
- ۱/۱۹. «دولت‌های شکننده و امنیت انسانی». محمود یزدان فام؛ ش ۴۶ (زمستان ۱۳۸۸): ۳۶ - ۵.
- ۱/۲۰. «سازمان جهانی تجارت و مسئله منطقه‌گرایی در اپک». عبدالله قبرلو؛ ش ۴۳ (بهار ۱۳۸۸): ۱۸۹ - ۱۶۳.
- ۱/۲۱. «سیاست خارجی دولت دوم جورج واکر بوش در مقابل ایران: سیاست سد نفوذ» - ۸۰۰۴). داود غرایاق زندی؛ ش ۴۳ (بهار ۱۳۸۸): ۱۱۷ - ۸۳.
- ۱/۲۲. «سیاست هسته‌ای آرژانتین و دلایل تغییر آن در دهه ۱۹۹۰». رحمن قهرمانپور؛ ش ۴۶ (زمستان ۱۳۸۸): ۱۹۷ - ۱۶۹.
- ۱/۲۳. «مذاکرات سوریه و اسرائیل: مبانی، روند و پیچیدگی». سیدحسین موسوی؛ ش ۴۳ (بهار ۱۳۸۸): ۱۶۲ - ۱۱۹.
- ۱/۲۴. «مطالعات امنیتی غربی؛ محدودیت‌های تبیین و الزامات تغییر». رضا خلیلی؛ ش ۴۵ (پائیز ۱۳۸۸): ۸۰ - ۴۰.
- ۱/۲۵. «مفهوم و ماهیت قدرت منطقه‌ای». عبدالله قبرلو؛ ش ۴۶ (زمستان ۱۳۸۸): ۶۶ - ۳۷.
- ۱/۲۶. «منافع ملی در پرتو قوانین موافقت‌نامه‌های دوجانبه سرمایه‌گذاری خارجی». ناصر علیدوستی؛ ش ۴۳ (بهار ۱۳۸۸): ۶۴ - ۴۵.
- ۱/۲۷. «مؤلفه‌های تهدید نرم؛ مرور چند تجربه». قادر نصری؛ ش ۴۵ (پائیز ۱۳۸۸): ۱۸۹ - ۱۶۵.

۲. نمايه کتاب‌های فارسی و لاتین معرفی شده

- ۲/۱. اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین‌الملل. رابرт جی. گیلپین؛ ترجمه: مهدی میرمحمدی. - تهران: مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۷. - نقد و بررسی از عبدالله قنبرلو (ش. ۴۴ تابستان ۱۳۸۸) : ۱۹۳ - ۱۸۱.
- 2/2. Adib – Moghaddam, Arshin. Iran in World Politics: the Question of the Islamic Republic.- London: Hurst and Company, 2007. (No. 46: 199-208)
- 2/3. Building Moderate Muslims Networks, Angl Rabasa, etal., Rand Corporation, 2007, (No. 43: 191-206)
- 2/4. Iran in World Politics: the Question of the Islamic Republic, Arshin Adib – Moghaddam.- London: Hurst and Company, 2007. (No. 46: 199-208)
- 2/5. Rabasa, Angl. Building Moderate Muslims Networks.- Rand Corporation, 2007. (No. 43: 191-206)

۳. نمايه

- ۳/۱. «نمايه فصلنامه مطالعات راهبردی (سال ۱۳۸۷)». فاطمه پورحسینی، ش ۴۳ (بهار ۱۳۸۸) : ۲۰۷ - ۲۲۸.

ب. نمایه موضوعی

اقدامات تروریستی، ۱/۱	آبخازیا
امنیت ملی، ۱/۱	اوستیای جنوبی، ۱/۱۳
متهم یا مظنون تروریستی، ۱/۱	حاکمیت، ۱/۱۳
اپک	دولت، ۱/۱۳
اتحادیه‌های گمرکی، ۱/۲۰	شناسایی بین‌المللی، ۱/۱۳
چندجانبه‌گرایی، ۱/۲۰	آرژانتین
حوزه‌های تجارت آزاد، ۱/۲۰	بحران اقتصادی، ۱/۲۲
دور اوروگوئه، ۱/۲۰	برزیل، ۱/۲۲
عدم تبعیض، ۱/۲۰	خودکفایی، ۱/۲۲
گات / سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۰	همکاری منطقه‌ای، ۱/۲۲
گروه‌بندی‌های ترجیحی، ۱/۲۰	آسیب‌پذیری
منطقه‌گرایی، ۱/۲۰	امنیت نرم، ۱/۲۷
اتحادیه‌های گمرکی	توزیع فرست، ۱/۲۷
اپک، ۱/۲۰	تهدید نرم، ۱/۲۷
چندجانبه‌گرایی، ۱/۲۰	سرمایه اجتماعی، ۱/۲۷
حوزه‌های تجارت آزاد، ۱/۲۰	شبکه اخلاقی، ۱/۲۷
دور اوروگوئه، ۱/۲۰	آموختش
عدم تبعیض، ۱/۲۰	امنیت، ۱/۹
گات / سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۰	پلیس، ۱/۹
گروه‌بندی‌های ترجیحی، ۱/۲۰	حقوق بشر، ۱/۹
منطقه‌گرایی، ۱/۲۰	حقوق شهروندی، ۱/۹
اجبار	حقوق متهم، ۱/۹
امنیت نرم، ۱/۳	کارآمدی، ۱/۹
	آئین دادرسی کیفری

کشورهای پیشرفت، ۱/۴	جامعه جنبشی، ۱/۳
کشورهای در حال توسعه، ۱/۴	روابط گفتمانی، ۱/۳
اقتصاد جهانی	مشروعیت، ۱/۳
اقتصاد ایران، ۱/۴	هزمونی، ۱/۳
بحران مالی، ۱/۴	ارمنستان
کشورهای پیشرفت، ۱/۴	اقتصاد انرژی، ۱/۱۷
کشورهای در حال توسعه، ۱/۴	بحران قرهباغ، ۱/۱۷
اقدامات تروریستی	ترکیه، ۱/۱۷
آئین دادرسی کفری، ۱/۱	توازن قدرت، ۱/۱۷
امنیت ملی، ۱/۱	فققاز جنوبی، ۱/۱۷
متهم یا مظنون تروریستی، ۱/۱	اسرائیل
اقدام نظامی	بلندی‌های جولان، ۱/۶
تحریم، ۱/۲۱	جنگهای سوریه - اسرائیل، ۱/۶
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱	دریاچه طبریا، ۱/۶
خاورمیانه، ۱/۲۱	رود اردن، ۱/۶
سیاست خارجی آمریکا، ۱/۲۱	شهرک‌های اسرائیلی، ۱/۶
سیاست دموکراسی‌سازی، ۱/۲۱	منابع آبی، ۱/۶
سیاست سدنفوذ، ۱/۲۱	هیدرопولیتیک، ۱/۶
کابینه بوش، ۱/۲۱	اقتصاد انرژی
اکولوژی (بوم‌شناسی)	ارمنستان، ۱/۱۷
تخرب زیست‌کره، ۱/۷	بحران قرهباغ، ۱/۱۷
جنبشهای زیستمحیطی، ۱/۷	ترکیه، ۱/۱۷
مکاتب فکری، ۱/۷	توازن قدرت، ۱/۱۷
امنیت	فققاز جنوبی، ۱/۱۷
آموزش، ۱/۹	اقتصاد ایران
بزه‌های سازمان یافته، ۱/۵	اقتصاد جهانی، ۱/۴
پلیس، ۱/۱۵، ۱/۹، ۱/۵	بحران مالی، ۱/۴

امنیت انسانی	۱/۵
امنیت اجتماعی، ۱/۱۲	پیشگیری، ۱/۵
امنیت داخلی، ۱/۱۲	پیگرد، ۱/۵
امنیت سرزمینی، ۱/۱۲	جهانی شدن، ۱/۱۵
امنیت عمومی، ۱/۱۲	حقوق بشر، ۱/۹
امنیت فردی، ۱/۱۲	حقوق شهروندی، ۱/۹
امنیت ملی، ۱/۱۲	حقوق متهم، ۱/۹
پلیس، ۱/۱۲	رهبری، ۱/۲۵
جامعه بین‌المللی، ۱/۱۹	зор م مشروع، ۱/۱۵
حاکمیت، ۱/۱۹	سیستم تابعه منطقه‌ای، ۱/۲۵
دولت‌های شکننده، ۱/۱۹	قدرت، ۱/۱۵
کارکرد اجتماعی، ۱/۱۲	قدرت منطقه‌ای، ۱/۲۵
کارکردهای دولت، ۱/۱۹	قدرت نرم، ۱/۲۵
نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲	کارآمدی، ۱/۹
مطالعات امنیتی، ۱/۲۴	مطالعات امنیتی، ۱/۲۴
امنیت داخلی	مطالعات امنیتی در غرب، ۱/۲۴
امنیت اجتماعی، ۱/۱۲	مطالعات امنیتی غربی، ۱/۲۴
امنیت انسانی، ۱/۱۲	نظم اجتماعی، ۱/۵
امنیت سرزمینی، ۱/۱۲	امنیت اجتماعی
امنیت عمومی، ۱/۱۲	امنیت انسانی، ۱/۱۲
امنیت فردی، ۱/۱۲	امنیت داخلی، ۱/۱۲
امنیت ملی، ۱/۱۲	امنیت سرزمینی، ۱/۱۲
پلیس، ۱/۱۲	امنیت عمومی، ۱/۱۲
کارکرد اجتماعی، ۱/۱۲	امنیت فردی، ۱/۱۲
نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲	امنیت ملی، ۱/۱۲
پلیس، ۱/۱۲	کارکرد اجتماعی، ۱/۱۲
امنیت سخت	نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲
امنیت نرم، ۱/۲	امنیت نرم، ۱/۱۸

انقلاب انتظارات، ۱/۲	کارکرد اجتماعی، ۱/۱۲
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۱۸	نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲
جنبیش‌های اجتماعی، ۱/۲	امنیت فردی
جهانی شدن، ۱/۲	امنیت اجتماعی، ۱/۱۲
شناخت‌شناسی، ۱/۱۸	امنیت انسانی، ۱/۱۲
قدرت سخت، ۱/۱۸	امنیت داخلی، ۱/۱۲
قدرت نرم، ۱/۱۸	امنیت سرزمینی، ۱/۱۲
نظام‌های دموکراتیک، ۱/۲	امنیت عمومی، ۱/۱۲
هستی‌شناسی، ۱/۱۸	امنیت ملی، ۱/۱۲
امنیت سرزمینی	کارکرد اجتماعی، ۱/۱۲
امنیت اجتماعی، ۱/۱۲	نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲
امنیت انسانی، ۱/۱۲	امنیت مضيق - موسوع
امنیت داخلی، ۱/۱۲	پلیس حداکثری - حداقلی، ۱/۱۶
امنیت عمومی، ۱/۱۲	سرمایه اجتماعی پیشینی - پسینی، ۱/۱۶
امنیت فردی، ۱/۱۲	امنیت ملی
امنیت ملی، ۱/۱۲	آئین دادرسی کیفری، ۱/۱
پلیس، ۱/۱۲	اقدامات تروریستی، ۱/۱
کارکرد اجتماعی، ۱/۱۲	امنیت اجتماعی
نظريه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲	امنیت انسانی، ۱/۱۲
امنیت عمومی	امنیت داخلی، ۱/۱۲
امنیت اجتماعی، ۱/۱۲	امنیت سرزمینی، ۱/۱۲
امنیت انسانی، ۱/۱۲	امنیت عمومی، ۱/۱۲
امنیت داخلی، ۱/۱۲	امنیت فردی، ۱/۱۲
امنیت سرزمینی، ۱/۱۲	پلیس، ۱/۱۲
امنیت فردی، ۱/۱۲	کارکرد اجتماعی، ۱/۱۲
امنیت ملی، ۱/۱۲	متهم یا مظنون تروریستی، ۱/۱
پلیس، ۱/۱۲	نظريه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲

امنیت نرم	اوستیای جنوبی
آسیب‌پذیری، ۱/۲۷	آبخازیا، ۱/۱۳
اجبار، ۱/۳	حاکمیت، ۱/۱۳
امنیت سخت، ۱/۲	دولت، ۱/۱۳
انقلاب انتظارات، ۱/۲	شناسایی بین‌المللی، ۱/۱۳
توزیع فرصت، ۱/۲۷	اولریش بک
تهدید نرم، ۱/۲۷	جامعه ریسک، ۱/۱۴
جامعه جنبشی، ۱/۳	جامعه مدرن، ۱/۱۴
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۱۸	ریسک، ۱/۱۴
جنبش‌های اجتماعی، ۱/۲	مطالعات استراتژیک، ۱/۱۴
جهانی شدن، ۱/۲	بحران اقتصادی
روابط گفتمانی، ۱/۳	آرژانتین، ۱/۲۲
سرمایه اجتماعی، ۱/۲۷	برزیل، ۱/۲۲
شبکه اخلاقی، ۱/۲۷	خدوکفایی، ۱/۲۲
شناخت‌شناسی، ۱/۱۸	همکاری منطقه‌ای، ۱/۲۲
قدرت سخت، ۱/۱۸	بحران قره‌باغ
قدرت نرم، ۱/۱۸	ارمنستان، ۱/۱۷
مشروعیت، ۱/۳	اقتصاد انرژی، ۱/۱۷
نظام‌های دموکراتیک، ۱/۲	ترکیه، ۱/۱۷
هرثمنونی، ۱/۳	توازن قدرت، ۱/۱۷
هستی‌شناسی، ۱/۱۸	قفقاز جنوبی، ۱/۱۷
انقلاب انتظارات	بحران مالی
امنیت سخت، ۱/۲	اقتصاد ایران، ۱/۴
امنیت نرم، ۱/۲	اقتصاد جهانی، ۱/۴
جنبش‌های اجتماعی، ۱/۲	کشورهای پیشرفته، ۱/۴
جهانی شدن، ۱/۲	کشورهای در حال توسعه، ۱/۴
نظام‌های دموکراتیک، ۱/۲	برزیل

مذاکرات مادرید، ۱/۲۳	آرژانتین، ۱/۲۲
مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳	بحران اقتصادي، ۱/۲۲
مرز ۱۹۲۳، ۱/۲۳	خودکفایی، ۱/۲۲
مرز ۱۹۶۷، ۱/۲۳	همکاری منطقه‌اي، ۱/۲۲
وديعه رابين، ۱/۲۳	بزه‌های سازمان‌يافته
پليس	امنيت، ۱/۵
آموزش، ۱/۹	پليس، ۱/۵
امنيت، ۱/۱۰، ۱/۹	پيشگيري، ۱/۵
امنيت اجتماعي، ۱/۱۲	پيگرد، ۱/۵
امنيت انساني، ۱/۱۲	بلندی‌های جولان
امنيت داخلی، ۱/۱۲	اسرائيل، ۱/۶
امنيت سرزميني، ۱/۱۲	جنگ‌های سوریه - اسرائیل، ۱/۶
امنيت عمومي، ۱/۱۲	دریاچه طبريا، ۱/۶
امنيت فردي، ۱/۱۲	رود اردن، ۱/۶
امنيت ملي، ۱/۱۲	شهرک‌های اسرائيلى، ۱/۶
بزه‌های سازمان‌يافته، ۱/۵	منابع آبى، ۱/۶
پيشگيري، ۱/۵	هيدروپوليتick، ۱/۶
پيگرد، ۱/۵	بيمارى هلندي
ترتیبات حقوقی، ۱/۱۰	درآمدهای نفتی، ۱/۸
تنوع فرهنگي، ۱/۱۰	رونق منابع نفتی، ۱/۸
جهانی شدن، ۱/۱۰، ۱/۱۵	نرخ ارز، ۱/۸
حقوق بشر، ۱/۹	پارک صلح
حقوق شهروندi، ۱/۹	جولان، ۱/۲۳
حقوق متهم، ۱/۹	دریاچه طبريا، ۱/۲۳
зор مشروع، ۱/۱۵	قطعنامه ۲۴۲، ۱/۲۳
كارآمدی، ۱/۹	قطعنامه ۳۳۸، ۱/۲۳
كارکرد اجتماعي، ۱/۱۲	مذاکرات ترکيه، ۱/۲۳

تریبیات حقوقی	نظم اجتماعی، ۱/۱۵ نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲ پلیس حداکثری - حداقلی امنیت مضيق - موضع، ۱/۱۶ سرمایه اجتماعی پیشینی - پیشینی، ۱/۱۶
ترکیه	پیشگیری
ارمنستان، ۱/۱۷ اقتصاد انرژی، ۱/۱۷ بحران قره‌باغ، ۱/۱۷ توازن قدرت، ۱/۱۷ قفقاز جنوبی، ۱/۱۷	امنیت، ۱/۵ بزه‌های سازمان یافته، ۱/۵ پلیس، ۱/۵ پیگرد، ۱/۵
تروریسم بین‌المللی	پیگرد
تروریسم جهانی، ۱/۱۱ تروریسم نوین، ۱/۱۱ جهانی شدن، ۱/۱۱ غیرسرزمینی شدن، ۱/۱۱	امنیت، ۱/۵ بزه‌های سازمان یافته، ۱/۵ پلیس، ۱/۵ پیشگیری، ۱/۵
تروریسم جهانی	تحریم
تروریسم بین‌المللی، ۱/۱۱ تروریسم نوین، ۱/۱۱ جهانی شدن، ۱/۱۱ غیرسرزمینی شدن، ۱/۱۱	اقدام نظامی، ۱/۲۱ جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱ خاورمیانه، ۱/۲۱ سیاست خارجی آمریکا، ۱/۲۱
تروریسم نوین	سیاست دموکراسی‌سازی، ۱/۲۱
تروریسم بین‌المللی، ۱/۱۱ تروریسم جهانی، ۱/۱۱ جهانی شدن، ۱/۱۱ غیرسرزمینی شدن، ۱/۱۱	سیاست سدنفوذ، ۱/۲۱ کابینه بوش، ۱/۲۱
تنوع فرهنگی	تخریب زیست‌کره
پلیس، ۱/۱۰	اکولوژی (بوم‌شناسی)، ۱/۷ جنبش‌های زیست‌محیطی، ۱/۷ مکاتب فکری، ۱/۷

امنيت نرم، ۱/۳	تربيات حقوقی، ۱/۱۰
روابط گفتمانی، ۱/۳	جهانی شدن، ۱/۱۰
مشروعیت، ۱/۳	توازن قدرت
هژمونی، ۱/۳	ارمنستان، ۱/۱۷
جامعه ريسک	اقتصاد انرژی، ۱/۱۷
اولريش بک، ۱/۱۴	بحران قرباغ، ۱/۱۷
جامعه مدرن، ۱/۱۴	تركیه، ۱/۱۷
ريسك، ۱/۱۴	فققاز جنوبی، ۱/۱۷
مطالعات استراتژيك، ۱/۱۴	توزيع فرصت
جامعه مدرن	آسيب پذيری، ۱/۲۷
اولريش بک، ۱/۱۴	امنيت نرم، ۱/۲۷
جامعه ريسک، ۱/۱۴	تهديد نرم، ۱/۲۷
ريسك، ۱/۱۴	سرمايه اجتماعي، ۱/۲۷
مطالعات استراتژيك، ۱/۱۴	شبکه اخلاقی، ۱/۲۷
جمهوري اسلامي ايران	تهديد نرم
اقدام نظامي، ۱/۲۱	آسيب پذيری، ۱/۲۷
امنيت سخت، ۱/۱۸	امنيت نرم، ۱/۲۷
امنيت نرم، ۱/۱۸	توزيع و...، ۱/۲۷
تحریم، ۱/۲۱	سرمايه اجتماعي، ۱/۲۷
خاورمیانه، ۱/۲۱	شبکه اخلاقی، ۱/۲۷
سياست خارجي آمريكا، ۱/۲۱	جامعه بين الملل
سياست دموکراسی سازی، ۱/۲۱	امنيت انساني، ۱/۱۹
سياست سدنفوذ، ۱/۲۱	حاکمیت، ۱/۱۹
شناخت شناسی، ۱/۱۸	دولت های شکننده، ۱/۱۹
قدرت سخت، ۱/۱۸	كارکردهای دولت، ۱/۱۹
قدرت نرم، ۱/۱۸	جامعه جنبشی
کابينه بوش، ۱/۲۱	اجبار، ۱/۳

مرز ۱/۲۳، ۱۹۲۳	هستی‌شناسی، ۱/۱۸
مرز ۴ژوئن ۱۹۶۷، ۱/۲۳	جنبش‌های اجتماعی
ودیعه رابین، ۱/۲۳	امنیت سخت، ۱/۲
جهانی‌شدن	امنیت نرم، ۱/۲
امنیت، ۱/۱۵	انقلاب انتظارات، ۱/۲
امنیت سخت، ۱/۲	جهانی‌شدن، ۱/۲
امنیت نرم، ۱/۲	نظام‌های دموکراتیک، ۱/۲
انقلاب انتظارات، ۱/۲	جنبش‌های زیست‌محیطی
پلیس، ۱/۱۰	اکولوژی (بوم‌شناسی)، ۱/۷
ترتیبات حقوقی، ۱/۱۰	تخرب زیست‌کره، ۱/۷
تروریسم بین‌المللی، ۱/۱۱	مکاتب فکری، ۱/۷
تروریسم جهانی، ۱/۱۱	جنگ‌های سوریه – اسرائیل
تروریسم نوین، ۱/۱۱	اسرائیل، ۱/۶
تنوع فرهنگی، ۱/۱۰	بلندی‌های جولان، ۱/۶
جنبش‌های اجتماعی، ۱/۲	دریاچه طبریا، ۱/۶
зор مشرع، ۱/۱۵	رود اردن، ۱/۶
غیرسرزمینی‌شدن، ۱/۱۱	شهرک‌های اسرائیلی، ۱/۶
قدرت، ۱/۱۵	منابع آبی، ۱/۶
نظام‌های دموکراتیک، ۱/۲	هیدرopolیتیک، ۱/۶
نظم اجتماعی، ۱/۱۵	جولان
چندجانبه گرایی	
اپک، ۱/۲۰	پارک صلح، ۱/۲۳
اتحادیه‌های گمرکی، ۱/۲۰	دریاچه طبریا، ۱/۲۳
حوزه‌های تجارت آزاد، ۱/۲۰	قطعنامه ۲۴۲
دور اوروگوئه، ۱/۲۰	قطعنامه ۳۳۸
عدم تبعیض، ۱/۲۰	مذکرات ترکیه، ۱/۲۳
گات / سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۰	مذکرات مادرید، ۱/۲۳
	مذکرات واشنگتن، ۱/۲۳

سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶	گروه‌بندی‌های ترجیحی، ۱/۲۰	نمايه
قانون موافقت‌نامه تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶	منطقه‌گرایی، ۱/۲۰	حاکمیت
۱/۲۶	آبخازیا، ۱/۱۳	
مصادره، ۱/۲۶	امنیت انسانی، ۱/۱۹	
ملی‌شدن، ۱/۲۶	اوستیای جنوبی، ۱/۱۳	
حوزه‌های تجارت آزاد اپک، ۱/۲۰	جامعه بین‌المللی، ۱/۱۹	
اتحادیه‌های گمرکی، ۱/۲۰	دولت، ۱/۱۳	حقوق بشر
چندجانبه‌گرایی، ۱/۲۰	دولت‌های شکننده، ۱/۱۹	
دور اوروگوئه، ۱/۲۰	شناسایی بین‌المللی، ۱/۱۳	
عدم تعییض، ۱/۲۰	کارکردهای دولت، ۱/۱۹	
گات/سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۰	آموزش، ۱/۹	
گروه‌بندی‌های ترجیحی، ۱/۲۰	امنیت، ۱/۹	
منطقه‌گرایی، ۱/۲۰	پلیس، ۱/۹	
خاورمیانه	حقوق شهروندی، ۱/۹	
اقدام نظامی، ۱/۲۱	حقوق متهم، ۱/۹	
تحريم، ۱/۲۱	کارآمدی، ۱/۹	
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱	حقوق شهروندی	
سیاست خارجی آمریکا، ۱/۲۱	آموزش، ۱/۹	
سیاست دموکراسی‌سازی، ۱/۲۱	امنیت، ۱/۹	
سیاست سانفورد، ۱/۲۱	پلیس، ۱/۹	
کابینه بوش، ۱/۲۱	حقوق بشر، ۱/۹	
خودکفایی	حقوق متهم، ۱/۹	
آرژانتین، ۱/۲۲	کارآمدی، ۱/۹	
بحران اقتصادی، ۱/۲۲	حل اختلاف	
برزیل، ۱/۲۲	داوری، ۱/۲۶	

داوری	همکاری منطقه‌ای، ۱/۲۲	مرز ۴ژوئن، ۱۹۶۷، ۱/۲۳
	منابع آبی، ۱/۶	ودیعه رابین، ۱/۲۳
	حل اختلاف، ۱/۲۶	سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶
	دور اوروگوئه	قانون موافقت‌نامه تشویق و
	اپک، ۱/۲۰	حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶
درآمدهای نفتی	اتحادیه‌های گمرکی، ۱/۲۰	اتحادیه‌گرایی، ۱/۲۰
	مصادره، ۱/۲۶	چندجانبه‌گرایی، ۱/۲۰
	ملی شدن، ۱/۲۶	حوزه‌های تجارت آزاد، ۱/۲۰
	دریاچه طبریا	عدم تبعیض، ۱/۲۰
	بیماری هلندی، ۱/۸	گات/سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۰
	رونق منابع طبیعی، ۱/۸	گروه‌بندی‌های ترجیحی، ۱/۲۰
	نرخ ارز، ۱/۸	منطقه‌گرایی، ۱/۲۰
دولت	اسرائیل، ۱/۶	آبخازیا، ۱/۱۳
	بلندی‌های جولان، ۱/۶	اوستیای جنوبی، ۱/۱۳
	پارک صلح، ۱/۲۳	حاکمیت، ۱/۱۳
	جنگ‌های سوریه – اسرائیل، ۱/۶	شناسایی بین‌المللی، ۱/۱۳
دولت‌های شکننده	جولان، ۱/۲۳	دولت‌های شکننده
	رود اردن، ۱/۶	امنیت انسانی، ۱/۱۹
	شهرک‌های اسرائیلی، ۱/۶	جامعه بین‌المللی، ۱/۱۹
	قطعنامه ۲۴۲، ۲۴۲	حاکمیت، ۱/۱۹
	قطعنامه ۳۳۸	کارکردهای دولت، ۱/۱۹
	مذاکرات ترکیه، ۱/۲۳	روابط گفتمانی
	مذاکرات مادرید، ۱/۲۳	اجبار، ۱/۳
	مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳	امنیت نرم، ۱/۳
	مرز ۱۹۲۳، ۱/۲۳	جامعه جنبشی، ۱/۳

قدرت، ۱/۱۵	مشروعیت، ۱/۳
نظم اجتماعی، ۱/۱۵	هژمونی، ۱/۳
سرمایه اجتماعی	رود اردن
آسیب‌پذیری، ۱/۲۷	اسرائیل، ۱/۶
امنیت نرم، ۱/۲۷	بلندی‌های جولان، ۱/۶
توزيع فرصت، ۱/۲۷	جنگ‌های سوریه – اسرائیل، ۱/۶
تهدید نرم، ۱/۲۷	دریاچه طبریا، ۱/۶
شبکه اخلاقی، ۱/۲۷	منابع آبی، ۱/۶
سرمایه اجتماعی پیشینی – پسینی	هیدرopolیتیک، ۱/۶
امنیت مضيق – موسع، ۱/۱۶	رونق منابع طبیعی
پلیس حداکثری – حداقلی، ۱/۱۶	بیماری هلندی، ۱/۸
سرمایه‌گذاری خارجی	درآمدهای نفتی، ۱/۸
حل اختلاف، ۱/۲۶	نرخ ارز، ۱/۸
داوری، ۱/۲۶	رهبری
قانون موافقت‌نامه تشویق و	امنیت، ۱/۲۵
حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی،	سیستم تابعه منطقه‌ای، ۱/۲۵
۱/۲۶	قدرت منطقه‌ای، ۲
مصطفاره، ۱/۲۶	قدرت نرم، ۱/۲۵
ملی‌شدن، ۱/۲۶	ریسک
سیاست خارجی آمریکا	اولریش بک، ۱/۱۴
اقدام نظامی، ۱/۲۱	جامعه ریسک، ۱/۱۴
تحریم، ۱/۲۱	جامعه مدرن، ۱/۱۴
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱	مطالعات استراتژیک، ۱/۱۴
خاورمیانه، ۱/۲۱	зор م مشروع
سیاست دموکراسی‌سازی، ۱/۲۱	امنیت، ۱/۱۵
سیاست سدنفوذ، ۱/۲۱	پلیس، ۱/۱۵
کابینه بوش، ۱/۲۱	جهانی شدن، ۱/۱۵

شناخت‌شناسی	سیاست دموکراسی‌سازی
امنیت سخت، ۱/۱۸	اقدام نظامی، ۱/۲۱
امنیت نرم، ۱/۱۸	تحریم، ۱/۲۱
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۱۸	جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱
قدرت سخت، ۱/۱۸	خاورمیانه، ۱/۲۱
قدرت نرم، ۱/۱۸	سیاست خارجی آمریکا، ۱/۲۱
هستی‌شناسی، ۱/۱۸	سیاست سدنفوذ، ۱/۲۱
شناصایی بین‌المللی آبخازیا، ۱/۱۳	کابینه بوش، ۱/۲۱
اوستیای جنوبی، ۱/۱۳	سیاست سدنفوذ
حاکمیت، ۱/۱۳	اقدام نظامی، ۱/۲۱
دولت، ۱/۱۳	تحریم، ۱/۲۱
شهرک‌های اسرائیلی اسرائیل، ۱/۶	جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱
بلندی‌های جولان، ۱/۶	خاورمیانه، ۱/۲۱
جنگ‌های سوریه – اسرائیل، ۱/۶	سیاست خارجی آمریکا، ۱/۲۱
دریاچه طبریا، ۱/۶	سیاست دموکراسی‌سازی، ۱/۲۱
رود اردن، ۱/۶	کابینه بوش، ۱/۲۱
منابع آبی، ۱/۶	سیستم تابعه منطقه‌ای
هیدروپولیتیک، ۱/۶	امنیت، ۱/۲۵
عدم تبعیض	رهبری، ۱/۲۵
اپک، ۱/۲۰	قدرت منطقه‌ای، ۱/۲۵
اتحادیه‌های گمرکی، ۱/۲۰	قدرت نرم، ۱/۲۵
چندجانبه‌گرایی، ۱/۲۰	شبکه اخلاقی
حوزه‌های تجارت آزاد، ۱/۲۰	آسیب‌پذیری، ۱/۲۷
دور اوروگوئه، ۱/۲۰	امنیت نرم، ۱/۲۷
گات/سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۰	توزیع فرصت، ۱/۲۷
	تهدید نرم، ۱/۲۷
	سرمایه اجتماعی، ۱/۲۷

قدرت منطقه‌اي	گروه‌بندی‌های ترجیحی، ۱/۲۰
امنیت، ۱/۲۵	منطقه‌گرایی، ۱/۲۰
رهبری، ۱/۲۵	غیر سرزمینی شدن
سیستم تابعه منطقه‌اي، ۱/۲۵	تزویریسم بین‌المللی، ۱/۱۱
قدرت نرم، ۱/۲۵	تزویریسم جهانی، ۱/۱۱
قدرت نرم	تزویریسم نوین، ۱/۱۱
امنیت، ۱/۲۵	جهانی شدن، ۱/۱۱
امنیت سخت، ۱/۱۸	قانون موافقتنامه تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی
امنیت نرم، ۱/۱۸	حل اختلاف، ۱/۲۶
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۱۸	داوری، ۱/۲۶
رهبری، ۱/۲۵	سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶
سیستم تابعه منطقه‌اي، ۱/۲۵	مصادره، ۱/۲۶
شناخت‌شناسی، ۱/۱۸	ملی شدن، ۱/۲۶
قدرت سخت، ۱/۱۸	قدرت
قدرت منطقه‌اي، ۱/۲۵	امنیت، ۱/۱۵
هستی‌شناسی، ۱/۱۸	پلیس، ۱/۱۵
قطعنامه ۲۴۲	
پارک صلح، ۱/۲۳	جهانی شدن، ۱/۱۵
جولان، ۱/۲۳	зор مشرع، ۱/۱۵
درباچه طبریا، ۱/۲۳	نظم اجتماعی، ۱/۱۵
قطعنامه ۳۳۸، ۳۳۸	قدرت سخت
مذاکرات ترکیه، ۱/۲۳	امنیت سخت، ۱/۱۸
مذاکرات مادرید، ۱/۲۳	امنیت نرم، ۱/۱۸
مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳	جمهوری اسلامی ایران، ۱/۱۸
مرز ۱۹۲۳، ۱۹۲۳	شناخت‌شناسی، ۱/۱۸
مرز ۱۹۶۷، ۱۹۶۷	قدرت نرم، ۱/۱۸
ودیعه رابین، ۱/۲۳	هستی‌شناسی، ۱/۱۸

<table border="0"> <tr><td>امنیت، ۱/۹</td><td>قطعنامه ۳۳۸</td></tr> <tr><td>پلیس، ۱/۹</td><td>پارک صلح، ۱/۲۳</td></tr> <tr><td>حقوق بشر، ۱/۹</td><td>جولان، ۱/۲۳</td></tr> <tr><td>حقوق شهروندی، ۱/۹</td><td>دریاچه طبریا، ۱/۲۳</td></tr> <tr><td>حقوق متهم، ۱/۹</td><td>قطعنامه ۲۴۲</td></tr> <tr><td colspan="2">کارکرد اجتماعی</td></tr> <tr><td>امنیت اجتماعی، ۱/۱۲</td><td>مذاکرات مادرید، ۱/۲۳</td></tr> <tr><td>امنیت انسانی، ۱/۱۲</td><td>مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳</td></tr> <tr><td>امنیت داخلی، ۱/۱۲</td><td>مرز ۱۹۲۳</td></tr> <tr><td>امنیت سرزمینی، ۱/۱۲</td><td>مرز ۱۹۶۷</td></tr> <tr><td>امنیت عمومی، ۱/۱۲</td><td>ودیعه رابین، ۱/۲۳</td></tr> <tr><td>امنیت فردی، ۱/۱۲</td><td>قفاقاز جنوبی</td></tr> <tr><td>امنیت ملی، ۱/۱۲</td><td>ارمنستان، ۱/۱۷</td></tr> <tr><td>پلیس، ۱/۱۲</td><td>اقتصاد انرژی، ۱/۱۷</td></tr> <tr><td>نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲</td><td>بحران قرهباغ، ۱/۱۷</td></tr> <tr><td colspan="2">کارکردهای دولت</td></tr> <tr><td>امنیت انسانی، ۱/۱۹</td><td>توازن قدرت، ۱/۱۷</td></tr> <tr><td>جامعه بین‌المللی، ۱/۱۹</td><td>کاینه بوش</td></tr> <tr><td>حاکمیت، ۱/۱۹</td><td>اقدام نظامی، ۱/۲۱</td></tr> <tr><td>دولت‌های شکننده، ۱/۱۹</td><td>تحریم، ۱/۲۱</td></tr> <tr><td colspan="2">کشورهای پیشرفته</td></tr> <tr><td>اقتصاد ایران، ۱/۴</td><td>جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱</td></tr> <tr><td>اقتصاد جهانی، ۱/۴</td><td>خاورمیانه، ۱/۲۱</td></tr> <tr><td>بحران مالی، ۱/۴</td><td>سیاست خارجی آمریکا، ۱/۲۱</td></tr> <tr><td>کشورهای در حال توسعه، ۱/۴</td><td>سیاست دموکراسی سازی، ۱/۲۱</td></tr> <tr><td>کشورهای در حال توسعه</td><td>سیاست سدنفوذ، ۱/۲۱</td></tr> <tr><td>اقتصاد ایران، ۱/۴</td><td>آموزش، ۱/۹</td></tr> </table>	امنیت، ۱/۹	قطعنامه ۳۳۸	پلیس، ۱/۹	پارک صلح، ۱/۲۳	حقوق بشر، ۱/۹	جولان، ۱/۲۳	حقوق شهروندی، ۱/۹	دریاچه طبریا، ۱/۲۳	حقوق متهم، ۱/۹	قطعنامه ۲۴۲	کارکرد اجتماعی		امنیت اجتماعی، ۱/۱۲	مذاکرات مادرید، ۱/۲۳	امنیت انسانی، ۱/۱۲	مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳	امنیت داخلی، ۱/۱۲	مرز ۱۹۲۳	امنیت سرزمینی، ۱/۱۲	مرز ۱۹۶۷	امنیت عمومی، ۱/۱۲	ودیعه رابین، ۱/۲۳	امنیت فردی، ۱/۱۲	قفاقاز جنوبی	امنیت ملی، ۱/۱۲	ارمنستان، ۱/۱۷	پلیس، ۱/۱۲	اقتصاد انرژی، ۱/۱۷	نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲	بحران قرهباغ، ۱/۱۷	کارکردهای دولت		امنیت انسانی، ۱/۱۹	توازن قدرت، ۱/۱۷	جامعه بین‌المللی، ۱/۱۹	کاینه بوش	حاکمیت، ۱/۱۹	اقدام نظامی، ۱/۲۱	دولت‌های شکننده، ۱/۱۹	تحریم، ۱/۲۱	کشورهای پیشرفته		اقتصاد ایران، ۱/۴	جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱	اقتصاد جهانی، ۱/۴	خاورمیانه، ۱/۲۱	بحران مالی، ۱/۴	سیاست خارجی آمریکا، ۱/۲۱	کشورهای در حال توسعه، ۱/۴	سیاست دموکراسی سازی، ۱/۲۱	کشورهای در حال توسعه	سیاست سدنفوذ، ۱/۲۱	اقتصاد ایران، ۱/۴	آموزش، ۱/۹	<table border="0"> <tr><td>۱/۲۳</td><td>قطعنامه</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>پارک صلح</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>جولان</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>دریاچه طبریا</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>قطعنامه</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>مذاکرات ترکیه</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>مذاکرات مادرید</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>مذاکرات واشنگتن</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>مرز</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>مرز ۱۹۶۷</td></tr> <tr><td>۱/۲۳</td><td>ودیعه رابین</td></tr> <tr><td>۱/۱۷</td><td>ارمنستان</td></tr> <tr><td>۱/۱۷</td><td>اقتصاد انرژی</td></tr> <tr><td>۱/۱۷</td><td>بحران قرهباغ</td></tr> <tr><td>۱/۱۷</td><td>ترکیه</td></tr> <tr><td>۱/۱۷</td><td>توازن قدرت</td></tr> <tr><td>۱/۲۱</td><td>کاینه بوش</td></tr> <tr><td>۱/۲۱</td><td>اقدام نظامی</td></tr> <tr><td>۱/۲۱</td><td>تحریم</td></tr> <tr><td>۱/۲۱</td><td>جمهوری اسلامی ایران</td></tr> <tr><td>۱/۲۱</td><td>خاورمیانه</td></tr> <tr><td>۱/۲۱</td><td>سیاست خارجی آمریکا</td></tr> <tr><td>۱/۲۱</td><td>سیاست دموکراسی سازی</td></tr> <tr><td>۱/۲۱</td><td>سیاست سدنفوذ</td></tr> <tr><td>۱/۹</td><td>آموزش</td></tr> </table>	۱/۲۳	قطعنامه	۱/۲۳	پارک صلح	۱/۲۳	جولان	۱/۲۳	دریاچه طبریا	۱/۲۳	قطعنامه	۱/۲۳	مذاکرات ترکیه	۱/۲۳	مذاکرات مادرید	۱/۲۳	مذاکرات واشنگتن	۱/۲۳	مرز	۱/۲۳	مرز ۱۹۶۷	۱/۲۳	ودیعه رابین	۱/۱۷	ارمنستان	۱/۱۷	اقتصاد انرژی	۱/۱۷	بحران قرهباغ	۱/۱۷	ترکیه	۱/۱۷	توازن قدرت	۱/۲۱	کاینه بوش	۱/۲۱	اقدام نظامی	۱/۲۱	تحریم	۱/۲۱	جمهوری اسلامی ایران	۱/۲۱	خاورمیانه	۱/۲۱	سیاست خارجی آمریکا	۱/۲۱	سیاست دموکراسی سازی	۱/۲۱	سیاست سدنفوذ	۱/۹	آموزش
امنیت، ۱/۹	قطعنامه ۳۳۸																																																																																																								
پلیس، ۱/۹	پارک صلح، ۱/۲۳																																																																																																								
حقوق بشر، ۱/۹	جولان، ۱/۲۳																																																																																																								
حقوق شهروندی، ۱/۹	دریاچه طبریا، ۱/۲۳																																																																																																								
حقوق متهم، ۱/۹	قطعنامه ۲۴۲																																																																																																								
کارکرد اجتماعی																																																																																																									
امنیت اجتماعی، ۱/۱۲	مذاکرات مادرید، ۱/۲۳																																																																																																								
امنیت انسانی، ۱/۱۲	مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳																																																																																																								
امنیت داخلی، ۱/۱۲	مرز ۱۹۲۳																																																																																																								
امنیت سرزمینی، ۱/۱۲	مرز ۱۹۶۷																																																																																																								
امنیت عمومی، ۱/۱۲	ودیعه رابین، ۱/۲۳																																																																																																								
امنیت فردی، ۱/۱۲	قفاقاز جنوبی																																																																																																								
امنیت ملی، ۱/۱۲	ارمنستان، ۱/۱۷																																																																																																								
پلیس، ۱/۱۲	اقتصاد انرژی، ۱/۱۷																																																																																																								
نظریه‌های امنیت خرد، ۱/۱۲	بحران قرهباغ، ۱/۱۷																																																																																																								
کارکردهای دولت																																																																																																									
امنیت انسانی، ۱/۱۹	توازن قدرت، ۱/۱۷																																																																																																								
جامعه بین‌المللی، ۱/۱۹	کاینه بوش																																																																																																								
حاکمیت، ۱/۱۹	اقدام نظامی، ۱/۲۱																																																																																																								
دولت‌های شکننده، ۱/۱۹	تحریم، ۱/۲۱																																																																																																								
کشورهای پیشرفته																																																																																																									
اقتصاد ایران، ۱/۴	جمهوری اسلامی ایران، ۱/۲۱																																																																																																								
اقتصاد جهانی، ۱/۴	خاورمیانه، ۱/۲۱																																																																																																								
بحران مالی، ۱/۴	سیاست خارجی آمریکا، ۱/۲۱																																																																																																								
کشورهای در حال توسعه، ۱/۴	سیاست دموکراسی سازی، ۱/۲۱																																																																																																								
کشورهای در حال توسعه	سیاست سدنفوذ، ۱/۲۱																																																																																																								
اقتصاد ایران، ۱/۴	آموزش، ۱/۹																																																																																																								
۱/۲۳	قطعنامه																																																																																																								
۱/۲۳	پارک صلح																																																																																																								
۱/۲۳	جولان																																																																																																								
۱/۲۳	دریاچه طبریا																																																																																																								
۱/۲۳	قطعنامه																																																																																																								
۱/۲۳	مذاکرات ترکیه																																																																																																								
۱/۲۳	مذاکرات مادرید																																																																																																								
۱/۲۳	مذاکرات واشنگتن																																																																																																								
۱/۲۳	مرز																																																																																																								
۱/۲۳	مرز ۱۹۶۷																																																																																																								
۱/۲۳	ودیعه رابین																																																																																																								
۱/۱۷	ارمنستان																																																																																																								
۱/۱۷	اقتصاد انرژی																																																																																																								
۱/۱۷	بحران قرهباغ																																																																																																								
۱/۱۷	ترکیه																																																																																																								
۱/۱۷	توازن قدرت																																																																																																								
۱/۲۱	کاینه بوش																																																																																																								
۱/۲۱	اقدام نظامی																																																																																																								
۱/۲۱	تحریم																																																																																																								
۱/۲۱	جمهوری اسلامی ایران																																																																																																								
۱/۲۱	خاورمیانه																																																																																																								
۱/۲۱	سیاست خارجی آمریکا																																																																																																								
۱/۲۱	سیاست دموکراسی سازی																																																																																																								
۱/۲۱	سیاست سدنفوذ																																																																																																								
۱/۹	آموزش																																																																																																								

جولان، ۱/۲۳	اقتصاد جهانی، ۱/۴
دریاچه طبریا، ۱/۲۳	بحران مالی، ۱/۴
قطعنامه، ۲۴۲، ۱/۲۳	کشورهای پیشرفت، ۱/۴
قطعنامه، ۳۳۸، ۱/۲۳	گات/سازمان جهانی تجارت
مذاکرات مادرید، ۱/۲۳	اپک، ۱/۲۰
مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳	اتحادیه‌های گمرکی، ۱/۲۰
مرز، ۱۹۲۳، ۱/۲۳	چندجانبه‌گرایی، ۱/۲۰
مرز ۴ژوئن، ۱۹۶۷، ۱/۲۳	حوزه‌های تجارت آزاد، ۱/۲۰
ودیعه رابین، ۱/۲۳	دور اوروگوئه، ۱/۲۰
مذاکرات مادرید	عدم تبعیض، ۱/۲۰
پارک صلح، ۱/۲۳	گروه‌بندی‌های ترجیحی، ۱/۲۰
جولان، ۱/۲۳	منطقه‌گرایی، ۱/۲۰
دریاچه طبریا، ۱/۲۳	گروه‌بندی‌های ترجیحی
قطعنامه، ۲۴۲، ۱/۲۳	اپک، ۱/۲۰
قطعنامه، ۳۳۸، ۱/۲۳	اتحادیه‌های گمرکی، ۱/۲۰
مذاکرات ترکیه، ۱/۲۳	چندجانبه‌گرایی، ۱/۲۰
مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳	حوزه‌های تجارت آزاد، ۱/۲۰
مرز، ۱۹۲۳، ۱/۲۳	دور اوروگوئه، ۱/۲۰
مرز ۴ژوئن، ۱۹۶۷، ۱/۲۳	عدم تبعیض، ۱/۲۰
ودیعه رابین، ۱/۲۳	گات/سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۰
مذاکرات واشنگتن	منطقه‌گرایی، ۱/۲۰
پارک صلح، ۱/۲۳	متهم یا مظنون تروریستی
جولان، ۱/۲۳	آئین دادرسی کیفری، ۱/۱
دریاچه طبریا، ۱/۲۳	اقدامات تروریستی، ۱/۱
قطعنامه، ۲۴۲، ۱/۲۳	امنیت ملی، ۱/۱
قطعنامه، ۳۳۸، ۱/۲۳	مذاکرات ترکیه
مذاکرات ترکیه، ۱/۲۳	پارک صلح، ۱/۲۳

مشروعیت	مذاکرات مادرید، ۱/۲۳ مرز ۱۹۲۳، ۱/۲۳ مرز ۱۹۶۷، ۱/۲۳ ودیعه رابین، ۱/۲۳ مرز ۱۹۲۳ پارک صلح، ۱/۲۳ جولان، ۱/۲۳ دریاچه طبریا، ۱/۲۳ قطعنامه ۲۴۲، ۱/۲۳ قطعنامه ۳۳۸، ۱/۲۳ مذاکرات ترکیه، ۱/۲۳ مذاکرات مادرید، ۱/۲۳ مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳ مرز ۱۹۶۷، ۱/۲۳ ودیعه رابین، ۱/۲۳ مرز ۱۹۶۷ پارک صلح، ۱/۲۳ جولان، ۱/۲۳ دریاچه طبریا، ۱/۲۳ قطعنامه ۲۴۲، ۱/۲۳ قطعنامه ۳۳۸، ۱/۲۳ مذاکرات ترکیه، ۱/۲۳ مذاکرات مادرید، ۱/۲۳ مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳ مرز ۱۹۶۷، ۱/۲۳ ودیعه رابین، ۱/۲۳ مرز ۱۹۲۳ پارک صلح، ۱/۲۳ جولان، ۱/۲۳ دریاچه طبریا، ۱/۲۳ قطعنامه ۲۴۲، ۱/۲۳ قطعنامه ۳۳۸، ۱/۲۳ مذاکرات ترکیه، ۱/۲۳ مذاکرات مادرید، ۱/۲۳ مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳ مرز ۱۹۶۷، ۱/۲۳ ودیعه رابین، ۱/۲۳
مصادره	حل اختلاف، ۱/۲۶ داوری، ۱/۲۶ سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶ قانون موافقت‌نامه و تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶ ملی‌شدن، ۱/۲۶ مطالعات استراتژیک
مطالعات امنیتی	اولریش بک، ۱/۱۴ جامعه ریسک، ۱/۱۴ جامعه مدرن، ۱/۱۴ ریسک، ۱/۱۴ مطالعات امنیتی
مطالعات امنیتی در غرب	امنیت، ۱/۲۴ مطالعات امنیتی در غرب، ۱/۲۴ مطالعات امنیتی غربی، ۱/۲۴ مطالعات امنیتی در غرب
مطالعات امنیتی غربی	امنیت، ۱/۲۴ مطالعات امنیتی

<p>اتحاديه‌های گمرکی، ۱/۲۰</p> <p>چندجانبه‌گرایی، ۱/۲۰</p> <p>حوزه‌های تجارت آزاد، ۱/۲۰</p> <p>دور اوروگوئه، ۱/۲۰</p> <p>عدم تبعیض، ۱/۲۰</p> <p>گات/سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۰</p> <p>گروه‌بندی‌های ترجیحی، ۱/۲۰</p> <p>نرخ ارز</p> <p>بیماری هلندی، ۱/۸</p> <p>درآمدهای نفتی، ۱/۸</p> <p>رونق منابع طبیعی، ۱/۸</p> <p>نظامهای دموکراتیک</p> <p>امنیت سخت، ۱/۲</p> <p>امنیت نرم، ۱/۲</p> <p>انقلاب انتظارات، ۱/۲</p> <p>جنبش‌های اجتماعی، ۱/۲</p> <p>جهانی شدن، ۱/۲</p> <p>نظریه‌های امنیت خرد</p> <p>امنیت اجتماعی، ۱/۱۲</p> <p>امنیت انسانی، ۱/۱۲</p> <p>امنیت داخلی، ۱/۱۲</p> <p>امنیت سرزمینی، ۱/۱۲</p> <p>امنیت عمومی، ۱/۱۲</p> <p>امنیت فردی، ۱/۱۲</p> <p>امنیت ملی، ۱/۱۲</p> <p>پلیس، ۱/۱۲</p> <p>کارکرد اجتماعی، ۱/۱۲</p>	<p>مطالعات امنیتی غربی</p> <p>امنیت، ۱/۲۴</p> <p>مطالعات امنیتی، ۱/۲۴</p> <p>مطالعات امنیتی در غرب، ۱/۲۴</p> <p>مکاتب فکری</p> <p>اکولوژی (بوم‌شناسی)، ۱/۷</p> <p>تخرب زیست‌کره، ۱/۷</p> <p>جنبش‌های زیست‌محیطی، ۱/۷</p> <p>ملی‌شدن</p> <p>حل اختلاف، ۱/۲۶</p> <p>داوری، ۱/۲۶</p> <p>سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶</p> <p>قانون موافقتنامه تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی، ۱/۲۶</p> <p>مصادره، ۱/۲۶</p> <p>منابع آبی</p> <p>اسرائیل، ۱/۶</p> <p>بلندیهای جولان، ۱/۶</p> <p>جنگهای سوریه - اسرائیل، ۱/۶</p> <p>درباچه طبریا، ۱/۶</p> <p>رود اردن، ۱/۶</p> <p>شهرکهای اسرائیلی، ۱/۶</p> <p>هیدرopolitic، ۱/۶</p> <p>منطقه‌گرایی</p> <p>اپک، ۱/۲۰</p>
--	---

نظم اجتماعی	
امنیت، ۱/۱۵	روابط گفتمانی، ۱/۳
پلیس، ۱/۱۵	مشروعيت، ۱/۳
جهانی شدن، ۱/۱۵	هستی‌شناسی
زور مشروع، ۱/۱۵	امنیت سخت، ۱/۱۸
قدرت، ۱/۱۵	امنیت نرم، ۱/۱۸
ودیعه رایین	جمهوری اسلامی ایران، ۱/۱۸
پارک صلح، ۱/۲۳	شناخت‌شناسی، ۱/۱۸
جولان، ۱/۲۳	قدرت سخت، ۱/۱۸
دریاچه طبریا، ۱/۲۳	قدرت نرم، ۱/۱۸
قطعنامه ۱/۲۳، ۲۴۲	همکاری منطقه‌ای
قطعنامه ۱/۲۳، ۳۳۸	آرژانتین، ۱/۲۲
مذاکرات ترکیه، ۱/۲۳	بحران اقتصادی، ۱/۲۲
مذاکرات مادرید، ۱/۲۳	برزیل، ۱/۲۲
مذاکرات واشنگتن، ۱/۲۳	خودکفایی، ۱/۲۲
مرز ۱۹۲۳، ۱۹۲۳	هیدروپولیتیک
مرز ۱۹۶۷، ۱۹۶۷	اسرائیل، ۱/۶
اجبار، ۱/۳	بلندی‌های جولان، ۱/۶
امنیت نرم، ۱/۳	جنگ‌های سوریه – اسرائیل، ۱/۶
جامعه جنبشی، ۱/۳	دریاچه طبریا، ۱/۶
	رود اردن، ۱/۶
	شهرک‌های اسرائیلی، ۱/۶
	منابع آبی، ۱/۶
هرثمنونی	

ج. نمايه پديدآورندگان

- | | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| قاسمي، محمدعلي، ۱/۱۰، ۱/۱۴ | بني‌هاشمي، ميرقاسم، ۱/۱۷ |
| قنبيلو، عبدالله، ۱/۲۰، ۱/۲۵ | پورسعيد، فرزاد، ۱/۱۱، ۱/۳ |
| قهمانپور، رحمن، ۱/۲۲ | خضرى، محمد، ۱/۴، ۱/۸ |
| کاويانى راد، مراد، ۱/۷ | خليلى، رضا، ۱/۲۴ |
| موسوي، سيدحسين، ۱/۶، ۱/۲۳ | عالي‌پور، حسن، ۱/۱، ۱/۵ |
| نصرى، قدير، ۱/۲۷ | عليدوستى، ناصر، ۱/۹، ۱/۲۶ |
| نويدنيا، منيشه، ۱/۱۶ | غرياق زندى، داود، ۱/۱۲، ۱/۱۸، ۱/۲۱ |
| وعظى، طيبة، ۱/۱۳ | |
| يزدانفام، محمود، ۱/۲، ۱/۱۵، ۱/۱۹ | |

Strategic Assesment of Future Iraq

Farzad Poursaeed

Future Iraq is a resultant of past and present situation, tendencies and trends of the effective internal and external actors, the future chances and challenges and their positive and negative internal and regional effects. This essay tries to give a strategic assessment of the future Iraq through criticizing the idealist scenario which tells us about the new Iraqi constitution and the strategic aims defined by it for the future: creating democracy inside Iraq and peace seeking in its foreign policy. The writer has used the structuralism approach to investigate this scenario and to give a strategic assessment of the future Iraq. According to this approach, the history, geography, culture and political economy of Iraq confines the idealist scenario and causes a struggle between ideals and realities.

Key Words: Future Iraq, Iraqi Constitution, Idealism, Democracy, Peace-seeking, Structural Realities

US-Iraq Military and Security Relations Perspective

Mahmood Yazdanfam

United States and Iraq relations were not so good during Saddam Regime and it was even worsened after Iraqi invasion of Kuwait which ended in the overthrow of Baathist regime. From 2003 to 2009, Iraq was under the control of US and the coalition forces. This situation came to an end when a security agreement was signed between Washington and Bagdad. Their formal relations changed accordingly but their military- security relations are defined according to the security and political situation of Iraq, US and specially Obama's policies toward Iraq and the region, and Iran- US relations. This essay figures out the US-Iraq Military and Security Relations Perspective based on the three mentioned parameters.

Key Words: Iraq, US Foreign Policy, Obama's Regional Policy, Iran- US relations, US-Iraq Security Agreement.

Arab States' Relation with New Iraq

Nabi Ebrahimi

This essay has described the prospect of the relations of Arab states with new Iraq that has obtained a new position in Arab states foreign policy. A position which is different from the one it had during Saddam's period. Iraq has been prominent in Arabic history and culture. Nowadays, Arabic Identity has been affected by the events of Iraq that has worried Arab leaders and pan-Arabs. The writer has explained the Arab states policies and positions toward US invasion and capturing Iraq, region's present condition, Arab states' relations with Iraqi Shia government, national security discourse, new Arabic order in front of Iraq after Saddam and the impact of this discourse on the Arab states' Foreign policy.

Key Words: New Iraq, Arabic National Security, Pan-Arabic Order, Arabic Political Islam, GCC.

Salafism in Iraq and Its Impact on Islamic Republic of Iran

Seied Bager Seiednejad

Salafism is one of the most important ideological events in the history of Islam. Its supporters insist on the necessity of the Salafist approaches, trends and movements based on the feghi literature. They reproduce this literature in accordance with the current events.

Iraq that has a critical geographical and geo-political position and close mutual relations with Iran, has been confronting Salafism since its formation. So, after US invasion, it has become a nest for the Salafist activities. These activists that can be considered the most prominent non-governmental actors in the present events of Iraq cooperate with other Salafi groups of the region and the world. The writer discusses the developing role and activities of these groups and their geo-political and ideological impact on Iran considering the growth of Salafism in the years after 2003.

Key Words: Geo-politic realities, Iraq, Iran, Geo-politic Shia, Salafism, Al Qaeda.

Constant Internal Parameters Affecting New Iraq's Foreign Policy

Golamreza Khosravi

In addition to emphasizing the importance of the regime change in Iraq and the new political-social environment in this country, this essay explains the internal elements and parameters affecting its foreign policy. The essential question here is about the internal sources affecting it. The answer is that new Iraq's foreign policy like the previous kingdom and republic period is affected mostly by some constant internal parameters like: contradiction between identity and sovereignty or between government and nation, geopolitical difficulties, the reliance of economy on the oil and common Arabic identity and values. In spite of changes in Iraq's legal structure, these parameters and elements have not changed a lot and it doesn't even seem to change much in the future.

Key Words: Foreign Policy, Internal Sources, National Identity Crisis, Geopolitical Difficulties, Rental Economy, Common Arabic Norms

Efficient Actors in Future Iraq: Interests and Scenarios

Mohammad Ali Gasemi

There are four prominent actors in new power balance in Iraq: US and UN forces, internal Ethnic and religious groups, Iraq's neighbors and global terroristic institutions. Each of them tries to make the future Iraq in its own favorite way.

This essay tries to evaluate the present and future situations in Iraq by explaining goals, facilities, interests and strategies of the mentioned actors. In addition, Iran's favorite scenario about future Iraq is discussed among other probable options.

Key Words: Future Iraq, Kurds, Shias, US, Al Qaeda, Iraq's Neighbors, Islamic Republic of Iran

ABSTRACTS

Nation-State Building, National Identity and Rebuilding Prosess in Iraq: Historical Experiences and Future Horizons

Dawood Garayagh Zandi

Although Iraq is a country of 90 years history, it has not solved its essential infrastructural problems yet. Here six prominent reasons are mentioned for these unsolved problems. One of them is nation-state building process which is explained in three different levels: first, state building, nation building and country rebuilding. The first level explains about the British Force's role in incomplete state-building in Iraq, Iraqi military forces' control on political power and their presence in government, and finally the presence of a reinter government in Iraq. The second level is about the nation building process. And the third one tells us about rebuilding Iraq after 2003 and future prospects with regard to the historical experiences.

Key Words: Iraq, State-building, Nation-building, Nationalism, Iraqi Shias, Iraqi Kurds, Rebuilding Period, US, UK.

**TABLE OF
CONTENTS**

Editorial	
ARTICLES	
Nation-State Building, National Identity and Rebuilding Prosess in Iraq: Historical Experiences and Future Horizons	5-35
	<i>Dawood Garayag Zandi</i>
Efficient Actors in Future Iraq: Interests and Scenarios	37-58
	<i>Mohammad Ali Gasemi</i>
Constant Internal Parameters Affecting New Iraq's Foreign Policy	59-93
	<i>Golamreza Khosravi</i>
Salafism in Iraq and Its Impact on Islamic Republic of Iran	95-122
	<i>Seied Bager Seiednejad</i>
Arab States' Relation with New Iraq	123-149
	<i>Nabi Ebrahimi</i>
US-Iraq Military and Security Relations Perspective	151-175
	<i>Mahmood Yazdanfam</i>
Strategic Assesment of Future Iraq	
	<i>Farzad Poursaeed</i>
Annual Index in 1388	213-237

IN THE NAME OF GOD

Strategic Studies Quarterly

• Vol.13 • No.1 • Spring 2010 (1389) •

Publisher: Research Institute of Strategic Studies

Executive Manager: Siamak Rahpeik

Managing Editor: Amir Mohamm Haji-Yousefi

Editor: Farzad Poursaeed

Notice:

The Views expressed in articles are those of the Contributors and should not be construed as representing those of Research Institute.

Type: Research Institute of Strategic Studies



Address: 7 Roodsar St. Hafez Ave,
Karimkhan Zand Ave. Tehran. Iran

Mailbox: 14155-5189 **Tel:** 88801147 **Fax:** 88896561

Email:quarterly@risstudies.org